



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

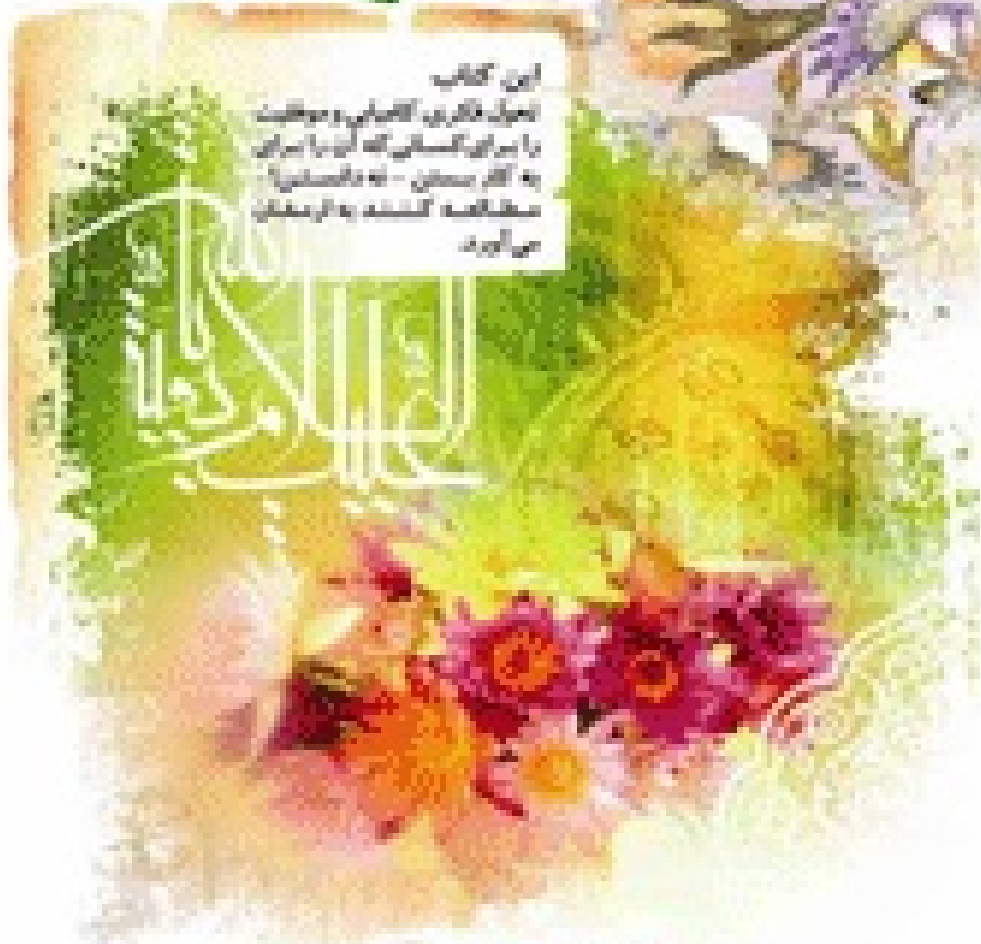


عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

جانب هشتم

اسرار موفقیت



این کتاب
انواع فکری، انسانی و موفقیت
را برای کسانی که آنها را برای
به کار بستن - نه دانستن -
مطلوبه کنند به ارمغان
می آید.

■ اسرار موفقیت در مواجهه با مشکلات

جلد ۱-۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسرار موفقیت (۱ و ۲)

نویسنده:

مرتضی مجتهدی سیستانی

ناشر چاپی:

الماس

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	اسرار موفقیت جلد ۲ و ۱
۱۶	اسرار موفقیت جلد اول
۱۶	مشخصات کتاب
۱۶	فهرست مطالب
۳۵	پیشگفتار
۳۷	ارزش فکر
۳۸	پرواز فکر و اندیشه
۳۹	از رازهای اهمیت فکر
۴۱	اثر فکر گناه
۴۳	تفکر وسیله بصیرت و دوراندیشی است
۴۶	روزه اندیشه
۴۷	راه هایی برای سلامتی اندیشه
۴۷	۱ - دقت و تأمل، فکر را سالم می کند
۴۸	۲ - پرهیز از پرخوری
۴۸	۳ - پرهیز از کسانی که دارای اشتباهات فکری هستند
۴۹	تمرکز فکر، بر قدرت اندیشه می افزاید
۵۱	نتیجه بحث
۵۲	۲ لزوم مشورت
۵۳	مشورت یا پشتوانه بزرگ پیشرفت
۵۳	با چه کسانی مشورت می کنید؟! - ۱
۵۹	پس از مشورت، به آن رفتار کنید
۵۹	سرانجام ترک مشورت
۶۲	نتیجه بحث

- ۶۲ ۳ بهترین هدف را انتخاب کنید
- ۶۴ به نتیجه هدف توجه کنید
- ۶۵ هدف از خلقت انسانها چیست؟
- ۶۷ راه هایی برای رسیدن به هدف
- ۶۷ ۱- به هدف خود، امیدوار باشید
- ۶۸ ۲- نقش طلب و جستجو در دستیابی به هدف
- ۷۱ ۳- در خدمت مردان بزرگ
- ۷۱ ۴- مخالفت با نفس یا راه رسیدن به اهداف عالی
- ۷۲ ۵- توشل به اهل بیت علیهم السلام برای رسیدن به هدفهای بزرگ
- ۷۲ نتیجه بحث
- ۷۳ ۴ ارزش اراده
- ۷۴ اخلاص قبل از تصمیم و اراده
- ۷۵ به اراده و تصمیم خود جهت دهید
- ۷۶ دارای همت عالی باشید
- ۷۸ به تصمیم خود عمل کنید
- ۷۸ قدرت در تصمیم گیری، عامل پیروزیو ضعف در آن، عامل شکست است
- ۸۰ با قدرت اراده، بر طبیعت خود غالب شوید
- ۸۲ مآ صالح مازندرانی، مرد تصمیم و اراده
- ۸۵ راه هایی برای تقویت اراده
- ۸۵ ۱- شور و شوق، اراده شما را قوی می کند
- ۸۷ ۲- امید و آرزو همت آفرین است
- ۸۸ ۳- از خداوند، خواهان اراده و همت عالی باشید
- ۸۸ نتیجه بحث
- ۸۹ ۱۵ اهمیت نظم و برنامه
- ۹۰ نظم، نشانه عدم تضاد و برطرف کننده آشفتگی است
- ۹۲ نوجوانان را در نظم و برنامه صحیح کمک کنید

۹۴	نظم و برنامه راهی مؤثر برای بهره گیری از وقت
۹۴	نظم و برنامه مرحوم شیخ انصاری
۹۷	نتیجه بحث
۹۸	استفاده از وقت
۹۹	بهره گیری علامه مجلسی از عمر خویش
۱۰۰	وقت و فرصت را از دست ندهید
۱۰۱	نتیجه بیکاری
۱۰۳	اتلاف وقت یا خودکشی تدریجی!
۱۰۵	از گذشته خود عبرت بگیرید
۱۰۵	از گذشته دیگران پند بیاموزیم
۱۰۶	وقت خود را برای اهداف شخصی دیگران، از دست ندهید
۱۰۷	از فرصتها استفاده کنیم
۱۰۷	تا آخرین نفس از عمر خود استفاده کنید
۱۱۴	نتیجه بحث
۱۱۴	اراز اهمیت همنشینی با صلحا و ابرار
۱۱۸	افرادی که مجالست با آنان باعث تعالی روح است
۱۱۸	اشاره
۱۱۸	۱ - مجالست با علمای ربانی
۱۱۸	۲ - مجالست با ابرار و صلحا
۱۲۰	همنشینان خود را بشناسید
۱۲۱	گروههایی که همنشینی با آنان مانع پیشرفت است
۱۲۱	اشاره
۱۲۱	۱ - همنشینی با کوتاه فکران
۱۲۶	۲ - همنشینی با گمراهان
۱۲۶	۳ - مجالست با هواپرستان
۱۳۰	۴ - همنشینی با شکاکان

- نتیجه بحث ۱۳۱
۸. برای تکامل روحی به تجربه نیازمندید ۱۳۲
- تجربه و زمامداری ۱۳۲
- تجربه در مسائل علمی و صنعتی ۱۳۴
- تجربه، عقل را افزایش می دهد ۱۳۴
- تجربه یا راه فرار از نیرنگ ۱۳۵
- دوستان در دشواریها، تجربه می شوند ۱۳۶
- از تجربه ها درس بیاموزید ۱۳۶
- از تجربه دیگران استفاده کنید ۱۳۷
- راه بهره گیری از تجربه دیگران ۱۳۷
- تجربه هایی که آموخته اید از یاد نبرید ۱۳۹
- نتیجه بحث ۱۴۰
۹. مخالفت با نفس یا حاکمیت بر خویشتن ۱۴۱
- غلبه نفس بر عقل ۱۴۲
- نفس خود را درمان کنید ۱۴۳
- دعا برای تهذیب نفس ۱۴۴
- خود را به مخالفت با نفس عادت دهید ۱۴۶
- با تهذیب نفس از قدرتهای روحی استفاده کنید ۱۵۰
- قدرت نفس، اگر آن را کنترل کنید ۱۵۰
- نتیجه بحث ۱۵۲
۱۰. صبر، کلید گنجینه اسرار است ۱۵۳
- صبر و استقامت، اراده را قوی می کند ۱۵۴
- صبر حضرت ایوب ۱۵۵
- نفس خود را برای صبر، آماده کن ۱۵۷
- مرحوم کنی و نتیجه صبر و استقامت او ۱۵۷
- صبر نیروبخش و قدرت آفرین است ۱۶۱

نتیجه بحث	۱۶۳
۱۱ اهمیت اخلاص	۱۶۳
اثر و نتیجه اخلاص	۱۶۵
اخلاص صاحب «جواهر الکلام»	۱۶۵
آیا همه می توانند دارای اخلاص باشند؟	۱۶۸
زحمت اخلاص	۱۶۹
کمال اخلاص	۱۷۲
نتیجه بحث	۱۷۴
۱۲ علم و دانش	۱۷۴
ضرورت میل و اراده در تحصیل علم	۱۷۶
ترک گناه از مسائل ضروری در فراگیری علم و دانش است	۱۷۷
کدام دسته از علوم انسان را به تکامل روحی می رساند	۱۷۷
با نشر علم به کمالات معنوی راه می یابید	۱۸۱
نتیجه بحث	۱۸۵
۱۳ اثر توفیق در پیشرفت انسانها	۱۸۶
تصمیم، قدرت، توفیق و اصابت با چهار رکن سعادت	۱۸۸
توفیق، قدرت رهبری و هدایت به سوی نیکبهاست	۱۸۹
مردان موفق	۱۸۹
راه هایی برای جلب توفیق	۱۹۲
۱- نیایش برای کسب توفیق	۱۹۲
اشاره	۱۹۲
تذکر یک نکته	۱۹۳
۲- دعای پدر و مادر یا عامل توفیق	۱۹۴
۳- تلاش و کوشش برای جلب توفیق ضروری است	۱۹۵
۴- اندیشه در نعمتهای خداوند یا عامل مهم توفیق	۱۹۵
نتیجه بحث	۱۹۷

۱۹۸ اهمیت یقین
۲۰۰ آثار یقین
۲۰۰ ۱- یقین قلب را محکم می کند
۲۰۵ ۲- یقین ارزش اعمال شما را افزایش می دهد
۲۰۸ ۳- یقین باطن شما را اصلاح می کند
۲۰۹ اموری که یقین را متزلزل می کنند:
۲۰۹ ۱- شک و تردید
۲۱۰ ۲- گناه
۲۱۲ یقین های از دست رفته
۲۱۳ راه های تحصیل یقین
۲۱۳ ۱- کسب معارف
۲۱۴ ۲- دعا و نیایش
۲۱۶ ۳- تهذیب نفس
۲۱۹ نتیجه بحث
۲۲۰ پی نوشتها
۲۳۳ اسرار موفقیت جلد دوم
۲۳۳ مشخصات کتاب
۲۳۳ پیش گفتار
۲۳۵ ۱ خودشناسی یا راه تکامل
۲۳۹ پاکسازی نفس
۲۳۹ خودشناسی و مکاشفه
۲۴۱ نمونه ای از خودشناسی در غرب
۲۴۴ عوامل خودشناسی
۲۴۴ ۱- نقش اراده در خودشناسی
۲۴۴ اشاره
۲۴۵ این گونه نفس را تضعیف کنید

- ۲- نقش خوف از خدا، در خود شناسی ۲۴۹
- ۳- خودسازی و خودشناسی نهایی یا پاک سازی ضمیر ناخود آگاه - ۲۵۰
- موانع خود شناسی ۲۵۱
- ۱- اعتیاد به کارهای ناپسند راه خودشناسی را مسدود می کند ۲۵۱
- ۲- خود فراموشی ۲۵۴
- اشاره ۲۵۴
- جهل و ترک یاد خدا، دو عامل خود فراموشی ۲۵۴
- نتیجه بحث ۲۵۷
- ۲ معرفت اهل بیت علیهم السلام ۲۵۷
- گوشه ای از معارف ۲۶۰
- معارف را از چه راهی بیاموزیم ۲۶۲
- شناخت عارف نماها ۲۶۶
- شناخت عارفان ۲۶۸
- از صفات عارفان ۲۷۰
- همنشینی با صاحبان معرفت ۲۷۱
- حفظ تعادل و هماهنگی در حالات عرفانی ۲۷۲
- نتیجه بحث ۲۷۴
- ۳ عبادت چیست؟ ۲۷۵
- عبادت باید صادقانه باشد ۲۷۷
- اقسام عبادات ۲۸۰
- خدمت به برادران دینی ۲۸۱
- عبادات روحی ۲۸۲
- کراهت در عبادت ۲۸۵
- نشاط در عبادت ۲۸۷
- اثر نشاط در عبادت ۲۸۹
- نتیجه بحث ۲۹۲

- ۲۹۳ تقوا و پرهیزکاری
- ۲۹۴ تقوا قلب را حیات می بخشد
- ۲۹۴ رابطه تقوا و قلب
- ۲۹۶ تقوا وسیله شناخت افکار رحمانی و شیطانی است
- ۳۰۲ پرهیز از مال حرام
- ۳۰۲ تقوا انسان را به مقامات عالیه می رساند
- ۳۰۸ اولیاء خدا به پرهیزکاری همت می گمارند
- ۳۰۹ استبدال بر اثر ترک تقوا
- ۳۱۱ ثبات قدم در پرهیزکاری
- ۳۱۲ نتیجه بحث
- ۳۱۲ تلاش و کوشش
- ۳۱۴ در چه راهی تلاش کنیم؟
- ۳۱۴ نفس خود را برای کار و کوشش آماده کنید
- ۳۱۵ مرحوم ملّا مهدی نراقی چگونه خود را برای فعالیت آماده ساخت؟
- ۳۱۶ برای درک حقیقت باید کوشش کنید
- ۳۲۶ کار را آگاهانه شروع کنید
- ۳۲۷ شرائط کار و موانع آن را در نظر بگیریم
- ۳۲۸ موانع کار و کوشش
- ۳۲۸ ۱- اعتیاد و خوگرفتن به کارهای بی ارزش
- ۳۳۱ ۲- خستگی و بیحالی
- ۳۳۲ تلاش و توسل برای یافتن دو کتاب خطّی
- ۳۳۳ پُرکاری همراه با تدبیر و سازماندهی
- ۳۳۵ نتیجه بحث
- ۳۳۶ ۶ یاد خدا و اهل بیت علیهم السلام
- ۳۳۹ توسل از نظر قرآن
- ۳۴۰ توسل در میان ادعیه و زیارات

- ۳۴۲ توسل مایه قرب انسان به خداوند است
- ۳۴۳ توسل باعث مستجاب شدن دعاست
- ۳۴۳ مسائل اعتقادی در توسل
- ۳۴۴ چند نکته اساسی درباره توسل
- ۳۴۴ اشاره
- ۳۴۵ ۱- تطهیر قلب
- ۳۴۶ ۲- توجه و تمرکز فکر در توسل
- ۳۴۹ نقش یقین در توسلات
- ۳۵۱ معرفت بر یقین انسان می افزاید
- ۳۵۲ نقش اضطرار در توسلات
- ۳۵۴ دختر مضطرّ در حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام
- ۳۵۶ نکته دیگر
- ۳۵۶ استمداد از عالم غیب
- ۳۵۷ توسل برای حلّ مشکلات علمی
- ۳۵۸ ترک توسل یا رمز گناه
- ۳۵۹ نتیجه بحث
- ۳۶۰ ۷جاذبه محبت
- ۳۶۱ محبت خاندان وحی
- ۳۶۸ موجودات آسمانی و محبت خاندان وحی
- ۳۶۹ تقرب به خداوند چه آثاری دارد؟
- ۳۷۰ دوستی اهل بیت علیهم السلام با دوستان خود
- ۳۷۲ وظیفه دوستان خاندان وحی
- ۳۷۲ ۱- ایجاد مودت
- ۳۷۳ ۲- دوستی با دوستان اهل بیت علیهم السلام
- ۳۷۳ ۳- برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام
- ۳۷۶ ۴- پیروی از خاندان وحی

۳۷۸	۵ - محبت اهل بیت علیهم السلام را در قلب دیگران تقویت کنید
۳۷۹	محبت صادقانه
۳۸۱	محبت‌های دروغین
۳۸۳	نتیجه بحث
۳۸۳	۸ ارزش انتظار
۳۸۵	عوامل انتظار
۳۸۵	اشاره
۳۸۶	۱ - آشنایی با مقام امام زمان ارواحنا فداه
۳۸۹	۲ - آشنایی با آثار انتظار
۳۸۹	۱ - گریز از یأس و ناامیدی
۳۹۰	۲ - تکامل روحی
۳۹۰	اشاره
۳۹۱	مرحوم شیخ انصاری در منزل امام زمان ارواحنا فداه
۳۹۳	رمز موفقیت ها و راز محرومیت ها
۳۹۶	۳- شناخت مقام ولایت
۳۹۷	۴- شناخت مدعیان
۳۹۷	۳ - آشنایی با مقام منتظران تکامل یافته
۳۹۷	یا اصحاب بزرگ امام عصر ارواحنا فداه
۳۹۹	اشاره ای به قدرت آنان
۴۰۱	آشنایی با زمان ظهور
۴۰۱	اشاره
۴۰۱	۱ - پاکسازی باطن
۴۰۳	۲ - تکامل عقلا در زمان ظهور
۴۰۶	۳ - تحوّل عظیم در جهان
۴۰۸	نتیجه بحث
۴۰۹	۹ کتمان راز

- ۴۱۱ ----- رازداری بزرگان
- ۴۱۳ ----- حفظ رازها نه کتمان خیالات
- ۴۱۵ ----- نقش مخالفان در لزوم حفظ اسرار
- ۴۱۷ ----- کتمان کرامت و قدرت های روحی
- ۴۱۸ ----- کرامتی از مرحوم شیخ انصاری
- ۴۲۳ ----- زیان فاش نمودن رازها
- ۴۲۶ ----- نتیجه بحث
- ۴۲۷ ----- پی نوشتها
- ۴۴۴ ----- درباره مرکز

اسرار موفقیت جلد او ۲

اسرار موفقیت جلد اول

مشخصات کتاب

اسرار موفقیت

جلد اول

تألیف

سید مرتضیٰ مجتهدی سیستانی

فهرست مطالب

پیشگفتار

(۱)

فکر و اندیشه

ارزش فکر

پرواز فکر و اندیشه ۲۴

از رازهای اهمیت فکر ۲۶

اثر فکر گناه ۲۷

تفکر بر ایمان و یقین شما می افزاید ۲۸

تفکر وسیله بصیرت و دوراندیشی است ۳۰

روزه اندیشه ۳۳

راه هایی برای سلامتی اندیشه: ۳۵

۱ - دقت و تأمل، فکر را سالم می کند ۳۵

۲ - پرهیز از پرخوری ۳۵

۳ - پرهیز از کسانی که دارای اشتباهات فکری هستند ۳۶

تمرکز فکر، بر قدرت اندیشه می افزاید ۳۷

نتیجه بحث ۴۰

(۲)

مشورت

لزوم مشورت ۴۳

مشورت یا پشتوانه بزرگ پیشرفت ۴۴

با چه کسانی مشورت می کنید؟! ۴۵

پس از مشورت، به آن رفتار کنید ۴۸

سرانجام ترک مشورت ۴۸

نتیجه بحث ۵۲

(۳)

هدف

بهترین هدف را انتخاب کنید ۵۵

به نتیجه هدف توجه کنید ۵۶

هدف از خلقت انسانها چیست؟ ۵۷

راه هایی برای رسیدن به هدف: ۵۹

۱ - به هدف خود، امیدوار باشید ۵۹

تذکر یک نکته ۶۰

۲ - نقش طلب و جستجو در دستیابی به هدف ۶۱

۳ - در خدمت مردان بزرگ ۶۳

۴ - مخالفت با نفس یا راه رسیدن به اهداف عالی ۶۴

۵ - توسل به اهل بیت علیهم السلام برای رسیدن به هدفهای بزرگ ۶۴

نتیجه بحث ۶۶

(۴)

اراده قوی، همّت عالی

ارزش اراده ۶۹

اخلاص قبل از تصمیم و اراده ۷۰

به اراده و تصمیم خود جهت دهید ۷۱

دارای همّت عالی باشید ۷۲

به تصمیم خود عمل کنید ۷۴

قدرت در تصمیم گیری، عامل پیروزی ۷۵

و ضعف در آن، عامل شکست است ۷۵

با قدرت اراده، بر طبیعت خود غالب شوید ۷۶

ملاً صالح مازندرانی، مرد تصمیم و اراده ۷۸

اراده و یت خود را تقویت کنید ۸۰

راه هایی برای تقویت اراده: ۸۲

۱ - شور و شوق، اراده شما را قوی می کند ۸۲

۲ - امید و آرزو همّت آفرین است ۸۳

اراده و همت عالی باشید ۸۴

نتیجه بحث ۸۶

(۵)

نظم و برنامه

اهمیت نظم و برنامه ۸۹

نظم، نشانه عدم تضاد و برطرف کننده آشفتگی است ۹۰

نوجوانان را در نظم و برنامه صحیح کمک کنید ۹۳

نظم و برنامه راهی مؤثر برای بهره گیری از وقت ۹۴

نظم و برنامه مرحوم شیخ انصاری ۹۵

نتیجه بحث ۹۸

(۶)

بهره گیری از وقت

استفاده از وقت ۱۰۱

بهره گیری علامه مجلسی از عمر خویش ۱۰۲

وقت و فرصت را از دست ندهید ۱۰۴

نتیجه بیکاری ۱۰۵

اتلاف وقت یا خودکشی تدریجی! ۱۰۶

از گذشته خود عبرت بگیرید ۱۰۷

از گذشته دیگران پند بیاموزیم ۱۰۷

وقت خود را برای اهداف شخصی دیگران، از دست ندهید ۱۰۸

از فرصتها استفاده کنیم ۱۰۹

تا آخرین نفس از عمر خود استفاده کنید ۱۱۰

نتیجه بحث ۱۱۶

(۷)

همنشینی با نیکان

راز اهمیت همنشینی با صلحا و ابرار ۱۱۹

افرادی که مجالست با آنان باعث تعالی روح است: ۱۲۳

۱ - مجالست با علمای ربّانی ۱۲۳

۲ - مجالست با ابرار و صلحا ۱۲۳

همنشینان خود را بشناسید ۱۲۵

گروههایی که همنشینی با آنان مانع پیشرفت است ۱۲۶

۱ - همنشینی با کوتاه فکران ۱۲۶

۲ - همنشینی با گمراهان ۱۳۰

۳ - مجالست با هواپرستان ۱۳۱

۴ - همنشینی با شکاکان ۱۳۴

نتیجه بحث ۱۳۶

(۸)

تجربه

برای تکامل روحی به تجربه نیازمندید ۱۳۹

تجربه و زمامداری ۱۴۰

تجربه در مسائل علمی و صنعتی ۱۴۱

تجربه، عقل را افزایش می دهد ۱۴۱

تجربه یا راه فرار از نیرنگ ۱۴۲

دوستان در دشواریها، تجربه می شوند ۱۴۳

از تجربه ها درس بیاموزید ۱۴۴

از تجربه دیگران استفاده کنید ۱۴۵

راه بهره گیری از تجربه دیگران ۱۴۶

تجربه هائی که آموخته اید از یاد نبرید ۱۴۷

نتیجه بحث ۱۵۰

(۹)

مخالفت با نفس

مخالفت با نفس یا حاکمیت بر خویشتن ۱۵۳

غلبه نفس بر عقل ۱۵۵

نفس خود را درمان کنید ۱۵۶

دعا برای تهذیب نفس ۱۵۸

خود را به مخالفت با نفس

عادت دهید ۱۵۸

با تهذیب نفس از قدرتهای روحی استفاده کنید ۱۶۲

قدرت نفس، اگر آن را کنترل کنید ۱۶۳

نتیجه بحث ۱۶۴

(۱۰)

صبر و استقامت

صبر، کلید گنجینه اسرار است ۱۶۷

صبر و استقامت، اراده را قوی می کند ۱۶۸

صبر حضرت ایوب ۱۶۹

نفس خود را برای صبر و استقامت آماده کنید ۱۷۰

مرحوم کنی و نتیجه صبر و استقامت او ۱۷۲

صبر نیروبخش و قدرت آفرین است ۱۷۴

نتیجه بحث ۱۷۶

(۱۱)

اخلاص

اهمیت اخلاص ۱۷۹

اثر و نتیجه اخلاص ۱۸۰

اخلاص صاحب «جواهر الکلام» ۱۸۱

آیا همه می توانند دارای اخلاص باشند؟ ۱۸۲

زحمت اخلاص ۱۸۴

کمال اخلاص ۱۸۶

نتیجه بحث ۱۸۸

(۱۲)

علم و دانش

علم و دانش ۱۹۱

وسیله ارتقاء به درجات عالی است ۱۹۱

ضرورت میل و اراده در تحصیل علم ۱۹۳

ترک گناه از مسائل ضروری ۱۹۴

در فراگیری علم و دانش است ۱۹۴

کدام دسته از علوم، ۱۹۵

انسان را به تکامل روحی می رساند؟ ۱۹۵

با نشر علم به کمالات معنوی راه می یابید ۱۹۹

نتیجه بحث ۲۰۴

(۱۳)

توفیق

اثر توفیق در پیشرفت انسانها ۲۰۷

تصمیم، قدرت، توفیق و اصابت ۲۱۰

یا چهار رکن سعادت ۲۱۰

توفیق، قدرت رهبری و هدایت به سوی نیکبهاست ۲۱۰

مردان موفق ۲۱۲

راه‌هایی برای جلب توفیق: ۲۱۴

۱ - نیایش برای کسب توفیق ۲۱۴

تذکر یک نکته ۲۱۵

۲ - دعای پدر و مادر یا عامل توفیق ۲۱۷

۳ - تلاش و کوشش برای جلب توفیق ضروری است ۲۱۷

۴ - اندیشه در نعمتهای خداوند یا عامل مهم توفیق ۲۱۸

نتیجه بحث ۲۲۰

(۱۴)

یقین

اهمیت یقین ۲۲۳

آثار یقین ۲۲۵

۱ - یقین قلب را محکم می‌کند ۲۲۵

حضور در مجلس مباحله ۲۲۷

۲ - یقین ارزش اعمال شما را افزایش می‌دهد ۲۲۹

۳ - یقین باطن شما را اصلاح می‌کند ۲۳۲

اموری که یقین را متزلزل می‌کنند: ۲۳۳

۱ - شک و تردید ۲۳۳

۲ - گناه ۲۳۴

یقین‌های از دست رفته ۲۳۶

راه‌های تحصیل یقین: ۲۳۸

- کسب معارف ۲۳۸

۲ - دعا و نیایش ۲۳۸

۳ - تهذیب نفس ۲۴۱

نتیجه بحث ۲۴۴

اسرار موفقیت جلد دوم

پیشگفتار ۲۴۷

(۱۵)

خودشناسی

خودشناسی یا راه تکامل ۲۵۱

پاکسازی نفس ۲۵۴

خودشناسی و مکاشفه ۲۵۵

نمونه ای از خودشناسی در غرب ۲۵۷

عوامل خودشناسی: ۲۵۹

۱- نقش اراده در خودشناسی ۲۵۹

این گونه نفس را تضعیف کنید ۲۶۰

۲- نقش خوف از خدا، در خود شناسی ۲۶۴

۳ - خودسازی و خودشناسی نهایی یا پاک سازی ضمیر ناخود آگاه ۲۶۵

موانع خود شناسی: ۲۶۶

۱- اعتیاد به کارهای ناپسند راه خودشناسی را مسدود می کند ۲۶۶

۲- خود فراموشی ۲۶۹

جهل و ترک یاد خدا، دو عامل خود فراموشی ۲۶۹

نتیجه بحث ۲۷۲

(۱۶)

آشنایی با معارف

معرفت اهل بیت علیهم السلام ۲۷۵

گوشه ای از معارف ۲۷۸

معارف را از چه راهی بیاموزیم ۲۸۰

شناخت عارف نماها ۲۸۵

شناخت عارفان ۲۸۶

از صفات عارفان ۲۸۸

همنشینی با صاحبان معرفت ۲۹۰

حفظ تعادل و هماهنگی در حالات عرفانی ۲۹۱

نتیجه بحث ۲۹۴

(۱۷)

عبادت و بندگی

عبادت چیست؟ ۲۹۷

عبادت باید صادقانه باشد ۲۹۹

اقسام عبادات ۳۰۳

خدمت به برادران دینی ۳۰۳

عبادات روحی ۳۰۵

کراهت در عبادت ۳۰۸

نشاط در عبادت ۳۱۰

اثر نشاط در عبادت ۳۱۲

محبت اهل بیت علیهم السلام یا راز نشاط در عبادت ۳۱۴

نتیجه بحث ۳۱۶

(۱۸)

تقوا

تقوا و پرهیزکاری ۳۱۹

تقوا قلب را حیات می بخشد ۳۲۰

رابطه تقوا و قلب ۳۲۱

تقوا وسیله شناخت افکار رحمانی و شیطانی است ۳۲۲

ارتباط و دوستی خود را بر اساس تقوا قرار دهید ۳۲۶

پرهیز از مال حرام ۳۲۷

تقوا انسان را به مقامات عالیه می رساند ۳۲۸

اولیاء خدا به پرهیزکاری همّت می گمارند ۳۳۳

استبدال بر اثر ترک تقوا ۳۳۴

ثبات قدم در پرهیزکاری ۳۳۶

نتیجه بحث ۳۳۸

(۱۹)

کار و کوشش

تلاش و کوشش ۳۴۱

در چه راهی تلاش کنیم؟ ۳۴۱

نفس خود را برای کار و کوشش آماده کنید ۳۴۲

مرحوم ملّا مهدی نراقی چگونه خود را ۳۴۳

برای فعالیت آماده ساخت؟

برای درک حقیقت باید کوشش کنید ۳۴۴

کار را آگاهانه شروع کنید ۳۵۳

شرائط کار و موانع آن را در نظر بگیریم ۳۵۳

موانع کار و کوشش: ۳۵۴

۱- اعتیاد و خوگرفتن به کارهای بی ارزش ۳۵۴

۲- خستگی و بیحالی ۳۵۶

تلاش و توسل برای یافتن دو کتاب خطی ۳۵۸

پرکاری همراه با تدبیر و سازماندهی ۳۵۹

نتیجه بحث ۳۶۲

(۲۰)

توسل

یاد خدا و اهل بیت علیهم السلام ۳۶۵

توسل از نظر قرآن ۳۶۸

توسل در میان ادعیه و زیارات ۳۶۹

توسل مایه قرب انسان به خداوند است ۳۷۱

توسل باعث مستجاب شدن دعاست ۳۷۲

مسائل اعتقادی در توسل ۳۷۲

چند نکته اساسی درباره توسل ۳۷۴

۱- تطهیر قلب ۳۷۴

۲- توجّه و تمرکز فکر در توسّل ۳۷۵

نقش یقین در توسّلات ۳۷۹

معرفت بر یقین انسان می افزاید ۳۸۰

نقش اضطرار در توسّلات ۳۸۱

دختر مضطرّ در حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام ۳۸۳

نکته دیگر ۳۸۴

استمداد از عالم غیب ۳۸۵

توسل برای حلّ مشکلات علمی ۳۸۶

ترک توسّل یا رمز گناه ۳۸۷

نتیجه بحث ۳۸۸

(۲۱)

محبت اهل بیت علیهم السلام

محبت اهل بیت علیهم السلام

جاذبه محبت ۳۹۱

محبت خاندان وحی ۳۹۳

موجودات آسمانی و محبت خاندان وحی ۳۹۹

تقرّب به خداوند چه آثاری دارد؟ ۴۰۰

دوستی اهل بیت علیهم السلام با دوستان خود ۴۰۱

وظیفه دوستان خاندان وحی ۴۰۴

۱- ایجاد مودّت ۴۰۴

۲- دوستی با دوستان اهل بیت علیهم السلام ۴۰۵

۳- براءت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام ۴۰۵

۴- پیروی از خاندان وحی ۴۰۸

۵- محبت اهل بیت علیهم السلام را در قلب دیگران تقویت کنید ۴۱۰

محبت صادقانه ۴۱۱

محبت‌های دروغین ۴۱۴

نتیجه بحث ۴۱۶

(۲۲)

انتظار

ارزش انتظار ۴۱۹

عوامل انتظار ۴۲۱

۱- آشنایی با مقام امام زمان ارواحنا فداه ۴۲۲

۲- آشنایی با آثار انتظار: ۴۲۵

۱- گریز از یأس و ناامیدی ۴۲۵

۲- تکامل روحی ۴۲۶

مرحوم شیخ انصاری در منزل امام زمان ارواحنا فداه ۴۲۷

رمز موفقیت ها و راز محرومیت ها ۴۲۹

۳- شناخت

مقام ولایت ۴۳۲

۴- شناخت مدعیان ۴۳۳

۳- آشنایی با مقام منتظران تکامل یافته ۴۳۳

یا اصحاب بزرگ امام عصر ارواحنا فداه ۴۳۳

اشاره ای به قدرت آنان ۴۳۵

آشنایی با زمان ظهور ۴۳۷

۱- پاکسازی باطن ۴۳۷

۲- تکامل عقلها در زمان ظهور ۴۳۹

۳- تحوّل عظیم در جهان ۴۴۱

نتیجه بحث ۴۴۴

(۲۳)

رازداری

کتمان راز ۴۴۷

رازداری بزرگان ۴۵۰

حفظ رازها نه کتمان خیالات ۴۵۲

نقش مخالفان در لزوم حفظ اسرار ۴۵۳

کتمان کرامت و قدرت های روحی ۴۵۵

کرامتی از مرحوم شیخ انصاری ۴۵۶

زیان فاش نمودن رازها ۴۶۱

نتیجه بحث ۴۶۴

پیشگفتار

فکر و اندیشه، از رازهای مهمّ کامیابی مردان بزرگ است. اگر شما در راه آنان گام برمی دارید و خواهان سعادت و موفقیت خویش هستید، باید از قدرت فکر بهره مند شوید و با استفاده از اندیشه های مثبت، کمبودهای خود را جبران کنید تا به اهداف عالی خویش دست یافته و بتوانید جامعه خود را با افکار و اندیشه های ارزنده آشنا سازید.

هرگاه نیاز به یاری و کمک فکری داشتید، با شخصیتهای آگاه و دلسوزی که دارای شرایط مشاوره هستند، به مشورت بنشینید و از اندیشه ها و دست آوردهای آنان سود جوئید.

با استفاده از رهنمودهای ارزشمند کسانی که شایسته مشورت هستند، با اهداف عالی آشنا شوید و بهترین و ارزنده ترین هدف را انتخاب کنید. زیرا آینده شما در گرو هدفی است که برای رسیدن به آن تلاش می کنید.

آن گاه با اراده قوی و همّت عالی که از شرایط پیشرفت و موفقیت است، نظم و برنامه ای را که مناسب با هدف شما است، جامه عمل بپوشانید. زیرا نظم و برنامه صحیح، راه را برای رسیدن به هدف، نزدیک و آسان می کند و شما را زودتر به مقصد

نهایی می رساند.

با بهره گیری از وقت و استفاده از فرصتهایی که به دست می آورید، از همنشینی با نیکان بهره مند شوید؛ تا بر اثر همنشینی با آنان روح تازه در کالبدتان دمیده و جان و دلتان از سخنان روح افزای آنان عطرآگین شود. با آنان مصاحبت کنید تا بتوانید از قدرتهای روحی و معنوی آنان نیرو بگیرید، و با استفاده از دست آوردها و تجربه هایی که آنان در طول سالیان دراز به دست آورده اند، به مخالفت با نفس پردازید.

در صورتی که نفس خود را کنترل کنید و صبر و استقامت را پیشه خود نمائید، انرژی های روحی شما متمرکز شده و قدرت های معنوی شما افزایش می یابد؛ زیرا بر اثر صبر در برابر هواهای نفسانی، باطن و سریره شما از زشتیها پاک می شود و به مقام اخلاص - که سرّی از اسرار خداوند است - راه می یابید.

در این هنگام قلب شما با الهامات رحمانی روشن می شود، و چشمه های حکمت و علوم بر زبانتان جاری می شود. و از علم و دانش که وسیله ارتقاء به درجات عالی و راه یافتن به مراحل ارزنده تقرب به خداوند است، بهره مند می شوید.

اگر به سوی باب علم و دانش پربگشائید، بر شرافت و ارزش خود می افزائید و با انوار تابناک معارف خاندان وحی، قلب خود را روشن می سازید و می توانید همچون مشعلی فروزان بر جامعه خود نورافشانی کنید و آنان را با مکتب حیاتبخش اهل بیت علیهم السلام آشنا سازید، و دلهای زنگار گرفته را با تابش اشعه پرفروغ گفتار آنان، صیقل زده و روشنائی بخشید.

برای انجام این گونه خدمات، تلاش و کوشش کنید تا توفیق الهی شامل حالتان شود؛ زیرا برای به دست آوردن

توفیق علاوه بر دعا، سعی و تلاش نیز ضروری است.

توجه داشته باشید تا توفیق الهی از ما دستگیری نکند، به کاروان حقیقت نخواهیم رسید.

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

کی روی؟ ره ز که پرسی؟ چه کنی؟ چون باشی؟

اگر می خواهید به کاروان حقیقت برسید، از طعنه اغیار به خود بیم راه ندهید و از سرزنش خار مغیلان نهراسید. حرکت کنید، از جای برخیزید و از پای ننشینید تا به مقام یقین که از ویژگی های مردان بزرگ و خودساخته است، راه یابید.

از آنجا که طرح این مباحث با هر گونه نظم و ترتیب لازم، برای جامعه مفید است، نویسنده بر آن شد که یادداشتهای خود را در این زمینه، که مستند به فرمایشات خاندان رسالت بالأخص صاحب ولایت ملک و ملکوت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است، در اختیار عموم بگذارد.

امید است این کتاب بر اثر انوار تابناک سخنان آن بزرگواران، ره گشای جویندگان راه باشد و آنان را در زمینه پرورش و تکامل روحی و معنوی یاری دهد.

سید مرتضی مجتهدی سیستانی

ارزش فکر

هر انسانی در مغز خود، دارای گنجهای پریمیتم و گرانبھائی است که بوسیله فکر و اندیشه می تواند آنها را به دست آورد، و از این گنجینه پر ارزش استفاده نماید.

متأسفانه برخی از مردم به جای اینکه از گنجهای پریمیتمی که در وجودشان قرار دارد، استفاده کنند، به جستجوی دینه ها و اموالی که در زیر خاک پنهان شده، می پردازند!

اگر آنان بدانند خداوند گنجینه هائی به مراتب بهتر از دینه هائی که در جستجوی آن هستند، به رایگان در وجودشان قرار داده است، هیچ گاه عمر خود را در آن راه از دست نمی دهند. آنان برای

یافتن زر و سیم، خاکها را زیر و رو می کنند و غواصان برای بدست آوردن جواهرات در اعماق آبها، غوطه ور می شوند؛ ولی مردان خود ساخته برای بدست آوردن گنجینه های واقعی، در افکار و اندیشه های خویش غوطه ور می شوند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرمایند:

الْمُؤْمِنُ مَعْمُورٌ ... بِفِكْرَتِهِ. (۱)

مؤمن در افکار خویش غوطه ور است.

او از اعماق دریای بیکران افکار خویش، گهرهای گرانبهایی را می یابد که گنجینه های طلا توان برابری با آنها را ندارد.

او از ژرفای افکار خویش، جواهراتی را بدست می آورد که ارزش آنها جاویدان و ابدی است و قیمت واقعی و ارزش نهائی آنها را در دنیای دیگر و در جهان آخرت درک می کند.

غوطه ور شدن در افکار - نه توهمات - روح را تقویت می کند و برای دست یابی به گنجینه های اسرار آماده می سازد؛ با فکر و اندیشه، روح و روان شما پرورش می یابد و ورزیده می شود. همان گونه که تمرینات جسمی، ورزش بدن است و جسم انسان را پرورش می دهد، فکر و اندیشه مثبت، روح و روان او را تقویت نموده و پرورش می دهد. زیرا تفکر یک نوع آموزش به ضمیر ناخودآگاه است. به وسیله تفکر، حالات باطنی تقویت می شود و قدرتهای روحی انسان آشکار می شود. زیرا فکر پرورش دهنده و تکامل بخش روح است.

پرواز فکر و اندیشه

انسان باید از عالم وهم و خیال دور شود و به سوی حقیقت روی آورد. روی آوردن به فکر و اندیشه در حقائق هستی و خو گرفتن به آن، انسان را از عالم وهم و خیال دور می سازد و او را اندیشمند و جویای حقیقت و واقعیت می سازد. از این رو حضرت عیسی در سفارشات خود فرموده است:

عَوِّدْ ... قَلْبَكَ الْفِكْرَ. (۲)

قلب خود

را به فکر کردن و اندیشیدن عادت ده.

در صورت خو گرفتن به تفکر، قدرت فکر و نیروی تمرکز، بیشتر می شود و آن گاه که فکر قوی شود، وهم و خیال ضعیف می شود. با تضعیف وهم و خیال و تقویت فکر، اثر تبلیغات و تلقینات گمراه کننده شیطان و دشمنان دین، تضعیف می شود؛ زیرا آن گاه که انسان معتاد به تفکر و تأمل و اندیشه شد، بنیان معتقدات و معلومات خود را بر همین اساس قرار می دهد. به همین دلیل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در گفتار خود فرموده اند:

لَا عِلْمَ كَالْتَفَكْرِ. (۳)

هیچ علمی همانند تفکر نیست.

تفکر و اندیشه و استفاده از ارزشهای موجود در مغز آدمی، از صفات مردان بزرگ و خودساخته است. آنان با پرواز فکر و سیر اندیشه و شناخت موجودات هستی، بر ایمان و یقین خود می افزایند. به همین جهت مردان خودساخته افکارشان خمود، بی رونق و خاموش نیست.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

مِنْ صِفَاتِ الْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ جَوَّالَ الْفِكْرِ. (۴)

از صفات مردان مؤمن، این است که از جولان فکری برخوردارند.

آنان با پرواز فکر، روح خود را متعالی ساخته و عالی ترین هدفها را برمی گزینند و در پی آن، محکم ترین اراده ها و قوی ترین همتها را بدست می آورند و با پشتوانه فکر قوی، از خداوند بزرگ خواستار موفقیت و دستیابی به اهداف مقدس می شوند.

از راهای اهمیت فکر

فکر و اندیشه، راهی مستقیم به سوی حقایق جهان هستی است، و در صورتی که فکر در پیرامون مسائل معنوی تداوم یافته و طولانی شود، ناخودآگاه انسان را به سوی معنویت می کشاند.

در فکر، نیروی جاذبه ای وجود دارد که شخص متفکر را با مسئله ای که درباره آن می اندیشد، پیوند می زند و میان

آنها ارتباط برقرار می کند.

وجود این نیرو یکی از رازهای مهم اهمیت فکر و اندیشه است. بر اساس وجود این نیرو، انسانی که درباره خوبیها و یا بدیها می اندیشد، و تفکر او تداوم می یابد، کم کم بسوی خوبیها و یا هر چه درباره آن فکر می کند، جذب می شود و آنها نیز به سوی او روی می آورند.

این حقیقتی است که در روایات و فرمایشات خاندان وحی علیهم السلام به آن تصریح شده است. به این جهت افکار پسندیده، صفا دهنده قلب و زینت بخش دل و نورانی کننده باطن انسان است. همان گونه که افکار زشت و نیز غفلت، ایجاد کننده تاریکی و ظلمت در قلب آدمی است.

انسانی که فکر می کند و می اندیشد، صفا و نورانیت دارد و کسی که غافل است از نعمت تفکر بهره ای ندارد و دلی زنگار گرفته و تاریک دارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه «وسیله» می فرمایند:

الْفِكْرُ تُوْرَثُ نُورًا وَالْغَفْلَةُ ظُلْمَةٌ. (۵)

فکر و اندیشه، نورانیت را بجای می گذارد و غفلت تاریکی را.

زیرا تفکر اگر بر اساس حق جویی و جستجوی کمال باشد، نشان دهنده حقیقت و بیان کننده واقعیات جهان هستی در قلمرو شأن شخص متفکر است؛ و این خود ایجاد کننده صفا و نورانیت می باشد. ولی غفلت از این حقایق، بر ظلمت و تیرگیهای موجود می افزاید.

تحولی که بر اثر کثرت فکر و اندیشه، در قلب انسان ایجاد می شود، او را آماده برای عمل می سازد؛ به این جهت فکر و اندیشه، ایجاد کننده قوه عامله است. بنابراین، فکر نه تنها انسان را برای انجام مسائلی که مورد تفکر قرار داده است مهیا و آماده می نماید، بلکه بر اثر تداوم فکر، در انسان قوه عامله و نیروی عمل

ایجاد می شود و او را به سوی عمل جذب می نماید تا فکر و اندیشه، به صورت عمل و رفتار درآید.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

التَّفَكُّرُ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ. (۶)

فکر، انسان را بسوی خوبی ها و عمل به آن دعوت می کند.

فکر و اندیشه درباره راز خلقت انسان و هدف از ایجاد و پیدایش او، و سرانجام و عاقبت وی، آدمی را به سوی نیکی و مقام «عبودیت»، فرا می خواند.

شما بوسیله «فکر و اندیشه» می توانید با رسیدن به مقام «عبودیت»، نیروهای عظیمی را که در وجودتان به صورت نهان و نهفته وجود دارد، به فعلیت رسانده و بیدار نمائید.

اثر فکر گناه

در انسان آمادگی برای متخلّق شدن به هر گونه صفت نیک و بد، و امکان دارا شدن هر گونه خلق و خوی، وجود دارد. با فکر و اندیشه در کارهای خوب و بد، این آمادگی به فعلیت تبدیل می شود و از مرحله امکان خارج شده و واقعیت می پذیرد.

این یک حقیقت عام و کلی است و اختصاصی به کارهای پسندیده و خوب ندارد. یعنی همان گونه که انسان بوسیله فکر نمودن درباره خوبیها، بسوی آن جذب می شود و آن را عملی می سازد، با اندیشیدن درباره گناهان و لذات حیوانی نیز به سوی آنها کشیده می شود و دست به ارتکاب آنها می زند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ كَثُرَ فِكْرُهُ فِي الْمَعَاصِي، دَعَتْهُ إِلَيْهَا. (۷)

کسی که درباره گناهان زیاد فکر کند، بسوی آنها خوانده می شود.

و در گفتاری دیگر می فرمایند:

مَنْ كَثُرَ فِكْرُهُ فِي اللَّذَاتِ، غَلَبَتْ عَلَيْهِ. (۸)

کسی که درباره لذتها زیاد بیندیشد، آنها بر او غلبه خواهند نمود.

بنابراین فکر و اندیشه آدمی، می تواند آینده او را تغییر داده و تحوّل عظیمی در چگونگی زندگی او بوجود آورد.

به این دلیل در کلمات دلنشین خاندان عصمت، آن همه به تفکر و اندیشه، ارزش قائل شده اند و اهمیت آن را به همه شیفتگان و دوستان خود توصیه نموده اند؛ زیرا ارزش فکر و اندیشه در موضوعات ارزنده، در سنجش با عمل و کردار، همچون ارزش روح و روان در برابر جسم است.

تفکر، بر ایمان و یقین شما می افزاید

تفکر در مخلوقات جهان و نظام آفرینش، ایمان و یقین را در دل انسان تقویت می کند و اعتقاد به وجود خداوند بزرگ و سایر عقاید مذهبی را بیشتر و محکمتر می نماید. آفرینش میلیاردها میلیارد ستاره در کهکشانها، - علاوه بر ستارگانی که در سحابیها وجود دارند و امکان شمارش آنها نیست - با نظم شگفت انگیزی که از آن برخوردارند، دلیلی بزرگ بر وجود خالق و آفریدگاری بزرگ، مدبر و مقتدر است.

فکر انسانها عاجز از درک عظمت جهان هستی است و اندیشمندان جهان، آن گاه که به تفکر درباره جهان خلقت می پردازند، با جهانی باعظمت و اسرار آمیز روبرو شده و خود را عاجز از درک حقیقت آن می بینند؛ ولی نشانه ها و آیاتی را در آن مشاهده می کنند که احیا کننده قلبها و روشنی بخش دلهای خردمندان است. آری بر اثر تفکر در پیرامون عظمت جهان خلقت، یقین و ایمان به وجود خالق مقتدر و مهربان، افزایش می یابد.

چشم دوختن به عالم ملکوت، از صفات و ویژگیهای اولیاء خدا است. آنان با فکر و اندیشه، به کشف اسرار جهان هستی می پردازند. آنها نه تنها دیده دل را بسوی عالم ملکوت می دوزند؛ بلکه یاران و نزدیکان خود را نیز به آن سفارش می نمایند.

در وصیتهای حضرت لقمان به فرزندش آمده است:

أَطِلِ التَّفَكُّرَ

فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ، فَكَفَى بِهَذَا وَاِعْظَاً لِقَلْبِكَ. (۹)

فکر خود را در ملکوت آسمانها و زمین و کوه ها و آنچه را که خداوند خلق کرده است، طولانی کن؛ که این گونه اندیشه، قلب تو را از جهت وعظ و نصیحت گوئی کفایت می کند.

تفکر طولانی درباره ملکوت که لقمان آن را به فرزندش سفارش کرده است، اثراتی را در بردارد که اگر انسان به انجام آن توفیق یابد، در آینده او تحوّل عظیم به وجود می آورد؛ زیرا بر اثر فکر درباره ملکوت آسمانها و زمین و سایر مخلوقات خداوند، اعتقاد و بینشی ایجاد می شود که روشنگر سرانجام کار است.

قرآن مجید می فرماید:

« إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ × الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ». (۱۰)

بدرستی که در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز هر آینه نشانه هایی است برای صاحبان عقل. آنان که خدا را یاد می کنند در حال ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان (در هر حالی در یاد خدا هستند) و می اندیشند در آفرینش آسمانها و زمین (و می گویند): پروردگار ما، این را باطل نیافریدی، منزهی تو، پس ما را از عذاب جهنم ننگه دار.

فکر و اندیشه آنان در پیرامون خلقت آسمانها و زمین، به جنبه ملکی آن اختصاص ندارد؛ بلکه جنبه ملکوتی را نیز شامل می شود. آنان با اندیشیدن در خلقت مادی و ملکوتی جهان، بر ایمان و یقین خود می افزایند.

تفکر وسیله بصیرت و دوراندیشی است

اگر انسان درباره سرانجام کاری که در پی انجام آنست بیندیشد، در کارها به نتیجه می رسد و

گرفتار پشیمانی و افسوسهای کشنده نمی شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن گفتاری دلنشین چنین فرموده اند:

إِذَا قَدَّمْتَ الْفِكْرَ فِي جَمِيعِ أَعْمَالِكَ، حَسَنْتَ عَوَاقِبَكَ فِي كُلِّ أَمْرٍ. (۱۱)

اگر پیش از همه کارهایت درباره آن بیندیشی، سرانجام و عاقبت تو در هر امری نیکو خواهد بود.

زیرا اندیشه در هر کاری، باعث روشن بینی و بصیرت درباره انجام آن کار خواهد شد.

اولیاء خدا، مردان بزرگ و آنان که از نعمت تقرب به درگاه خداوند متعال برخوردار بودند و به محضر پر فیض خاندان وحی بار می یافتند و آنان که جزء یاوران و اصحاب آن بزرگواران بودند، از نعمت تفکر و اندیشیدن درباره سرانجام کارها برخوردار بوده اند.

آنان که از سرچشمه زلال ولایت، آب حیات نوشیده اند، آنان که از پرتو انوار تابناک خاندان وحی بهره برده اند، آنان که با علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام قلب و جانیشان را نورانی ساخته اند، همه از نیروی باعظمت فکر - که از بزرگترین نعمتهای خداوند است - بهره برده اند و دارای بصیرت و دور اندیشی شده اند.

شناخت، هدایت، روشن بینی، و آگاه بودن از حقایق امر، با فکر و اندیشه ایجاد می شود. این جمله از کلمات درر بار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است:

لَا بَصِيرَةَ لِمَنْ لَا فِكْرَ لَهُ. (۱۲)

آن کس که فکر ندارد، روشن بینی ندارد.

او بصیرت ندارد، او قلبش تیره و از نورانیت دل بی بهره است.

بنابراین با فکر و اندیشه، می توان زنگار را از دل پاک ساخته و ظلمت و تیرگی قلب را به صفا، نورانیت و بصیرت تبدیل نمود.

همان گونه که «حز» رضوان الله علیه به خاطر احترامی که به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام قائل شد، زمینه فکر و اندیشه درباره نتیجه و سرانجام جنگ و مقاتله با امام

حسین علیه السلام برای او پیدا شد، و سرانجام فکر و اندیشه ای که بر اساس احترام به حضرت صدیقه کبری علیها السلام در او تبلور یافته بود، او را از هلاکت نجات داد و او در صف شهدای کربلا قرار گرفت.

با اینکه او از لشکریان ابن زیاد پلید بود و حرام ترین مال ها در گوشت و خونش اثر کرده بود، ساعتی فکر و اندیشه، او را از هلاکت و بدبختی ابدی نجات داد و در صف شهدای کربلا قرار گرفت.

«حزّ» ، بر اساس تأمیل و تفکر در پیرامون پاسخ به امام حسین علیه السلام، خود را از تندی و خشم نگه داشت، ریاستش را کوچک شمرد و خود را مجبور به تواضع دید.

به این مناسبت کلامی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که سامان دهنده زندگی انسانها است، می آوریم. آن بزرگوار می فرمایند:

دَعِ الْجِدَّةَ وَتَفَكَّرْ فِي الْحُجَّةِ وَتَحَفَّظْ مِنَ الْخَطَلِ، تَأْمَنَ الزَّلَلَ. (۱۳)

تندی را رها کن و در حجت و دلیل بیندیش، و خود را از گفتن سخن باطل، نگه دار؛ تا از لغزش در امان باشی.

«حزّ» این چنین رفتار کرد و با بصیرت و دوراندیشی، آینده خود را دگرگون ساخت.

همان گونه که جناب حزّ درباره سرانجام کار خود دقت و تأمیل نمود، اگر دنیاپرستانی که در سقیفه اجتماع کردند، در پیرامون عاقبت خود می اندیشیدند، رخساره ماه نیلگون نمی شد و چهره خورشید را غبار غم نمی پوشاند.

ولی افسوس افسوس

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بصیرت و دور اندیشی را از آثار فکر و اندیشه، بیان می کنند و می فرمایند:

مَنْ فَكَّرَ أَبْصَرَ الْعَوَاقِبَ. (۱۴)

کسی که بیندیشد، نسبت به سرانجام امور دارای بصیرت می شود.

بدست آوردن بینش و بصیرت، بهترین راه برای پند و اندرز دادن و موعظه نفس است. بصیرت

و روشن بینی، از صفات ممتاز مردان خداست و بهترین راه برای دست یافتن به بصیرت و روشن بینی، فکر و اندیشه است.

مردان بزرگ در اثر تفکر درباره اجتماع و افراد جامعه و وضعیّت فعلی و آینده جامعه، به حالات فرد و اجتماع بصیرت پیدا می کنند.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمودند:

مَنْ طَالَتْ فِكْرَتُهُ، حَسَّنَتْ بَصِيرَتَهُ. (۱۵)

کسی که فکرش طولانی شود، بصیرت و روشن بینی او نیکو می شود.

زیرا اندیشه، در صورتی که آلوده به اغراض شخصی نباشد، همچون آئینه ای صاف، حقائق را جلوه گر می سازد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ. (۱۶)

اندیشه، آئینه ای شفاف است.

در صورتی اندیشه همچون آئینه صاف و درخشان، واقعیّت را به شما نشان می دهد که از روزه اندیشه استفاده کنید.

روزه اندیشه

در اسلام، روزه سکوت وجود ندارد؛ همان گونه که شبانگاه صوم و خودداری از خوردن و آشامیدن معنی ندارد. ولی آنان که در مقام دست یافتن به مراتب عالی معنوی هستند، به جای روزه سکوت به روزه اندیشه می پردازند و ذهن خود را به افکار زشت و ناپسند، آلوده نمی نمایند. این دستوری است که از خاندان وحی به ما رسیده است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

صِيَامُ الْقَلْبِ عَنِ الْفِكْرِ فِي الْأَثَامِ أَفْضَلُ مِنْ صِيَامِ الْبَطْنِ عَنِ الطَّعَامِ. (۱۷)

روزه قلب از فکر کردن درباره گناهان، برتر است از روزه داشتن و پرهیز نمودن از خوردن خوراکیها.

اگر خود را به افکار زشت آلوده نسازید، در برابر گناهان و اعمال ناپسند بیمه می شوید، در این هنگام فکر، همچون آئینه ای صاف و درخشان واقعیّت را برای شما روشن می کند و نشان می دهد. روزه اندیشه، می تواند بهترین و مؤثرترین راه برای نجات را، در اختیار انسان گذاشته و

آدمی را در سیر معنوی موفق کند.

روزه اندیشه، می تواند روح انسان را به پرواز درآورده و بر فراز فضای بیکران عالم معنی، به اوج ترقی و پیشرفت برساند.

اگر به انجام روزه اندیشه موفق شوید، شیطان را شکست می دهید. اگر چه شیطان برای مؤمنین، دشمنی ضعیف به شمار می آید و قدرت او برای گمراهی انسان کم و اندک است؛ ولی او از نفس انسانها که دشمنی پر قدرت و مقتدر، و همیشه همراه و همگام با انسانها است، استفاده می کند.

او با وسوسه در نفس افراد، می تواند نفس را با خود هم عقیده ساخته و با کمک نفس، هستی انسان را به تباهی کشیده و سعادت دو دنیا را از او بگیرد.

راه مقابله با وسوسه های شیطانی و حدیث نفس، نفی افکار دنیوی است. کسی که نفس خود را از اندیشه های دنیوی دور نماید، مرتکب گناه و اعمال زشت نمی شود و در این صورت سعادت جاویدان را بدست می آورد؛ زیرا اندیشه سالم و فکر صحیح، انسان را از غم و اندوه و افکار دنیوی - که ویرانگر خوشی و خوشبختی است - نجات داده و سرانجامی بسیار عالی برای او به ارمغان می آورد.

راه هایی برای سلامتی اندیشه

۱- دقت و تأمل، فکر را سالم می کند

دقت، تأمل و بررسی افکار، نقش مهمی در تصحیح افکار و زدودن اندیشه های فاسد دارد. در مناجاتی که ملک مقرب خداوند جبرائیل، برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آورده - تا مورد استفاده امت قرار گیرد - می خوانید:

وَأَلْهَمْتَنِي زُشْدَى بِتَفْضُلِكَ، وَأَجَلَيْتَ بِالرَّجَاءِ لَكَ قَلْبِي وَأَزَلْتِ خُدْعَةَ عَدُوِّي عَنْ لُبِّي وَصَحَّحْتَ بِالتَّأْمِيلِ فِكْرِي... (۱۸)

با تفضّل خویش، هدایت مرا به من الهام فرمودی و با امیدواری به تو، قلبم را جلا بخشیدی و نیرنگ دشمنم را از

عقلم زدودی و با تأمل، فکرم را سالم نمودی.

اگر فکر خود را به تکاپو و تأمل وادار نمائید، اندیشه شما سالم می شود و اوج می گیرد؛ در این هنگام ناخودآگاه بهترین افکار به سراغ شما می آید. زیرا تأمل، افکار غلط را از میان برده و اندیشه های سالم را جایگزین آن می کند. دیو چو بیرون رود، فرشته در آید.

۲- پرهیز از پرخوری

برای تصحیح فکر و قدرت بر تأمل، خودداری از پرخوری ضروری است؛ زیرا خوردن و آشامیدن اگر از حد اعتدال خارج باشد، در فساد فکر و اندیشه، اثری مهم دارد. آسایش و آرامش فکری در ارتباط با آسایش جسمی است و در صورتی فکر راحت است که احساس پرخوری و سنگینی نشود. در این هنگام ذهن آرام و از طغیان افکار زشت، و هجوم اندیشه های شیطانی محفوظ خواهد بود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ اقْتَصَرَ فِي أَكْلِهِ كَثُرَتْ صِحَّتُهُ وَصَلَحَتْ فِكْرَتُهُ. (۱۹)

کسی که در خوردن به قدر لازم اکتفا کند، صحت جسمی او بیشتر می شود و فکرش اصلاح می گردد.

بر اثر پرخوری، بخارات بدن بیشتر شده و به سوی مغز روان می شود و بر قدرت نفوذ شیاطین می افزاید؛ به این جهت افکار فاسد و وسوسه های شیطانی زیاد می شود. بر اثر پرهیز از پرخوری، بخارات بدن کمتر شده و راه برای نفوذ شیطان کمتر می شود و کیف نفسانی تقلیل می یابد. از این رو حدیث نفس و وسواس کمتر شده و فکر اصلاح می شود.

۳- پرهیز از کسانی که دارای اشتباهات فکری هستند

برای دارا بودن اندیشه سالم، کناره گیری از کسانی که دارای اشتباهات فکری هستند نیز ضروری است. کناره گیری از افراد زود باور، انسان را از اشتباهات فکری آنان محفوظ نگه می دارد. افراد ساده لوح، زود باور و کسانی که به آسانی فریب دیگران را می خورند، از نظر فکری ضعیفند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ ضَعُفَتْ فِكْرَتُهُ قَوِيَتْ غَرَّتُهُ. (۲۰)

کسی که فکرش ضعیف باشد، فریب خوردن او قوی می باشد.

ضعف فکری، امکانات گول خوردن را مهیا می کند؛ زیرا از آنجا که در این گونه افراد، قدرت فکر و اندیشه اندک است؛ وهم و خیال در آنان قوی است و بر همین اساس، اظهارات

دیگران را به زودی قبول می کنند.

زیرا غلبه وهم و خیال، ایجاد حالت پذیرش می کند؛ ولی فکر و اندیشه به دنبال دلیل و برهان و حالت پذیرش در صورت وجود شرایط می باشد. به همین جهت، در فرمایشات اهل بیت علیهم السلام از مصاحبت با افرادی که از نظر فکری ضعیف هستند منع شده؛ تا بر اثر همنشینی، اشتباهات آنان به دیگران سرایت نکند.

تمرکز فکر، بر قدرت اندیشه می افزاید

کسی که به فکر و اندیشه می پردازد، باید خاطری آسوده و ذهنی آرام داشته باشد؛ زیرا تشویش خاطر، مانع تمرکز است و آن گاه که اندیشه متمرکز نشود، از قدرت آن کاسته می شود.

برای ایجاد تمرکز فکر، باید در محیط آرام و با خاطر آسوده به تمرکز فکر پردازید. محیطهایی که فکر را به این سو و آن سو متوجه می کند و همچنین در مواقع هیجان و آشفتگی روحی، نمی توان فکر را کاملاً کنترل نموده و متمرکز ساخت.

اگر قدرت بر تمرکز فکر پیدا کنید، از اندیشه ای قوی و قدرتمند برخوردار می شوید؛ زیرا بدون شک تمرکز، قدرت فکر را چندین برابر می کند و به همین جهت از عظمت والائی برخوردار است. باید راه تمرکز فکری را آموخت و موانع آن را برطرف ساخت.

از آنجا که تمرکز فکر از حالات روحی انسان سرچشمه می گیرد، برای بدست آوردن آن و برای این که قدرت داشته باشیم با سرعت، به تمرکز فکری دست یابیم، باید به تمرین پردازیم تا با مرور زمان، این قدرت در ما ایجاد شود.

در صورتی که قدرت به تمرکز فکر پیدا کنید و از آن استفاده نمائید، راه رسیدن به نبوغ برای شما باز می شود. بسیاری از دانشمندان و محصلین، به حال «نوابغ» غبطه می خورند

و یا حسادت می ورزند و از این که خود را در حد نبوغ نمی بینند، ناراحتند و حال آن که برخی از نویسندگان معتقدند:

«تنها تفاوت بین اندیشه یک نابغه با اندیشه یک فرد عادی، در این است که فرد نابغه بخش بیشتری از ذهن خود را به طریقی خاص، مورد استفاده قرار می دهد. شما هم قادرید بخش بیشتری از ذهن خود را به طریقی خاص، مورد استفاده قرار دهید.»
(۲۱)

برخی گمان می کنند افراد نابغه از کودکی از هوشی سرشار، و حافظه ای غیر عادی برخوردار بوده اند؛ ولی این پندار صحیح نیست؛ زیرا بسیاری از نوابغ تا بزرگسالی از نبوغ آنان خبری نبوده است. حتی برخی از آنها از نظر مربیان و یا به عقیده پدر و مادرشان، کودکانی ابله بوده اند. «اینشتین» که در جامعه خود به عنوان یک نابغه شناخته شده، یکی از آنان است.

اصولاً دسته ای از نوابغ، نبوغ خود را در سالهای آخر عمرشان هویدا می سازند. (۲۲) گرچه عده ای از نوابغ، از کودکی علائم نبوغ در آنان جلوه گر است، ولی این دلیل بر آن نیست که در همه نوابغ نشانه نبوغ، از کودکی آشکار می باشد؛ زیرا همان گونه که گفتیم، ممکن است انسان با به کارگیری نیروهای مغزی، از ویژگیهای فوق العاده برخوردار شده و دارای شخصیتی جدید و استثنایی شود.

تمرکز فکر راهی مؤثر برای به کارگیری نیروهای مغزی و استفاده بیشتر از قدرت فکر است. فکر و تمرکز آن، آن قدر اهمیت دارد که ما هنوز یکی از هزارها راز آن را بدست نیاورده ایم. تجسم بخشیدن به افکار و ایجاد موجودات اندیشه ای! از مسائل ناشناخته فکر است.

همان گونه که حقیقت روح برای ما ناشناخته است، حقیقت فکر و

اندیشه نیز برای ما مجهول است. زیرا روشن است که اندیشه، از روح انسان سرچشمه می گیرد؛ چون انسانی که روح خود را از دست داده، قادر به تفکر و اندیشه نیست؛ پس این روح است که فکر از او تراوش می کند و مغز وسیله ای است که روح به وسیله آن، فکر و اندیشه انسان را ظاهر می کند. همان گونه که چشم وسیله ای است برای روح که انسان به وسیله تسلط روح با چشم اشیاء را می بیند.

نتیجه بحث

به وسیله فکر و اندیشه می توانید عالی ترین، ارزنده ترین و گرانبهاترین گنجینه ها را از مغز خود استخراج کنید.

به وسیله تأمل و دقت، می توانید از ژرفای افکار خویش گوهرهای پرارزشی را بدست آورید که گنجهای پر بها در برابر آنها قیمتی ندارد.

فکر خود را متمرکز کنید و با استفاده از قدرت تمرکز فکر، نیروهای مغزی خویش را افزایش دهید.

با فکر و اندیشه نه تنها در ذهن و ضمیر آگاه خود تحوّل ایجاد می کنید، بلکه می توانید ضمیر ناخودآگاه خویش را تغییر دهید. فکر، مغناطیس روح و روان شما است؛ زیرا درباره هر موضوعی بیندیشید، شما را به سوی آن جذب می کند.

با تفکر در پیرامون فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام روح خود را به پرواز درآورید تا مجذوب و دلباخته این خاندان شوید.

با تدبّر و تأمل در پیرامون عظمت جهان هستی و ملکوت آسمان ها و زمین، آیات الهی آشکار می شود و تحوّل عظیم در شما به وجود می آید.

از همنشینی با افرادی که دارای اشتباهات فکری هستند پرهیز کنید و با کسانی که دارای اندیشه عالی و بزرگ هستند، مجالست نمائید.

به یک تدبیر نیکو آن توان کرد

که نتوان با سپاه بیکران کرد

رأی لشکری را بشکنی پشت

به شمشیری یکی تا ده توان کشت

۲ الزوم مشورت

سعی و تلاش در صورتی مفید است که در مسیر صحیح قرار داشته باشد و نتیجه ای ارزنده از آن بدست آید. اگر فعالیت و کوشش انسان در شرایط صحیح انجام نگیرد، جز خستگی و اتلاف عمر حاصلی نخواهد داشت.

بنابراین قبل از پرداختن به هر کار و قبل از شروع به انجام هر برنامه، باید آن را مورد دقت و بررسی قرار داده و شرایط موفقیت و عدم موفقیت را مورد بررسی و تحلیل قرار دهید و پس از آن که روشن شد با انجام برنامه ای که در نظر دارید، نتیجه ای عالی بدست خواهید آورد، آن را آغاز کنید.

اگر نتیجه آن برای شما روشن نشد، با کسانی که آگاه و مطلع و دلسوز هستند، به مشورت پرداخته و با صلاح دید آنان، کار را آغاز کرده و دست به فعالیت و کوشش بزنید.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در روایتی می فرمایند:

تَوَاضَعُ لِلَّهِ، يَرْفَعَكَ اللَّهُ وَلَا تَقْضِيَنَّ إِلَّا بِعِلْمٍ، فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ أَمْرٌ، فَسَلْ وَلَا تَسْتَحْيَ، وَاسْتَشِرْ ثُمَّ اجْتَهِدْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ يَعْلَمَ مِنْكَ الصِّدْقَ يُوقِّفَكَ. (۲۳)

برای خداوند تواضع کن، تا خدا تو را سربلند نماید، و قضاوت مکن مگر آن که به آن علم و آگاهی داشته باشی. پس اگر امری بر تو مشکل شد، سؤال کن و از پرسش نمودن حیا نکن. و مشورت نما، سپس در انجام آن کوشش کن؛ زیرا خداوند اگر بداند که تو صداقت داری، تو را موقوف می نماید.

همان گونه که ملاحظه نمودید، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم سفارش می فرمایند در امور مشکل، باید سؤال کرد و مشورت نمود و

پس از آن به تلاش و کوشش دست زد.

مشورت یا پشوانه بزرگ پیشرفت

کسانی که جویای مقام معنوی و رسیدن به درجات عالی بندگی خداوند هستند و در جستجوی یافتن راه کمال و به دست آوردن تقرب به اهل بیت عصمت علیهم السلام می باشند، باید بدانند: مشورت یکی از بهترین راههای ترقی و پشوانه بزرگ پیشرفت مردان بزرگ است. آنان که در ابتداء سیر معنوی هستند و با آیات و روایات و فرمایشات گهربار اهل بیت عصمت علیهم السلام که راه را برای مردم نشان داده اند، آشنایی ندارند، باید با مردان فهمیده، عاقل و متقی، مشورت کنند و از تجربه ها و راهنماییهای آنان استفاده نمایند.

باید با مردان بزرگی که از نعمت فهم و علم برخوردارند و راه را یافته و رفته اند - نه آنان که در نیمه راه نشسته و رهروان را نیز از راه رفتن باز می دارند! - به مشورت بنشینند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشورت با مردان راه یافته را، بهترین پشتیبان انسان برای رسیدن به هدف می دانند و می فرمایند:

لَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ. (۲۴)

برای انسان، پشتیبانی همچون مشورت وجود ندارد.

فتوحی که جهان از او گشادند

در بازوی مشورت نهادند

گر عقل تو عقده می گشاید

با ناخن شور خوشتر آید

با چه کسانی مشورت می کنید؟!

امام صادق علیه السلام درباره شرایط کسانی که با آنان می توان مشورت نمود، می فرمایند:

اسْتَشِرِ الْعَاقِلَ مِنَ الرِّجَالِ الْوَرَعِ، فَإِنَّهُ لَا يَأْمُرُ إِلَّا بِخَيْرٍ... (۲۵)

با مردان عاقلی که پرهیزگار هستند، مشورت کن؛ زیرا آنها راهنمایی نمی کنند تو را، مگر به کارهای نیک.

توجه داشته باشید گاهی مشورت، زیان فراوانی را برای مشورت کننده به بار می آورد، به صورتی که در بعضی از موارد او را به گمراهی کشیده و از چاله در آورده و در چاه می اندازد! از این جهت خاندان وحی شرایطی را درباره مشورت ذکر نموده

این گونه اشتباهات جلوگیری شود.

شخصی که با او به مشورت می پردازید، باید از صلاحیت واقعی برای مشاوره برخوردار باشد و در موضوعی که مورد سؤال واقع می شود، آمادگی کامل برای پاسخ به آن را داشته باشد. از نظر روایات اهل بیت علیهم السلام، با کسی باید مشورت نمود که ویژگی‌هایی را دارا باشد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

شاورُ فی اُمورِکَ ممَّا یقتضی الدینُ من فیہ خمسُ خصالٍ، عقلٌ وحلمٌ وتَجربَةٌ ونُصیحٌ وتَقوی... (۲۶)

در امور خود از آنچه را که دین اقتضاء می کند، با کسی مشورت کن که در او پنج خصلت وجود دارد:

۱ - عقل

۲ - حلم

۳ - تجربه

۴ - نصیحت گوئی

۵ - تقوا

در مسائل مشکل، فقط با شخص فهمیده و صاحب تجربه ای که با تقوا و بردبار بوده و اهل نصیحت باشد، باید مشورت نمود و از افرادی که این صفات در آنان نیست، باید پرهیز کرد و گرنه ممکن است انسان به جای هدایت به ضلالت و گمراهی کشیده شود.

بنابراین باید با کسی مشورت نمود که آمادگی برای آن داشته باشد.

به هر کار با کاردان راز گوی

در چاره از رأی او بازجوی

زدن با خداوند فرهنگ رأی

به فرهنگ باشد تو را رهنمای

امام صادق علیه السلام در روایتی دیگر توضیحات بیشتری درباره شرایط کسانی که می توان با آنها مشورت نمود، بیان می فرمایند. آن حضرت می فرمایند:

إِنَّ الْمَشُورَةَ لَا تَكُونُ إِلَّا بِحُدُودِهَا، فَمَنْ عَرَفَهَا بِحُدُودِهَا وَإِلَّا كَانَتْ مَضَرَّتْهَا عَلَى الْمُسْتَشِيرِ أَكْثَرَ مِنْ مَنْفَعَتِهَا لَهُ، فَأَوْلَاهَا أَنْ يَكُونَ
الَّذِي يُشَاوِرُهُ عَاقِلًا، وَالثَّانِيهِ أَنْ يَكُونَ حُرًّا مُتَدَيِّنًا، وَالثَّلَاثَةَ أَنْ يَكُونَ صَدِيقًا مُوَخِيًا، وَالرَّابِعَهُ أَنْ تُطْلِعَهُ عَلَى سِرِّكَ فَيَكُونَ عِلْمُهُ بِهِ
كَعِلْمِكَ بِنَفْسِكَ، ثُمَّ يَسْتُرْ ذَلِكَ وَيَكْتُمُهُ، فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ عَاقِلًا انْتَفَعْتَ بِمَشُورَتِهِ، وَإِذَا كَانَ حُرًّا مُتَدَيِّنًا

جَهْدَ نَفْسِهِ فِي النَّصِيحَةِ لِمَكَ، وَإِذَا كَانَ صِدِيقًا مُوَخِيًا، كَتَمَ سِرَّكَ إِذَا أَطْلَعْتَهُ عَلَيْهِ، وَإِذَا أَطْلَعْتَهُ عَلَى سِرِّكَ فَكَانَ عِلْمُهُ بِهِ كَعِلْمِكَ تَمَّتِ الْمَشُورَةُ وَكَمَلَتِ النَّصِيحَةُ. (٢٧)

مشورت دارای حدود و شرایطی است که اگر کسی آنها را بداند خوب است و گرنه زیان آن بر مشورت کننده، بیش از سود آن خواهد بود:

۱ - کسی که با او مشورت می کنید، فردی عاقل و فهمیده باشد.

۲ - او فردی آزاد منش و متدین باشد.

۳ - صداقتی برادر گونه داشته باشد.

۴ - شما او را به اسرار خود آگاه کنید به گونه ای که در موضوع مورد مشورت، به همه جهات همچون خود شما، علم و آگاهی پیدا کند، و آنها را مخفی داشته و کتمان نماید.

در صورتی که مشورت کننده، فهمیده و خردمند باشد، از مشورت با او بهره مند خواهید شد، و اگر آزاد منش و متدین باشد، در نصیحت کردن شما سعی و تلاش می کند. و هر گاه او صداقتی برادر گونه داشته باشد، سر شما را کتمان می نماید. و هر گاه اسرار خود را به او به گونه ای اظهار کردید که همچون شما آگاه به جریان شما باشد، مشورت صحیح و تمام می باشد و نصیحت کامل می شود.

گویند که بی مشاورت کار مکن

الحق سخنی خوشست انکار مکن

لیکن به کسی که از غمت غم نخورد

گر در ز دهن بریزد اظهار مکن

بنابراین مشورت با افراد نا آگاه و ناشناخته و کسانی که دارای شرایط مشاوره نیستند، بسیار خطرناک است؛ زیرا انسان را به گمراهی و تباهی می کشاند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لَا تُشَاوِرْ مَنْ لَا يُصَدِّقُكَ عَقْلُكَ. (٢٨)

با کسی که عقلت او را نمی پذیرد، مشورت نکن.

طبیعی که باشد و را زرد روی

پس از مشورت، به آن رفتار کنید

باید هدف شما در مشورت با افراد شایسته، پذیرش رأی آنان باشد و در

صورت یافتن حقیقت، آن را پذیرفته و به آن عمل نمائید؛ نه آن که فقط وقت را به صحبت گذرانده و نصیحتهای افراد آگاه را نادیده گرفته و به دست فراموشی بسپارید. زیرا در این صورت، افسوس و پشیمانی به استقبال شما خواهد آمد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجَرَّبِ تَوْرَثُ الْحَسْرَةِ وَتُعَقَّبُ النَّدَامَةَ. (۲۹)

مخالفت با شخص نصیحت گری که مهربان و عالم و صاحب تجربه است، موجب حسرت می شود و پشیمانی را به دنبال دارد. (۳۰)

بنابر این اگر با فرد آگاهی که دارای شایستگی است به مشورت نشستید، نصیحتهای او را گوش داده و برای عمل به گفته ها و نصیحتهای وی، کمر همت ببندید؛ تا همای سعادت را بدست آورید و در آینده دچار پشیمانی، افسوس و ناراحتیهای فکری نشوید.

سرانجام ترک مشورت

ترک مشورت در کارها یا از ناآگاهی سرچشمه می گیرد و یا دلیل بر دارا بودن استبداد رأی است. کسی که رفتار و کردار خود را صد در صد صحیح و بی اشکال می پندارد و در هیچ مورد حاضر به مشورت نیست، از استبداد رأی برخوردار است. این گونه افراد به جهت داشتن این صفت خود را به خطر می اندازند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرمایند:

وَالْإِسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهِدَايَةِ وَقَدْ خَاطَرَ مَنْ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ. (۳۱)

مشورت نمودن، چشمه هدایت است و کسی که به خاطر رأی شخصی خود را مستغنی از دیگران بداند، خویشتن را به خطر می افکند.

غرور شخصی که نوعاً بسیاری از زمامداران جهان را فرا می گیرد، به صورت استبداد رأی ظاهر می شود و بر اثر آن، گاهی خود و یا کشور خود را نابود

می سازند. از این رو اولین مقام شایسته امامت عالم هستی، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هشدار می دهند:

آن کس که خویش را از نظر رأی شخصی بی نیاز از دیگران می پندارد، خود را به مخاطره می اندازد.

بنابر این کسی که حاضر نیست با دیگران به مشورت بنشیند و در همه امور عقیده خود را برتر از دیگران می پندارد، دارای استبداد است و سرانجام استبداد، هلاکت و نابودی است. زیرا انسان مستبد، در مقام انجام کارها، جز اطاعت از خواسته ها و عقاید شخصی خویش - اگرچه اشتباه باشد - راهی را انتخاب نمی کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَمَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا. (۳۲)

کسی که در رأی خویش مستبد باشد، هلاک می شود و کسی که با مردان مشورت نماید، شریک در عقولهای آنان خواهد شد.

از این فرمایش استفاده می کنیم: آنان که در کارها مشورت نمی کنند و دارای استبداد رأی هستند، زیان فراوانی را متحمل می شوند و آنان که با دیگران مشورت می نمایند، نه تنها از هلاکت رهایی می یابند، بلکه شریک عقل و اندیشه صاحب نظران می شوند.

بنای کار خود را با مشاورت نهی

نه حق شرع گذاری نه داد عدل دهی

مکن غرور و بکن مشورت به اهل خرد

که در مشاورت از سهو و از خلل برهی

ترک مشورت در مسائل مادی نیز گاهی زیانهای جبران ناپذیری را به دنبال دارد. اینک نمونه ای از آن را ذکر می کنیم.

... در روزگاری که همه در اندیشه طلا بودند، یکی از عموهای «داربی» گرفتار «تب طلا» شد. او راهی غرب شد تا با حفاری زمین به ثروت برسد. او هرگز نشنیده بود که در مغز انسان طلایی، به مراتب بیش از آنچه در زمین هست، وجود دارد. او

با اخذ اجازه نامه با بیل و کلنگ سرگرم کار شد.

بعد از هفته ها کار طاقت فرسا، به کلوخه های بَرّاق طلا رسید. اکنون به وسیله ای نیاز داشت که کلوخه ها را از دل خاک بیرون بکشد. بی آنکه کسی متوجه شود، روی معدن را پوشاند و عازم شهر خود شد؛ تا موضوع را برای بستگان و برخی از همسایگان بازگو کند. آنها دور هم جمع شدند و پول خرید دستگاه حفاری را فراهم کردند، آن را خریدند و به محل معدن طلا بردند. «داربی» و عمویش سرگرم کار شدند و نخستین کامیون کلوخه ها را به کوره ذوب و استخراج طلا فرستادند. معلوم شد که یکی از غنی ترین معادن طلا را یافته اند!

حمل چند کامیون کلوخه طلا کافی بود تا همه بدهی های آنها را پاک کند و نوبت به سود کلان برسد. مته های حفاری، زمین را می شکافتند و امید «داربی» و عمویش بیشتر می شد، تا اینکه اتفاقی افتاد. رگه های طلایی ناپدید شد! آنها به پایان رنگین کمان رسیده بودند و از معدن طلا دیگر اثری نبود؛ ولی آنها به کار خود ادامه دادند و مایوسانه می خواستند رگه طلا را از نو بیابند، اما موفق نشدند. سرانجام تصمیم گرفتند که دست از کار بکشند.

دستگاه حفاری را به چند صد دلار فروختند و با قطار به دیارشان برگشتند. کسی که دستگاه را خریده بود، از یک مهندس معدن خواست تا به معدن نگاهی بیندازد و برای او محاسبه کوچکی انجام دهد. مهندس مزبور نظر داد که پروژه حفاری معدن از آن جهت شکست خورده که صاحبان آن با کار معدن و اصول حاکم بر آن آگاه نبودند.

نظر مهندس بر این بود که رگه طلا

در فاصله ۹۰ سانتی متری، از محلی که کار متوقف شده، از نو پدیدار خواهد شد. نظریه او دقیقاً حساب شده از کار درآمد. کسی که دستگاه حفاری را خریده بود، به حقیقت مهمی توجه نمود و آن این بود که قبل از تسلیم شدن و دست از کار کشیدن، باید با متخصص به مشورت نشست. (۳۳)

نتیجه بحث

مشورت با شخصیت‌های آگاه، فهمیده و پرهیزگار، پشتوانه بزرگ پیشرفت در امور مادی و معنوی است.

بوسیله مشورت با این گونه افراد، می‌توانید از تجربه و افکار ارزشمند افراد باصلاحیت و صاحب نظر بهره مند شوید. بنابر این با استفاده از راهنمایی‌های آنان، خود را از سرگردانی و تحیر نجات دهید و با کمک از نظرات خدا پسندانه آنان، با اهداف بزرگ آشنا شوید و برای رسیدن به عالی‌ترین هدف گام بردارید.

با مشورت با افراد دلسوخته و خودساخته از نتیجه ده‌ها سال زحمت و تلاش آنان خود را بهره مند کنید.

با استفاده از مشورت با افراد باصلاحیت، از فکر آنان استفاده کنید و از ارزش اهداف عالی آگاه شوید و برای رسیدن به آن‌ها تلاش کنید تا در آینده دچار افسوس و پشیمانی نشوید.

ترک مشورت نه تنها در مسائل معنوی، بلکه در امور مادی نیز شکست‌های بزرگ و جبران‌ناپذیری را پیش می‌آورد. مشورت با مردان خودساخته و پرهیزکار و استفاده از افکار عالی آنان مانع شکست شماست.

هر که بی مشورت کند تدبیر

غالباً بر هدف نیاید تیر

بیخ بی مشورت چو بنشانی

بر نیارد به جز پشیمانی

۳ بهترین هدف را انتخاب کنید

با فرصت کوتاه و عمر محدودی که داریم، باید از پرداختن به اموری که ضایع‌کننده وقت است، خودداری نموده و به مسائل ضروری، مهم و حیاتی که تأمین‌کننده دنیا و جهان آخرت است، پردازیم.

ما باید هدف خود را مهمترین و ضروری‌ترین مسائل، قرار داده و برای رسیدن به آن تلاش کنیم؛ زیرا با پرداختن به مسائل غیر مهم، امور اساسی و با ارزش را از دست می‌دهیم و از رسیدن به هدف عالی خلقت، باز خواهیم ماند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

مَنْ اشْتَغَلَ بِغَيْرِ

کسی که به امور غیر مهمّ پردازد، مسائل مهمّتر را ضایع می سازد.

با پرداختن به مسائل بی ارزش و غیر ضروری، از رسیدن به هدفهای بزرگ و عالی باز خواهید ماند. این حقیقتی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را در ضمن کلامی کوتاه بیان فرموده اند، تا برای جامعه بشریت بالأخص جوانان و نوجوانان، درسی آموزنده باشد.

اگر جامعه بشریت از این گفتار درس بیاموزد، تحوّلی عظیم در اجتماع کنونی به وجود خواهد آمد.

پس چون عمر ما محدود است و توانایی و قدرت احاطه بر همه امور را نداریم، باید آن را در بهترین، مهمّترین و با عظمت ترین امور صرف کنیم، و از پرداختن به امور بی ارزش - که جز تباهی و از دست دادن عمر گرانبها اثری ندارد - پرهیزیم.

برای استفاده از عمر و پرداختن به امور پرارزش و با اهمّیت، نباید فکر و اندیشه ما به مسائل جزئی مشغول باشد، تا به خوبی بتوانیم بهترین اهداف عالی را بدست آوریم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ رَأْيَكَ لَا يَتَّسِعُ لِكُلِّ شَيْءٍ فَفَرِّغْهُ لِلْمُهْمِّ. (۳۵)

فکر تو وسعتی که همه امور را فرا بگیرد ندارد، پس آن را برای امور مهمّ فارغ بگذار.

به نتیجه هدف توجّه کنید

برای انتخاب مهمّترین و بهترین هدف، باید سرانجام و نتیجه هدف کاملاً روشن باشد. از این رو باید برنامه و کاری را طرح ریزی کنیم و انجام آن را هدف خود قرار دهیم که نسبت به آن شناخت داشته باشیم و کاملاً آن را بررسی و تحقیق نموده، و سرانجام آن برای ما روشن باشد.

در صورتی که پایان آن را با موازینی که از فرمایشات خاندان وحی دریافت کرده ایم مطابق یافتیم، اراده و همّت خود را برای رسیدن

به آن تقویت نمائیم و از غفلت و فراموشی دست برداریم.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

إِذَا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ فَإِنْ كَانَ خَيْرًا فَأَسْرِعْ إِلَيْهِ وَإِنْ كَانَ شَرًّا فَانْتِهِ عَنْهُ. (۳۶)

هر گاه به کاری همت گماشتی، در سرانجام آن بیندیش؛ اگر کار پسندیده ای بود، در انجام آن شتاب نما و اگر زشت و شر بود، خود را از انجام آن باز دار.

بنابر این هر گاه سرانجام کاری را که هدف خود قرار داده اید، بررسی و تحلیل نمودید و آینده آن را خوب تشخیص دادید، آن را شروع کنید و از امروز و فردا کردن دست برداشته و تا مانعی برایتان پیش نیامده، از فرصت استفاده کنید. این راهی است که بزرگان رفته اند. شما می توانید پای خود را جای پای آنان بگذارید و مسیر آنان را پیمائید.

هدف از خلقت انسانها چیست؟

همانگونه که گفتیم انسان در زندگی باید دارای هدف باشد. به این جهت باید عالیتترین هدفها را بشناسد و بهترین آنها را انتخاب کند.

آشنائی با راز خلقت انسانها، می تواند راهنمای ما باشد و حقیقت را برای ما آشکار سازد.

خداوند در قرآن مجید می فرماید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۳۷)

جن و انس را نیافریدم، مگر برای آن که عبادت کنند.

تفسیر نورالثقلین در ذیل آیه شریفه، روایتی را از امام صادق علیه السلام این گونه آورده است:

قَالَ: خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ ذَكَرَهُ، مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْنُوا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟

قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي تَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ (۳۸)

امام صادق علیه السلام فرمودند: امام حسین علیه

السلام بر اصحاب خود وارد شدند و فرمودند: ای مردم، خداوند بندگان را نیافریده است مگر برای این که او را بشناسند؛ تا آن گاه که او را شناختند، به عبادت او پردازند؛ در این هنگام بوسیله عبادت او، از بندگی غیر او بی نیاز شوند. شخصی به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند پیامبر، پدر و مادرم فدایت باد، مقصود از معرفت خداوند چیست؟

امام حسین علیه السلام فرمودند: مقصود از معرفت خداوند این است که اهل هر زمانی، امامی را که اطاعت از فرمان او بر آنان واجب است، بشناسند.

با توجه به آیه شریفه و روایتی که آوردیم، روشن می شود که هدف از خلقت جنّ و انس، رسیدن به مقام عبودیت است و این در صورتی تحقق پذیر است که همراه با معرفت خدا باشد و کسی دارای معرفت و شناخت خداوند است که با مقام امام عصر عجل الله تعالی فرجه آشنایی داشته باشد.

پس در این روزگار، وظیفه ما این است که نسبت به امام زمان ارواحنا فداه معرفت و شناخت داشته باشیم و خدمت به آن بزرگوار را در سرلوحه برنامه زندگی خویش قرار دهیم؛ زیرا امام صادق علیه السلام در کلامی شگفت آور وظیفه همگان را در این دوران به همه شیفتگان مقام ولایت، این گونه می آموزند و می فرمایند:

لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي. (۳۹)

اگر امام عصر علیه السلام را درک نمایم، تا زنده باشم به او خدمت می کنم!

با بهره گیری از مطالب گذشته، می توانید در صورت رسیدن به مقام عبودیت و کسب معارف دینی، به امام زمان ارواحنا فداه بهتر خدمت کنید؛ تا از دریای بیکران الطاف آن وجود مقدس بهره مند شوید و از خدمت کنندگان

به آن بزرگوار باشید.

آری خدمت به دین و امام و حجت زمان در هر دوران، راه کسانی است که به مقام عبودیت راه یافته اند. سلمانها، ابوذرها و مقدادها و سایر اصحاب خاصّ خاندان وحی، بر اثر رسیدن به مقام بندگی و عبودیت خداوند با تمام وجود در خدمت به اهل بیت علیهم السلام کوشیدند و بر موفقیت‌های خود افزودند.

این است راه آنانی که به هدف خلقت نائل شدند. شما نیز در راه آنان گام بردارید تا کامیاب شوید.

در زندگی اگر هدف نداری

از گنج جهان به جز خزف نداری

راه‌هایی برای رسیدن به هدف

۱- به هدف خود، امیدوار باشید

بسیاری از مردم، خواهان رسیدن به مقامات بزرگ، و خواستار پیشرفت‌های ارزنده در علم و معارف هستند؛ تا از این راه همچون مردان بزرگ، بتوانند در سرنوشت افراد جامعه خود، مؤثر بوده و مردم را به سوی معنویت سوق داده و آنان را راهنمایی کنند.

این خواسته ای است که در نهاد بسیاری از افراد نهفته است. اما از آنجا که از راز موفقیت مردان بزرگی که صفحات تاریخ را با نام خود روشن ساخته اند، اطلاعی ندارند؛ از رسیدن به این آرزوی بزرگ ناامید بوده و آن را خیالی خام بیش نمی‌پندارند!

با توجه به درسه‌های انسان‌سازی که از مکتب اهل بیت علیهم السلام می‌آموزیم و با اشعه تابناکی که از راهنمائی‌های حیاتبخش آن بزرگواران بر قلوب ما می‌تابد، این حقیقت را می‌یابیم که آرمانهای بزرگ، اهداف و مقاصد عالی، از اموری است که خاندان وحی، همواره همه دوستان و شیفتگان خود را به سوی آن فرا خوانده اند و آنان را همیشه از یأس و ناامیدی بر حذر داشته اند.

آن بزرگواران نه تنها در گفتار خود، بلکه در دعاها نیز به ما

درس امید و آرزو آموخته اند. از این رو به ما فرمان داده اند در روزهای جمعه بخوانیم:

... اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ أَقْرَبِ مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ. (۴۰)

خداوندا، مرا از نزدیکترین کسانی که به تو تقرب یافته اند، قرار ده.

این گونه دعاها، درس امید برای همه کسانی است که در خود احساس حقارت می کنند و امید و آرزو را برای رسیدن به هدفهای عالی و ارزنده، در قلب همه شیفتگان مکتب اهل بیت علیهم السلام می پروراند.

تذکر یک نکته :

با کسانی که ناامیدند و با تصمیمها و اهداف شما مخالفند، همنشینی نکنید. مجالست با آنان در ایجاد یأس و ناامیدی و شکست در تصمیم گیری ها و رسیدن به اهداف شما مؤثر است. اگر مجبور به همنشینی با این گونه افراد هستید، آنان را از تصمیم و هدف خود، آگاه نکنید و آن را همچون راز، در دل خود پنهان کنید.

برخی از افراد می توانند با پوزخند و تمسخر، آینده دیگران را تغییر دهند و آنان را همچون خود، از رسیدن به اهداف بزرگ و عالی مأیوس کنند و در نتیجه از موفقیت باز دارند. این گونه افراد مانع ترقی شما هستند و می توانند با گفتن چند کلمه، موفقیت را از شما سلب کنند. وظیفه شما این است که این گونه افراد را بشناسید؛ تا در صورت برخورد با آنان، با گفتار زهر آگین آنان مسموم نشوید.

۲ - نقش طلب و جستجو در دستیابی به هدف

از بزرگترین دامهای شیطان، سخت نشان دادن و محال جلوه دادن کسب مقامات عالیه است. شیطان با وسوسه ها و نیرنگهای خود این گونه القاء می کند: آیا رفتن به راهی با این همه دشواری امکان پذیر است؟ آیا ممکن است هدف و مقصدی را با همه عظمتی که دارد، به

پایان رساند؟ آیا ...

گاهی نه تنها قبل از شروع به فعالیت، به وسوسه و خطورات گمراه کننده و یأس آور می پردازد، بلکه گاهی افرادی را که در مسیر قرار گرفته اند، از راه خارج می سازد.

همه جویندگان اهداف بزرگ، باید توجه داشته باشند که انسان به گونه ای خلق شده است که اگر مدتی سختیها را تحمل نماید، با گذشت زمان مشکلات و سختیها برای او به کارهای سهل و ساده تبدیل می شود و بر اثر تکرار - اگرچه برنامه در ابتداء مشکل باشد - به آن خو گرفته و عادت می نماید.

گذشته از اینها خداوند بزرگ بسیاری از مشکلات را برای جویندگان آن آسان می کند و برای دستگیری و کمک به دوستان اهل بیت عصمت علیهم السلام آنها را سبک می گرداند. چه بسیار است مسائل بزرگ و سنگینی که خداوند ثقل و سنگینی آنها را برای جویندگان آنها برطرف کرده است.

حقیقت، یکی از این گونه مسائل است؛ زیرا حق تلخ است و سنگین، مخصوصاً برای آن کس که غرق در آلودگیها و تابع هواهای نفسانی و وسوسه های شیطانی باشد. برای این گونه افراد حق سنگین تر است. زیرا با خواسته های آنان سازگار نیست؛ ولی برای گروه دیگری که جویای حقیقت و در طلب رسیدن به حقیقت هستند، حق سنگینی ندارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ وَقَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ. (۴۱)

حق همه اش سنگین است، ولی خداوند آن را بر افرادی که جویای عاقبت هستند، سبک می گرداند.

از این فرمایش به دست می آوریم که طلب، نقش بسیار مهم در آسان شدن مشکلات دارد. آنان که اهداف بزرگ را سخت می شمارند و دسترسی به آن را محال می دانند، کسانی هستند که در مقام

طلب و رسیدن به آرزوهای بزرگ نیستند.

آنان که از صمیم قلب در مقام طلب و دست یافتن به خواسته های خود بوده اند، به مقصود خود رسیده اند؛ هر چند خواسته های آنان بزرگ و سنگین بوده است و از آنجا که کاملاً در مقام طلب و جویای رسیدن به اهداف خود بوده اند، سنگینی و سختی آن برایشان تبدیل به سهولت و آسانی شده و به گونه ای که خود تصور نمی کرده اند به اهداف خود نائل شده اند.

یقین داشته باشید طلب نمودن، در جستجو بودن، جویا بودن و در طلب یافتن گم شده ای بودن، سرانجامی رضایت بخش و مسرت آفرین دارد.

بنابر این برای کامیابی و رسیدن به اهداف بزرگ، باید در مقام طلب برآمده و به جستجوی آن پردازید؛ تا زمینه دستیابی به آن برای شما فراهم شود.

به گوشه ای نشستن، تنها به خیال و آرزو بسر بردن و دست از طلب کشیدن انسان را به مقصد نمی رساند. کسانی در راه رسیدن به آمال و آرزوهای قلبی خویش کامیاب می شوند که در طلب و جستجوی دستیابی به آنها باشند.

کسی که برای رسیدن به هدف خود به جستجو و طلب می پردازد، بی نصیب نخواهد بود و چنانچه به همه مقصود خویش دست نیابد، مقداری از آن را بدست می آورد. این خود اثر و نتیجه مهمی است که در طلب نهفته است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ طَلَبَ شَيْئًا نَالَهُ أَوْ بَعْضَهُ. (۴۲)

هر کس چیزی را طلب کند، به همه آن یا مقداری از آن نائل می شود.

بنابر این باید بزرگترین و ارزشمندترین هدفها را انتخاب کرده و در راه رسیدن به آن، به تلاش و جستجو پردازیم. در این صورت یا کاملاً به مقصود خود دسترسی پیدا می کنیم و

به مقصد نهایی خود می‌رسیم، و یا به مقداری از آنچه را که هدف خود قرار داده ایم، دست می‌یابیم.

۳- در خدمت مردان بزرگ

در مکتب اهل بیت علیهم السلام رسیدن به مراحل عالی کمال، از عظمت بسیاری برخوردار است. به همین جهت در این باره راهنمایی‌های فراوانی در کلمات هدایت‌کننده ائمه هدی علیهم السلام وارد شده است.

یکی از این فرمایشات که در صورت عمل به آن از آینده‌ای بهتر بهره‌مند می‌شوید، همراه بودن با مردان بزرگ و خود ساخته‌ای است که به اهداف بزرگ نائل شده‌اند. در ضمن شعری که از امام صادق علیه السلام نقل شده، آمده است:

عَلَيْكَ يَا أَهْلَ الْعُلَى. (۴۳)

بر تو باد به شخصیت‌های والا مقام و بزرگوار.

زیرا دیدن این گونه افراد و بودن با آنان و همنشینی و مصاحبت با آنان در افکار و رفتار انسان تأثیر می‌گذارد و اراده آدمی را قوی ساخته و به سوی اهداف بلند سوق می‌دهد. همت بلند آنان، افراد ضعیف‌الاراده را بلند همت می‌کند و مقام عالی آنان، افراد بی‌هدف را بیدار می‌نماید.

آری در محضر مردان بزرگ با هدف‌های ارزنده آشنا می‌شوید و شور و اشتیاق رسیدن به آنها در شما شعله‌ور می‌شود.

۴- مخالفت با نفس یا راه رسیدن به اهداف عالی

کسی که می‌خواهد به هدف‌های بلند دست یابد، باید ضعف و سستی را کنار بگذارد و با هواهای نفس، مردانه به مبارزه برخیزد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

مَنْ أَحَبَّ نَيْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فَلْيَغْلِبِ الْهَوَى. (۴۴)

کسی که دوست دارد به درجات عالی برسد، باید بر هوای نفس خود غالب باشد.

این فرمان ملکوتی که از زبان صاحب ولایت ملک و ملکوت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شده است، درسی آموزنده برای همه انسانهایی است که خواهان رسیدن به مقامات بزرگ دینی و معنوی هستند و برای دست‌یابی به اهداف عالی تلاش می‌کنند.

این فرمان آسمانی، پیامی است بزرگ برای همه انسانها بالاخص نوجوانان و

جوانان عزیزی که در آرزوی آینده ای درخشان بسر می برند.

۵- توسل به اهل بیت علیهم السلام برای رسیدن به هدفهای بزرگ

همان گونه که خواهیم گفت، انسان برای انجام هر کار نیک و پسندیده احتیاج به داشتن سه چیز دارد:

۱- تصمیم و اراده.

۲- قدرت بر انجام هدفی را که در نظر دارد.

۳- توفیقی که از جانب خداوند او را دستگیری نماید.

در هر یک از این سه مورد اگر ضعفی رخ دهد، انجام برنامه از پیشرفت باز می ماند و کار متوقف می شود. برای داشتن این سه شرط و ادامه آن تا رسیدن به هدف و مقصود، باید خاندان وحی را وسیله قرار دهیم.

در زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم:

بِكَ اتَّوَسَّلُ إِلَى اللَّهِ فِي بُلُوغِ مَقْصُودِي. (۴۵)

برای رسیدن به هدف و مقصودم، شما را وسیله بسوی خداوند قرار می دهم.

نه تنها در ابتداء کار و برای بدست آوردن شرایطی که گفتیم، بلکه تا هنگام رسیدن به هدف و مقصود، باید متوسل باشیم و جانشینان خدا و امیران جهان هستی را واسطه فیوضات الهی و رسیدن به اهداف خود قرار دهیم.

نتیجه بحث

عالی ترین و بهترین هدف را شناسایی کنید و آن را انتخاب نمائید و با اراده قوی برای رسیدن به آن تلاش کنید. از مردمی که دارای همت نیستند پرهیز نمائید و با افرادی که اهداف بلند را در سر می پروراند، همنشینی کنید؛ تا به این وسیله عالی ترین و پراج ترین هدف برای شما مشخص شود. در صورتی که واقعاً در جستجوی رسیدن به بهترین هدف باشید، خداوند مهربان سختیها و مشکلات آن را برای شما آسان می کند.

از هم اکنون مواظب باشید دنیای رنگارنگ کنونی شما را از هدف عالی انسانی دور نسازد و سراب را آب جلوه ندهد.

هدف از خلقت انسانها، عبادت و بندگی خداوند و رسیدن به مقام

عبودیت است و این در صورتی تحقق پذیر می باشد که از شناخت مقام ولایت و کسب معارف الهی که نتیجه آن تقرب به خداوند است، بهره مند باشید.

یقین داشته باشید در صورت دست یافتن به مقام عبودیت و کسب معارف الهی، بهتر می توانید به مکتب حیاتبخش اهل بیت علیهم السلام و بالأخص امام زمان ارواحنا فداه، خدمت کنید. این ارزنده ترین راه تقرب به خداوند بزرگ است. برای نزدیک شدن به خدا، این راه را هدف خود قرار دهید و برای رسیدن به آن تلاش کنید.

تا رشته زندگی به کف می باشد

اقبال تو در برج شرف می باشد

عمر تو بود صدف در این بحر وجود

در صدف عمر، هدف می باشد

۴ ارزش اراده

انسان باید نفس خود را بشناسد و با قدرتها، تواناییها و نیروهایی که خداوند مهربان در ذات او به ودیعه نهاده است، آشنایی داشته باشد و کم کم آنها را از مرحله قوه و اقتضا به فعلیت برساند.

یکی از نیروهای مهم، قوه اراده است. اگر انسان اراده خود را پرورش دهد و به تقویت آن بپردازد، می تواند با استفاده از نیروی باعظمت آن بسیاری از مشکلات روحی و جسمی خود و جامعه خود را حل نماید. زیرا اراده، نیروی بس پر قدرت و شگفت انگیز است.

انسانی که نفس خود را از ناپاکیها پاک ساخته است، اراده اش نیز پاک و بی آلایش است و در راههای خدا پسندانه بکار گرفته می شود. از این رو اگر انسان اراده خود را نیز پرورش داده و از اراده آهنین برخوردار باشد، می تواند با استفاده از این نیروی بزرگ، آن را در راه احیاء دین و توجه انسانها به مکتب انسان ساز اهل بیت علیهم السلام و خدمت به

مردم بکار گیرد.

با نگاهی کوتاه به تاریخ بشر، خواهید دید مردان نامی جهان کسانی بوده اند که از همت بلند برخوردار بوده اند و از آن در راه خدمت به دیگران استفاده کرده اند.

آنان که دارای ضعف روحی هستند و همتی ضعیف دارند و یا به عقده حقارت مبتلا می باشند، هیچ گاه نمی توانند به اهداف بزرگ دست یابند. پس عقده حقارت را کنار بگذارید و از تضعیف روحیه خود دست بردارید.

اراده خود را قوی کنید و یقین داشته باشید خدائی که به مردان بزرگ دین، توفیق عنایت فرموده، شما را نیز می تواند به پیروزی و موفقیت برساند.

اخلاص قبل از تصمیم و اراده

نیروئی که قبل از انجام هر کار و برنامه ای شما را به سوی آن تحریک می کند، باید کاملاً برای شما شناخته شده باشد. آیا یک نیروی رحمانی شما را به سوی هدفی که دارید، دعوت می کند و یا انگیزه شما یک محرک شیطانی است؟ و یا عامل نفسانی شما را به سوی راهی که در نظر دارید، می کشاند؟

برای این که دچار تحریک نفس و یا وسوسه شیطان قرار نگیرید و هیچ یک از این دو محرک شما در عمل نباشد، باید قبل از اراده و تصمیم، قلب خود را از همه وسوسه ها و تحریکات غیر رحمانی خالی کنید، آن گاه به خاطر رضای خداوند درباره برنامه ای که در نظر گرفته اید، تصمیم گیری کنید.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَكَ لِلَّهِ مِنْ قَبْلِ عَزْمِكَ مِنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَحِجَابٍ كُلِّ حَاجِبٍ. (۴۶)

هر گاه اراده کردی به حج روی، قبل از تصمیم گیری قلب را از هر چه تو را به خود مشغول می کند و میان خداوند و تو مانع می شود، برای خدا

خالی کن.

گرچه این فرمان در مورد حج صادر شده، ولی یک راهنمایی کلی است برای همه افرادی که خواهان رسیدن به اهداف بزرگ هستند.

قبل از شروع هر برنامه ای، اول دل را باید از اغراض دنیوی خالی نمائید و فقط خدا را در نظر بگیرید؛ آن گاه تصمیم خود را شروع نموده و هدف خود را عملی سازید.

به اراده و تصمیم خود جهت دهید

زندگی ما را آنچه در سر می پرورانیم، تحت تأثیر قرار می دهد، نه آنچه که آن را به زبان می آوریم! آرزوهای عمیق قلبی و افکار و اعتقاداتی که داریم، در زندگی ما تحوّل ایجاد می کنند، نه آنچه را که به آن تظاهر می کنیم و اعتقاد و ایمان قلبی به آن نداریم.

بسیاری از انسانها هدفی را برای خود تعیین می کنند و همیشه از آن دم می زنند، ولی به دنبال آن نمی روند. از این رو هیچ گاه به آن دست نمی یابند و به وصف العیش اکتفا می کنند! در برابر اینها افرادی هستند که با مرور زمان به هدف خود می رسند و قیل و قال آنان واقعیت پیدا می کند و به آرزوی دیرینه خود موفق می شوند.

چرا عده ای از مردم این گونه اند؟ و تعدادی دیگر تا آخر عمر به آرزوهای بی حاصل پرداخته و سرانجام، زندگی خود را بدون آنکه به مقصود خود نائل شوند به پایان می رسانند؟! با این که همه انسانها از نعمت اراده برخوردارند و می توانند بوسیله آن به اهداف خود دست یابند؛ حتی افرادی که خود را بی بهره از نیروی اراده می پندارند و گمان می کنند اراده آنان نابود شده نیز دارای قدرت اراده هستند.

به عنوان مثال افراد معتاد که گمان می کنند در برابر استعمال مواد مخدر اراده ای از خود ندارند

و می پندارند که دیگر هر گونه قدرت تصمیم گیری را از دست داده اند، آن گاه که درباره به دست آوردن مواد مخدر می اندیشند، اراده ای قوی دارند و با قاطعیت تصمیم می گیرند که به هر صورت شده به مواد مخدر دست یابند!

همین طور اگر افراد تن پرور را زندانی کنند و در زندان از آنان کار بکشند، حاضر هستند برای فرار از زندان و به تعبیر دیگر برای فرار از کار، به هر گونه برنامه مشقت بار و به هر گونه نقشه خطرناک دست بزنند!

بنابراین حتی این گونه افراد از نعمت اراده برخوردارند؛ ولی اراده آنان جهت ندارد. اینان نیز باید به اراده خود جهت داده و آن را به راه راست هدایت کنند و در مسیر صحیح از آن استفاده نمایند؛ نه در راه بدست آوردن مواد مخدر یا فرار از کار و کوشش.

کسانی که به اراده خود جهت می دهند، زمینه پیشرفت خود را فراهم می کنند.

دارای همت عالی باشید

اگر می خواهید به اهداف عالی خود دست یابید و در فضای وسیع معنویت پرواز کنید، باید با همت مردانه به پا خواسته و در فضای عالم معنی سیر کنید. همان گونه که پرندگان با بالهای خود به پرواز می آیند؛ مردان بزرگ نیز با نیروی همت و اراده به سوی آسمان نورانی عالم معنی، پرواز می نمایند و از جهان مادیت جدا می شوند.

بزرگان این واقعیت را در مثالی کوتاه و پر معنی، این گونه بیان کرده اند:

الْمَرْءُ يَطِيرُ بِهَمَّتِهِ. (۴۷)

مرد به وسیله همت خود، پرواز می کند.

هر قدر همت انسان بلندتر باشد، در فضای معنوی اوج بیشتری می گیرد، و در صورتی که از همت عالی برخوردار نباشد؛ نمی تواند آن گونه که باید، به پرواز

در آید.

بنابراین اگر انسان هدفی بزرگ و ارجمند داشته باشد؛ ولی برای رسیدن به آن هدف، همت نداشته باشد و بسوی آن گام برندارد، به هدف خود نائل نمی شود.

انسانی ارزشمند و پراج است که گذشته از هدف عالی، اراده ای قوی و همتی مردانه داشته باشد.

بزرگان اولیاء الله در راه رسیدن به مقامات عالیه از اراده ای قوی و همتی بلند برخوردار بوده اند و همیشه در مسیر معنوی خود استقامت ورزیده و از ضعف و سستی پرهیز نموده اند. هدف عالی، مقصد بزرگ و همت مردانه از صفات بارز آنان بوده است.

همت بلند دار که مردان روزگار

از همت بلند به جایی رسیده اند

ارزش مردان بزرگ که با همتی بلند بسوی اهداف عالی روان شده اند، به قدر همت آنان است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ. (۴۸)

ارزش هر مردی، به اندازه همت اوست.

زیرا همت بلند، ارزش فراوان برای انسان به ارمغان می آورد. بزرگان ما که صاحبان اسرار اهل بیت عصمت علیهم السلام بوده و در راه رضای آنان جانفشانی می نمودند، اگر از همت بلند برخوردار نبودند؛ چگونه می توانستند به مقامات عالی دست یافته و از سرچشمه ظلال معنوی اهل بیت علیهم السلام سیراب شوند؟!

ظرفیت این گونه افراد بطوری است که الطاف اهل بیت علیهم السلام به آنان، هیچ گونه خودبینی و تکبر در آنان ایجاد نمی کند. زیرا به هر مقامی راه یابند؛ همت عنایات بیشتر را در سر می پروراند.

ولی کسی که از دیدن یک خواب یا از اتفاق یک سیر معنوی یا گرفتن یک حاجت مادی از امامان علیهم السلام به خود می بالد! آیا از همتی بلند برخوردار است؟ یا کسی که از شنیدن یک خواب یا از اتفاق یک سیر معنوی یا گرفتن یک

حاجت مادی تعجب کرده و به انکار آن می پردازد! آیا از همت عالی بهره ای دارد؟!

شکی نیست که هیچ کدام از همت بلند برخوردار نیستند و با انجام این گونه اعمال فضیلت خود را از دست می دهند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ صَغُرَتْ هِمَّتُهُ بَطَلَتْ فَضِيلَتُهُ. (۴۹)

هر که همت او اندک باشد فضیلت او از دست می رود.

به تصمیم خود عمل کنید

در بسیاری از موارد، ممکن است انسان فرصتهای مناسب را از دست داده و به پشیمانی و افسوس گرفتار شود. برای جلوگیری از وقوع این گونه پیشامدها باید هر گاه امکانات خوب و پسندیده فراهم شد، از آنها استفاده کنیم و به تصمیم خود عمل کنیم.

در روایتی امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِخَيْرٍ فَلَا يُؤَخِّرْهُ. (۵۰)

هر گاه یکی از شما تصمیم به انجام کار نیکوئی گرفت، آن را نباید تأخیر بیندازد.

زیرا در صورت تأخیر، امکان پیدا شدن مانع و از دست دادن امکانات بسیار است، و شیطان و نفس، در ایجاد مشکلات و موانع حریص هستند.

در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إِذَا هَمَمْتَ بِخَيْرٍ فَابْدِرْ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا يُحْدِثُ. (۵۱)

هرگاه به کار خوبی تصمیم گرفتی، آن را شروع کن؛ زیرا نمی دانی که چه پیش می آید.

حوادثی که پیش می آید، بسیاری از امکانات گذشته را از دست ما می گیرد و در نتیجه موفق به کارهای خوبی که اراده انجام آن را داشتیم، نمی شویم.

قدرت در تصمیم گیری، عامل پیروزیو ضعف در آن، عامل شکست است

همان گونه که همت عالی به کارهای نیک و ارزشمند، گواه بر عظمت و بلندی مقام انسان است، ضعف در تصمیم گیری دلیل شکست و از دست دادن فضیلتهاى موجود است.

مطالعه و بررسی درباره ۲۵۰۰۰ نفر که در کار خود شکست خورده و به هدفهای خود نرسیده بودند، نشان داد که از جمع ۳۱ عامل شکست و ناکامی، ناتوانی در تصمیم گیری از جمله مهمترین دلایل شکست و ناکامی آنها بوده است. مسامحه و کار امروز را به فردا موکول نمودن، ضد تصمیم گیری است. و دشمن توانایی می باشد که همه باید بر آن غلبه کنند.

بررسی صدها نفر از کسانی که توانسته اند به هدف خود دست

یابند، به این حقیقت اشاره دارد که همه آنها از ویژگی تصمیم‌گیری سریع برخوردار بوده‌اند. همه آنها در تصمیمات خود پافشاری کرده‌اند و به سادگی در مقام تغییر آنها برنیامده‌اند.

آنان که به هدف خود نمی‌رسند، کسانی هستند که نمی‌توانند تصمیم‌گیری کنند، کسانی هستند که تصمیمات خود را به سرعت تغییر می‌دهند. (۵۲)

پس سعی کنید به قدرت خود در تصمیم‌گیری بیفزایید؛ زیرا قدرت شما در تصمیم‌گیری هر چه بیشتر باشد، آثار بیشتری را برای شما به ارمغان می‌آورد، و بهتر می‌توانید با همت عالی به سر منزل مقصود برسید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

مَنْ كَبُرَتْ هِمَّتُهُ عَزَّ مَرَامُهُ. (۵۳)

هر که همت او بلند باشد، مرام او عزیز و محترم است.

نه هر درخت تحمل کند جفای خزان

غلام همت سرورم که این قدم دارد

بنابراین افرادی سزاوار احترام هستند که از همت بلند برخوردار باشند و در سایه قدرت در تصمیم‌گیری به اهداف بزرگ نائل شده باشند. مردم این گونه شخصیتها را با دیده عظمت نگاه می‌کنند و سزاوار مدح و تعریف می‌دانند.

رفتار، روش و مرام این گونه افراد از عزت و عظمت برخوردار است و از دید دیگران، شخصیت‌هایی ممتاز و کم‌نظیر به شمار می‌آیند.

این گونه افراد، اگر همت عالی و تصمیم‌جذبی خود را در راه تقرب به خدا و مسیر مسائل معنوی قرار دهند، در نزد پروردگار و خاندان رسالت از ارزش و تقریبی که مورد غبطه دیگران خواهد بود، برخوردار می‌شوند.

همت عالی زفلک بگذرد

مرد به همت زملک بگذرد

با قدرت اراده، بر طبیعت خود غالب شوید

طبیعت انسان به گونه‌ای است که، رفتار و کردار او با مرور زمان جزء خلق و خوی او قرار می‌گیرد؛ به صورتی که به آنها

معتاد می شود و قدرت جدایی از آنها را ندارد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

الْخُلُقُ خُلُقَانِ أَحَدُهُمَا نَيْبٌ وَالْآخَرُ سَيِّئَةٌ، قِيلَ: فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَيْبٌ؛ لِأَنَّ صَاحِبَ السَّجِيَّةِ مَجْبُولٌ عَلَى أَمْرٍ لَا يَسْتَطِيعُ غَيْرَهُ، وَصَاحِبَ النَّيْبِ يَتَصَبَّرُ عَلَى الطَّاعَةِ تَصَبُّرًا فَهَذَا أَفْضَلُ (۵۴)

خلق و خوی به دو دسته تقسیم می شود:

۱- اخلاقی که انسان بوسیله تصمیم و نیت دارای آن شده است.

۲- اخلاقی که طبیعی و ذاتی انسان است. از امام صادق علیه السلام سؤال کردند: کدام یک از این دو گونه اخلاق، برتر است؟

امام صادق علیه السلام فرمودند: اخلاقی که به وسیله نیت و تصمیم بدست آید ارزنده تر است؛ زیرا کسی که اخلاق وی از طبیعت او سرچشمه می گیرد، خلقت او به گونه ای است که بر انجام غیر آن قدرت ندارد؛ ولی کسی که با نیت و تصمیم دارای اخلاق پسندیده می شود، خود را به صبر بر اطاعت خداوند وا می دارد؛ پس این شخص برتر است.

مردان بزرگ با تصمیمهای جدی، اخلاق پسندیده و نیکو را جزء طبیعت خود قرار می دهند و با نیتهای محکم، اخلاق ناپسندی که با طبیعت آنان آمیخته است، از خود دور می کنند.

ذوالقرنین شرق و غرب عالم را طی کرد و اقوام مختلف جهان را از نزدیک دید و رفتار و کردار آنان را مشاهده نمود. در میان تمام مردم، با گروهی از مردم روبرو شد که سبک زندگی آنان برای او سخت شگفت آور بود. آنان از عالی ترین نوع زندگی و زیباترین شیوه ارتباطات اجتماعی برخوردار بودند.

در میان آنها اثری از قتل و خونریزی، چپاولگری و خیانت دیده نمی شد و زورگویان زراندوز، به تزویر زبردستان نمی پرداختند!

از این رو ذوالقرنین بسیار تعجب کرد و از آنان سؤالات زیادی

نمود و پاسخهای قانع کننده ای دریافت کرد. او از آنها پرسید:

فَمَا لَكُمْ لَا تُسَبُّونَ وَلَا تَقْتُلُونَ؟ قَالُوا: مِنْ قَبْلِ أَنَّا غَلَبْنَا طَبَائِعَنَا بِالْعَزْمِ وَسَنَّا أَنْفُسَنَا بِالْحِلْمِ. (۵۵)

ذوالقرنین از آنان پرسید: چگونه و چرا فحش، دشنام، قتل و کشتار در اجتماع شما وجود ندارد؟! آنها در پاسخ گفتند: زیرا ما بوسیله تصمیم بر طبیعت خود غالب شده ایم و با اراده قوی، طبیعتهای زشت را از میان برداشته ایم و حلم و بردباری را روش نفسانی خود قرار داده ایم.

بنابراین اگر انسان طبیعتاً ظالم و جنایتکار، یا دروغگو و ریاکار، و یا سست و بیحال و یا دارای هر گونه صفت زشت دیگری باشد، می تواند با تصمیم و عزم مردانه، آنها را برطرف سازد و خود را با صفتهای نیک و پسندیده زینت دهد.

کوه نتوان شدن سد ره مقصود مرد

همت مردان برآرد از نهاد کوه گرد

اگر خصلتهای زشت و ناپسند را در خود همچون کوه، ثابت و استوار می بینید؛ نه تنها می توانید با قدرت اراده و همت مردانه، آنها را نابود کنید؛ بلکه قدرت دارید آنها را به صفات پسندیده تبدیل کنید.

ملا صالح مازندرانی، مرد تصمیم و اراده

ملا صالح مازندرانی از افرادی است که با قدرت تصمیم و اراده، به مقابله با کمبودهای ذاتی خود برخاست و به مقصود خود نائل شد.

او داماد علامه مجلسی اول و از علمای نامی شیعه است. او از کسانی است که باید چگونگی حالاتش، مایه عبرت و پند برای همه کسانی باشد که جویای رسیدن به مقاصد بلند و اهداف عالی هستند.

او می گوید: من حجت بر دانشجویان علوم دینی هستم؛ زیرا کسی از من فقیرتر نبود و ذهن و حافظه ام از همگان بدتر بود؛ بصورتی که گاهی راه خانه ام را گم

می کردم و نام فرزندانم را فراموش می کردم. سی سال از عمرم گذشته بود که به آموختن «الف، با» پرداختم! آن قدر کوشش کردم تا خدا آنچه را دارم به من تفضل فرمود. (۵۶)

او با همه فقر و احتیاج و با کندی ذهن و حافظه، اراده ای مردانه داشت، تا سرانجام بر اثر تصمیم جدی دست به تألیف کتابهای پرارزشی زد که هنوز مورد استفاده علماء بزرگ شیعه است.

معروف است او به قدری کم حافظه بود که خانه استاد را گم می کرد! و به قدری فقیر بود و لباسهایش به حدی کهنه و مندرس بود که از خجالت وارد مجلس درس نمی شد. او خارج از محلّ درس می نشست و مطالب را بر استخوان و برگ چنار می نوشت.

یک بار مسئله ای مورد اشکال قرار گرفت و تا چند روز ادامه یافت، یکی از شاگردان مرحوم مجلسی دید آخوند ملا محمد صالح در برگهای چنار جواب آن اشکال را نوشته، او در مجلس درس، جواب مجلسی را گفت.

علامه مجلسی فهمید جواب از او نیست، به این جهت از او پرسید: این جواب از کیست و در این باره اصرار نمود تا او ابراز نمود جواب از کسی است که خارج از مجلس نشسته است. مجلسی نگاه کرد دید ملا صالح بیرون در نشسته است، به او لباس داد و در مجلس درس حاضر نمود و مقرّری برایش معین کرد. او به قدری مورد توجه علامه مجلسی قرار گرفت که او را به خانه برد و دختر خود را به تزویج او در آورد و او را در کتابخانه خود منزل داد. (۵۷)

به هر کاری که همت بسته گردد

اگر خاری بود، گل دسته

اراده و نیت خود را تقویت کنید

ملاً صالح مازندرانی با نیت قوی و تصمیم جدی، با تمام کمبودهایی که در

او وجود داشت، به مراحل عالی علمی دست یافت. اگر می خواهید خداوند به شما نیز عنایت کند و از شما دستگیری نماید، در تصمیم گیری و نیت خود کوتاهی نورزید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از نامه های خود می نویسند:

فَإِنَّ اللَّهَ يُعْطِي الْعَبْدَ بِقَدْرِ نَيْتِهِ. (۵۸)

بدرستی که خداوند هر بنده ای را به قدر نیتش عطا می فرماید.

ارزش نیت هر انسان هر قدر باشد، مزدی که خدا به او می دهد به همان میزان است. نیت شما هر چه بهتر و خالصتر باشد، از اجر و ثوابی افزونتر برخوردار خواهید شد.

بنابراین باید به بها دادن به نیت خود بیفزائید، نه به زینت دادن به اعمال خود!

مردان خدا برای رسیدن به اهداف بزرگ و ارزنده خود، نیاز کامل به توفیق و عنایات خداوند متعال دارند، و عنایت و کمک خداوند به میزان نیت آنان است.

در روایتی که می آوریم، امام صادق علیه السلام پرده از این راز برمی دارند. آن حضرت می فرمایند:

إِنَّمَا قَدَّرَ اللَّهُ عَوْنَ الْعِبَادِ عَلَى قَدْرِ نِيَّاتِهِمْ، فَمَنْ صَحَّحَتْ نِيَّتُهُ تَمَّ عَوْنُ اللَّهِ لَهُ وَمَنْ قَصُرَتْ نِيَّتُهُ، قَصُرَ عَنْهُ الْعَوْنُ بِقَدْرِ الَّذِي قَصَرَ. (۵۹)

خداوند به قدر نیت مردم، کمک به آنان را مقدر می فرماید؛ هر کسی که از نیت صحیح و کامل برخوردار باشد، کمک خداوند به او به صورت کامل انجام می گیرد و هر کس در نیتش قصور داشته باشد، به همان مقدار کمک به او تقلیل می یابد.

در این گفتار امام صادق علیه السلام یکی از رازهای کامیابی مردان بزرگ و عدم موفقیت دیگران را بیان می فرماید؛ زیرا رمز کمکهای الهی به مردم را،

نیت خود آنان معرفی می نمایند.

نیت و تصمیم، آن قدر کارساز و پرقدرت است که اگر تصمیم خود را تقویت کنید، ضعف جسمی شما برطرف می شود و از لحاظ بدنی نیز آمادگی انجام برنامه های سنگین را خواهید داشت. زیرا قدرت نیت و قصد، درهم شکننده ضعف بدنی شما خواهد بود.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مَا ضَعُفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوَّيْتُ عَلَيْهِ النَّيَّةُ. (۶۰)

هیچ بدنی دارای ضعف از چیزی که نیت نسبت به آن قوی گشته نشده است.

بسیاری از ورزشکاران و آنان که تمرینات رزمی را انجام می دهند، از تقویت نیروهای روحی، بیش از تمرین های جسمی استفاده می کنند؛ زیرا دریافته اند که کاربرد تقویت فکر و اراده و قدرت در تصمیم گیری و نیت، بیشتر در قوی ساختن اندام اثر دارد.

اکنون بسیاری از افراد معتقدند، جوانی و قدرت، یا پیری و ضعف، از یک منشاء غیر جسمی سرچشمه می گیرد؛ آنان می گویند: هاله اثری که اطراف بدن همه انسانها را فرا گرفته است، در قوت و ضعف جسم انسان کاملاً مؤثر است.

گرچه این موضوع مورد قبول همگان نیست؛ ولی بنابراین فرض، می توان گفت: فکر و اندیشه در هاله اثری، و هاله در صحت و سقم بدن و یا قدرت و ضعف آن و حتی در حیات و مرگ بدن، مؤثر است.

راه هایی برای تقویت اراده

۱- شور و شوق، اراده شما را قوی می کند

شیطان راههای گمراهی را به گناه کاران نشان می دهد و آنان را به سوی گناه وسوسه و تحریک می کند؛ تا به این وسیله آنان را از راه راست دور کند و به خسران ابدی گرفتار نماید. یکی از این راهها شور و اشتیاق فراوان برای رسیدن به شهوات است. خداوند می فرماید:

«وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا» (۶۱)

اراده می کنند آنان که

از شهوات پیروی می کنند، میل نمایند میلی عظیم.

میل عظیم یا شور و اشتیاق سوزان برای رسیدن به شهوات، با تحریک نفس اماره و شیطان، در آنان ایجاد می شود و سرانجام آنان را گرفتار بدترین صحنه های گناه و اعمال زشت می نماید.

همان گونه که شور و اشتیاق فراوان برای رسیدن به شهوات، یک عامل بسیار قوی برای گمراهی گمراهان شمرده می شود؛ همین گونه شور فراوان برای رسیدن به اهداف بلند، عاملی نیرومند برای دست یافتن به مقصدهای بزرگ معنوی و علمی است.

بنابراین اگر مایل هستید به بزرگترین هدفهای عالی انسانی دست یابید و دوست دارید به آسانی به آن نائل شوید، در خود شور و شوق شدید ایجاد نمائید؛ تا اراده شما برای دستیابی به هدف، نیرومند شود. شور و شوق شدید سختی ها را آسان، دشواری ها را سهل و ساده و هدفهای دور را برای شما نزدیک می کند.

شور و شوق شدید، راههای ناهموار را برایتان هموار و موانع را از سر راهتان برمی دارد، و اراده شما را برای دست یافتن به هدف، قوی می نماید.

شور و شوق فراوان به یک موضوع باعث رها کردن مسائل دیگر می شود و آنها را به دست فراموشی می سپارد. برای این که هدف و ایده خود را از مسائل مختلف و پراکنده نجات داده و برای رسیدن به یک هدف بزرگ فعالیت کنید، باید بهترین هدفها را انتخاب نمائید و برای بدست آوردن آن در خود شور و شوق ایجاد کنید. اگر واقعاً برای رسیدن به یک هدف شوق پیدا کنید، امور دیگر را به دست فراموشی خواهید سپرد.

در روایتی که منسوب به امام صادق علیه السلام است، آن حضرت فرموده اند:

مَثَلُ الْمُشْتَاكِ مَثَلُ الْغَرِيقِ،

لَيْسَ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا خَلَاصُهُ وَقَدْ نَسِيَ كُلَّ شَيْءٍ دُونَهُ. (۶۲)

مَثَل شخصی که مشتاق است، مثل کسی است که غرق شده باشد که اراده ای جز خلاصی خود ندارد و هر چیزی را غیر آن است، فراموش می کند.

بنابراین فرمایش، کسی که اشتیاق به چیزی را در دل خود ایجاد می نماید،

غیر آن را فراموش می کند و تمامی اراده و همت خود را برای رسیدن به آن قرار می دهد.

۲- امید و آرزو همت آفرین است

هر چه امید انسان بیشتر باشد، همت او نیز بیشتر خواهد بود. انسانی که امیدوار است، از شوق و شوری فراوان برخوردار می شود. از این رو، جوانانی که به آینده خود امیدوار هستند و در آرزوی روزهای سرشار از معنویت و روحانیت به سر می برند؛ بیش از سایر مردم شور و شوق فرا رسیدن آن را دارند. و در نتیجه چون آرزوی بیشتری برای بدست آوردن مقامات معنوی دارند، بیشتر تلاش می کنند، بیشتر جستجو می کنند و بیشتر به نتیجه می رسند.

امّا آن دسته از مردم که نه شوری در سر دارند و نه شوقی در دل، گرفتار یأس و ناامیدی هستند. آنها به دلیل ناامیدی! از تلاش و کوشش - که وظیفه هر انسان روشندل و هر شیعه آگاه است - دست بر می دارند و همیشه کوله باری از غم و اندوه و یأس را بر دوش گرفته، روز خود را شب می کنند و شب را به روز می آورند؛ در حالی که فقط غمی بر غمهای خود افزوده اند؛ نه گرهی از مشکل خود یا دیگران باز نموده اند، نه از عذاب و رنج رهایی یافته اند و نه به دیار نور و معنویت راهی یافته اند!

آری این نتیجه عمر و زندگی آن گروه از

مردمانی است که به خدای بزرگ و مهربان، با دیده ناامیدی می نگرند و امیدى به عنایات و توجّهات حیاتبخش اهل بیت عصمت علیهم السلام ندارند.

۳- از خداوند، خواهان اراده و همت عالی باشید

دعاها، توسّلات و مناجاتهایی که از خاندان رسالت وارد شده، بهترین شیوه زندگی پربار و عالی ترین روش تربیتی را به انسانها می آموزد. باید بزرگترین هدفها، عالی ترین همتها و راسخ ترین اراده ها را از مکتب انسان ساز اهل بیت علیهم السلام بیاموزیم.

آن بزرگواران علاوه بر فرمایشاتشان، در مناجات و دعاها نیز، بهترین درس زندگی را به ما آموخته اند. در مناجاه انجیلیّه امام سجّاد علیه السلام به درگاه خداوند عرض می کنیم:

أَسْأَلُكَ مِنَ الْهِمَمِ أَغْلَاهَا... (۶۳)

خداوند، عالی ترین همتها را از تو مسئلت می نمایم.

امام سجّاد علیه السلام در این جمله از مناجات، بارقه امید را در دل همه پیروان خود بوجود می آورند و کوتاه همتان را با درخواست داشتن عالی ترین همتها، امیدوار می نمایند.

این گفتار، هشدارى بیدار کننده برای همگان است. همه باید بدانند: همت عالی از آن گروهی اندک و ویژه فردای خاص نیست؛ بلکه همه پیروان راستین مکتب تشیّع باید عالی ترین همتها را از خداوند متعال درخواست کنند و در تحصیل آن بکوشند.

نتیجه بحث

اراده قوی و همت مردانه، از نعمتهای بزرگ خداوند است. به وسیله آن می توانید بر فراز آسمان معنویت به پرواز درآئید. این قدرت را در خود ایجاد نمائید و از ضعف و سستی پرهیز کنید؛ تا بر شرافت و عظمت خود بیفزایید.

ضعف در تصمیم گیری، مهمّترین عامل رکود و توقّف شما است. با قدرت در تصمیم گیری به مرز موفقیت و کامیابی نزدیک می شوید. بنا به فرمایش امام صادق علیه السلام قدرت در تصمیم گیری می تواند خلق و خوی ناپسند را که جزء طبیعت انسان شده است، ریشه کن سازد و اخلاق نیکو و پسندیده را جایگزین آن نماید.

شکست در راه رسیدن به هدف نه تنها نباید اراده شما را تضعیف

کند بلکه باید از شکست نیز درس عبرت بگیرید و بر قدرت اراده خود بیفزایید.

با اراده جدی و همت بلند، نه تنها می‌توانید به مقامات عالی انسانی راه یابید؛ بلکه می‌توانید به درجات ملائک راه یافته و تا حدی پیشرفت کنید که آنان به خدمتگزاری شما مباحثات کنند. پس تا فرصت را از دست نداده اید با اراده قوی کوه‌های موانع را از سر راه خود بردارید و به هدف عالی خلقت راه یابید.

به زندگانی اگر عزم آهنین داری

به زیر پا شودت کوه چون زمین هموار

اهمیت نظم و برنامه

نظم و برنامه، سامان دهنده زندگی و وسیله‌ای مؤثر برای رسیدن به اهداف بزرگ است. با تشکیل برنامه منظم برای رسیدن به اهداف عالی، لحظات زندگی خود را با ثمر و پربار نمائید و برای استفاده بیشتر از ساعات عمر خود و جبران گذشته‌های از دست رفته، با کوششی بیشتر و تصمیمی قاطعتر به پیروی از برنامه منظم و صحیح پردازید.

عمل به برنامه صحیح، انسان را منظم، متعهد و معتقد به آنچه انجام می‌دهد، می‌نماید. سعی کنید رفتار روزانه شما بر طبق برنامه باشد؛ تا از لحظات عمر خود بهره‌مند شوید و از زندگی پربار و پرسود برخوردار باشید.

این راهی است که مردان بزرگ تاریخ از آن پیروی کرده و به آن پای بند بوده‌اند. شما نیز راه آنان را در پیش گیرید و هیچ‌گاه از داشتن نظم و برنامه صحیح و خداپسندانه غفلت نورزید.

سعی کنید در سرلوحه برنامه خود تا حدّ توان خویش، ترویج مکتب حیاتبخش خاندان وحی علیهم السلام را قرار دهید. در این صورت دست نوازشگر و کریمانه آن بزرگواران را بر سر خود احساس خواهید کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه

السلام در وصیتی که در آخرین لحظات زندگی خود نموده اند، به همه فرزندان و افراد خانواده و همچنین به همه کسانی که از مضمون این فرمایش اطلاع یابند، وصیت و سفارش فرموده اند که نظم در کارها را رعایت کنند و با داشتن برنامه و نظم، سامان دهنده زندگی خود باشند:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ وَفَاتِهِ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: أَوْصِيكُمْ بِجَمِيعِ وُلْدِي وَأَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ... (۶۴)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در هنگام وفات به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمودند: شما و همه فرزندان و اهل خود و همچنین همه کسانی را که این گفتار به آنان برسد، وصیت می کنم به داشتن تقوای الهی و نظم در امورتان...

این پیام اولین مقام امامت عالم هستی، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که روشنگر اهمیت نظم و برنامه برای همگان است.

نظم، نشانه عدم تضاد و برطرف کننده آشفتگی است

در صورتی که شما در امور و کارهای خود دارای نظم و برنامه باشید و با اراده قوی به آن عمل کنید؛ از بسیاری از تضادهای درونی و اندیشه های بی حاصل و بیمارگونه نجات می یابید.

نظم و برنامه بهترین دلیل بر عدم تضاد و اختلاف در اندیشه ها و آراء افراد است. اختلاف در برنامه حکومتها و یا ادارات، دلیل بر عدم وجود نظم در نظام حکومتی و اداری آنهاست. در هر اجتماع بزرگ و یا کوچکی که اختلاف وجود داشته باشد، نظم وجود ندارد و قدرت حاکمه، توانایی پیاده کردن برنامه های منظم را دارا نمی باشد.

نظم در هر جا وجود داشته باشد، گواه بر وجود قدرت تدبیر در آنجاست. نظمی که در عالم خلقت وجود دارد، دلیل بر آنست که نظام عالم بر اساس تدبیر اداره می شود. در نظم جهان دقت

کنید تا ببینید همان گونه که در ذرات کوچک جهان نظم و برنامه وجود دارد، در کهکشانها نیز وجود دارد.

در نیمه دوّم قرن نوزدهم و در نیمه اوّل قرن بیستم، بشر راجع به دنیای «ذره» اطلاعاتی بدست آورد و دریافت در درون ذره، نظم و قانونی حکومت می کند که هرگز تعطیل نمی شود.

الکترون درون اتم، در هر ثانیه سه کاتریلیون (۳۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰) مرتبه در اطراف هسته اتم گردش می نماید، و هیچ جریانی این گردش را متوقّف نمی کند.

در یک ذره آهن، الکترون در هر ثانیه سه کاتریلیون مرتبه، اطراف هسته مرکزی می گردد. اگر آن را ذوب نمایند، باز در آهن مذاب، گردش الکترون اطراف هسته اتم در هر ثانیه سه کاتریلیون مرتبه است.

هرگاه آهن را آن قدر حرارت بدهند که مبدّل به گاز شود، باز الکترون، ثانیه ای سه کاتریلیون مرتبه اطراف هسته اتم می گردد.

فقط به یک ترتیب ممکن است که این حرکت دائمی و شگرف مختل شود، و آن در صورتی است که اتم را بشکافند؛ که در آن صورت الکترون از هسته دور می گردد؛ اما نه برای این که دیگر حرکت نکند، بلکه برای این که اطراف هسته دیگر به حرکت درآید.

همان نظم و قانونی که حکم می کند الکترون با آن سرعت به اطراف هسته اتم گردش نماید؛ حکم می کند زمین، اطراف خورشید، و خورشید، اطراف مجموعه ستارگان موسوم به «الجائی علی رکبته، یا هرکول» - و این مجموعه در اطراف کهکشان و کهکشان در اطراف چیز دیگری که از آن آگاه نیستیم، ولی تردید نداریم که به سوی آن می رود - گردش کند.

(۶۵)

نظم عجیب جهان دلیل بر آنست که در امر خلقت هیچ گونه آشفتگی وجود

ندارد؛ زیرا اگر تضاد و آشفتگی وجود می داشت، نظم جهان از هم می پاشید.

امام صادق علیه السلام به مفضل می فرمایند:

وَالْتَضَادُّ لَا يَأْتِي بِالنَّظَامِ. (۶۶)

تضاد، نظم آور نیست.

همان گونه که نظم در خلقت جهان، دلیل بر آنست که اختلافی در تدبیر عالم نیست؛ همین گونه نظم در اجتماعات بزرگ و کوچک دلیل بر عدم اختلاف در آنها است. پس نه تنها در مسئله خلقت، بلکه در هر موردی که احتیاج به اداره نمودن شخص باتدبیری وجود دارد، تضاد و اختلاف دلیل بر آنست که اداره آنجا بر اساس تدبیری که دارای نظم باشد، نیست.

بر این اساس برای رفع تضاد و اختلافات باید با سامان دادن و نظم بخشیدن به برنامه های عملی، اختلاف را در زندگیهای اجتماعی و فردی ریشه کن ساخت.

نه تنها در برنامه های اجتماعی و خانوادگی نظم دلیل بر عدم تضاد افکار است؛ بلکه در برنامه های شخصی نیز وجود نظم دلالت می کند که انسان دارای تضاد و آشفتگی نیست و از برنامه منظمی پیروی می کند؛ زیرا همان گونه که می دانیم نفس انسان، مجمع اضداد است. اندیشه ها، افکار گوناگون و هواهای نفسانی با دستورات عقلی او برخورد نموده و در درون انسان ایجاد تضاد می کند.

مشوش بودن و آشفتگی افکار در موارد بسیاری، به خاطر همین تضادهاست. این گونه تضادها گاهی باعث می شود انسان دست از کار کشیده و آینده خود را به دست حوادث بسپارد.

نوجوانان را در نظم کمک کنید

نظم و برنامه به این گونه تضادها و اضطرابات پایان بخشیده و تشویش افکار و تخیلات را بسوی برنامه ای صحیح سوق می دهد و با مرور زمان اندیشه های مضطرب در تحت برنامه ای صحیح، سامان می یابد.

نوجوانان را در نظم و برنامه صحیح کمک کنید

به دلیل وجود اندیشه ها و تخیلات گوناگون، نوجوانان

نوعاً قدرت کامل برای برنامه ریزی، نظم و سامان دادن به امور لازم را ندارند. اولیاء آنان باید آنها را در منظم ساختن برنامه های روزانه کمک کنند؛ تا با رشد سنی، قدرت و توانایی نظم بخشیدن به کارها را بدست آورند.

تضاد درونی و تحریک قوه شهوانی در جوانان آن گاه که به مرز سی و پنج سالگی وارد می شوند، رو به افول می گذارد و نوعی آرامش نسبی جایگزین تحریکات جنسی و تضاد نفسانی می شود؛ از این رو، برنامه ریزی و پیروی از نظم صحیح برای انسان در این دوره آسانتر می شود.

گفتاری را که اینک از حضرت امام رضا علیه السلام می آوریم، تشریح کیفیت تأثیر حالات جسمانی انسان بر امور نفسانی اوست:

قَالَ مَوْلَانَا الرَّضَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي الرَّسَالَةِ الذَّهِيَّةِ ... ثُمَّ يَدْخُلُ فِي الْحَالِهِ الثَّالِثَةِ إِلَى أَنْ تَتَكَامَلَ مُدَّةَ الْعُمْرِ سِتِّينَ سَنَةً فَيَكُونُ فِي سُلْطَانِ الْمَرَّةِ السُّودَاءِ وَهِيَ سِنُّ الْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ وَالْمَعْرِفَةِ وَالِدِرَايَةِ، وَأَنْتِظَامِ الْأُمُورِ، وَصِحِّحَةِ النَّظَرِ فِي الْعَوَاقِبِ، وَصِدْقِ الرَّأْيِ. (٦٧)

... سپس انسان در حالت سؤم یعنی سی و پنج سالگی وارد شده تا آن که عمر به شصت سال برسد، در این دوران سوداء بر انسان سلطنت دارد و دوره حکمت، موعظه، معرفت و درایت است و همچنین زمان نظم و سامان گرفتن امور و زمان صحیح بودن دوراندیشیهای انسان و درستی رأی اوست.

بنابراین انسان قبل از ورود به حالت سؤم زندگی، نیاز بیشتری به نظم و برنامه صحیح وجود دارد؛ تا بر اثر تحریکات ناخوشایند این دوران، از وقوع مسائل انحرافی جلوگیری شود و شور و شوق جوانان و نوجوانان بسوی مسائل حیاتی راهنمایی و هدایت شود.

حضرت امام رضا علیه السلام دوره سؤم عمر را

تا سنین شصت سالگی، دوران انتظام امور می دانند و آن را زمان کسب معارف و بدست آوردن حکمت و درایت می نامند. بنا به فرمایش آن حضرت، در این زمان باید انسان بگونه ای رفتار کند که درباره آینده کارهای خود بتواند بصورت صحیح پیش بینی کند و رأی و عقیده اش درست باشد.

نظم و برنامه راهی مؤثر برای بهره گیری از وقت

برای جلوگیری از وقت کثی و از بین رفتن ساعات عمر و زندگی خود، باید برنامه ای منظم ترتیب داده و متعهد شوید رفتار شما مطابق آن باشد. اگر اصل اعمال شما صحیح باشد و طبق برنامه ای صحیح و مرتب رفتار کنید، زندگی شما پربرکت و پر بار خواهد بود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

بَرَکَةُ الْعُمْرِ فِي حُسْنِ الْعَمَلِ. (۶۸)

برکت و پر بار بودن عمر، در نیکو بودن عمل است.

و نیکوئی عمل تنها به نیک بودن اصل عمل نیست، بلکه نیک بودن روش آن را نیز شامل می شود.

به همین دلیل بزرگان ما زندگی خود را با داشتن نظم و برنامه و پای بند بودن به آن، سپری نموده و از زندگی پرثمر و پر بار بهره مند بوده اند. به عنوان نمونه، گوشه ای از زندگی شخصیت معروف جهان تشیع، مرحوم شیخ مرتضی انصاری را می آوریم.

نظم و برنامه مرحوم شیخ انصاری

از برنامه های مرحوم شیخ این بوده است که لوازم تهجد مادرش را - که از زنان متعبد بود و نماز شب را تا هنگام مرگ ترک نکرد - خودش انجام می داد. حتی آب وضویش را در مواقع احتیاج گرم می کرد. و چون مادرش در آخر عمر نابینا شده بود، او را بر مصلاّیش قرار می داد و سپس خود به نوافل شب مشغول می گشت.

از برنامه های مرحوم شیخ این بود که چون از مجلس تدریس برمی گشت، اول به نزد مادر می رفت و برای بدست آوردن دل او با وی سخن می گفت و از حکایات و وضع مردم پیشین و طرز زندگی آنان پرسش می کرد و مزاح می نمود تا مادر را می خندانند؛ آن گاه به اطاق عبادت و مطالعه می رفت.

روزی شیخ به مادر گفت: یاد داری زمانی که به مقدمات مشغول بودم

و مرا برای کارهای خانه می فرستادی و من پس از درس و مباحثه آن را انجام می دادم و به منزل می آمدم، شما خشمگین می شدی و می گفتی: «اجاقم کور است» حال اجاق کور است؟! مادر از روی مزاح گفت: آری! حالا هم اجاقم کور است! زیرا در آن موقع احتیاجات منزل را برطرف نمی کردی و اینک که به مقامی حائز گشته ای، به سبب احتیاطی که در صرف وجوه شرعی می نمائی، ما را تحت فشار قرار داده ای!

روزی مادر به شیخ زبانِ اعتراض گشود و گفت: با این همه وجوهاتی که شیعیان از اطراف نزد شما می آورند، چرا برادرت «منصور» را کمتر رعایت می کنی و به او مخارجی را که لازم دارد نمی پردازی!

مرحوم شیخ در این هنگام بی درنگ کلید اطاقی را که وجوه شرعی را در آن نهاده بود، به مادر داد و گفت: هر قدر صلاح می دانی به فرزندت بده؛ ولی در روز قیامت خودت پاسخگو باش!

آن زن صالحه چون خود را در برابر محذور مشاهده کرد، از آن کار امتناع ورزید و گفت: هیچ گاه برای رفاه چند روزه فرزندم خود را در قیامت مبتلا و گرفتار نخواهم کرد.

مادر شیخ به سال ۱۲۷۹ قمری در نجف اشرف از دنیا رفت و شیخ از شدت علاقه ای که به او داشت، در مرگش سخت متأثر و غمناک شد؛ تا آنجا که بعضی از اصحابش به او اعتراض کردند. شیخ در جواب فرمود: گریه و تأسّفم نه برای آنست که مادر را از دست داده ام، بلکه به خاطر این است که بسیاری از بلاها به سبب وجود آن مخدّره از ما دفع می شد و چه برکتها که خداوند متعال

به خاطر وجود او بر ما ارزانی می داشت. (۶۹)

احتیاط مرحوم شیخ انصاری در برنامه های خود آن قدر زیاد بود که استادش مرحوم صاحب جواهر او را از کثرت احتیاط نهی می کرد.

صاحب جواهر در روزهای آخر زندگی دستور داد مجلسی تشکیل شود که همه علمای طراز اول نجف اشرف در آن شرکت کنند. مجلس در خدمت صاحب جواهر تشکیل گردید؛ ولی مرحوم شیخ در میان آن گروه نبود.

صاحب جواهر فرمود: شیخ مرتضی را نیز حاضر کنید. پس از جستجو دیدند شیخ در گوشه ای از حرم یا صحن شریف رو به قبله ایستاده و برای شفای صاحب جواهر دعا می کند و از خدای می خواهد که او از این مرض شفا یابد. پس از پایان پذیرفتن دعا، شیخ را به مجلس بردند.

صاحب جواهر شیخ را بر بالین خود نشانند و دستش را گرفته بر بالای قلب خود نهاده و گفت: الآن طاب لی الموت یعنی اکنون مرگ بر من گوارا شد. آن گاه به حاضرین فرمود: هذا مرجعکم من بعدی ایشان پس از من مرجع شما خواهد بود و به شیخ فرمود: قلل من احتیاطک؛ فإنّ الشریعه سمحه سهله یعنی احتیاطات خود را کم کن، زیرا که دین اسلام آسان است.

«ناگفته نماند که این عمل از صاحب جواهر برای آن بود که مرحوم شیخ بیشتر معزفی شود و گرنه برای نائل شدن به مقام مرجعیت لازم نیست که مرجع قبلی کسی را تعیین نماید.» (۷۰)

با آن که صاحب جواهر به او سفارش کرده بود کمتر احتیاط نماید، ولی مرحوم شیخ به احتیاطات خود معتاد بود؛ زیرا با آن همه وجوهات که از چهل میلیون شیعه روی زمین نزدش می آوردند، مانند

یک فقیر گذران می کرد و حتی اموالی که به عنوان تحفه و هدیه به خدمتش می آوردند، بین طلاب و مستمندان قسمت می نمود. مقداری از آن را هم برای آزاد نمودن زواری که در راه مشهد اسیر ترکمنها می شدند، می فرستاد. (۷۱)

برنامه عباداتی که مرحوم شیخ از سن بلوغ تا آخر عمر آنها را ادامه داد، - گذشته از فرایض و نوافل شبانه روزی و ادعیه و تعقیبات - عبارت بود از: قرائت یک جزء کلام الله و نماز حضرت جعفر طیار و زیارت جامعه و زیارت عاشورا در هر روز! (۷۲)

این گوشه ای از برنامه عملی یکی از چهره های درخشان شیعه است. با جستجو در تاریخ مکتب ما، با نمونه های فراوانی از این گونه برنامه ها در زندگی مردان بزرگ آشنا می شوید.

نتیجه بحث

راه و روش شخصیت‌های برجسته و مردان بزرگ مکتب ما، دارا بودن نظم و انضباط و ترتیب برنامه دقیق در زندگی است. همه شیفتگان خاندان وحی برای پیشرفت معنوی و آشنایی با حقایق جهان هستی، باید دارای نظم و انضباط باشند و از برنامه ای صحیح پیروی کنند.

به همین دلیل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خود، ما و همه کسانی را که از مضمون پیام آن بزرگوار آگاهی یابند؛ به تقوا و پرهیزکاری و داشتن نظم در امور، سفارش و توصیه نموده اند. بنابراین موظف هستیم با تهیه برنامه کامل، رفتار خود را منظم نمائیم؛ تا از سرگردانی، تضاد و تشویش درونی رهایی یافته و از آینده ای پربار برخوردار شویم.

از هم اکنون به فکر آینده خویش باشید، و برای بدست آوردن آینده درخشان برنامه صحیحی را برای خود تنظیم نموده و به آن عمل کنید.

سعی کنید تا حدّ توان در سرلوحه

برنامه خویش، تبلیغ از مکتب حیاتبخش اهل بیت اطهار علیهم السلام را قرار دهید. در این صورت لحظات زندگی شما در اوج صفا و معنویت قرار می‌گیرد و در راه تکامل روحی و معنوی موفق می‌شوید.

از نظم جهانِ عبرت‌انگیز

این دُرّ سخن به گوشت آویز

خواهی بکمال راه یابی

با صبغه نظم، عمل بیامیز

استفاده از وقت

انسان با محدودیتی که دارد، در برابر جهانی پهناور از اسرار و علوم و اطلاعات قرار دارد. ذهن محدود ما، چگونه می‌تواند همه امور را اعم از مسائل حیاتی و ارزشمند و موضوعات واهی و بی‌اساس، در خود جای دهد؟! پس چون گنجایش فکر ما محدود است، باید متوجه باشیم به دلیل ظرفیت محدودی که داریم، به امور مهم و حیاتی پردازیم و ذهن خود را متوجه به مسائل بی‌ارزش و بی‌محتوا نکنیم.

تفریحات بیجا، خواندن کتابهای بی‌ارزش، معتاد شدن به برنامه‌های گوناگون رادیو و تلویزیون، به آسانی فکر و ذهن را اشغال می‌کند و از پرداختن به امور مهم و حیاتی باز می‌دارد.

برای دستیابی به هدفهای عالی، باید از این گونه امور چشم‌پوشی کنید و ذهن خود را از آنها فارغ نمائید؛ تا وقت و فرصت برای رسیدن به امور مهم داشته باشید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

إِخْدِرُوا ضِيَاعَ الْأَعْمَارِ فِيمَا لَا يَبْقَى لَكُمْ فَفَاتَتْهَا لَا يَعُودُ. (۷۳)

از ضایع کردن عمرهای خود در آنچه برای شما باقی نمی‌ماند، دوری‌گزینید؛ زیرا عمرهای از دست رفته باز نمی‌گردند.

هم‌اکنون تصمیم بگیرید آینده شما نسبت به گذشته شما، از کیفیتی برتر برخوردار باشد و اگر اینک از گذشته خود پشیمان هستید، کاری نکنید که در آینده افسوس این زمان را بخورید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ

از فرصتها استفاده کن؛ قبل از آن که مایه افسوس شود.

از هر جای ضرر که برگردید، به نفع شما است. پس در هر موقعیتی که هستید، سعی کنید آینده ای بهتر از گذشته داشته باشید. از فرصتی که دارید استفاده کنید و تا مهلت دارید از لحظات عمر خود بهترین استفاده را بدست آورید.

بهره گیری علامه مجلسی از عمر خویش

شخصیتهای بزرگ و مردان نامی تاریخ ما، با رفتار و کردار نیک و خدا پسندانه خود، از فرصتها بهترین استفاده ها را نمودند و نام نیکشان را جاودانه ساختند. شما نیز لحظات زندگی خود را ارج نهید و با اعمال شایسته و پرثمر، نتیجه ای جاویدان و همیشگی بدست آورید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الْأَيَّامُ صَحَائِفُ آجَالِكُمْ، فَخَلِّدُوهَا أَحْسَنَ أَعْمَالِكُمْ. (۷۵)

روزها، صفحه های اجلهای شما است؛ پس با اعمال نیک آن را جاویدان سازید.

علامه مجلسی شخصیت بی نظیری است که این گونه عمل کرد و نام خود را جاویدان ساخت. او از عمر گرانبهای خود بهترین استفاده ها را برد و از فرصتی که برایش پیش آمد، به بهترین وجه بهره برداری نمود.

باید علامه مجلسی را حامی دین اسلام و مجدد شرایع و سنن رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و زنده کننده آثار اهل بیت علیهم السلام دانست. او اسلام و مسلمین را رهین قلم خود نمود. از مرحوم علامه بحرالعلوم نقل شده است که آرزو می فرمود همه تألیفاتش در دیوان عمل مجلسی درج شود و در عوض آن، یکی از کتابهای فارسی او را - که ترجمه متون اخبار اهل بیت علیهم السلام و در جمیع اقطار عالم شایع است - در دیوان عمل او بنویسند.

آری کتب فارسی علامه مجلسی در قلوب فارسی زبانان، دارای تأثیرات فراوان است.

روزی صاحب جواهر در

جلسه درس فرمود: دیشب خواب دیدم گویا در مجلس بزرگی وارد شدم که در آن گروهی از علماء جمع شده اند و درباری بر در ایستاده بود با اجازه او وارد مجلس شدم. دیدم علماء متقدم و متأخر در آن محضر نشسته اند و در صدر مجلس علامه مجلسی قرار گرفته است. تعجب کردم! و از دربان علت تقدم او را بر سایر علماء، پرسش نمودم. گفت: زیرا مجلسی نزدائمه عليهم السلام، به باب العلماء معروف است.

شاگردان مجلسی بالغ بر هزار نفر بوده اند. مجلسی به سال ۱۰۳۷ تولد یافته و در شب بیست و هفتم ماه رمضان ۱۱۱۰ از دنیا رحلت نمود و قبر شریفش در مسجد جامع اصفهان نزدیک قبر والدش واقع است و مزار مردم می باشد. (۷۶)

آری علامه مجلسی با استفاده و بهره گیری از «صحائف آجال» خویش، «احسن اعمال» را با نوشتن بهترین کتابها در ترویج از مکتب اهل بیت عليهم السلام انجام داد. او به این گونه نام خود را در جهان، درخشان و جاویدان ساخت.

وقت و فرصت را از دست ندهید

انسان، محدود به حدود و قیودی است که یکی از آنها قید زمان است. همه بزرگان ما آنچه را که وسیله پیشرفت و برتری آنان شده است، در محدوده ای از زمان انجام داده اند. اگر در گذشته رفتار ما همچون آنان نبوده است، باید قدر مهلت باقی مانده را بدانیم و به ارزش آن توجه داشته باشیم.

فرصت غنیمت است حریفان در این چمن

فرداست همچو گل همه بر باد رفته ایم

ساعات زندگی و لحظاتی را که می گذرانیم، مهلت هایی است که کم کم از دست می دهیم. شخص خردمند و زیرک کسی است که فرصتی را که دارد، غنیمت شمارد و از آن به بهترین وجه

استفاده کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لَوْ صَحَّ الْعَقْلُ لَأَعْتَنَمَ كُلُّ امْرَأٍ مَهْلَهُ. (۷۷)

اگر عقل سالم باشد، هر شخصی مهلتی را که دارد، غنیمت می شمارد.

ما باید توجه داشته باشیم که وقت ما، بزرگترین سرمایه وجود و هستی ماست. این حقیقتی است که عقل و خرد بر آن شهادت می دهد. از این روی هر انسانی باید مهلتی را که دارد، غنیمت شمرده و مهلت موجود را از دست ندهد. این واقعیتی است که عقل و خرد پذیرای آنست.

آنچه ندارد عوض ای هوشیار

عمر عزیز است غنیمت شمار

آری اهل بیت عصمت علیهم السلام درباره ارزش وقت و قیمت آن سخنان فراوانی بیان نموده اند و با نکاتی که در بیانات خود ذکر فرموده اند، به ما هشدار داده اند که مواظب لحظات عمر خود باشیم و ساعتی از ساعات زندگی را بدون بهره مند شدن از آن، از دست ندهیم و توجه داشته باشیم هر لحظه ای که از وقت ما می گذرد، همان مقدار از عمر ما کم می شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الْعُمْرُ تُفْنِيهِ اللَّحْظَاتُ. (۷۸)

عمر را لحظاتی که می گذرد، فانی می سازد.

ما با هر نفسی که می کشیم و با هر لحظه ای که می گذرانیم، مقداری از عمر خود را از دست می دهیم.

روز را رایگان زدست مده

نیست امید آن که باز رسد

آنان که شبانه روز خود را به انجام کارهای نیک و پسندیده می گذرانند و از وقت گذرانی و اتلاف عمر پرهیز می کنند؛ صفحات درخشانی را در صحیفه اعمال خود به جای می گذرانند و نتیجه ای ابدی و جاویدان بدست می آورند. آیا بهتر نیست ما نیز از این گونه افراد باشیم؟

نتیجه بیکاری

شخص بیکار، هدف و مقصدی ندارد، تا برای رسیدن به آن همیت نماید؛ از این جهت بیکار می نشیند و به خیالات و توهمات یا

گفتگوهای بی فایده و حرام می پردازد و قلب خود را مجمع شیاطین قرار می دهد. انسان باایمان، هیچ گاه نباید بیکار بنشیند؛ تا قلب او جایگاه شیطانها و مغزش مرکز افکار پست و زشت قرار نگیرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کلمات قصار خود می فرماید:

الْمُؤْمِنُ ... مَشْغُولٌ وَقْتَهُ. (۷۹)

انسان مؤمن، وقتش پر است.

زیرا یا به کارهای مادی اشتغال دارد و ضروریات زندگی را فراهم می کند و یا به عبادت و ذکر خداوند می پردازد و جهان آخرت را آباد می سازد. بر اثر اشتغالات گوناگون و فراوانی که دارد، فراغت ندارد تا فرصت انجام اعمال ناشایست را داشته باشد.

بیشتر افرادی که مرتکب رفتار زشت و اشتباه می شوند، بر اثر بیکاری و فرصتی است که دارند. جوانان - مخصوصاً - هیچ گاه نباید بیکار باشند؛ تا زمینه انجام اشتباهات برای آنان فراهم نباشد. در روایات وارد شده است:

إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الشَّابَّ الْفَارِغَ.

خداوند، دشمن جوانی می باشد که بیکار است و فراغت دارد.

اتلاف وقت یا خودکشی تدریجی!

بنابر آنچه گفتیم، نکته بسیار مهمی که باید به آن توجه داشته باشیم، مسئله عمر و ارزش آنست. وقت گذرانی و تأخیر انداختن برنامه های ضروری و امروز و فردا کردن، باعث محرومیت های فراوان برای انسانها است.

باید بدانیم آینده ما ثمره امروز و دیروز ما است. آینده ما شاخه و برگ گذشته و امروز ما است. و گذشته و حال ما، ریشه درخت زندگی آینده ما را تشکیل می دهد.

مکن در کارها زنهار تأخیر

که در تأخیر آفتهاست جانسوز

بفردا افکنی امروز کارت

زگندیهای طبع حیلت آموز

قیاس امروز گیر از کار فردا

که هست امروز تو فردای دیروز

با اتلاف عمر نه تنها از گذشته خود بهره ای نمی برید؛ بلکه آینده خود را نیز بی ثمر می سازید و در واقع، اتلاف

وقت را باید خودکشی تدریجی بدانیم.

از گذشته خود عبرت بگیرید

عبرت گرفتن از سرد و گرم دنیا از صفات مردان بزرگ است. آنها از بررسی حالات دیگران و نیز با دقت در امور گذشته خود، درسهای بزرگی می آموزند و بر اساس همین آموزشها، آینده خود را می سازند و با عبرت گرفتن از گذشته خود و دیگران، آینده خویش را درخشان می نمایند.

عبرت گرفتن از وقتها و فرصتهای فراوانی که در گذشته از دست رفته، قیمت و ارزش باقی مانده عمر را روشن می کند و انسان را وادار می نماید آینده را همچون گذشته به تباهی نکشد و از باقی مانده عمر نتیجه ای که جبران کننده گذشته باشد، بدست آورد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

لَوْ اَعْتَبَرْتَ بِمَا اَضَعْتَ مِنْ مَاضِي عُمْرِكَ لَحَفِظْتَ مَا بَقِيَ. (۸۰)

اگر از آنچه از عمر گذشته خود که آن را ضایع ساخته ای عبرت بیاموزی، باقی مانده عمر خود را حفظ خواهی کرد.

اگر تاکنون بسیاری از ساعات زندگی خود را بدون آن که بهره و نتیجه ای از آن گرفته باشید، از دست داده اید؛ برای باقی مانده عمر خود ارزش بیشتری قائل شوید و سعی کنید گذشته بی حاصل را با آینده پربار و بابرکت جبران کنید. اگر ارزش عمری را که به رایگان از دست داده اید بدانید، برای باقی مانده آن ارج بیشتری قائل می شوید.

از گذشته دیگران پند بیاموزیم

در بحث تجربه و لزوم آن گفتیم: ما نه تنها از تجربه خود، بلکه از تجربه دیگران نیز باید درس بیاموزیم.

تاریخ را بنگریم و زندگی مردان بزرگ مکتب شیعه را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم و از تجربه های آنان در فعالیتها و کوششهای فردی و اجتماعی همچون گنجی پربها بهره گیریم.

یکی از فوائد ارزنده استفاده از تجربیات دیگران، بهره گیری از وقت و

استفاده از فرصتهایی است که از این راه می توانیم بدست آوریم. ما باید از راهی که دیگران رفتند و از برنامه ای که دیگران انجام دادند و از نتیجه ای که آنان گرفتند، تجربه بیاموزیم.

راه ها و کارهای پسندیده گذشتگان را هر چه بهتر و زودتر انجام دهیم و مسیرهای غلط و کارهای اشتباهی را که آنان تجربه کردند، رها کنیم و عمر پرارزش خود را با تجربه کارهای غلطی که دیگران انجام دادند، از دست ندهیم.

به جای آن که عمر خود را به تجربه راهی که به آن آشنایی کامل نداریم، از دست بدهیم؛ می توانیم با مطالعه و بررسی احوالات پیشگامان آن راه، نتیجه آن را بدست آورده و ساعات زندگی خود را به تکرار اشتباهات دیگران نپردازیم.

مردان بزرگ، کسانی هستند که با کوششهای خود تاریخ را متحول می نمایند نه آنان که با تکرار اشتباهات دیگران، تاریخ را تکرار می کنند.

پس سعی کنید با شناسایی راه ها و برنامه های اشتباهی که دیگران انجام دادند، وقت پرارزش خود را با تکرار اشتباهات آنان از دست ندهید.

وقت خود را برای اهداف شخصی دیگران، از دست ندهید

بسیاری از مردم لحظات پرارزش زندگی خود را به کار و فعالیت می گذرانند، از سستی و ضعف می گریزند و به کوشش و تلاش دست می زنند؛ ولی از سرمایه زندگی خود سودی نمی برند و از زحماتی که می کشند، فایده و بهره ای نمی بینند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرمایند:

يُفْنِي عُمْرَهُ فِي مَنَفَعَةٍ غَيْرِهِ. (۸۱)

عمر خود را در راه استفاده دیگران از دست می دهد.

در اجتماعات جهان؛ بسیاری از کارگران، کارمندان، دانشجویان و افرادی که در امور مادی دچار کمبود هستند، از این گونه افراد می باشند.

تلخیها، سختیها، زحمتها و ... از آن اینان است؛ ولی سود و بهره ای که

حاصل کوششهای آنانست، به دست افرادی دیگر می رسد. متأسفانه بسیاری از مظلومین جامعه، از ظلم و ستمی که بر آنان وارد می شود، آگاهی ندارند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که پشتوانه مظلومین و پناهگاه رنجدیدگان جهانند - در کلام کوتاهی که آوردیم - همه مردم را آگاه می کنند که عمر خود را برای منفعت و بهره دیگران ضایع نسازند.

از فرصتها استفاده کنیم

همه شخصیت‌های بزرگی که به اهداف عالی خود رسیده اند و در طول زندگی موفقیت‌های شایانی بدست آورده اند، در سایه استفاده از عمر و غنیمت شمردن وقت بوده است. آنها از اتلاف وقت دوری کرده و از فرصتهایی که پیش آمده، بهترین استفاده را نموده اند. برای همه مردم فرصتهایی پیش می آید که باید آن را غنیمت دانسته و به گونه ای بسیار عالی از آن بهره برداری کنند.

متأسفانه در جامعه ما و در وضعیت کنونی، چندان توجهی به ارزش وقت نمی شود و فرصتهایی که پیش می آید، از دست می رود و اگر توجهی به آن شود، پس از رבוده شدن فرصتهاست و حال آن که پشیمانی سودی ندارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الْفُرْصُ خُلْسٌ. (۸۲)

فرصتها، ربودن است.

یعنی در میدان عمل باید فرصتها را با گوی سعادت بربائیم.

با این که فرصتها، به سرعت از دست انسان گرفته می شود، چرا آن را از دست بدهیم و پس از این که آن را از دست دادیم، متأسف شویم!؟

هر روز از عمر ما و هر ساعت از زندگی ما، فرصتی است برای ما که می توانیم آن را غنیمت شمرده و از آن استفاده کنیم.

تا آخرین نفس از عمر خود استفاده کنید

باید سعی کنید تا آخرین لحظه و تا آخرین نفس وظیفه خود را انجام دهید و لحظات عمر را در اموری که مورد رضایت خداوند نیست، از دست ندهید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ أَنْفَاسَكُمْ أَجْزَاءُ عُمْرِكُمْ، فَلَا تُفْنِهَا إِلَّا فِي طَاعَةِ تَرْفُكْ. (۸۳)

نفسهای تو، اجزاء عمر توست؛ پس آن را از دست مده، مگر در عبادتی که باعث تقربِ بیشتر تو باشد.

بزرگان ما تا آخرین لحظات زندگی و تا آخرین نفس، بهترین استفاده را از فرصتی که داشته اند، برده اند. مرحوم آیه الله

العظمی حاج سید

محمد حجّت که از علمای بزرگ و شخصیت‌های برجسته تاریخ شیعه است، از این گونه افراد است.

مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج شیخ مرتضی حائری درباره آن بزرگوار می نویسد: ایشان در زمان آقای بروجردی رحمه‌الله تعالی علیه، تقریباً مرجع مطلق یا اکثر آذربایجان بودند و در تهران هم آذربایجانیها شاید نوعاً و بعضی از غیر آذربایجانیها به ایشان مراجعه می کردند.

اوائل زمستان سالی که مرحوم شدند هنوز هوا کاملاً سرد نشده بود، ایشان مشغول تعمیر خانه بودند و یک قسمتی را هم خاک برداری کرده بودند که بنای جدیدی بسازند و در قسمت دیگری هم کارگراها مشغول کارهای لازم دیگر بودند؛ از جمله حفر چاه یا سنگ بند کردن آن. بانی این تعمیرات یکی از ارادتمندان ایشان بود.

یک روز صبح خدمت ایشان رفتم. در اندرون روی تخت نشسته بودند و حالشان عادی بود. ایشان به واسطه برنشیت مزمن نوعاً موقع سردی هوا نفس تنگی شدیدی داشتند؛ ولی در آن موقع با سردی هوا، حال ایشان معمولی به نظر می رسید.

مطلع شدم که بنا و کارگراها را رد کرده اند. گفتم: آقا چرا آنها را جواب گفته اید؟ بطور صریح و جزم گفتم: من بنا هست بمیرم، دیگر بنایی برای چه؟! من هم چیزی نگفتم.

روز دیگری که به ظن قوی چهارشنبه بود، خدمتشان رفتم؛ آقای حاج سید احمد زنجانی مقابل ایشان نشسته بود. اوراق و اسناد مالکیت و غیره را به آقای زنجانی دادند و آنچه پول نقد در جعبه بود، به بنده دادند که به مصارف معینه برسانم. یک قسمت از آن را هم سهم من قرار دادند.

قبلاً وصیت خود را در چند نسخه نوشته بودند که یکی از

آنها را نزد من فرستادند و الآن موجود است. وصیت کرده بودند که آنچه پول نزد وکلای ایشان موجود است، همه سهم مبارک امام علیه السلام است و زمینی که بعداً قسمت عظیمی از مسجد آقای بروجردی شد، ایشان برای مدرسه خریده بودند و به اسم خودشان بود. در وصیتنامه نوشته بودند که آن هم از سهم مبارک امام علیه السلام است و ارث برده نمی شود و اگر آقای بروجردی خواستند به ایشان برای مسجد بدهند. غرض آن که پولشان منحصر به همان محتوای جعبه بود و چند روز بود که پول وجوه از کسی نمی گرفتند.

وقتی که وجوه محتوای جعبه را به من دادند که به مواردش برسانم، در حالی که دستهایشان به طرف آسمان بود، گفتند: خدایا من به آنچه تکلیف داشتم عمل کردم، تو هم مرگ مرا برسان.

من که رویم به ایشان باز بود، گفتم: آقا شما بی خود این قدر ترسیده اید؛ شما هر سال در زمستان همین ناراحتی را دارید، بعداً خوب می شوید. فرمود: نه؛ فوت من ظهر است. من دیگر چیزی نگفتم و فوراً در پی انجام فرموده ایشان رفتم و از لحاظ این که مبادا ایشان ظهر همان روز وفات نمایند و تکلیف این پولها معلوم نشود که آیا به ورثه بدهم یا به همان موارد؛ درشکه گرفته و سوار شدم و تا ظهر نشده بود، انجام دادم.

ایشان ظهر آن روز وفات نکردند و شنبه بعد از آن چهارشنبه وفات کردند. ظهر شنبه تا فوت نمودند من آمدم منزل بیرونی، صدای اذان از مدرسه حجّتیّه تازه بلند شده بود.

در یکی از همان شبها به من گفتند: قرآن را به ایشان بدهم. قرآن را

باز کردند، اول صفحه، جمله شریفه «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ» (۸۴) بود، ظاهراً ایشان گریه کردند. مهر خود را همان شب یا شبی دیگر شکستند.

یکی از روزهای نزدیک وفات بود که در یک آن، چشمش به در بود و پیدا بود که یک چیز بالخصوص را مشاهده می کند و می گفت: آقا علی بفرما، ولی طولی نکشید که به حال عادی برگشت. در دو سه روز آخر، نوعاً مشغول ذکر و راز و نیاز بود.

روز وفات ایشان، من با کمال اطمینان درس مکاسب را در منزل گفتم و پس از آن رفتم در همان اطاق کوچک که ایشان بستری بودند. در آن هنگام فقط دختر ایشان که زوجه این جانب است، آنجا بود و خود آقا رویشان به طرف دیوار بود و مشغول ذکر و دعا بود. ایشان گفت: آقا امروز یک مقداری مضطرب است. دلیل اضطراب ایشان ظاهراً همان ذکر و دعای زیاد بود.

من سلام کردم جواب دادند. گفتند: امروز چه روزی است؟ گفتم: روز شنبه است. گفتند: آقای بروجردی به درس رفتند؟ گفتم: آری. از صمیم قلب - شاید چند مرتبه - گفتند: الحمد لله.

غرض، دختر ایشان گفتند: قدری تربت به ایشان بدهیم. گفتم: خوب است. ایشان تربت را فراهم کردند، من خدمتشان عرض کردم که میل بفرمائید. ایشان نشستند و من استکان را جلوشان بردم، خیال کردند غذا یا دواست، قدری با اوقات تلخی گفتند: این چیست؟ گفتم: تربت است. فوری قیافه باز شد و آب تربت را تا آخر سر کشیدند و بعداً این کلمه را من خودم شنیدم که گفتند:

«آخر زادی من الدنيا تربه الحسين». آخرین توشه من از دنیا، تربت امام

حسین علیه السلام است. و دو مرتبه خوابیدند.

برای دومین بار ظاهراً به امر و تقاضای خودشان دعای عدیله را بر ایشان قرائت کردند. آقای سید حسن - پسر دوم ایشان - رو به قبله نشسته و خود ایشان هم در حالی که سینه را تکیه به متکائی داده بودند، در حال نشسته می خواندند و با فارسی و ترکی با کمال شدت و صمیمیت عقائد خود را در مقابل حق متعال ابراز می داشتند.

یادم هست که نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از اقرار به خلافت آن حضرت، می گفتند: بلافصل، هیچ فصلی یخُدی، لایب بلافصل، لایب بلافصل، کیمین فصلی وار؟! و نسبت به ائمه از ولد پیغمبر و علی علیهم السلام این آیه را می خواندند:

«مَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (۸۵).

من هم کناری ایستاده بودم و این منظره جالب و معنوی را با کمال اعجاب تماشا می کردم. در ذهنم خطور کرد که به ایشان بگویم: آقا دعایی برای ما بکنید، ولی خجالت مانع شد. چون اولاً ایشان به حال خودش مشغول بود و توجهی به جای دیگر نداشت. فقط خود را در مقابل خدا و انجام وظائف معنوی قبل از مرگشان می دید و ثانیاً این تقاضا مشعر به این بود که ما هم متوجه مرگ آقا و تسلیم مردن ایشان شده ایم.

غرض، من همین طور ساکت در عقب این ماجرا و جمعیت حاضر که یکی آقا سید حسن و دیگری صبیّه ایشان و شاید دیگری خانواده ایشان بود، ایستاده بودم و این را نیز شنیدم که می گفت: خدایا عقائد من همه حاضر است، همه را به تو سپردم به من برگردان.

من همان جا ایستاده بودم و

ایشان هم در همین احوال بود که یک مرتبه در همان حال نشسته که تکیه بر متکا کرده بودند، در صورتی که مقابل قبله بود، نفسشان نیامد. خیال کردند که آقا قلبشان گرفته است. قدری قطره کرامین به دهان ایشان ریختند. من دیدم که دوا از اطراف لبها فرو ریخت. همان لحظه فوت شده بودند و پس از آب تربت حتی چند قطره کرامین هم به دستگاه گوارش ایشان نرسید.

من کاملاً متوجه شدم که ایشان فوت کرده اند، آمدم منزل بیرونی صدای اذان را از مدرسه حجّیه شنیدم. فوت ایشان مقارن اول ظهر حقیقی بود که خود، روز چهارشنبه گفته بودند که فوت من، یا امر من، ظهر است.

این مرد بزرگوار کسی بود که در این سفر هم کاملاً قید و شرط سفر را مراعات و وضع وجوه را کاملاً روشن کرده بودند که یک شاهی از آن به ورثه نرسید.

این داستان، گذشته از این که صورت روشنی است از یک ایمان محکم، مشتمل بر آیات غیبیه چندی است:

۱ - خبر دادن ایشان به مرگ خود در ظهر و تحقیقاً در ظهر واقع شد.

۲ - مکاشفه ای که در آن، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیده بودند.

۳ - خبر دادن ایشان به این که آخرین توشه من از دنیا تربت امام حسین علیه السلام است و چنین شد. (۸۶)

مرحوم آیه‌الله العظمی آقای حجّت مصداقی روشن برای این فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام: «إِنَّ أَنْفَاسَكَ أَجْزَاءُ عُمْرِكَ فَلَا تُفْنِهَا إِلَّا فِي طَاعِهِ تُزْلِفُكَ» بودند. و تا آخرین لحظه و آخرین نفس، عمر گرانبهای خود را در راه عبادت و اطاعت خداوند سپری نمودند.

آنان که از زندگی بزرگان شیعه درس می آموزند و تا آخرین

لحظه در مقام عبودیت و انجام وظیفه هستند، در آخرت الطاف خاصه خداوند شامل حالشان خواهد بود و در جوار رحمت اهل بیت علیهم السلام به سر می برند.

نتیجه بحث

وقت از مهم ترین ارمغان هائی است که خداوند آن را به شما عنایت نموده است و از ارزشمندترین و بزرگترین سرمایه های وجود و هستی شماست، سعی کنید آن را در بهترین راه و عالی ترین هدف مصرف کنید.

وضعیتی را که اکنون دارای آن هستید، نتیجه و محصول رفتار شما در گذشته است و آینده شما ثمره رفتار امروز شماست.

اگر خواهان رسیدن به اهداف عالی و ارزشمند هستید، اگر جویای آینده درخشان و پربار می باشید، سعی کنید وقت خود را بیهوده از دست ندهید.

توجه داشته باشید؛ اگر از گذشته خود بهره ای نبرده اید و از وضع دیروز خود متأسف هستید، اینک به گونه ای رفتار کنید که در آینده از کار امروز خود متأسف نباشید.

با تلاش و کوشش، گذشته های خود را جبران کنید و از فرصتی که باقی مانده، به بهترین وجه استفاده کنید. آنان که از گذشته خود پند می گیرند و درس عبرت می آموزند، آینده ای بسیار عالی و درخشان را برای خود تضمین می کنند.

قدر وقت ار شناسی تو و کاری نکنی

بس خجالت که از این حاصل اوقات بری

۷راز اهمیت همنشینی با صلحا و ابرار

راه برای رسیدن به مقاصد معنوی زیاد است؛ ولی مهم این است که کدام یک از راه ها نزدیکتر، و انسان را زودتر به مقصد می رساند. (۸۷)

در این باره، عقاید گوناگون و گفته ها مختلف است. هر گروهی راهی را به عنوان اقرب الطرق پذیرفته و آن را نزدیکتر و سیر در آن را سریعتر و بهتر می دانند. در این میان برخی مصاحبت با نیکان را اقرب الطرق می دانند.

آنچه به نظر صحیح می رسد، اینست که همنشینی با کسانی که خدا را برای خدا می خواهند نه برای خود و مجالست با آنان که حقیقت ایمان

را در خود به مرحله واقعیت رسانده اند، اثری فوق العاده دارد.

به این جهت اول مظلوم عالم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کلامی دلنشین چنین فرموده اند:

لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى لِخَيْرٍ وَأَنْجِي مِنْ شَرٍّ، مِنْ صُحْبَةِ الْأَخْيَارِ. (۸۸)

چیزی نیست که از صحبت اخیار، انسان را بیشتر به سوی خوبیها بخواند و از بدیها نجات دهد.

زیرا نشستن در پیشگاه صالحان و شرافتمندان جامعه، برای انسان شرف و هدایت به ارمغان می آورد؛ دلهای زنگار گرفته را نورانیت و صفا می بخشد و ناخودآگاه انسان را به سوی معنویت جذب می کند.

حضرت امام زین العابدین علیه السلام می فرمایند:

مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ. (۸۹)

همنشینی با افراد صالح، آدمی را بسوی صلاحیت دعوت می کند.

انرژی و نیروهای معنوی که این گونه شخصیتها از آن برخوردارند در همنشینان نشان نفوذ کرده و با مرور زمان اعمال و رفتار آنان را تحت سیطره خود درمی آورد.

گاهی نفوذ معنوی آنان در دیگران سریع می باشد و احتیاج به زمان طولانی ندارد؛ بلکه یک نشست، یک نگاه و یک گفتار فوق العاده، وضعیت فکری و اعتقادی دیگران را تغییر می دهد و حیاتی جاویدان در آنان ایجاد می کند.

آری در مجمع نیکان، دیگران هم عطر آگین شده و به صف خوبان می پیوندند. روشنائی و صفا، نورانیت و پاکی پاکان، دیگران را نیز فراگرفته و قلب و جان آلودگان را بسوی خود جذب می کند.

همنشینی با پاکان، پاکی می آفریند و بودن با خوبان، خوبی ایجاد می کند. همراه بودن با مردان خود ساخته، انسان را می سازد و توجهاتی که به آنان می شود، همراهانشان را نیز فرا می گیرد.

این حقیقتی است که در دعاها نیز به آن اشاره شده است. مرحوم شیخ مفید در کتاب مزار، دعائی را نقل کرده و فرموده: مستحب است پس از

زیارت ائمه معصومین علیهم السلام قرائت شود. در قسمتی از آن دعا چنین آمده است:

يَا وَلِيَّ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ اجْعَلْ حَظِّي مِنْ زِيَارَتِكَ تَخْلِيطِي بِخَالِصِي زُؤَارِكَ الَّذِينَ تَشَأَلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي عِتْقِ رِقَابِهِمْ، وَتَرْغَبُ إِلَيْهِ فِي حُسْنِ ثَوَابِهِمْ. (۹۰)

ای ولی خدا، بهره مرا از زیارتت، مخلوط بودن با زوار خالص خود قرار ده؛ آن افرادی که از خداوند آزادی آنان را می خواهی و در داشتن آنان ثواب نیک را، به خداوند رغبت نشان می دهی.

همان گونه که تر و خشک با هم می سوزند، همان گونه که گلها و خارها از یک چشمه سیراب می شوند، همان گونه که نگاههای مهرآمیزی که باغبان بر گلستان خویش می افکند، خارهای باغ را نیز فرا می گیرد و نسیم عطرآگین گلها، خارها را نیز معطر می سازد و همان گونه که گل فروشان گل را با خار می فروشند و خریداران نیز گل را با خار خریداری می کنند، فردی که در خدمت پاکان حضور یافته، از انوار تابناکی که بر آنان می تابد بهره مند می شود.

به این جهت در دعای بعد از زیارت، خدمت امام علیه السلام عرض می کنیم: ای ولی خدا؛ این را بهره من از زیارتت قرار ده که در میان زوار خالص تو و آمیخته با آنان باشم.

مجالست با نیکان، همچون کیمیا است؛ زیرا هاله ای که در اطراف بدن اولیاء خدا وجود دارد، همچون اکسیر که دارای قوه کاسره است، ضعف و کمبودی را که در شخص مقابل وجود دارد درهم می شکنند؛ به او شهادت خوب شدن می بخشد؛ به او پر می دهد تا او را به پرواز درآورد و در فضای بیکران معنویت سیر کند و از لذایذ نگفتنی عالم معنی بهره مند شود.

هاله ای که اطراف بدن انسان

را فرا گرفته است، عبارت از میدانهای انرژی است. انسانها به وسیله وجود همین هاله ها می توانند در اثر همنشینی و مجالست با یکدیگر اثرات مثبت و منفی بر یکدیگر داشته باشند. هاله به خاطر اختلافی که انسانها در اعتقادات و روحیات دارند از لحاظ کیفیت و چگونگی، تفاوت فراوان دارد. همین طور از لحاظ مقدار و کمیت تأثیر گذاری افراد بر یکدیگر اختلاف درجه وجود دارد.

بر اثر مصاحبت و همنشینی و رفاقت، این هاله ها با یکدیگر برخورد نموده و خصوصیات فکری و اعتقادی افراد به یکدیگر نقل و انتقال پیدا می کند.

معمولاً افرادی که صاحب یقین می باشند و دارای اراده و نفوذ هستند، در دیگران بیشتر اثر می گذارند. و خصوصیت‌های فکری و اعتقادی خود را در آنان ایجاد و یا تقویت می نمایند.

مجالست با افراد معنوی، در خصوصیات فکری طرف مقابل تحوّل ایجاد می کند و افکار غیر سالم را تبدیل به اندیشه ها و اعتقادات صحیح و انسانی می گرداند؛ ولی این یک قانون کلی نیست. به این جهت همان گونه که دین به یک شخصیت آگاه و عالم دستور می دهد در میان مردم جاهل و ناآگاه رفته و آنان را به سوی دین و مذهب فرا خواند و آنان را به دستورات حیاتبخش تشیع آشنا سازد؛ همین گونه فرمان می دهد از همنشینی با افراد پست و منحرف - اگر رفت و آمد با آنان در او مؤثر است - دوری جوید.

این وظیفه شخص عالم و آگاه است که تشخیص دهد اثرات مثبت و منفی همنشینی با افراد ناآگاه و ارشاد آنان دارای چه میزانی است؟ آیا او بر دیگران نفوذ می کند و رفتار و عقاید آنان را به

سوی کمال می برد، یا روحیه آنان بر او مسلط شده و همنشینی با آنان اثرات منفی بر او می گذارد؟ آیا هاله ای که در اطراف بدن اوست، بر دیگران اثر می گذارد یا خود تحت تأثیر هاله دیگران قرار می گیرد؟ از این جهت وظیفه اهل علم است که هم به ارشاد مردم پردازند و هم توجه به حالات روحی خود داشته باشند تا تحت تأثیر دیگران قرار نگیرند.

...

افرادی که مجالست با آنان باعث تعالی روح است

اشاره

درباره افرادی که معاشرت و همنشینی با آنان، برای پیشرفت و سیر علمی و عملی انسان زیان آور است، به زودی بحث می کنیم و اینک به ذکر نمونه هایی از افرادی که معاشرت با آنان سیر معنوی را سرعت می بخشد می پردازیم:

۱ - مجالست با علمای ربّانی

از آنجا که مجالست و همنشینی با افراد آثار فراوانی دارد، مخصوصاً اگر انسان احترام و محبت خاصی برای آنان قائل باشد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند:

لَا تَجْلِسُوا عِنْدَ كُلِّ عَالِمٍ إِلَّا عَالِمٌ يَدْعُوكُمْ... إِلَى الْإِحْلَاصِ. (۹۱)

نزد هر عالمی ننشینید! مگر دانشمندی که شما را از ریا باز می دارد و به سوی اخلاص فرا می خواند.

شما را به سوی خدا می خواند؛ به سوی آل الله دعوت می کند و هدفش از گفتار و راهنمایش دعوت به سوی خود نیست.

همنشینی و مجالست با این گونه علمای ربّانی در شما اثر می گذارد و شما را با معارف نورانی اهل بیت علیهم السلام آشنا می سازد. آنان قلب شما را با محبت خاندان وحی پیوند می زنند و با اعمال ننگین منافقان تاریخ، آشنا ساخته و نفرت شما را از آنان بیشتر می کنند.

۲ - مجالست با ابرار و صلحا

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در فرمایشات خود دوستان و یاران خود را در مورد مصاحبت و مجالست راهنمایی و ارشاد نموده اند و به آنان تأکید فرموده اند که همنشینان خود را از میان افراد پرهیزکار و مؤمن انتخاب نمایند و از مجالست با افراد دنیاپرست و بی هدف پرهیز کنند. در سفارش مفصّلی که آن حضرت به عبدالله بن مسعود نموده اند، این چنین فرموده اند:

يَا بَنَ مَسْعُودٍ فَلْيَكُنْ جُلَسَاؤُكَ الْأَبْرَارَ وَالْأَتْقِيَاءَ وَالزُّهَادَ، لَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ فِي كِتَابِهِ: «الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (۹۳). (۹۲)

ای پسر مسعود، همنشینان تو باید افراد نیک باشند و برادران تو باید اشخاص متقی و زاهد باشند؛ زیرا خداوند در قرآن فرموده است: در آن روز (روز قیامت) دوستان، بعضی با بعضی دیگر دشمن هستند، مگر پرهیزکاران.

همان بزرگوار در وصیتی که به ابذر نموده اند، فرموده اند:

یا

أَبَاذِرٌ لَا تُصَابِحُ إِلَّا مُؤْمِنًا. (۹۴)

ای اباذر هم سخن برای خود انتخاب مکن، مگر فرد مؤمن را.

زیرا شیرینی زندگی، همنشین بودن با اولیاء خدا و مردان خودساخته است. در گفتاری حیاتبخش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می گویند:

هَلْ أَحَبُّ الْحَيَاةِ إِلَّا لِيَخْدُمَتِكَ وَالتَّصَرُّفِ بَيْنَ أَمْرِكَ وَنَهْيِكَ وَلِمَحَبَّةِ أَوْلِيَائِكَ. (۹۵)

آیا زندگی را دوست دارم؛ جز برای خدمت تو و اطاعت امر و نهی تو و برای محبت دوستان تو؟!

ارزش زندگی و ماندن در جهانی که همه اش رنج است، به خاطر وجود اولیاء خدا و مردان خودساخته ای است که در دنیا به سر می برند. و گر نه، همان گونه که دنیا در نظر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بی ارزش می باشد، زندگی در آن نیز بی ارزش، رنج آور و ناراحت کننده است. بنابراین تنها وجود مردان خداست که مردان خدا را به زندگی در دنیا - نه خود دنیا و زر و زیور آن - علاقه مند می سازند.

بنابراین آنچه که زندگی در دنیا را برای مردان خدا شیرین می کند، وجود اولیاء الله و افراد خودساخته ای است که برخورد با آنان، یاد خدا و اهل بیت علیهم السلام را در دل انسان زنده می کند. این است شیرینی و شادی و نشاط زندگی در دنیا برای شخصیتهایی که دنیا را فروخته اند.

همنشینان خود را بشناسید

باید میان کسانی که در جستجوی نام و نان هستند و افراد اندکی که هدفی جز نشر نام و مرام اهل بیت علیهم السلام ندارند، فرق بگذارید و آنان را از یکدیگر تشخیص دهید و قبل از آزمایش و امتحان افراد، نسبت به آنان اطمینان خاطر نداشته باشید و گرنه مسئول ضلالت، گمراهی و یا توقف و رکود خویش خواهید بود.

حضرت جواد الائمه علیه السلام می فرمایند:

مَنْ انْقَادَ

إِلَى الطَّمَانِينَةِ قَبْلَ الْخُبْرَةِ، فَقَدْ عَرَضَ نَفْسَهُ لِلْهَلَكَةِ وَالْعَاقِبَةِ الْمُتَعَبَةِ. (۹۶)

کسی که قبل از آزمایش به افراد اطمینان ورزد، نفس خود را در معرض هلاکت قرار می دهد و سرانجامی سخت خواهد داشت.

بیشتر کسانی که در راه به چاه افتاده اند یا از چاه درآمده و گرفتار چاله شده اند، بر اثر حسن ظن، زود فریفته شدن و عدم تحقیق و جستجو به دام شیادان افتاده اند. اگر آنان با پیروی از مکتب اهل بیت علیهم السلام قبل از دل بستن و ارادت، به جستجو و امتحان مدعیان دستگیری و ارشاد، می پرداختند، خود را در معرض هلاکت و گمراهی قرار نمی دادند.

به این دلیل ما باید دوستان و همنشینان خود را بشناسیم و پس از شناخت صحیح و کافی به آنان اعتماد کنیم. شناخت صحیح در صورتی بدست می آید که آنان را آزمایش نمائیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

يُعْرِفُ النَّاسُ بِالْإِخْتِبَارِ. (۹۷)

مردم به وسیله امتحان شناخته می شود.

پس چرا به همه اعتماد کنیم و حاضر به مجالست و رفاقت با همه گونه افراد باشیم؟

ما باید برنامه زندگی خود را بر طبق فرمایشات هدایتگر اهل بیت علیهم السلام قرار دهیم و بر مبنای گفتار آن بزرگواران آینده خود را درخشان سازیم.

...

گروهایی که همنشینی با آنان مانع پیشرفت است

اشاره

خاندان وحی در میان فرمایشات خود، پرهیز از مجالست و رفاقت چند گروه از مردم را به ما دستور و هشدار داده اند:

۱ - همنشینی با کوتاه فکران

آنان که مایلند در اجتماع دارای شخصیت شناخته شده و ارزشمندی باشند، باید در شناخت دوستان و اطرافیان خود سعی کرده و سابقه و اعتبار مردمی آنان را در نظر داشته باشند. دوستان ناشناخته و یا آنان که به ضعف رأی و یا صفات دیگری که مورد قبول مردم نیست شناخته شده اند، نه تنها کمک و پشتیبان انسان در مشکلات نیستند؛ بلکه همواره مشکلی بر مشکلات دیگر می افزایند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

وَإِخْذُ صَحَابَةٍ مَنْ يَفِيلُ رَأْيُهُ وَيُنْكِرُ عَمَلُهُ، فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ. (۹۸)

از مصاحبت با افراد ضعیف الرأی، که رفتار آنان مورد پذیرش مردم نیست، برحذر باش؛ زیرا که اعتبار رفیق به رفیق اوست.

از آنجا که قضاوت مردم، بر جنبه های ظاهری استوار است، همیشه ارزش افراد را همانند ارزش دوستان آنان می دانند. از این جهت باید از دوستی با افراد ضعیف الرأی که رفتارشان از نظر مردم بی ارزش است، دوری نمائید؛ تا هم از تأثیر منفی حالات روحی آنان محفوظ باشید و هم از نظر اجتماعی در ردیف آنان نباشید.

این است رهنمود اولین امام و راهنمای عالم هستی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.

ارج نهادن بر این رهنمودها و درس آموختن و به کار بستن آنها در برنامه زندگی، آینده ای درخشان و پربار برای شما به ارمغان می آورد. رفتار روزانه خود را بر مبنای رهنمودهای مکتب غنی تشیع قرار دهید؛ تا به سعادت جاویدان نائل شوید.

ببینید مرحوم سید عزیزالله تهرانی که از اخیار زمان خود بود، چگونه با کناره گیری از کوتاه نظران توانست به فیض بسیار عظیم معنوی

نائل شود. او می گوید:

در نجف اشرف به مجاهدات و ریاضتهای شرعی مانند نماز و روزه و دعاها اشتغال داشتم و لحظه ای از مراقبه، غفلت نمی ورزیدم. هنگامی که برای زیارت مخصوصه عید فطر به کربلا مشرف شدم، در مدرسه صدر مهمان یکی از دوستان بودم و بیشتر اوقات را در حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام مشرف بودم و گاهی برای استراحت به مدرسه می رفتم.

یک روز وارد حجره شدم، عده ای از دوستان جمع بودند. سخن از بازگشت به نجف اشرف به میان آمد. از من سؤال کردند: شما چه وقت مراجعت می کنید؟ گفتم: شما بروید، من امسال قصد زیارت خانه خدا را دارم و پیاده به سوی محبوب می روم. در زیر قبه حضرت سیدالشهداء علیه السلام هم دعا کرده ام؛ امیدوارم دعایم به اجابت برسد.

دوستان و همراهان همه مرا استهزاء کردند و گفتند: سید معلوم می شود از کثرت ریاضت و عبادت دماغت خشک گردیده، چگونه با ضعف مزاج و عدم بضاعت، پیاده در بیابانها بدون توشه می توان سفر کرد. در همان منزل اول بازخواهی ماند و در چنگال عربهای بیابان نشین گرفتار خواهی شد.

چون سرزنش از حد گذشت و گفتار مرا از عقل و خرد دور پنداشتند، با حالتی غضبناک از اطاق بیرون آمدم و با قلب شکسته و چشم گریان بسوی حرم مطهر روان شدم و به هیچ چیز توجه نمی کردم؛ در حرم، زیارت کوتاهی کردم و متوجه به سوی بالای سر حرم مطهر شدم؛ در محلی که همیشه در همان جا نماز و دعا می کردم نشستم و به گریه و توسل ادامه دادم.

ناگاه دست یداللهی که دایره کاف و نون قضا و قدر، در قبضه اوست و

قضایای ازل و ابد حرفی از سرنوشت او می باشد، بر شانه من وارد آمد. به جانب دست شریف سر بلند کردم، سروری دیدم در لباس اعراب، ولی با فارسی مرا به نام خواند و فرمود: آیا میل داری پیاده به خانه خدا مشرف شوی؟ عرض کردم: بله.

فرمود: پس قدری نان خشک که یک هفته تو را کافی باشد با یک آفتابه و احرام تمام، همراه بردار و در فلان روز و ساعت همین جا حاضر شو و زیارت وداع را انجام بده تا با یکدیگر از این مکان مقدس به سوی مقصد حرکت نمائیم.

عرض کردم سمعاً و طاعه چشم. از حرم بیرون رفتم، مقداری گندم مهیا نمودم و به بعضی از زنان فامیل دادم تا برایم نان تهیه کنند.

رفقا همه به نجف مراجعت نمودند. روز موعود فرا رسید. وسائلی که تهیه نموده بودم، برداشتم و در مکان معین در حال زیارت وداع بودم که آن بزرگوار را ملاقات کردم. از حرم بیرون آمدم و از صحن و سپس از شهر خارج شدیم. مقداری راه رفتیم؛ نه آن سرور مرا به سخن شیرین از شکرش، سرافراز فرمود و نه من مصدع اوقات مبارکه آن حضرت شدم. مدتی گذشت تا به غدیر آبی رسیدیم.

فرمود: اینجا استراحت کن، خوراکت را بخور و خطی بر زمین کشید فرمود: این خط قبله است، نماز را به جای آور، چون عصر شد نزد تو می آیم. آن سرور روانه شد؛ من همان جا ماندم، خوراک خورده وضو گرفتم و نماز خواندم.

چون عصر فرا رسید، آن بزرگوار تشریف آورد و فرمود: برخیز برویم. چند ساعتی راه رفتیم، به آب دیگری رسیدیم. باز خطی

بر زمین کشید و فرمود: این خط، قبله است؛ شب در اینجا بمان من صبح می آیم و چند ذکر به من تعلیم فرمود. تا آنکه هفت روز به این گونه گذشت و از راه و مسافت هیچ خسته و رنجور نشدم.

صبح روز هفتم فرمود: در این آب مانند من غسل کن و لباس احرام بپوش و همچنان که من لیبک می گویم تو هم بگو. در همه امور، در رفتار و گفتار، از آن حضرت پیروی نمودم.

باز ساعتی راه رفتیم تا نزدیک کوهی رسیدیم. صداهایی به گوشم رسید، عرض کردم: این صداها چیست؟ فرمودند: از کوه که بالا رفتی، شهری را خواهی دید، داخل آن شو، آن گاه از من کناره گرفت. من پیش رفتم و تنها از کوه پائین آمدم وارد شهری بزرگ شدم. پرسیدم اینجا کجاست؟ گفتند: «مکه» و آن هم بیت الله الحرام است.

ناگاه به خود آمدم و از حال خویش آگاه شدم، دانستم با آن که بخت من بیدار بود، ولی من در خواب غفلت بودم. بی اندازه تأسف خوردم؛ چرا در این همه مدت آن حضرت را نشناختم و روی از نور صورت مبارک وجه الهی برتافتم. در هنگامی که پشیمانی سودی نداشت، پشیمان شدم و از دست جهل بد اندیش، به پیش عقل شکوه بردم. (۹۹)

با توجه و دقت در تشرف مرحوم سید عزیزالله تهرانی، متوجه می شویم نعمت بزرگ تشرفی که برای او حاصل شد، در سایه کناره گیری از دوستانی بود که در مسائل معنوی دارای نظرات کوتاه و سطحی بودند. اگر او تحت تأثیر وسوسه آنان قرار می گرفت؛ هیچ گاه به نعمت عظمای تشرف نائل نمی شد.

زحمات و ریاضاتی که انجام داده بود، او

را آماده برای کناره گیری از دوستان کوتاه نظر نمود و سرانجام به فیض ملاقات امام زمان ارواحنا فداه رسید.

۲ - همنشینی با گمراهان

آن گاه که امکان مبارزه و پیکار با دشمنان دین وجود ندارد، باید به مبارزه منفی دست زد. با مبارزه منفی، می توان به دشمنان دین ضربه زد و آنان را از رسیدن به مقاصدشان جلوگیری نمود. کناره گیری، بی اعتنائی و عدم صحبت و مجالست با دشمنان دین و بدعت گزاران، نوعی مبارزه منفی به شمار می آید.

این گونه رفتار، اگر وسیله شکست آنان نباشد، حداقل یک نوع حفاظت از شرّ نیرنگهای آنان به شمار می آید. امام صادق علیه السلام در روایتی می فرمایند:

لَا تَصْبِرُوا عَلَى أَهْلِ الْبِدْعِ وَلَا تَجَالِسُوهُمْ فَتَصِيرُوا عِنْدَ النَّاسِ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ (۱۰۰)

با بدعتگزاران صحبت نکنید و با آنان مجالست ننمائید؛ زیرا به خاطر مصاحبت و مجالست با آنان، در نزد مردم همانند یکی از آنان می شوید. آن گاه فرمودند: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده اند: انسان به دین رفیق و فرد نزدیک به خود، می باشد.

بنابراین با دوری کردن و پرهیز از مجالست با آنان، هم از خطر بدنامی و هم از لحاظ تأثیر فکری در امان می مانید.

۳ - مجالست با هواپرستان

همنشینی با دوستان هواپرست و آنان که هیچ گونه توجهی به عالم معنی و آخرت ندارند، ایمان را از قلب افراد مؤمن می رباید و باعث حضور شیاطین گمراه کننده می شود.

مجالسی را که هواپرستان آن را تشکیل می دهند و کنار یکدیگر می نشینند، حربه بسیار مؤثری برای نابودی حق و حقیقت بشمار می رود. دشمنان اهل بیت علیهم السلام از صدر اسلام، بارها از تشکیل این گونه اجتماعات به نفع مقاصد شیطانی خود، سود جسته اند.

اول مظلوم عالم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه اجتماعات را جایگاه حضور شیاطین می دانند و این حقیقت را در نهج البلاغه چنین

بیان می فرمایند:

مُجَالَسَةُ أَهْلِ الْهَوَى مُنْسَأَةٌ لِلْإِيمَانِ وَمُخْضِرَةٌ لِلشَّيْطَانِ. (۱۰۱)

همنشینی با مردم هواپرست، ایمان را از خاطره‌ها بدست فراموشی می سپارد و سبب حضور شیاطین می شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای دیگر یکی از صفات بهترین بندگان خدا را، دوری از مردم هواپرست ذکر می نماید و می فرمایند:

أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا ... خَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى وَمُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَى. (۱۰۲)

محبوب ترین بندگان خدا نزد وی، بنده‌ای است ... که از کوردلی رهیده و از شرکت با اهل هوی دوری گزیده است.

نشست و برخاست با افرادی که اهل فسق و فجورند و انس با آنان، چنان در زندگی دیگران مؤثر است که نه تنها مردم معمولی، بلکه گاهی نیکان جامعه نیز - اگر با آنان مجالست کنند - در کردار و رفتارشان، اثرات سوء و منفی ایجاد می شود؛ به گونه‌ای که صفات نیک را از آنان سلب می کند و آنان را در ردیف افراد شریر جامعه قرار می دهد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مُجَالَسَةُ الْأَبْرَارِ لِلْفُجَّارِ تُلْحِقُ الْأَبْرَارَ بِالْفُجَّارِ. (۱۰۳)

همنشینی نیکان با اهل فسق و فجور، آنان را به فجار ملحق می نماید.

و در روایت دیگری می فرمایند:

إِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الْفَسَاقِ. (۱۰۴)

از هم سخن بودن با فساق، پرهیز کن.

اینها نمونه‌ای است از دستورات خاندان وحی علیهم السلام که هشدار عمومی برای همه انسانها است.

بنابراین افرادی که در جستجوی حقیقتند و در راه رسیدن به مقاصد عالی گام برمی دارند، باید از رفاقت با دوستانی که هدفشان تنها رسیدن به مادیات است و از یاد خدا و ذکر آل الله غافلند، دست بردارند؛ زیرا کسانی که اراده آنها فقط حیات و زندگی دنیا است و به آینده خویش نمی اندیشند، صلاحیت برای دوستی و رفاقت ندارند. خداوند کریم در قرآن مجید می فرماید:

«فَاعْرِضْ عَمَّن تَوَلَّى

عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (۱۰۵)

از کسی که از یاد ما روی گردانیده و اراده ای جز زندگی دنیا ندارد، دوری کن.

زیرا هدف این گروه، تنها زر اندوزی و بهره های مادی دنیا است و هر چه بیندوزند، به جستجوی بیشتر از آن می روند؛ گوئی که در آرزوی گنج قارون هستند. قرآن به این واقعیت تصریح فرموده است:

«قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» (۱۰۶)

آنان که اراده زندگی دنیا را دارند، گفتند: ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده، از آن ما بود! بدرستی که او دارای بهره عظیم است.

این گونه افراد بر فرضی که مال قارون را بدست آورند، باز در جستجوی ثروت و قدرت بیشتر هستند. آیا مصاحبت، رفاقت و همنشینی با این گونه افراد هواپرست، انسان را به خدا نزدیک می کند یا به سوی دنیای فانی می کشاند؟!

این گونه افراد همچون شمشیر برنده که جان شیرین را از پیکر افراد خارج می کند، ارزش همنشینان خود را از بین می برند.

حضرت امام جواد علیه السلام می فرمایند:

إِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الشَّرِيرِ فَإِنَّهُ كَالسَّيْفِ الْمَسْلُوبِ يَحْسُنُ مَنْظَرَهُ وَيَقْبِحُ آثَرُهُ» (۱۰۷)

از مصاحبت و همنشینی با فرد شریر، پرهیز کن؛ زیرا که او همانند شمشیر از نیام کشیده است ظاهری نیکو و اثری قبیح دارد.

با بدان کم نشین که بدمانی

خو پذیر است نفس انسانی

من ندیدم سلامتی ز خسان

گر تو دیدی سلام ما برسان

همان گونه که مصاحبت با بزرگان و اولیاء خدا دلیل بر عقل و فهم انسان است، مجالست با اشرار خلاف آنست. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

لَيْسَ مَنْ خَالَطَ الْأَشْرَارَ بِذِي مَعْقُولٍ» (۱۰۸)

کسی که با اشرار همنشینی کند فرد معقولی نیست.

زیرا همنشینی با فرد

شریر، ارزشهای حیاتی را ویران می کند و انسان را نسبت به اخیار و اولیاء خدا بدبین می نماید.

گمانهای پسندیده و حسن ظنّ به افراد صالح و شخصیت‌های خودساخته و مهذب، بر اثر همنشینی با افراد گمراه و شریر، تبدیل به پندارهای اشتباه نسبت به آنان می شود. این واقعیت را اولّ مظلوم عالم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه بیان فرموده اند:

صُحْبُهُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ. (۱۰۹)

مصاحبت با اشرار، باعث پندار زشت و سوء ظنّ نسبت به اخیار می شود.

زیرا نه تنها بودن در نزد آنها و دیدار آنان آثاری ناپسند دارد، بلکه گفتار زهرآلود آنان نیز، انسان را به گمراهی و فساد می کشاند.

۴ - همنشینی با شکاکان

بسیاری از افراد، بر اثر رفاقت و گفتگو با افراد گمراه و تشکیک آنان، مسائل واضح بر ایشان بصورت مشکلی بزرگ جلوه گر می شود.

این روایت منسوب به امام صادق علیه السلام است که فرموده اند:

لَا تُجَالِسْ مَنْ يَشْكُلُ عَلَيْهِ الْوَاضِحَ. (۱۱۰)

با کسی که امر واضح بر او مشکل است، مجالست مکن.

این گونه افراد بر اثر اندک بودن اطلاعاتی که از دین دارند، وسوسه های شیطان در آنان رسوخ می نماید و آنها را به همنشینان خود القاء می کنند. دوستان آنان نیز بر اثر ضعف پایه های اعتقادی، این گونه شبهات را پذیرا می شوند و در نتیجه افراد پاک ولی ساده لوح، بر اثر رفاقت با افراد شکاک، همرنگ آنان می شوند. حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

مَنْ جَالَسَ أَهْلَ الرَّيْبِ فَهُوَ مُرِبٌّ. (۱۱۱)

کسی که با اهل شکّ مجالست کند، او نیز گرفتار شکّ می شود.

گویند ز مرگ سخت تر چیزی نیست

باور منما که هست، گویم به تو چیست

با مردم بد سرشت محشور شدن

سخت است ز صد هزار مردن و زیست

نتیجه بحث

برای جذب شدن به سوی خوبیه‌ها، همنشینی با بزرگانِ خودساخته‌ای که سوخته‌اند و خود را ساخته‌اند، نقش اساسی و فراوان دارد. از مصاحبت با این گونه افراد استفاده کنید و بر نیروهای روحی خود بیفزائید.

مجالست با شخصیت‌های بزرگی که مردم را به سوی خدا و آل الله دعوت می‌کنند، باعث تعالی روح و افزایش ارزشهای معنوی می‌شود. این حقیقتی است بزرگ که مکتب اهل بیت علیهم السلام آن را به ما می‌آموزد.

بنابراین از آن غفلت نورزید و با نشستن در محضر بزرگان دین و فراگرفتن دستورات و راهنمائیهای آنان، اعتقادات قلبی خود را بیمه نمائید و آنها را در اعماق قلب خود جای دهید.

از همنشینی با افراد گمراه، هواپرست، کوتاه فکر

و شکاک، دوری کنید تا سرمایه های اعتقادی شما تاراج نشود و از گزند شیاطین جن و انس محفوظ بمانید.

در صورتی که شرایط همنشینی با افراد را رعایت کنید، راه خود را به سوی مقاصد عالی هموار می سازید.

با بدان کم نشین که صحبت بد

گرچه پاکی، تو را پلید کند

آفتابی به این بزرگی را

پاره ای ابر ناپدید کند

۸ برای تکامل روحی به تجربه نیازمندید

نه تنها پیشرفت در تحصیل علم و دانش و رسیدن به مقامات عالی علمی و نه تنها به دست آوردن مراتب معنوی و روحی؛ بلکه رسیدن به هر گونه هدفی که رسیدن به آن مشکل است، احتیاج به تجربه، بلکه نیاز به تجربه ها دارد.

در این باره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

... وَكُلُّ مَعُونَةٍ تَحْتَاجُ إِلَى التَّجَارِبِ. (۱۱۲)

هر امر مشکلی که کمک لازم دارد به داشتن تجربه ها نیازمند است.

انسانی که در جستجوی مقامات بزرگ و رسیدن به هدفهای عالی است، باید از تجربه های گوناگون شخصی و همچنین تجربه های کسانی که به آن هدف رسیده اند، استفاده کند؛ تا بتواند هر چه زودتر به مقصد خویش نائل گردد.

تجربه و زمامداری

بیکره عدالت و مظلومیت تاریخ، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دارا بودن تجربه را، از شرایط حتمی سرپرستان امور می دانند. آن بزرگوار در ولایت نامه خود به جناب مالک اشتر - که راهنمای همه نسلها برای پیاده کردن عدالت است - چنین می فرمایند:

ثُمَّ انظُرْ فِي أُمُورِ عُمَّالِكَ فَاسْتَعْمِلْهُمْ إِخْتِبَارًا، وَلَا تَوَلِّهُمْ مُحَابَاهَ وَآثَرَهُ، فَإِنَّهُمَا جِمَاعٌ مِنْ شُعْبِ الْجُورِ وَالْخِيَانَةِ وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْخِيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ. (۱۱۳)

به امور کارگزاران خود بنگر، و آنان را با آزمایش به کارها بگمار، و سرپرستی کارها را به خاطر میل خود و رأی شخصی، به آنان مده؛ زیرا که میل شخصی و استبداد، کانون ستمها و خیانتهاست؛ و از میان کارگزاران، اهل تجربه و حیا را که از خاندانهای صالح هستند، انتخاب نما.

در این فرمان، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای لایق بودن سرپرستی کارها، دارا بودن اموری را شرط می دانند: آنان علاوه بر آن که باید دارای حیا بوده و از خانواده های صالح برخوردار باشند، باید در کارهایی که

به آنها واگذار می شود، دارای تجربه باشند؛ تا بوسیله استفاده از تجربه هائی که داشته اند، بتوانند زمام کارها را بدست گرفته و از عهده آن به خوبی برآیند.

فرمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره انتخاب و گزینش افراد با حیا و با تجربه، برای جلوگیری از وقوع پیش آمدهای ناگوار و ناشایست است.

تجربه در مسائل علمی و صنعتی

تجربه نه تنها در امور مملکتی بلکه در مسائل علمی و یافتن تازه های علم و دانش، نقش مؤثری دارد.

به این جهت «جابر بن حیان» تجربه را برای رسیدن به مقامات علمی، یکی از شرایط مهم می داند. او به جای واژه تجربه که امروزه متداول است، واژه تدبیر را به کار برده و شرط اساسی یک دانشمند حقیقی را انجام تدبیرات می داند.

او می گوید: دانشمند واقعی کسی است که تجربه را پیشه کند؛ کسی که این روش را به کار نیندد، نمی توان او را دانشمند دانست. در ارزش تجربه، در تمامی صنایع (علوم)، همین بس که صنعتگری که در کار خویش تجربه را به کار می بندد، روز بروز بر مهارتش افزوده می شود؛ اما صنعتگری که تجربه نمی کند، همچنان راکد می ماند. (۱۱۴)

تجربه، عقل را افزایش می دهد

تجربه نه تنها بر نیروی علمی و مهارت انسان می افزاید، بلکه افزایش دهنده قدرت عقلی انسان نیز می باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام انسان را علاوه بر عقل ذاتی و طبیعی، دارای عقل تجربی می داند و می فرماید: همان گونه که می توان از عقل طبیعی استفاده نمود، از عقل تجربی نیز می توان بهره های فراوان گرفت. این گفتار از فرمایشات آن حضرت است:

الْعَقْلُ عَقْلَانِ: عَقْلُ الطَّبِيعِ وَعَقْلُ التَّجْرِيبِ وَكِلَاهُمَا يُؤَدِّي إِلَى الْمَنْفَعَةِ، وَالْمَوْثُوقُ بِصَاحِبِ الْعَقْلِ وَالِدِّينِ. (۱۱۵)

عقل دو قسم است: ۱- عقل طبیعی ۲- عقل تجربی، و هر دو قسم عقل، باعث منفعت و سود می شود و به کسی باید اطمینان نمود که صاحب عقل و دین باشد.

بنابراین هر چه تجربه انسان بیشتر شود، بر عقل تجربی او افزوده می شود. باید برای ازدیاد عقل و تکامل آن، دست به تجربه زد و با به دست آوردن تجربه و عمل بر طبق دریافتهای

تجربی، به تکامل عقلی دست یافت.

علاوه بر روایت گذشته، گفتاری شیوا از حضرت امام حسین علیه السلام نقل شده است که آن حضرت می فرمایند:

طُولُ التَّجَارِبِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ وَالشَّرَفِ وَالتَّقْوَى. (۱۱۶)

طولانی شدن تجربه ها، در عقل و شرف و تقوای انسان می افزاید.

بر اساس این فرمایشات، درک می کنیم کسانی که برنامه های سنگین و پر مسئولیت را متعهد می شوند، باید دارای تجربه باشند تا به این وسیله علاوه بر عقل ذاتی، از عقل تجربی نیز استفاده نمایند و بر قدرت عملی خود بیفزایند.

تجربه یا راه فرار از نیرنگ

نکته دیگری که باید به آن توجه داشته باشیم اینست که: جهان کنونی ما بازار شیادان و دنیاپرستان است. آنان با نقشه های گوناگون و طرحهای شگفت آور، مردم ساده لوح را فریب داده و گمراه می نمایند. ما باید از راه گریز، آگاهی داشته باشیم و آن را به دیگران بیاموزیم.

تجربه یکی از راههای فرار از نیرنگ آنان است. با تجربه می توانیم افراد را بشناسیم و به این وسیله از فریب و نیرنگ آنان در امان باشیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ لَمْ يُجَرِّبِ الْأُمُورَ خُدِعَ، وَمَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صُرِعَ. (۱۱۷)

آن کس که کارها را تجربه نکند، نیرنگ می خورد و آن کس که با حق گلاویز شود، به زمین خواهد خورد.

تجربه، انسان را هوشیار می نماید و بر اطلاع و آگاهی انسان می افزاید.

انسان با تجربه، انسان دنیا دیده و کار آموخته ای است که از فریب خوردن شیادان و گمراه کنندگان محفوظ می ماند.

بر اثر تجربه، راهها از چاه ها شناخته می شود و مردان خود ساخته از افراد به دنیا پرداخته، تشخیص داده می شوند. سعادت از آن کسی است که راه راست را دقیقاً بشناسد و از افتادن در چاله و چاه خود را نگه

دارد. و شقاوت نتیجه عمل افرادی است که از تجربه ها اندرز نمی گیرند و خود را به گرفتاریهای گذشته مجدداً گرفتار می کنند.

دوستان در دشواریها، تجربه می شوند

با سختیها و تلخیها، می توان دوستان واقعی را شناخت و میزان صداقت آنان را بدست آورد. مصائب و گرفتاریهایی که برای اهل بیت علیهم السلام پیش آمد و همچنین غیبت امام عصر ارواحنا فداه، وسیله بزرگی برای آزمایش و شناخته شدن شیعیان واقعی بوده و هست؛ زیرا تنها پیروان راستین حاضرند از رهبران خود حتی در سخت ترین شرایط حمایت و پشتیبانی کنند و در امتحان و تجربه سرفراز باشند.

به این جهت آن گاه که حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام از زندان آزاد شد، بر در زندان نوشت:

هَذَا قُبُورُ الْأَحْيَاءِ وَبَيْتُ الْأَحْزَانِ وَتَجْرِبَةُ الْأَصْدِقَاءِ وَشِمَاتَةُ الْأَعْدَاءِ. (۱۱۸)

زندان، قبور زندگان و خانه غمها و وسیله تجربه دوستان و سرزنش کردن دشمنان است.

بنابراین سختیها و گرفتاریها به هر گونه و به هر صورتی که باشد، وسیله ای است که انسان می تواند با آن، دوستان خود را آزمایش کند و میزان دوستی آنان را تجربه نماید.

دشمنان واقعی آنانند که به ظاهر لباس دوستی را پوشیده اند؛ ولی در مواقع خطرناک، دوستان را رها کرده و از دشمنان، بیشتر ضربه می زنند. سختیها و گرفتاریها، محک تجربه و وسیله شناخت این گونه افراد است.

از تجربه ها درس بیاموزید

تجربه های خوب و بد، تلخ و شیرین در زندگی، ما را برای زندگی بهتر آماده می سازد و توانایی آن را دارد که بهترین درس عبرت برای آینده ما باشد؛ تا بوسیله آن، اشتباهات گذشته را تکرار نکنیم و برای استفاده در آینده از برنامه های مفید اطلاع داشته باشیم. اگر ما از تجربه درس نیاموزیم، از چه برنامه ای می توانیم بهره مند شویم؟!

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

وَمَنْ لَمْ يَنْفَعَهُ اللَّهُ بِالْبَلَاءِ وَالتَّجَارِبِ، لَمْ يَنْتَفِعْ بِشَيْءٍ مِنَ الْعِظَةِ. (۱۱۹)

کسی را که خداوند بوسیله گرفتاریها و تجربه ها سود نرساند، از

هیچ گونه موعظه ای بهره مند نخواهد شد.

بنابراین از گرفتاریها و تجربه هائی که برای شما رخ می دهد، باید بهترین استفاده را ببرید و خود را آماده زندگی بهتر بنمائید.

از تجربه دیگران استفاده کنید

تاریخ شاهد جریانات بزرگی است که باید به عنوان تجربه از آنها درس عبرت بگیرید، و از نتایج خوب و بدی که مردم در زمانهای گذشته از رفتار و کردار اجتماعی و فردی دیده اند، استفاده کنید؛ زیرا پند گرفتن از تجربه، اختصاص به آنچه را که خود انجام داده اید، ندارد؛ بلکه از تجربه دیگران نیز باید بهره مند شوید.

گاهی موانع بزرگ و مشکلات زیاد، انسان را از رسیدن به هدف، مأیوس و ناامید می سازد؛ ولی استفاده از تجربه های دیگران، موانع و مشکلات موجود را برطرف می سازد و ناامیدی را به امیدواری تبدیل می کند؛ از این رو دیگر برای بدست آوردن راه حل، نیازی به تکرار تجربه و یافتن راه حل نیست.

این، اندرز افراد کهنسالی است که سرد و گرم دنیا را چشیده اند؛ زیرا آنان دوستان و نزدیکان خود را به استفاده از تجربه های دیگران سفارش کرده اند. یکی از آنان «عوف بن کنانه» است. او در وصیتهای خود گفته است:

خُذُوا مِنْ أَهْلِ التَّجَارِبِ. (۱۲۰)

فرا گیرید از اهل تجربه.

زیرا هر کس که جویای کاری است، باید از آنان که در آن رشته دارای تجربه هستند استفاده کند و از تجربه های آنان بهره مند گردد.

راه بهره گیری از تجربه دیگران

مراجعه به تاریخ و بررسی حالات تاریخ سازان در زمانهای دور و نزدیک و کیفیت نفوذ آنان در میان جامعه و بررسی علل واقعی سقوط آنان مخصوصاً از تجزیه و تحلیل تاریخ بنی اسرائیل و حکومت فرعونهای ستمگر بر آنان، می توانیم تجربه های بزرگی در زندگی اجتماعی و فردی خود داشته باشیم.

تجزیه و تحلیل شخصیت و ویژگیهای مردان بزرگ، راه خوبی برای شناخت آنان است. ما باید زندگی معنوی شخصیتهای بزرگ را بررسی کنیم. رفتار و کردار

آنان، بهترین تجربه و درس عبرت برای ما است. اعمال شخصی افراد گذشته، باید درس تجربه برای ما باشد، و کردار اجتماعی مردم در زمانهای گذشته، باید درس تجربه برای اجتماع ما باشد.

ما باید با بررسی حالات بزرگان، از تجربه های فردی و اجتماعی آنان در زمانهای گذشته و جریاناتی که برای آنان پیش آمده است، استفاده کنیم.

به عنوان مثال می توان گفت: بررسی و تحلیل علل غیبت و ظهور انبیاء گذشته، و امکان تشرّف و ارتباط شخصی برخی از افراد با آنان در زمان غیبت آن بزرگواران، می تواند برای ما راهنمای خوب و تجربه ای بزرگ باشد که به آگاهی ما در مسئله غیبت و ظهور امام عصر عجل الله تعالی له الفرج بیفزاید.

استفاده بردن و بهره مند شدن از تجربیات شخصی و تجربه های دیگران، از نعمتهای بسیار بزرگ خداوند است که همه افراد از آن برخوردار نیستند. و فراموش نمودن نتیجه هایی که انسان از تجربه های گوناگون دیده است، دلیل بر کم سعادت انسان است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِّمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَالتَّجْرِبَةِ. (۱۲۱)

انسان شقی، کسی است که از منفعت عقل و تجربه ای که به او داده شده است، محروم بماند.

کسی که از تجربه استفاده نکند، همچون مسافری است که بدون راهنما، بیابانها را دایره وار بپیماید و پس از مدتها رنج و مشقت به مکان اولی خود باز گردد، این گونه افراد تنها نتیجه ای که از مسافرت بدست می آورند، رنج و زحمتی است که وجود آنان را فرا می گیرد و به جای تحصیل سود و منفعت، خود را به زحمت انداخته و عمر خود را به تباهی می کشانند.

از این جهت، به مقتضای عقل، انسان

خردمند، باید تجربه ها را به خاطر بسپارد و از تجربه های خوب و بد خود و دیگران درس عبرت بیاموزد و در نتیجه، تجربه های گذشته آموزش دهنده رفتار آینده او باشند.

تجربه هائی که آموخته اید از یاد نبرید

عقل و خرد، اساس نگهداری و به خاطر داشتن تجربه ها است. آنان که از نیروی عقلی کامل برخوردار نیستند، تجربه های زندگی را به دست فراموشی می سپارند و در موارد ضروری که باید از آنها استفاده کنند، هیچ گونه توجهی به تجربه های گذشته نمی نمایند؛ ولی خردمندان درسی را که از تجربه می آموزند، هیچ گاه بدست فراموشی نمی سپارند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خود به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می فرمایند:

وَالْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ وَخَيْرٌ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ. (۱۲۲)

عقل، حفظ تجربه ها و به خاطر داشتن آنها است و بهترین تجربه ها، تجربه ای است که تو را پند دهد.

بنابراین حفظ همه تجربه های تلخ و شیرین شخصی و یا آنچه بوسیله دیگران به تجربه رسیده است، و همچنین استفاده از آنها در موارد لازم، دلیل بر خردمندی انسان است؛ زیرا به یاد داشتن تجربه ها و درس آموختن از آنها، از نیروی عقل سرچشمه می گیرد.

در روایت دیگری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مِنَ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجْرِبَةِ. (۱۲۳)

از توفیقات الهی، به خاطر سپردن تجربه هاست.

هر چه را که تجربه شده، - اگرچه توسط دیگران باشد - باید حفظ کرد و به موقع از آن استفاده نمود. در این صورت توفیق الهی شامل انسان می شود.

بنابراین، بهترین تجربه آن است که انسان از آن درس بیاموزد؛ عبرت بگیرد و در برنامه های آینده خود آن را به کار گیرد.

پس اگر تجربه به دست فراموشی سپرده شود، سودی ندارد و از آن بهره ای برده نمی شود. همان گونه که تکرار تاریخ، بسیاری از

مسائل فراموش شده را زنده می کند، همین گونه با گذشت زمان و ورق خوردن صفحات زندگی، بسیاری از تجربه های تلخ گذشته تکرار شده و دو مرتبه تجربه گذشته در حافظه نقش می بندد.

پس چه بهتر که در مسیر رسیدن به هدفهای بزرگی که انتخاب کرده و در آن تجربه هایی بدست آورده اید، آنها را به خاطر سپرده و از آنها پند و اندرز بگیرید و نگذارید به خاطر غفلت از تجربه های گذشته، تاریخ زندگی شما، تکرار شود و پس از گذشت سالها، همان نتایج و تجربه هایی را که قبلاً دیده بودید، دو مرتبه با آنها روبرو شوید.

آری روش مردان بزرگ دین، به خاطر سپردن و استفاده از تجربه هایی بوده است که خود یا دیگران آنها را آموخته و اندوخته اند. با استفاده از این برنامه می توانید از وقت و فرصتی که دارید، استفاده بیشتری نموده و توفیقات ارزنده تری را نصیب خود گردانید.

نتیجه بحث

آنان که اهداف بزرگ را در سر می پروراندند و در پی مقاصد عالی علمی و عملی هستند، باید به وسیله تجربه، به قدرتهای علمی و معنوی خود بیفزایند.

تجربه، افزایش دهنده مهارت و نیروی علمی و عملی شما است؛ زیرا بوسیله تجربه، عقل تجربی شما فزونی می یابد؛ دوستان واقعی خود را بهتر می شناسید و از نیرنگ مکاران در امان می مانید.

با حفظ تجربه هایی که اندوخته اید، می توانید کمبودهای گذشته را جبران نموده و آینده خود را درخشان سازید. لزومی که برای وجود استاد و معلم در آموزش هر دانشی وجود دارد، بر اساس تجربیات علمی و عملی اوست.

با استفاده از تجربیات خود و شخصیتهای بزرگ، می توانید نیروهای خفته خود را بیدار کنید و با بهره گیری از آنها، بر فراز

فضای جهان ناشناخته و اسرار آمیز سیر نمائید. بنابراین به تجربه نیازمندید.

یک نصیحت بشنو از من کاندر آن نبود غرض

چون کنی رأی مهمی، تجربت از پیش کن

مصلحت از لفظ دینداری کامل عقل جو

مشورت با رأی نزدیکان دورانیش کن

۹ مخالفت با نفس یا حاکمیت بر خویشتن

انسان بوسیله مخالفت با نفس و کنترل خویشتن، می تواند به نیروهای فوق العاده روحی دست یافته، و از انرژیهای عجیب روح که بر اثر تهذیب نفس کم کم شکل می گیرد، بهره مند شود. انسان می تواند در اثر تشکّل و شکل گیری نیروهای روحی، بسیاری از مشکلات خود و همچنین افراد دیگر را به آسانی برطرف سازد.

همان گونه که موافقت با نفس، از سازمان یابی نیروهای روحی، جلوگیری می کند و آنها را پراکنده می سازد، مخالفت با نفس و حاکم بودن بر خویشتن، نیروهای پراکنده روحی را جمع می کند و آنها را سازمان می دهد و کارساز می نماید.

می توانیم اثر مخالفت با نفس را به سدی تشبیه کنیم که در برابر مسیرهای مختلف آب قرار گرفته، و نه تنها از هدر رفتن آنها جلوگیری می کند، بلکه بر اثر اجتماع آنها، بهترین تولید کننده نیروی برق می گردد و سبب روشنایی شهرها و به کار افتادن کارخانه های بزرگ می شود.

مخالفت با نفس نیز نه تنها مانع هدر رفتن انرژیهای روحی و آسمانی در انسان می شود، بلکه بر اثر اجتماع و جمع شدن قوای روحی، یک انسان معمولی را مبدل به یک انسان فوق العاده، صاحب اراده و با شخصیت می نماید.

عقل به منزله همان سدّ است که خداوند آن را در انسانها قرار داده است، تا بوسیله آن، نفس را مهار کرده و قوای روحی را متمرکز نماید.

آیا شما حاضرید به وسیله مخالفت با نفس، از نیروهای بزرگی

که خداوند در نهادتان قرار داده است، استفاده کنید؟

همان گونه که در زیر زمین و اعماق آن، دفینه های پر قیمت و گرانبها وجود دارد، در پشت پرده هواهای نفسانی ما نیز، نیروها و قوای عجیب روحی وجود دارد و همان گونه که اگر انسان خاکها را کنار بریزد، به دفینه های گرانبها دست می یابد، اگر هواهای نفسانی را کنار بگذارد، به قدرتهای بزرگ روح دست می یابد.

همان گونه که موافقت با نفس، نیروهای روحی و انرژیهای آسمانی را نابود می کند و از سازمان یابی و شکل گیری آنها جلوگیری می نماید؛ اگر با نفس به مخالفت پردازید و هواهای نفسانی را ترک کنید، قدرتهای روحی در شما ظاهر می شود و قلب شما دارای حیات می شود. در این صورت از قدرتهای بزرگی برخوردار خواهید شد که خود نیز از وجود آن دچار شگفتی و تعجب خواهید شد!

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند:

بِمَوْتِ النَّفْسِ يَكُونُ حَيَاةُ الْقَلْبِ. (۱۲۴)

زنده شدن دل، با موت نفس واقع می شود.

وقتی که جنبه های حیوانی نفس از میان برود، حالات رحمانی در او استقرار می یابد و زمان زنده شدن و حیات قلب فرا می رسد.

در این روایت در ضمن جمله ای کوتاه، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دریای بیکرانی از انوار معارف را بیان فرموده اند.

با حیات قلب، توانائیهای روحی و معنوی ایجاد می شود و قدرت بی نظیر معنوی سامان می یابد.

غلبه نفس بر عقل

نیروی نفس آن قدر قوی و سرکش است که می تواند مسائل فطری انسان را تغییر دهد و او را آماده و راضی برای نابودی و قتل نزدیکترین عزیزان خود بنماید! با این که علاقه و محبت به نزدیکان، از مسائل فطری و طبیعی انسان است؛ ولی نفس می تواند دوستی

آنان را از دل ربوده و بغض و عداوت آنان را جایگزین آن کند.

«قابیل» اولین فردی است که این جنایت به دست او اتفاق افتاد. خداوند درباره او می فرماید:

«فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۱۲۵)

نفس او، او را بر قتل برادرش آماده کرد، پس او را کشت و از زیانکاران گردید.

بنابراین نفس، نه تنها تغییر دهنده صفات انسان است؛ بلکه بر اثر وسوسه و تحریک، تغییر دهنده مسائل فطری انسان نیز هست. همان گونه که «قابیل» به جای محبت «هابیل»، بغض و دشمنی او را در دل خود قرار داد تا سرانجام با کشتن او، دست خود را به خون او آلوده ساخت.

در این گونه موارد، نفس کاملاً بر عقل حکومت می کند؛ زیرا گاهی قدرت نفس تا حدی است که می تواند عقل را با همه نیرو و توانش به اسارت درآورد و از ارشاد و راهنمایی او جلوگیری نماید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

وَ كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ. (۱۲۶)

چه بسیار است که عقل در تحت اسارت نفس است، و نفس در تخت امارت!

بسیاری از افراد، از نیروی عقلی فراوانی برخوردارند و ذاتاً آماده برای رسیدن به اهداف عالی هستند؛ ولی نه تنها از وجود این سرمایه پرارزش معنوی استفاده نمی کنند، بلکه با پیرویهایی که از نفس امّاره می نمایند، آن را در تحت اسارت نفس درآورده، و قدرت راهنمایی و ارشاد عقلی را در خود نابود می کنند.

بنابراین باید به درمان نفس خود پردازید؛ تا نیروهای عقلی را از اسارت آن نجات دهید.

نفس خود را درمان کنید

نفس، موجود عجیبی است؛ زیرا می تواند انسان را به بالا-ترین درجات انسانیت بالا-برد، همچنان که قدرت دارد او را در اعماق

درّه های خوفناک رذالت رها کند.

بر انسان ضروری است که نفس خود را رها نسازد و در تمایلات و خواسته ها او را آزاد نگذارد.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لَا تَدْعِ النَّفْسَ وَهَوَاهَا. (۱۲۷)

نفس و خواسته های او را، به خود وامگذار.

زیرا نفس دارای نیروئی است عظیم؛ ولی سرکش، بدخو و نافرمان! ما باید به مداوای آن پردازیم؛ تا بتوانیم از قدرت آن استفاده کنیم.

امام صادق علیه السلام در پایان روایت، راه درمان نفس را بیان کرده اند. آن حضرت می فرمایند:

وَكَفُّ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوَى دَوَاهَا. (۱۲۸)

بازداشتن نفس از آنچه را که هوس می کند، دواى اوست.

با معالجه و درمان نفس، می توانید آن را به یک قدرت سالم و رحمانی تبدیل کنید، و از انرژی پرتوان روحی که در وجود شماست، بهره مند شوید.

با مخالفت نفس، قدرت و نیروی عظیمی که در نفس - بالقوه - وجود دارد، به فعلیت می رسد و امکان استفاده از آن برای شما ایجاد می شود.

کسانی می توانند آینده خود را درخشان سازند و از انوار تابناک ولایت معصومین علیهم السلام نورانی شوند که حالات نفسانی خود را دگرگون سازند و در آن تحوّل ایجاد کنند.

در صورتی که انسان حالات نفسانی خود را تغییر دهد، حالات معنوی او نیز تغییر می پذیرد. خداوند می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ». (۱۲۹)

براستی که خداوند تغییر نمی دهد آنچه را که بر هر قومی می گذرد، تا آنچه را که در نفس آنان است تغییر دهند.

بنابراین سرنوشت جامعه ها و نیکبختیها و بدبختیهایی که مردم را فرا می گیرد، بر رفتار و خواسته های نفسانی آنان بنیان گذاری شده است.

دعا برای تهذیب نفس

برای نجات از هواها و خواسته های نفسانی، دعا و نیایش به درگاه خداوند و توسل به اهل بیت عصمت علیهم السلام اثری

بسزا دارد. به این جهت ائمه اطهار علیهم السلام در دعاهای بسیاری، ما را راهنمایی فرموده اند که برای برطرف شدن هواهای نفسانی دعا کنیم.

به عنوان نمونه در دعائی که در شبهای چهارشنبه خوانده می شود، آمده است:

اَللّٰهُمَّ ... اَصْلِحْ مَا بَيْنِيْ وَبَيْنَكَ وَاجْعَلْ هَوَايَ فِى تَقْوِيْكَ. (۱۳۰)

خداوندا میان من و خودت را اصلاح فرما و هوی و خواسته مرا در پرهیز از مخالفت با خودت قرار ده.

در صورتی خواسته های انسان چیزی جز قوای الهی نیست که دارای نفس مهذب و ساخته شده باشد. بنابراین اگر بخواهیم از هواها و خواسته های پست نفسانی دور باشیم، باید برای تهذیب نفس و خودسازی دعا کنیم.

خود را به مخالفت با نفس عادت دهید

هر عملی که برای خاطر نفس انجام شود، اگرچه کاری کوچک باشد، اندکی از قدرت روحی را از بین می برد! مخالفت با نفس، این قوا را در انسان متمرکز می سازد و ایجاد نیرو و نورانیت می کند. مخالفت با نفس هر چه بیشتر شود، قوای روحی بیشتر می شوند و از توان و قدرت بیشتری برخوردار می شوند.

مخالفت با نفس، همراه با سختیها و مشکلاتی است که بسیاری از مردم به خاطر همین سختیها از آن دست برمی دارند و گروهی دیگر که با هواهای نفسانی به مبارزه می پردازند، به دلیل عدم ثبات و استقامت، پس از مدتی راه خود را رها می کنند و به دنبال خواهش نفس روان می شوند.

توجه به یک نکته می تواند این گونه افراد را از نظر روحی تقویت نماید و آنان را به ادامه راهی که رفته اند امیدوار نماید.

آن نکته عبارت است از اهمیت مسئله اعتیاد به کارهای نیک. سختی و زحمتی که در مخالفت با نفس وجود دارد بر اثر خو گرفتن و اعتیاد به کارهای

خوب از میان می رود؛ به گونه ای که ترک مخالفت نفس مشکل می شود. به این جهت حضرت امام باقر علیه السلام می فرمایند:

عَوِّدُوا أَنْفُسَكُمْ الْخَيْرَ. (۱۳۱)

نفسهای خودتان را به کار خیر عادت دهید.

زیرا بر اساس معتاد شدن به کارهای خیر، نه تنها انسان از کارهای زشت دست برمی دارد، بلکه به کارهای نیک - گرچه سنگین و پرزحمت باشد - معتاد شده و خو می گیرد. اعتیاد به هر چیزی، آن را جزء خلق و خوی انسان قرار می دهد، بطوری که نه تنها انجام آن، مشکل چندانی ندارد؛ بلکه ترک آن رنج آور می شود.

بنابراین با انجام کارهای نیک و معتاد شدن به آن، نه تنها مخالفت با نفس را برای خود آسان می کنید، بلکه به آن خو گرفته، بگونه ای که ترک آن برای شما رنج آور می شود.

وقتی که یک فرد خیانتکار، برای اولین بار دست به سرقت یا خیانتی دیگر می زند، در باطن احساس شرم و گناه می کند. او قلباً می پذیرد که خود را به کار زشت و ناپسند آلوده ساخته است؛ ولی کم کم با تکرار گناه، احساس شرمندگی در او کاسته می شود؛ تا آنجا که نه تنها با ارتکاب گناه احساس شرم و گناه نمی کند، بلکه به آن معتاد شده و توانایی ترک آن برای او وجود ندارد.

همان گونه که مرور زمان و تکرار گناه برای عده ای اعتیاد آور است و ترک آن بر ایشان مشکل می شود، به همین صورت انجام برنامه های سخت عبادی با مرور زمان برای اولیاء خدا و آنان که در راه تقرّب به اهل بیت علیهم السلام تلاش می کنند، نه تنها زحمت ندارد، بلکه به آنها خو می گیرند؛ به گونه ای که به هیچ وجه حاضر به ترک آن

نیستند، مخصوصاً با توجه به آثار مهمی که از اعمال و برنامه های خود می بینند. در این هنگام همان گونه که مخالفت با نفس برای عده ای مشکل است، برای آنان موافقت با نفس رنج آور می شود.

بعضی از افراد برای خوگرفتن به مخالفت با نفس و از بین بردن هواهای آن، احتیاج به مرور زمان ندارند و با یک تغییر ناگهانی تحوّل عظیم در نفس خود به وجود می آورند و از شخصیتی جدید برخوردار می شوند. «پوریای ولی» یکی از این افراد است.

«پوریا» پهلوانی بود که در شهر خودش هیچ کس با او قدرت مقابله نداشت. او به بلاد دیگر رفت و همه جا پهلوانان را مغلوب نمود. آن گاه به قصد پایتخت حرکت کرد تا پهلوان آنجا را نیز مغلوب سازد و خود به جای او بنشیند.

آوازه قدرت او به اطراف رسیده بود و به این سبب، وقتی بسوی پایتخت حرکت کرد، در دل پهلوان آنجا رعب بسیار پدید آمد و مهموم و متفکر شد. مادرش آثار غصه و حزن را در او دید و از ناراحتی او سؤال کرد. وی علت ناراحتی خود را بیان نمود.

مادرش که زنی صالحه و بااعتقاد بود، متوسّل شد و هر روز نذری می کرد. روزها حلوا می پخت و بر دروازه شهر، فقرا و ضعفا را از راه رسیده را اطعام می کرد؛ تا روزی که پوریا به دروازه شهر رسید؛ دید زنی آنجا نشسته است و طبقی از حلوا پیش رو دارد. نزدیک آمده از قیمت آن پرسید. زن گفت: فروشی نیست، بلکه نذر است. پوریا پرسید: برای چه نذر کرده ای؟

زن گفت: فرزندم، پهلوان پایتخت است و اکنون پهلوانی تصمیم دارد به این

جا آید تا او را مغلوب کند؛ اگر چنین شود، مال و اعتبار ما هر دو بر باد می رود. پوریا دید که زن متوسل به حضرت حق شده است. اینجا بود که آیه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ» (۱۳۲) به خاطرش آمد.

با خود اندیشید که اگر این جوان را به زمین زنم، پهلوان پایتخت سلطان خواهم شد، و اگر نفس را به زمین زنم، پهلوان پایتخت خدا می شوم؛ پس با خود گفتم: برای رضای خدا این پیرزن را ناامید نمی کنم.

آن گاه روی به زن کرد و گفتم: مادر نذرت قبول است. چهل دست پرورده همراه داشت، حلوا را میان آنان تقسیم کرد و سپس به شهر وارد شد.

در روز موعود، پهلوان پایتخت با رنگی پریده برای کشتی گرفتن با پوریا حاضر شد.

دست پرورده های پوریا به او گفتند: ما به میدان او می رویم و کار او را می سازیم و بسیار اصرار کردند؛ اما پوریا نپذیرفت و گفت: این کار خود من است و کار دیگری نیست.

پوریا چون به میدان رفت، همت به زمین زدن نفس خویش گماشت. پهلوان پایتخت با او به نبرد برخاست، پوریا خود را سست نمود و حریف او را بیازمود و دید که بسیار سست است. دوباره آزمایش را تکرار کرد و چون قوی دل شد، یک باره پوریا را بلند کرد و به زمین کوبیده و روی سینه اش نشست. به محض آن که پشت پوریا به خاک رسید، رازهایی برای او منکشف شد. (۱۳۳)

افتادگی آموز اگر قابل فیضی

هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

گرچه آن جوان، پوریا را به خاک انداخت؛ اما خداوند او را از اولیاء پاک قرار داد.

این

شعر از سروده های پوریای ولی است:

گر بر سر نفس خود امیری مردی

ور بر دگری نکته نگیری مردی

مردی نبود فتاده را پای زدن

گر دست فتاده ای بگیری مردی

شما نیز می توانید همچون پوریا با تصمیم مردانه و استمداد از خداوند مهربان به مخالفت با نفس پرداخته و در مدّتی کوتاه آن را مهار کنید.

با تهذیب نفس از قدرتهای روحی استفاده کنید

بحث در پیرامون نفس، بسیار مهمّ و جالب توجه است که تفصیل آن به کتابی مستقلّ نیاز دارد؛ ولی اینک به صورت خلاصه می گوئیم: همان گونه که نفس می تواند ما را از مقام فطری خویش به درجه حیوانیت سقوط دهد، می تواند ما را در اوج مقام ملکوتی ملائک و دارای حالت نورانی «تروّح» قرار دهد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ أَصْلَحَ نَفْسَهُ مَلَكَهَا. (۱۳۴)

کسی که نفس خود را اصلاح کند، مالک آن می شود.

و کسی مالک نفس خویش است که از قدرتهای آن بهره مند باشد؛ زیرا در صورت اصلاح و تهذیب، نفس در تحت سیطره نیروی عقل درمی آید. در این هنگام هواهای پست نفسانی کنترل می شود و حتّی خطورات نفسانی نیز به آسانی نمی تواند صفحه ذهن را تیره و آلوده سازد.

در این هنگام خواسته های نفسانی نیز، گرایش رحمانی می یابد و کم کم نفس همراه و همگام با عقل می شود و نه تنها از مبارزه و معارضه با عقل دست برمی دارد، بلکه پشتیبان نیروی عقلی می شود.

در صورتی که قدرتهای نفسانی شما کاملاً در تحت سیطره قوای عقلی درآید و پشتیبان آن شود، حالت «تروّح» ایجاد می شود. در این موقع می توانید آثار مادّیت را از جسم خود برگیرید و اثرات مادّه را از او جدا کنید؛ در این هنگام زیباترین و جذّاب ترین حالات روحی رخ می دهد...

قدرت نفس، اگر آن را کنترل کنید

یکی از بزرگان، قدرت نفس را این گونه بیان کرده است:

«نفس در مقام خود خالی از خلّاقیت نیست؛ زیرا که انشاءِ صور می کند و از این جهت نیز مظهرِ صفتِ خلّاقیت حق است. ای عزیز! تو هم دارای این مظهریت هستی، ولی اثر مطلوب تو ضعیف است؛ چون وجود تو ضعیف است. دریای آتش خلق می کنی

و حال آن که حقیقت ندارد؛ زیرا که صور خیالیّه اگر قوّت گیرد، اثر پیدا می کند.

یکی از معجزات انبیاء، قوّت نفس بود که به محض اراده، خلق می نمودند. امّا چون نفس ما ضعیف است، قوّت بیش از این ندارد. از این جهت است که در بهشت، نفوسِ سعدا قوّت می گیرد و خلق می کند. پس کاری کن که این نفس در همین دنیا کامل شود.

زیرا در صورتی که نفس انسان بر اثر تهذیب و تکمیل از قدرتهای خلاّقه برخوردار شد، به محض فکر و خطور می تواند آنچه را که می خواهد اراده کند و او را در خارج محقق سازد.»

آری همان گونه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

مَنْ قَوَى عَلَى نَفْسِهِ تَنَاهَى فِي الْقُدْرَةِ. (۱۳۵)

کسی که بر نفس خود قوی باشد، از نظر قدرت به نهایت می رسد.

شما نیز می توانید با یک تصمیم جدی و اراده قوی از خداوند بزرگ استمداد نموده و با رفتار و کردار نیک در آینده خویش تحوّلی عظیم بوجود آورید و دارای شخصیتی جدید و قدرتی ممتاز شوید.

نتیجه بحث

خداوند انسان را به گونه ای آفریده است که می تواند از قدرتهای عظیم روحی که در او وجود دارد استفاده کند؛ ولی نفس انسان در تکاپو و تلاش برای نابود کردن و از میان بردن آن نیروها است.

مخالفت با نفس از عوامل بسیار اساسی و از شرایط مهمّ خودسازی است. نفس خود را کنترل کنید تا نیروهای عقلی رشد و پرورش پیدا کنند.

شما می توانید با مخالفت نفس، عقل خود را نیرومند سازید و نه تنها آن نیروها را از خطر نابودی حفظ کنید، بلکه می توانید آنها را فعال نموده و خلّاقیت ببخشید.

اگر می خواهید از نظر قدرتهای روحی پیشرفت

نموده و به تکامل برسید، باید کاملاً مهار نفس را در دست بگیرید و آن را با مخالفت هوی و هوس اصلاح و تهذیب نموده، و مالک نفس خویشتن شوید؛ تا قدرتهای عجیب و فوق العاده ای که در نهاد شما قرار دارد فعال شده و بتوانید از آنها استفاده کنید و همچون مردان بزرگ با به کارگیری نیروهای بزرگ روحی، بهترین خدمات ارزنده را به دین و مکتب اهل بیت علیهم السلام بنمائید.

زد سحر طایر قدسم ز سر صدره صفر

که در این دامگه حادثه آرام مگیر

بال بگشا و صفر از شجر طوبی زن

حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی

۱۰ صبر، کلید گنجینه اسرار است

در تلخیهایی که صبر در بردارد، شیرینیهائی نهفته است که تلخیها را بدست فراموشی می سپارد و سختیها را برای انسان آسان می نماید.

مردان بزرگ الهی، برای رسیدن به نتیجه های شیرین و گوارائی که در انتظار آن هستند، همواره صبر را پیشه خود می کنند و آن را کلید گنجینه اسرار می دانند. آنان معتقدند برای دستیابی به گنجینه اسرار، باید کلید آن را - که صبر است - در اختیار داشته باشند.

حضرت امام حسن علیه السلام در یکی از خطبه های خود می فرمایند:

فَلَسْتُمْ أَهْلُهَا النَّاسُ نَائِلِينَ مَا تُحِبُّونَ إِلَّا بِالصَّبْرِ عَلَى مَا تُكْرَهُونَ... (۱۳۶)

ای انسانها آنچه را که دوست دارید به آن نخواهید رسید، مگر آن که صبر کنید بر آنچه از آن کراهت دارید.

در این گفتار، امام حسن مجتبی علیه السلام صبر را همچون راهی مستقیم برای رسیدن به هدفهایی که مورد علاقه انسان است می داند و شرط رسیدن به اهداف مورد علاقه را، صبر و شکیبائی در برابر مشکلات و موانعی که وجود دارد می داند؛ زیرا صبر نیرو بخش، قدرت آفرین

و اراده پرور است.

صبر و استقامت، اراده را قوی می کند

در بحث اراده، ثمرات مثبت آن را یادآور شدیم و لزوم وجود آن را در همه کسانی که جویای اهداف بلند هستند متذکر شدیم و راههایی را برای ایجاد اراده و تقویت آن ذکر کردیم. اینک به مناسبت بحثی که در آن هستیم می افزائیم:

صبر یکی از راههای مؤثر برای تقویت اراده است. بر اثر آن، قدرت اراده در افرادی که صبر را پیشه خود ساخته اند، قوی می شود و با قوی شدن قدرت اراده، مشکلات و سختیها به راحتی حل می شوند. خداوند می فرماید:

«وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (۱۳۷)

صبر کن بر آنچه به تو اصابت می کند، بدرستی که این، از امور عظیمه است.

اگر ز سهم حوادث مصیبتی رسد

درین نشیمن حرمان که موطن خطر است

مکن به دست جزع دامن صبوری چاک

که آه و ناله در اینجا مصیبت دگر است

کسانی که در برابر سختیها و مصیبتهایی که به آنان هجوم آورده، استقامت می ورزند، بر اثر تحمل سختیها و مصیبتها و صبر در برابر مشکلات، اراده و عزم آنان قوی و راسخ می شود؛ زیرا تحمل مشکلات، گرفتاریها و مصیبتهایی که بر انسان صابر وارد می شود، نیروی اراده و مقاومت را در او تقویت می کند و آمادگی او را برای استقامت در برابر موانع دیگر می افزاید.

افزایش نیروی مقاومت، گاهی آنچنان زیاد می شود که قلب او را همچون قطعه ای از آهن می سازد؛ به طوری که دارای آمادگی برای مقاومت و پایداری در برابر همه گونه وسوسه های شیطانی و هواهای پست نفسانی می شود و انسانی این چنین، می تواند تا حدّ توان خویش پذیرای امر ولایت آل الله شود و عقاید و معارف خاندان وحی را از

جان و دل پذیرا شود و در امتحان صعب الهی از عهده برآید.

صبر حضرت ایوب

حضرت ایوب از کسانی است که در برابر بلاها و مصیبت‌های فراوان، صبر نمود و از امتحان سخت الهی به خوبی از عهده برآمد. پیش از آن که گرفتاریهای گوناگون او را فرا گیرد، چهل سال در نعمتهای مختلف خداوند به سر برد.

روزی هزار نفر از خوانِ نعمت او استفاده می کردند و زمینهای زراعتی او به حدی بود که امر کرده بود هر انسان یا حیوان، هر چه می خواهد از زراعت او استفاده کند. چهارصد غلام، ساریان شتران او بودند.

روزی جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ایوب، زمان نعمتها به سر آمد و نوبت گرفتاریها فرا رسیده است؛ آماده باش!

حضرت ایوب منتظر فرا رسیدن سختیها و مصیبتها بود. روزی پس از اقامه نماز صبح به ناگاه صدای فریادی توجه او را به خود جلب کرد. فریاد، فریاد شبان او بود که از دل دردمندش برمی خواست.

ایوب پرسید: شبان چه اتفاقی افتاده است؟ شبان گفت: سیلی از دامن کوهسار برآمد و تمام گله را به دریا راند. در همان میان ساریان با جامه چاک زده از راه رسید و گفت: صاعقه ای وزید و همه شتران را هلاک کرد و در این هنگام، باغبان هراسان آمد و گفت: سمومی برخاست و درختان را به تمامی سوزاند!

حضرت ایوب می شنید و به ذکر خداوند مشغول بود؛ ناگهان معلّم پسرانش با آه و فغان رسید و گفت: دوازده پسرت مهمان برادر بزرگتر بودند که ناگهان سقف خانه بر سرشان فرود آمد و همه از دنیا رفتند!

در این زمان حال حضرت ایوب قدری تغییر کرد؛ ولی زود متوجه شد

و به سجده افتاد و گفت: خدایا تو را دارم همه چیز دارم. پس از آن که مال و فرزندانش از میان رفتند، انواع بیماریها به او روی آورد و او را هدف تیر بلا ساخت. او سالها در بدترین وضع به سر برد، ولی همچنان صبر و استقامت ورزید؛ تا سرانجام زمان امتحان به پایان رسید.

او پس از سالهای طولانی به درگاه خداوند عرضه داشت: «... أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (۱۳۸) آن گاه دعای او به هدف اجابت رسید و از گرفتاریها نجات یافت. (۱۳۹)

ترسم به عجز حمل نماید و گرنه من

شرمند می کنم به تحمّل زمانه را

نفس خود را برای صبر و استقامت آماده کنید

عده ای از مردم در برابر مشکلات و مصائب صبور و بردبار هستند؛ بر خلاف گروه دیگری که در برابر سختیهای زندگی دارای صبر و استقامت نیستند و طاقت تحمّل امور دشوار را ندارند.

این گونه افراد، ممکن است به خاطر وارد شدن مشکلاتی که با صبر و استقامت می توان آنها را از میان برداشت، به جای آن که مشکلات خود را از میان بردارند، زندگی خود را بر باد می دهند و مشکل دیگری را بر مشکل خود می افزایند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

وَعَوِّذُ نَفْسِكَ بِالتَّصَبُّرِ. (۱۴۰)

نفس خود را، به صبر ورزیدن عادت ده.

زیرا نفس، راحت طلب است و از سختیها و تلخیها می گریزد. کسی که تاب تحمّل سختیها و مرارتها را نداشته باشد، به مقامات بلند دست نمی یابد.

از این جهت برای آن که نفس بتواند مشکلات و دشواریها را تحمّل کند، باید به او درس صبر و شکیبائی بیاموزید؛ بلکه باید او را به صبر ورزیدن معتاد کنید، تا بتوانید به هدفهای

بزرگ دست یابید؛ زیرا اکراه و اجبار در کارها سودی ندارد؛ بلکه در بسیاری از موارد دارای اثرات منفی خواهد بود؛ حتی صبر و استقامت در صورتی نافع است که نفس، آمادگی قبولی آن را داشته باشد.

به این جهت حضرت خضر به حضرت موسی سفارش فرمود:

وَطَّنْ نَفْسَكَ عَلَى الصَّبْرِ. (۱۴۱)

نفس خود را برای صبر، آماده کن.

در صورتی که انسان دارای صبر و استقامت باشد، سرانجام به مقصود خویش می رسد و شاهد پیروزی و موفقیت خود می شود.

صبر و ظفر هر دو از دوستان قدیمند

بر اثر صبر، نوبت ظفر آید

همچنین از سفارشات اوست:

رَضُّ نَفْسِكَ عَلَى الصَّبْرِ تُخَلِّصُ مِنَ الْأَثْمِ. (۱۴۲)

نفس خود را راضی بر صبر کن، تا از گناه رهایی یابی.

زیرا در صورتی که نفس خود را آماده و راضی بر صبر نکرده باشید، اکراه باطنی و بی میلی نفس، موجب اثرات سوء می گردد و با طغیان نفس وسیله شکست شما فراهم می شود.

آری انگیزه مهمی که اهل بیت اطهار علیهم السلام ما را به صبر و شکیبائی امر فرموده اند، این است که صبر، وسیله قبولی در امتحانات الهی است. به وسیله صبر، انسان می تواند در برابر مشکلات و گرفتاریهایی که به عنوان آزمایش برای او پیش می آید، ایمان و اعتقاد خود را اثبات کند. اولیاء خدا همه در این امتحان شرکت کرده اند و توانسته اند در نابسامانیهای شدید، خود را تسلیم مشیت خداوند قرار دهند.

مرحوم کنی و نتیجه صبر و استقامت او

از کسانی که در برابر مشکلات صبر ورزید و عزم راسخ و ایمان خود را ثابت نمود، مرحوم ملاً علی کنی است.

او در نجف اشرف در نهایت فقر و احتیاج زندگی می کرد. در هر هفته یک شب به مسجد سهله می رفت و از گوشه و کنار مسجد بدون توجه دیگران، نانهای خشکی را که در اطراف ریخته شده بود، جمع می کرد و به مدرسه می برد و یک هفته با آن گذران می کرد.

او مدتها این گونه زندگی کرد و صبر و استقامت را پیشه خود ساخت؛ تا آن که از نجف اشرف عازم کربلا شد و در آنجا رحل اقامت افکند.

او در

کربلا- نیز در کمال سختی و تنگدستی می گذرانند؛ ولی هیچ گاه دست از صبر برنداشت و همچنان استقامت ورزید؛ تا سرانجام برای رفع احتیاج خود متوسل به جناب حرّ شهید گردید.

مرسوم بود افرادی که تنگدست بودند چند شب چهارشنبه به زیارت حرّ می رفتند و به ایشان متوسل می شدند و با توسل به جناب حرّ، مشکلات مادی آنان حلّ می شد. مرحوم کنی شبهای چهارشنبه به زیارت حرّ می رفت و برای رفع تنگدستی، آن جناب را وسیله قرار می داد.

شبی در خواب جناب حرّ به وی فرمود: «آقای من تو را آقای تهران قرار داد». فردای همان روز مؤمنی پیدا شد، قنات آبی را به ایشان بخشید. شخص دیگری آن قنات را از او به مدّت یکسال به بیست و پنج تومان اجاره کرد. مرحوم کنی با همان پول خود را به تهران رساند. سال دیگر قنات را چهارصد تومان اجاره داد. کم کم امرش بالا گرفت؛ به حدّی که ناصرالدین شاه از او خائف بود.

گویند خیابانی به امر شاه در تهران ایجاد کردند که مسجد کوچکی به خاطر آن تخریب می شد. چون دستور شاه بود، علمای تهران نتوانستند با او مخالفت کنند. به این جهت، تصمیم گرفتند در عوض آن مسجد، مسجد بزرگتری در محلّ دیگر بنا کنند. مرحوم کنی از جریان آگاهی یافت، نامه ای به شاه فرستاد که در صدر آن نوشته بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ × أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ». (۱۴۳)

شاه از خراب کردن مسجد صرف نظر کرد و مسیر خیابان را عوض نمود. (۱۴۴)

روزی ناصرالدین شاه با خدم و حشم به قصد شکار از دروازه شهر بیرون رفت. پس از خروج از شهر

نگاهی به منظره تهران نمود و کمی در فکر فرو رفت. او فوراً از تصمیم خود پشیمان شد و به شهر بازگشت. بعضی از نزدیکان وی، سرّ این کار را از او جوّیا شدند.

شاه محرمانه چنین پاسخ داد: چون از دروازه شهر خارج شدم و نگاهم به دروازه شهر افتاد، این فکر به ذهنم وارد شد که اگر حاجی ملاّ علی کنی امر کند در دروازه را به روی من ببندند و باز نکنند، من چه خواهم کرد؟ از این رو ترس و وحشت مرا فرا گرفت. گفتم: بهتر اینست که به شهر بازگردم.

دستگاه و تجملات مرحوم آخوند کنی، چنان بود که مورد توجه شاهزادگان بود!

گویند دختر ناصرالدین شاه به عراق رفت و در نجف اشرف به زیارت مرحوم شیخ انصاری شرفیاب شد. آثار زهد عیسوی و علائم ورع یحوی را در ساحت مقدّس شیخ یافت! فرش اطاق شیخ، یک بوریا بود که نصف اطاق را گرفته بود، یک سفره حصیری به دیوار آویزان و یک پیه سوز سفالی در کنار منقل گلی، اطاق را نیمه روشن کرده بود. شاهزاده وقتی وضع اطاق شیخ را دید، نتوانست خودداری کند و گفت: اگر ملاّ و مجتهد این است، پس حاجی ملاّ علی کنی چه می گوید؟

هنوز سخن وی تمام نشده بود که مرحوم شیخ انصاری به حدّی بر او پرخاش نمود تا شاهزاده به گریه افتاد و گفت: آقا توبه کردم نفهمیدم، مرا عفو کنید. شیخ از تقصیر او گذشت و فرمود: جناب آقای کنی حق دارد آن طور زندگانی کند؛ زیرا او در مقابل پدر تو همان گونه باید زندگانی کند؛ ولی من در میان طلاب

هستم، باید امور زندگانیم مانند طلاب باشد! (۱۴۵)

اگر مرحوم کنی در برابر مشکلات صبر و شکیبائی نمی داشت، این همه محبوبیت، قدرت و عظمت را چگونه بدست می آورد؟

صبر نیروبخش و قدرت آفرین است

خداوند متعال صبر را وسیله کمک و استعانت معرفی می کند و در قرآن مجید می فرماید:

«وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (۱۴۶)

از صبر و نماز کمک بجوئید.

خداوند صبر را در کنار نماز، بلکه مقدم بر آن ذکر فرموده که خود اشاره بر این است که از آثار انرژی بخشی که بر اثر صبر در انسان ایجاد می شود، به خوبی می توان کمک گرفت.

انسان بر اثر صبر، از امدادهای غیبی خداوند بهره مند می گردد. کمکهای غیبی، توسط ملائکه ای که مأمور به امداد صبرکنندگان می شوند به آنان می رسد.

قرآن مجید نه تنها صبر و شکیبائی را وظیفه همه مؤمنین می داند، بلکه دستور می دهد علاوه بر صبر و استقامت، باید دیگران را نیز امر به صبر کنند.

خداوند می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا» (۱۴۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر پیشه کنید و دیگران را امر به صبر بنمائید و (با امام زمان خود) در ارتباط باشید. (۱۴۸)

انسان، بر اثر صبر و استقامت از نیروئی برتر و قدرتی بیشتر برخوردار می شود؛ زیرا صبر به انسان روحیه می دهد و او را آماده برای مشکلات و سختی ها می نماید. آمادگی برای تحمل مشکلات، نقش مهمی در مقاومت با نیروی مخالف دارد.

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

«إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ» (۱۴۹)

اگر بیست نفر از شما اهل صبر باشند، بر دویست نفر غلبه می یابند.

زیرا صبر می تواند بر نیروی جسمی انسان نیز بیفزاید و او را در برابر دشمن مقاوم و پایدار سازد؛ زیرا وقتی روحیه انسان قوی

شد و در فکرش نیروی استقامت

پدیدار گشت، ضعف جسمی او به قوت و قدرت تبدیل می شود.

پافشاری و استقامت میخ

سزد ار عبرت بشر گردد

بر سرش هرچه بیشتر کوبی

پافشاریش بیشتر گردد

نتیجه بحث

صبر و استقامت از شرایط ضروری و مهم برای دست یافتن به مقاصد بزرگ است. نفس خود را بر صبر و استقامت آماده و راضی کنید؛ تا مشکلات بزرگ برای شما آسان شود.

صبر و استقامت روحیه شما را تقویت می کند؛ ضعف روحی را به قوت و نیرو تبدیل می کند، و بر قدرت اراده شما می افزاید.

صبر و استقامت همچنان سدی که از هدر رفتن آب ها جلوگیری می کند، توانائیهای شما را متمرکز می کند و مانع از دست رفتن آنها می شود.

مردان خودساخته، موانع بزرگ را با صبر و استقامت از سر راه خویش برطرف می سازند و به این وسیله به آرزوهای دیرین خود دست می یابند و به گنجینه هایی از اسرار پی می برند؛ در این هنگام همه تلخیها و ناکامیهای که بر اثر صبر متحمل آن شده اند، به لذت گوارای روحی تبدیل می شود.

شما نیز صبر و شکیبائی را پیشه کنید و در برابر مشکلات بزرگ پایداری نمائید؛ تا همچون مردان خودساخته به مقاصد عالی و ارزشمند خود نائل شوید.

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدهش

بر جفای خار هجران، صبر بلبل بایدهش

اهمیت اخلاص

اخلاص به معنای پاک بودن رفتار و کردار آدمی از تظاهر و ریا و سایر امور شرک آمیز است. و از صفات بسیار ارزنده ای است که خداوند متعال برخی از بندگان خود را به دارا بودن مراحل عالی آن ستوده است. خداوند درباره حضرت موسی می فرماید:

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» (۱۵۰)

به یاد آور در کتاب، موسی را؛ بدرستی که او مخلص بود و رسول و پیامبر بود.

و درباره حضرت یوسف می فرماید:

«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (۱۵۱)

براستی او از بندگان مخلص ما بود.

این گونه شخصیتهای

بزرگ از درجه مخلصین گذشته و به مقام مخلصین راه یافته اند.

امام جواد علیه السلام اخلاص را یکی از صفات سیصد و سیزده تن از بزرگترین یاوران امام عصر ارواحنا فداه می دانند و آنان را به دارا بودن این خصلت می ستایند و می فرمایند:

فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ أَظْهَرَ أَمْرَهُ. (۱۵۲)

آن گاه که این عده از اهل اخلاص، در خدمت حضرت مهدی علیه السلام گرد آیند، آن بزرگوار امر خود را ظاهر می فرماید.

چون آن بزرگواران از قدرتهای خارق العاده و از تواناییهایی غیر عادی بهره مندند، اخلاص از صفات ضروری آنانست تا از قدرتهای روحی خود، کاملاً در تحت سیطره ولایت امام زمان عَجَلُ اللّٰهِ تَعَالَى فرجه الشریف استفاده کنند.

اثر و نتیجه اخلاص

اگر رفتار و کردار ما بر اساس پیروی از نفس باشد، عمر ما تباه شده و نتیجه ای از زندگی دنیا، جز خسران و زیان در آخرت نخواهیم دید؛ ولی اگر اعمال ما به خاطر داشتن اخلاص، برای خدا باشد، زندگی ما پرثمر می شود و بهترین نتیجه های مطلوب را در دنیا و آخرت بدست می آوریم.

حضرت امام صادق علیه السلام در گفتاری که هدایت کننده همه جویندگان راه حق است، می فرمایند:

الْإِخْلَاصُ يَجْمَعُ حَوَاصِلَ الْأَعْمَالِ. (۱۵۳)

اخلاص، نتیجه های اعمال را جمع آوری می کند.

وقتی که ثمرات کردار انسان جمع آوری شد، اجتماع آنها نیروی بزرگی را تشکیل می دهد. همچون قطرات آب که پیوستن آنها به یکدیگر دریای پهناوری را بوجود می آورد.

اخلاص نیز ثمرات رفتار انسان را جمع می کند و قدرت عظیمی را در نفس ایجاد می نماید.

اخلاص صاحب «جواهر الکلام»

با نگاه به صفحات تاریخ، شواهد زیادی بر این حقیقت می یابیم. به عنوان نمونه می توان از صاحب کتاب «جواهر الکلام» نام برد.

مرحوم محدث قمی می نویسد: در اسلام درباره حلال و حرام کتابی همانند «جواهر الکلام» نوشته نشده است. صاحب «جواهر الکلام» در حالی که بیست و پنج سال داشت، به تصنیف «جواهر الکلام» - که شرح شرایع است - پرداخت.

او بر اثر فقر و تنگ دستی، قدرت خرید کتابهای لازم را نداشت؛ از این رو به نوشتن کتاب «جواهر الکلام» پرداخت تا شخصاً در مسافرتها او را همراه داشته باشد و هنگامی که مردم از او مسائلی را می پرسند، در صورت احتیاج به آن مراجعه کند.

از این جهت که کتاب را برای خودش نوشته بود نه برای دیگران، هیچ گونه شبهه ریا و تظاهر در آن وجود نداشت. در زمان وی حدود بیست نفر از علماء

دیگر به نوشتن شرح شرایع مشغول بودند که نه هیچ کدام منتشر شد و نه هیچ یک پایان پذیرفت.

مرحوم صاحب جواهر فرزندى داشت به نام «شیخ حمید» که امورات و کارهای او را انجام می داد و او با خیال راحت به نوشتن و تکمیل مجلّات کتاب خویش مشغول بود. ولی «شیخ حمید» به مرگ ناگهانی درگذشت و صاحب جواهر را داغدار و آشفته خاطر ساخت.

او خود فرموده است: پس از مرگ فرزندم روز و شب آرام و قرار نداشتم، همیشه متفکر و قلبم را اضطراب فرا گرفته بود؛ تا آن که در یکی از شبها از مجلسی که بودم به قصد رفتن به منزل، خارج شدم؛ در میان راه، در حالی که در فکر و غصّه بودم، هاتفی از پشت سر ندایم داد «لاتفکر، لک الله» فکر مکن خدا با توست. چون پشت سر را نگاه کردم، احدی را ندیدم؛ آنگاه خدا را حمد نمودم و به او متوجّه شدم. پس از آن شب، خداوند درهای رحمتش را بر من گشود؛ امورات من انتظام یافت و حالاتم اوج گرفت. (۱۵۴)

پس از آن که او این ندا را شنید با خاطری آرام به نوشتن و اتمام جواهرالکلام پرداخت.

این نتیجه عمل مخلصانه او بود که او را در شدیدترین گرفتاریها یاری نمود و با شنیدن ندای غیبی، موفق به تکمیل کتاب پراج جواهرالکلام شد. اگر هاتف غیبی او را کمک نمی نمود، تألیف کتاب جواهرالکلام که مفصل ترین کتاب فقهی است، پایان نمی پذیرفت.

مرحوم صاحب جواهر از مصادیق روشن فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که می فرمایند:

طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَةَ وَالِدُّعَاءَ. (۱۵۵)

خوشا به حال آن کس که برای خدا، خالص نماید عبادت

و دعا را.

او بوسیله اخلاص، نه تنها سعادت خود را در دنیا تأمین کرد، بلکه در جهان آخرت نیز رستگار و سرفراز است.

آیا همه می توانند دارای اخلاص باشند؟

آثار مهم و گرانبهائی که برای اخلاص در کلمات اهل بیت علیهم السلام ذکر شده و ویژگیهای پرارزشی که مخلصین از آن برخوردارند، شگفت آور است.

اهمیت داشتن اخلاص تا حدی است که شاید برخی گمان کنند، دارا بودن اخلاص وظیفه همگان نیست و تنها شخصیت‌های ممتاز و اولیاء خدا موظفند از نعمت اخلاص بهره مند باشند! ولی قرآن مجید در یک دعوت عمومی می فرماید:

«فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (۱۵۶)

خداوند را بخوانید در حالی که دین را برای او خالص می کنید؛ هر چند کافران کراهت داشته باشند.

از این آیه استفاده می کنیم هر انسانی موظف است برنامه های دین را خالص از شوائب ریا و امثال آن بجا آورد؛ بلکه همان گونه که در روایات آمده است، انسان باید در تمامی رفتار و کردارش از تظاهر، ریا و خودنمایی پرهیز کند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

أَخْلِصْ حَرَكَاتَكَ مِنَ الرِّيَاءِ. (۱۵۷)

حرکات خود را از ریا خالص کن.

زیرا در صورتی رفتار و کردار آدمی ارزشمند است که ریا و تظاهر در آن وجود نداشته باشد.

می فروشد زاهد خودبین به دنیا دین خویش

گشته معلومش که در عقبی متاعش باب نیست

بنابراین اخلاص یک وظیفه عمومی است و همه موظف هستند در بدست آوردن آن بکوشند. متأسفانه بر اثر غفلت، بسیاری از افراد تنها در سختیهای دردناکی که جان را به لب نزدیک می سازد، خدا را مخلصانه می خوانند. قرآن می فرماید:

«هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ

مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أَحِيطَ بِهِمْ دَعَوَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ «(۱۵۸)

اوست که در خشکی و دریا شما را سیر می دهد تا چون در کشتی باشید و نسیمهای پاک بر آنان بوزد و خوشنود باشند، که (ناگهان) باد سخت وزیدن گیرد و موج از هر سو آنان را فرا گیرد، و آنان گمان کنند که در میان امواج گرفتار شده اند (در این زمان) خدا را بخوانند، در حالی که دین (و اعتقاد خود) را برای او خالص کنند. (و می گویند خدایا: (اگر ما را نجات بخشی از این گرفتاری، از شکر گزاران خواهیم بود.

در مورد دیگر خداوند می فرماید:

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيَهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ «(۱۵۹)

چون سوار کشتی شوند، خدا را بخوانند؛ در حالی که دین (و اعتقاد خود) را برای او خالص می کنند. پس چون خدا آنان را نجات دهد و بسوی خشکی (باز گردند) آن گاه آنان شرک می ورزند.

زاهد که ترس روز جزا را بهانه ساخت

بیمش ز خلق بود، خدا را بهانه ساخت

پس با استفاده از آیات قرآن بدست آوردیم: اخلاص یک وظیفه عمومی است و باید در هر برنامه عبادی دارای اخلاص باشیم؛ ولی بسیاری از مردم تنها در لحظاتی که جان خود را در خطر می بینند، خدا را مخلصانه می خوانند.

زحمت اخلاص

برای آن که با یک قضاوت عجولانه خود را مخلص نپنداریم، باید اعتراف کنیم که دارا بودن اخلاص، سخت و مشکل است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه وسیله می فرماید:

تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَتَخْلِيصُ النَّيِّهِ مِنَ الْفِسَادِ أَشَدُّ عَلَى الْعَامِلِينَ مِنْ طَوْلِ الْجَهَادِ (۱۶۰)

خالص نمودن عمل، از اصل عمل سخت تر

است و خالص نمودن نیت از فساد، سخت تر است بر اهل عمل از اینکه جنگ به درازا کشد.

در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام می فرمایند:

الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ. (۱۶۱)

ادامه دادن عمل تا خالص شود، از اصل عمل سخت تر است.

با توجه به این روایات درک می کنیم: اولیاء خدا، شخصیت‌های برجسته و علمای وارسته ای که در کارها، اخلاص را پیشه خود ساخته و اعمال خود را مخلصانه انجام داده اند، چه سختیها و دشواریهایی را متحمل شده اند. آنان سوخته و ساخته اند تا به مرحله اخلاص راه یافته اند.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرمایند:

يَخْلُصُونَ كَمَا يَخْلُصُ الذَّهَبُ. (۱۶۲)

آنان خالص می شوند، همان طور که طلا خالص می شود.

همان گونه که طلا در کوره زرگری بر اثر حرارت زیاد خالص می شود، اینان به همین دشواری به مقام اخلاص راه می یابند.

قلب روی اندوده نستانند در بازار حشر

خالصی باید که از آتش برون آید سلیم

بنابراین نباید تعجب کنید از گفتار پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آنجا که می فرمایند:

مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَزَّ اللَّهُ يَتَابِعَ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ. (۱۶۳)

هر کس اعمال خود را چهل روز برای خدا خالص کند، خداوند چشمه های حکمت را از قلبش بر زبان او جاری می کند.

زیرا آن کس که جسم و جاننش را از وجود شیاطین پاک ساخته و هوای نفس را به یک سو انداخته، ملائکه را در قلب خود جای داده و دلش را مسکن جنود خداوند قرار داده است. حکمت‌هایی که بر قلب او نازل می شود، بوسیله ملائکه ای که به خدمتگزاری او پرداخته اند، الهام می شود.

برای رسیدن به این مراحل امام صادق علیه السلام می فرمایند:

الْقَلْبُ حَرَمٌ اللَّهُ فَلَا تُسْكِنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ. (۱۶۴)

قلب، حرم خداوند است؛ پس در

حرم خدا، غیر خدا را سکونت مده.

کمال اخلاص

انسانی که اخلاص را ملکه خود ساخته است، از همه گناهان دست می کشد؛ زیرا اخلاص در صورتی به مرحله نهایی خود می رسد که انسان کاملاً از زشتیها و آلودگیها پاک شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به این حقیقت تصریح فرموده اند:

تَمَامُ الْإِخْلَاصِ تَجَنُّبُ الْمَعَاصِي. (۱۶۵)

کمال اخلاص، پرهیز از همه گناهان است.

در راه او شکسته دلی می خرنند و بس

بازار خودفروشی از آن سوی دیگر است

کمال اخلاص، تنها نیت پاک در انجام واجبات نیست، بلکه ترک محرمات نیز در آن شرط است؛ بلکه انسانی که در جستجوی حقایق و راه یافتن به عالم معنی است، باید فکر و اندیشه خود را نیز خالص و پاک کند. همان گونه که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در روایتی فرمودند:

فَاتَّقِ اللَّهَ تَعَالَى وَأَخْلِصْ ضَمِيرَكَ. (۱۶۶)

از خداوند متعال پرهیز و ضمیر خود را خالص گردان.

زیرا اگر انسان افکار و رفتار خود را پاک نماید، به راه نجات دست می یابد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

بِالْإِخْلَاصِ يَكُونُ الْخَلَاصُ. (۱۶۷)

رهائی یافتن، بوسیله اخلاص بدست می آید.

همان گونه که وقتی بدن خود را شستشو می دهید، از آلودگیها پاک می شوید؛ اگر اخلاص بورزید، رهایی می یابید؛ رهایی از قید و بند شیطانها و از هواهای نفسانی؛ در این هنگام است که چشمه حکمتها و اسرار پنهان، در قلب و جانتان می جوشد و بر زبان شما جاری می شود.

اینها در صورتی است که شما برای خدا خود را خالص کنید. جمله: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ» یعنی کسی که برای خدا اخلاص بورزد،

نه برای بدست آوردن حالات و مقامات! اگر برای رسیدن به مقامات اخلاص بورزید و هدف شما دست یافتن به حالات و کشف مجهولات و امثال آن باشد،

باید بدانید خود را در برابر خطرات بزرگ قرار داده اید.

نتیجه بحث

اخلاص از صفات ارزنده اولیاء خدا است. اگر تمام اعمال و حرکات شما خالص برای خدا باشد، از زندگی پربار بهره مند می شوید؛ زیرا اخلاص اثرات کردار آدمی را مجتمع می سازد و از اجتماع آن، آثاری بزرگ بدست می آید.

اگر برای تحصیل اخلاص در رفتار و کردار و حتی تمام حرکات و افکارتان سعی و کوشش بنمائید، به راه رهایی و نجات دست می یابید.

اگر بتوانید به مقام اخلاص برسید، روزنه ای وسیع از قدرت های بزرگ معنوی را به سوی خود می گشائید.

در صورت تداوم اخلاص، چشمه های حکمت در قلب شما می جوشد و الهامات رحمانی جان شما را صفا می بخشد. در این هنگام از هدایت خاصه که مخصوص اولیاء خداست، بهره مند می شوید و در پرتو این نعمت باعظمت، نه تنها راه را از چاه می شناسید و مشکلات رهایی از ضلالت و گمراهی برای شما آسان می شود، بلکه می توانید بر اثر عنایاتی که به شما می شود، راهگشای دیگران شوید.

ای یک دله صد دله، دل یک دله کن

مهر دگران را ز دل خود یله کن

یک صبح ز اخلاص بیا بر در ما

برناید اگر کام تو از ما گله کن

۱۲ علم و دانش

وسیله ارتقاء به درجات عالی است

فراگرفتن علم و دانش نه تنها از نظر علمی، بلکه از جهت روحی و معنوی نیز انسان را به مراتب عالی کمال می رساند. خداوند در قرآن کریم علم و دانش را از وسائل ارتقاء به درجات عالی و وسیله راه یافتن به مراتب بزرگ معنوی می شمارد. و کسانی را که علم و آگاهی به آنان داده شده است، صاحبان درجات عالی می داند و در این باره می فرماید:

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (۱۶۸)

خدا درجات آن

کسانی را از شما که ایمان آورده اند و آنان که دارای علم و دانش شده اند، بالا می برد.

زیرا علم در نفس انسان تحوّل ایجاد می کند و حالات نفسانی را دگرگون می سازد. انباشته شدن مطالب علمی در نفس و ضمیر ناخودآگاه، باعث تحوّل و دگرگونی در آن می شود. تحوّل که بوسیله علم در نفس ایجاد می شود، او را به سوی درجات کمال سوق می دهد. و نیل به درجات عالی، دانشمندان را از افراد ناآگاه ممتاز می سازد. خداوند در این باره می فرماید:

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَغْلُمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَغْلُمُونَ» (۱۶۹)

بگو آیا آنان که می دانند با آنان که نمی دانند، همسان هستند؟

ز دانش زنده مانی جاودانی

ز نادانی نیابی زندگانی

بود پیدا بر اهل علم، اسرار

ولی پوشیده گشت از چشم اغیار

نه بهر خورد و خوابی همچو حیوان

برای حکمت و علمی چو انسان

هر کاری که انجام می دهیم، اثراتی در نفس ما به جای می گذارد و درجه تأثیر آنها در نفس ما بستگی به ارزش اعمالی دارد که انجام می دهیم. به این جهت تأثیری که علم و دانش در نفس ایجاد می کند و تحوّل که در آن بوجود می آورد، در سطح عالی است.

زیرا فرا گرفتن علم و دانش از نظر دین، دارای ارزش فوق العاده است. - البتّه با حفظ شرایطی که در بیانات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در ارتباط با علم و شرایط تحصیل آن فرموده اند - چون فراگیری علم، علاوه بر آن که بر آگاهیهای انسان می افزاید، خود یک نوع عبادت است.

حضرت امام باقر علیه السلام می فرمایند:

تَذَكُّرُ الْعِلْمِ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ. (۱۷۰)

یک ساعت تذکر علم، از قیام یک شب و به عبادت پرداختن در آن بهتر است.

بدیهی است تذکر یک ساعت علم،

در صورتی از عبادت یک شب برتر است، که از تعلیم و تعلّم قصدی جز تقرب به خداوند وجود نداشته باشد. اگر مقصود طالب علم، ریاست بر عوام کالانعام باشد، او از آنان اضلّ و گمراه تر است:

«أَوْلَيْكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (۱۷۱)

آنان همچون چهارپایان هستند؛ بلکه آنها گمراه ترند.

این گفتار از فرمایشات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در پیرامون فضیلت علم و دانش است:

قَلِيلٌ مِنَ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعِبَادَةِ (۱۷۲)

فرا گرفتن اندکی از علم، بهتر است از عبادت بسیار.

ضرورت میل و اراده در تحصیل علم

برای دست یافتن به نیروهای روحی و معنوی از راه علم و دانش، نیاز شدید به میل و اراده در تحصیل علم دارید؛ تا نفس شما آمادگی برای پذیرفتن مسائل علمی و اعتقادی را داشته باشد.

زیرا دانشجویان بی اراده و بی هدف، آینده درخشانی ندارند و از وقت و فرصت خود بهره ای نمی برند؛ بلکه می توان گفت: دانشجویی که میل و اراده برای رسیدن به مقامات ارزنده علمی و معنوی را ندارد، آینده ای تاریک در انتظار اوست. زیرا میل و رغبت و داشتن اراده، از شرایط ضروری پویندگان راه علم و دانش است.

به این جهت، در آنچه که خداوند به حضرت داود وحی فرموده، آمده است:

... الْمُنْتَعِلُ يَحْتَاجُ إِلَى رَغْبَةٍ وَارَادَةٍ... (۱۷۳)

دانش آموز، احتیاج به میل و اراده دارد.

بنابراین برای فراگیری علم و دانش، علاوه بر میل و علاقه، باید اراده درس خواندن در شما وجود داشته باشد؛ زیرا رغبت و علاقه اگر همراه با اراده و تصمیم نشود، اثری در آموزش و فراگیری علم ندارد.

پس اگر مایل به اندوختن علم و دانش هستید و آرزوی فراگیری علوم را در سر می پرورانید، باید برای رسیدن به مقصود، با تصمیم و

اراده محکم به سوی آن روان شوید.

ترک گناه از مسائل ضروری در فراگیری علم و دانش است

ترک گناه یکی دیگر از مسائل مهمی است که در راه علم و دانش باید کاملاً مورد توجه باشد؛ زیرا همان گونه که ارتکاب گناه، توفیق بسیاری از عبادات را از ما سلب می کند، از آموختن علم و دانش نیز جلوگیری می کند و مانع تحصیل می شود.

بسیاری از مردم که از فراگیری علم و دانش محرومند و از عقاید و معارف اهل بیت عصمت علیهم السلام چندان آگاهی ندارند، بر اثر گناهایی است که انجام داده اند. زیرا خداوند گاهی بندگان را بر اثر پستی گناه از نعمت علم و آگاهی محروم می سازد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِذَا أَرَدَلَ اللَّهُ عَبْدًا حَظَرَ عَلَيْهِ الْعِلْمَ. (۱۷۴)

هر گاه خداوند بنده ای را خوار نماید، او را از فراگرفتن علم و دانش محروم می نماید.

...

بنابراین فرمایش، در بسیاری از موارد بی بهره بودن از معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و محروم بودن از علم و دانش، از پستی انسان - که نتیجه گناه و معصیت است - سرچشمه می گیرد.

به این جهت بر همه جویندگان علم و دانش لازم است برای پیشرفت در تحصیل و فراگیری علوم و معارف، خود را از گناه باز دارند و با زیور عبادت و اطاعت خداوند خود را بیارایند.

کدام دسته از علوم انسان را به تکامل روحی می رساند

از مطالبی که در پیرامون آثار و شرایط تحصیل علم آوردیم، روشن می شود که از دیدگاه روایات، آثار ارزشمندی که برای فراگیری علم ذکر شده است، همه انواع علوم را شامل نمی شود.

گرچه عده ای معنای واژه علم را عموم آنچه که تحصیل آن در جهان کنونی ما مرسوم است، می دانند؛ ولی از نظر روایات، بسیاری از آگاهان به مسائل علمی صاحبان فضل - نه علم - شمرده می شوند. به این جهت

از نظر مکتب خاندان وحی، آموختن هر گونه مطلبی که عنوان علم و دانش به خود گرفته است، واجب نیست.

در روایتی که دارای شهرت فراوان است، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده که آن حضرت فرمودند: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ» طلب علم بر هر مرد و زن مسلمان واجب است؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر این روایت می فرمایند:

أَي عِلْمِ التَّقْوَى وَالْيَقِينِ. (۱۷۵)

مقصود پیامبر از علمی که طلب آن واجب است، دانشی می باشد که بر تقوی و یقین انسان می افزاید.

بنابراین مقصود از روایاتی که در مدح علم و دانش وارد شده است، علمی است که انسان را به تکامل می رساند، نه همه علوم؛ به ویژه اگر از آن دسته علمی باشند که در ظاهر به صورت علم جلوه گر شده اند، ولی در حقیقت جز مسائل خیالی چیزی بیش نیستند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:

إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ سِحْرًا وَمِنَ الْعِلْمِ جَهْلًا وَمِنَ الْقَوْلِ عَيًّا. (۱۷۶)

بعضی از بیانه‌ها سحر، و بعضی از علوم جهل، و بعضی از گفتارها درماندگی در بیان است.

عده ای در مقام بیان، عاجز از گفتار هستند و بعضی دیگر از جهت بیان آن چنان نیرومند هستند که گفتارشان گرچه باطل باشد، همچون سحر در افراد رسوخ می کند. اگر این گونه افراد، خرافه ای را به نام تئوری علمی به محافل علمی جهان! تزریق کنند، آیا آموختن بافته های آنان واجب است؟!

«بطلمیوس» توانست با اشاعه یک عقیده اشتباه درباره هیئت، نزدیک سه هزار سال دانشمندان بزرگ جهان حتی افرادی مانند ابوعلی سینا را به اشتباه انداخته و آنان را با خود هم عقیده و هم رأی نماید؛ تا سرانجام پیشرفت علم، خط بطلان بر

فرضیه بطلمیوس کشید.

در زمانی نزدیک به عصر ما، «داروین» مسئله تنازع بقاء را مطرح کرد و آن چنان به این فرضیه خرافی رنگ علمی داد که بعضی از دانشمندان رأی او را پذیرفتند! پس از چندی این خرافه را با نیرنگ و فریب همراه ساختند تا عده دیگری را فریب دهند؛ ولی سرانجام پرده از خیانت دانشمندان برداشته شد و نیرنگ آنان آشکار گشت. اینک متن گزارشی را که پرده از فریب آنان برمی دارد ذکر می کنیم:

در سالهای اول این قرن یک گروه از دانشمندان حرفه ای و آماتور، از جمله «چارلز داوسون» و کیل و عتیقه شناس در بریتانیا، چندین استخوان جمجمه و فکّ پائینی کشف کردند که به نظر می رسید متعلق به «حلقه مفقود» بین میمون و آدم باشد. «منچستر گاردین» این کشف را در نوامبر سال ۱۹۱۲ به اطلاع عموم رساند.

محل اکتشاف که یک گودال شنی نزدیک «پیل داون کمن» واقع در «ساکن» بود، موجب شد که نام انسان «پیل داون» را بر این یافته بگذارند. بعضی از متخصصین شک داشتند که قطعات فکّ و جمجمه متعلق به هم باشند. وقتی در سال ۱۹۱۷ اعلام شد که یک انسان «پیل داون» دیگر، دو سال قبل کشف شده بود، بیشتر شکاکها ساکت شدند.

در دهه های بعد انسان «پیل داون» مقام «حلقه مفقود» را از دست داد. دانشمندان آن را به یک ترکه گمنام درخت تکامل تنزل دادند. سرانجام در سال ۱۹۵۳ یک متخصص علم تشریح از دانشگاه آکسفورد به نام «ج. س. واینز» تحقیقی را شروع کرد که به اثبات شینادی در این قضیه منجر شد.

سوء ظنّ «واینز» زمانی برانگیخته شد که شنید محلّ کشف

دومین انسان «پیلِت داوَن» نامعلوم است. از «سرویلفودلگراس کلار» از دانشگاه «آکسفورد» و «کنت پ آکلی» از موزه بریتانیا تقاضای کمک کرد. نتایج کار آگاهی آنها مدتی بعد در همان سال در گزارش موزه بریتانیا منتشر شد. دیگر جای شک نبود، دندان استخوان فک را اصلاح کرده بودند تا شبیه انسان به نظر آید!

آزمونها نشان دادند که استخوانهای فک و جمجمه از دورانهای مختلفند. ثابت کردند که دومین انسان «پیلِت داوَن» را با جفت و جور کردن جعل کرده اند. استخوانهای حیواناتی که در محل پیدا شده بود از قاره های مختلف جمع کرده بودند. هنوز به طور قطع معلوم نیست که این حيله را چه کسی درست کرده بود؟

در علم هم، مثل هر زمینه دیگر، تقلب همیشه ممکن است. این که دقیقاً چه قدر تقلب در عمل صورت می گیرد، مشخص نیست. (۱۷۷)

برای این گونه دوروییها و تقلبها، برخی از دانشمندان مورد طرد و نفی خاندان وحی علیهم السلام هستند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند که آن بزرگوار فرمودند:

وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ. (۱۷۸)

من می ترسم بر شما از هر شخصی که دارای قلبی نفاق انگیز و زبانی عالمانه؛ آنچه را که می شناسید، می گوید؛ اما در مقام عمل آنچه را مورد انکار شماست، انجام می دهد.

بعضی از دانشمندان به عقیده خود در راه خدمت به جامعه تلاش می کنند ولی ناخودآگاه در خدمت استعمار قرار می گیرند و قدرتهای استعماری از علم و آگاهی آنان به سود خود بهره می برند. «اینشتین» یکی از این گونه افراد است.

رنج روحی و افسردگی او و پشیمانی همکارش «رابرت آپنهايمر» گواه بر این واقعیت

است. رنج روحی و افسردگی آن دو، زمانی پیدا شد که دریافتند نیروی عظیم اتم، به جای آن که برای کاهش رنج بشر به کار رود، توسط دولتها و دولتمردان سیاست پیشه، برای ارباب ملتها و انهدام انسانها به کار گرفته شده است.

«پنهایمر» که از دوستان نزدیک «اینشتین» بود، در گردهمایی دانشمندانی که به مناسبت دهمین سال درگذشت «اینشتین» توسط «یونسکو» ترتیب یافته بود گفت:

«اینشتین» در غروب زندگیش، سرخورده و مأیوس از مسابقات تسلیحاتی و جنگها، به او گفته بود: اگر قرار بود زندگی را دوباره از سر گیرم، ترجیح می دادم کارگر ساده برق باشم! (۱۷۹)

«اینشتین» با آن همه شهرت علمی در آخرین روزهای عمر، از گذشته خود پشیمان شد و از اینکه علم و دانش خود را در خدمت قدرتهای ویرانگر جهان دید - نه در خدمت مردم - اظهار تأسف و پشیمانی کرد!

اینک سؤال می کنیم: آیا علم و دانشی که در خدمت استعمار و قدرتهای ستمگر جهان است، می تواند سبب تعالی روح و عروج به درجات عالی معنوی باشد؟ دانشمندی که ناخودآگاه به قدرتمندان بیگانه خدمت، و به مردم خود خیانت می کند، چگونه ممکن است مورد مدح و ستایش اهل بیت علیهم السلام باشد؟

در روایات ما، عالمی مورد ستایش است که نه تنها در گفتار، بلکه در مقام عمل نیز خدمتگزار دین باشد.

به این جهت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ قَوْلَهُ فِعْلُهُ وَمَنْ لَمْ يُصَدِّقْ قَوْلَهُ فِعْلُهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ. (۱۸۰)

مقصود از عالم کسی است که رفتارش، گفتارش را تصدیق کند و آن کس که رفتارش، گواه بر راستی گفتارش نباشد، عالم نیست.

با نشر علم به کمالات معنوی راه می یابید

فضیلت علمی که قلب را حیات می بخشد، نه تنها از جهت

تحوّلاتی است که در نفسِ عالم ایجاد می شود؛ بلکه علم از جهت آموختن به دیگران و ایجاد تحوّل در جامعه نیز، دارای فضیلت است.

زیرا لازمه علم و دانش، نشر آن و آموختن به دیگران است. آنان که تعلیم می گیرند، وظیفه دارند آن را به افراد دیگر بیاموزند. به این طریق، اگر چه علم اندک باشد، بوسیله آموختن به یکدیگر در میان هزاران نفر راه یافته و رواج می یابد. جریانی که اینک می آوریم دلیل فضیلت علم و لزوم نشر و آموختن آن به دیگران است:

مرحوم مجلسیِ اوّل، از علمای بزرگ شیعه است. او پیوسته در زندگی خود به ریاضت، مجاهده، تهذیب اخلاق و خدمت به مردم مشغول بود. او در یکی از نوشته های خود آورده است:

برای زیارت به عتبات رفتم. زمانی که وارد نجف اشرف شدم، فصل زمستان فرا رسید. من تصمیم گرفتم زمستان را در نجف بمانم. شب در خواب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم، آن بزرگوار لطف بسیار به من نمود و فرمود: بعد از این در نجف توقّف مکن، به شهر خود - اصفهان - بازگرد که وجود تو در آنجا نفعش بیشتر و بهتر است.

چون من اشتیاق فراوان به ماندن در نجف اشرف داشتم، اصرار زیاد ورزیدم که آن بزرگوار اجازه فرمایند من در نجف بمانم. آن بزرگوار قبول نکردند و فرمودند:

امسال شاه عباس وفات می کند و شاه صفی به جای او می نشیند و در ایران فتنه هایی سخت رخ می دهد، خدا می خواهد تو در این فتنه ها خلق را هدایت کنی.

نکته مهمّ اینست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: تو می خواهی به تنهایی به سوی باب خدا بیائی، ولی خدا می خواهد به یمن هدایت

تو هفتاد هزار نفر به درگاه خداوند بیایند. پس بسوی آنان بازگرد؛ زیرا که گریزی از آن نداری.

بر اثر این خواب من به اصفهان بازگشتم و آن را برای یکی از دوستان نزدیک بیان کردم. او خواب مرا برای شاه صفی که در آن روزگار در مدرسه صفویه بود نقل کرد. چند روز پیش نگذشت که شاه عباس در سفر مازندران در گذشت و شاه صفی بر اریکه سلطنت نشست. (۱۸۱)

بر اثر این خواب، مرحوم علامه مجلسی اول به اصفهان بازگشت و مردم را با انوار تابناک علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام آشنا ساخت.

آری در دوران غیبت بر دانشمندان و آگاهان به عقاید و معارف خاندان وحی لازم است، همچون پدری مهربان، دیگران را یاری نمایند و در راهنمایی و ارشاد آنان بکوشند.

گواه بر این حقیقت روایتی است که امام حسن عسکری علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل فرموده اند:

أَشَدُّ مِنْ يُتِمُّ الْيَتِيمَ الَّذِي انْقَطَعَ عَنْ أَبِيهِ، يُتِمُّ يَتِيمًا انْقَطَعَ عَنْ إِمَامِهِ وَلَا يَقْدِرُ الْوُصُولَ إِلَيْهِ، وَلَا يَذَرِي كَيْفَ حُكْمُهُ فِيمَا يَتَتَلَى بِهِ مِنْ شَرَائِعِ دِينِهِ؛ أَلَا- فَمَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا عَالِمًا بِعُلُومِنَا وَهَذَا الْجَاهِلُ بِشَرِيعَتِنَا، الْمُنْقَطِعُ عَنْ مُشَاهَدَتِنَا، يَتِيمٌ فِي حَجْرِهِ؛ أَلَا فَمَنْ هَدَاهُ وَأَرْشَدَهُ وَعَلَّمَهُ شَرِيعَتَنَا كَانَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى. (۱۸۲)

سخت تر از بی سرپرستی یتیمی که پدر خود را از دست داده است، بی سرپرستی یتیمی است که از امامش دور افتاده و قدرت رسیدن به او را ندارد و نمی داند وظیفه او در احکام شرعی که برای او پیش می آید چیست؟ آگاه باشید هر کس از شیعیان ما، که آگاه به علوم ما باشد و این شخص را که جاهل به شریعت ما است و

از دیدن ما محروم شده و یتیمی است که در دامان اوست، آگاه باشید هر کس او را هدایت کرده و ارشاد نماید، در مقام عالی بهشت با ما خواهد بود.

در این روایت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نشر علم و دستگیری از افراد ناآگاه را، راه تکامل معنوی بیان می کنند و می فرمایند: کسی که مردم را هدایت و راهنمایی کند، در بهشت برین با ما خواهد بود.

به همین جهت بسیاری از علماء، کوشش فراوان در راه کسب علم و دانش نموده اند. گاهی بعضی از آنان چنان به بحث در مسائل علمی می پرداختند که خواب و خوراک را فراموش می کردند.

مرحوم حاج کریم فرّاش که یکی از خدّام حرم حضرت امام حسین علیه السلام بود، می گوید: من در حرم مطهر به خدمتگزاری مشغول بودم. خدمتگزاران بسته شدن دربهای حرم را به اطلاع زوّار رساندند. دیدم وحید بهبهانی و آقا شیخ یوسف بحرانی با هم از حرم مطهر بیرون آمدند و در رواق به صحبت و بحث در مسائل علمی پرداختند؛ تا خدّام حرم بسته شدن دربهای رواقها را به زوّار اطلاع دادند، آن دو بزرگوار از رواق خارج شدند و در صحن به بحثهای خود ادامه دادند؛ تا آن که بسته شدن دربهای صحن را نیز به اطلاع زوّار رساندند.

آن دو بزرگوار از صحن خارج شدند و در پشت درب قبله به گفتگو و بحثهای علمی خود پرداختند. من در صحن مطهر بودم، سحرگاه برای گشودن دربهای صحن برخاستم. رسم بود اول دری را که می گشودیم در قبله بود. چون در را باز کردم، دیدم آن دو بزرگوار هنوز ایستاده اند و بحث می کنند!

چون این جریان را

دیدم، ایستادم و از طول بحثهای آنان مبهور شدم؛ ولی آنان باز هم به مباحثه خود ادامه دادند؛ تا مؤذن اذان صبح را گفت. آن گاه آقا شیخ یوسف بحرانی که در حرم مطهر، امام جماعت بود به سوی حرم شریف برگشت و بحث آنان پایان یافت. (۱۸۳)

ما باید زحماتی را که علمای ربّانی در طول تاریخ شیعه متحمل شده اند، ارج نهمیم و در احترام نسبت به آنان کوشا باشیم و از بدگوئی و استخفاف نسبت به آنان برحذر باشیم.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مَنْ اسْتَخَفَّ بِالْعُلَمَاءِ أَفْسَدَ دِينَهُ. (۱۸۴)

کسی که علما را سبک بشمارد، دین خود را فاسد نموده است.

این فرمایش درباره علمائی که پشتیبان دین خدا هستند، صادر شده است. اهانت به این گونه دانشمندان - گرچه اندک باشند - اهانت به دین و دستورات خداوند است؛ زیرا این گونه دانشمندان، بر اثر تلاش و کوشش در راه کسب علم و دانش و نشر آن در میان جامعه، از مقربین درگاه خداوند و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هستند.

به این جهت کسی که به آنان اهانت کند، در حقیقت به دین اهانت می کند و آن کسی که به دستورات خدا اهانت نماید، دین خود را تباه می کند.

نتیجه بحث

برای فراگیری علم و دانش، میل و اراده، نقش بسیار مهمی را دارا هستند. به این جهت لازم است این دو را در خود ایجاد و تقویت کنید.

سعی کنید علمی را که از مکتب وحی سرچشمه می گیرد فرا گیرید و وجود خویش را از انوار تابناک آن روشن سازید.

با آموختن این علوم، تحوّل عظیمی در نفس شما به وجود می آید؛ زیرا علم و دانش شعور خودآگاه و ناخودآگاه را

تحت تأثیر قرار می دهد و افکار شما را در سطح عالی قرار می دهد.

نتیجه این تحوّل روحی، حیات جاویدان و راه یافتن به اسراری که از اغیار پوشیده است، می باشد. در این هنگام وسیله ترفیع درجات برای شما فراهم می شود و به مراتب عالی حیات معنوی راه می یابید.

با راه یافتن به مقامات عالی علمی، می توانید جامعه و امتی را راهنمایی نمائید و توده هایی را از ضلالت و گمراهی نجات داده و با آرمانهای عالی اهل بیت علیهم السلام آشنا سازید.

چو علمت هست خدمت کن که زشت آید بر دانا

گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحا

۱۳ اثر توفیق در پیشرفت انسانها

انسان در انجام کارهای خیر، نیاز به عنایت و توفیق از جانب خداوند بزرگ دارد و تا توفیق الهی شامل حال او نشود، به انجام کارهای خداپسندانه موفق نخواهد شد. بر این اساس به خاطر موفقیت در برنامه ها و رسیدن به اهداف عالی، لازم است از خداوند درخواست کنیم به ما توفیق عنایت کند تا رسیدن به هدفهای مهم و ارزنده برای ما، امکان پذیر و آسان شود.

حضرت جواد الائمه علیه السلام می فرمایند:

الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى تَوْفِيقٍ مِنَ اللَّهِ وَوَاعِظٌ مِنْ نَفْسِهِ وَقَبُولٍ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ. (۱۸۵)

انسان مؤمن به سه چیز محتاج است:

۱ - توفیقی که از جانب خداوند بدست آورد.

۲ - از طریق نفس خود، موعظه گر خود باشد.

۳ - نسبت به کسی که او را نصیحت می کند، حالت قبول و پذیرش داشته باشد.

بنابراین فرمایش، توفیق الهی یکی از نیازهای هر فرد مؤمن است تا با کمک آن تصمیم و اراده خود را جامه عمل بپوشاند.

در دعائی که هنگام زیارت مشاهد مشرفه مستحب است قرائت شود، می گوئیم:

اللَّهُمَّ صَلِّ ... نَبِيِّ بِالْتَوْفِيقِ. (۱۸۶)

خداوندا ... تصمیم مرا به

توفیق پیوند زن.

زیرا نیت و تصمیم بر هر کار خداپسندانه در صورتی که مقرون به توفیق الهی نباشد، اثر عملی ندارد. باید تصمیم و نیت انسان، به توفیق الهی ضمیمه شود تا کارساز گردد، و گرنه تصمیم و نیت در صورتی که همراه توفیق نباشد، اثر عملی نخواهد داشت؛ گرچه انسان از ثوابی که وعده داده شده، بهره مند می شود.

بنابراین، توفیق الهی یکی از نیازهای هر فرد مؤمن است؛ زیرا اراده و قدرت بر انجام امور خیر، علت تامه برای تحقق آنها نیست. برای تحقق کارهای پسندیده - گذشته از تصمیم و توانایی - احتیاج به توفیق الهی نیز دارید و در صورتی که توفیق خداوند شما را یاری نکند، امکان انجام کارهای خوب وجود ندارد.

خداوند از قول حضرت شعیب می فرماید که او به قوم خویش چنین فرمود:

«إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ» (۱۸۷)

من اراده ندارم مگر اصلاح را به قدری که استطاعت دارم و توفیق ندارم مگر به کمک خداوند.

این فرمایش دلیل بر آنست که استطاعت و قدرت در انجام کارها کافی نیست، بلکه توفیق خداوند نیز مورد نیاز است. لطف و توفیق پروردگار باید قوت و قدرت انسان را تکمیل کند و گرنه توانایی انسان، به تنهایی مشکل گشا نیست.

با این بیان نه تنها افراد معمولی بلکه بزرگان و اولیاء خدا در صورتی در انجام کارهای خیر موفق می شوند، که از جانب خداوند توفیق آن را پیدا کنند.

اعتقاد و توجه به این نکته که همه افراد در انجام برنامه های خداپسندانه باید توفیق الهی پشتیبان آنان باشد، نه تنها لازم و ضروری است؛ بلکه از اثری مهم برخوردار است و آن

جلوگیری از ایجاد غرور و متیت می باشد. مردان خدا و اولیاء اللہ چون به این حقیقت توجّه دارند که همه کارهای نیک آنان، با توفیق خداوند است، آنان را غرور و کبر فرا نمی گیرد.

آنان خود را در این میان هیچ می دانند. داشتن این روحیه و اعتقاد، بر اخلاص آنان می افزاید و از خودبینی و متیت باز می دارد.

صبر بر درد، نه از همت مردانه ماست

درد از او، صبر از او، همت مردانه از اوست

دگری را به جز او، راه به ویرانه دل

نتوان داد، که این گوشه ویرانه از اوست

شمع و پروانه از او سوختن آموخته اند

شعله شمع از او، سوزش پروانه از اوست

تصمیم، قدرت، توفیق و اصابت با چهار رکن سعادت

انسان سعادت مند کسی است که بر طبق توفیق بتواند عمل کند. یعنی علاوه بر تصمیم، قدرت و توفیق، بتواند توفیق الهی را به صورت عمل در آورده و با فریب و نیرنگ شیطان، توفیق را از دست ندهد. بسیاری از مردم همه شرایط موفقیت را دارند، ولی به وسیله افکار منفی و شیطانی، از انجام آن خودداری می کنند و توفیق را از دست می دهند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَا كُلُّ مَنْ نَوَى شَيْئًا قَدَرَ عَلَيْهِ وَلَا كُلُّ مَنْ قَدَرَ عَلَى شَيْءٍ وَفَّقَ لَهُ وَلَا كُلُّ مَنْ وَفَّقَ لَشَيْءٍ أَصَابَ لَهُ، فَإِذَا اجْتَمَعَتِ النَّيَّةُ وَالْقُدْرَةُ وَالتَّوْفِيقُ وَالْأَصَابَةُ فَهَذَا السَّعَادَةُ. (۱۸۸)

این گونه نیست که هر کس هر چه را تصمیم بگیرد، قدرت انجام آن را داشته باشد و بر تمام هر چه قدرت آن را دارد، توفیق انجام آن را داشته باشد، و بر تمام آنچه توفیق دارد، به آن اصابت کند و برسد. پس هر گاه نیت، قدرت، توفیق و اصابت به مقصود، با هم جمع شدند، سعادت انسان کامل می شود.

توفیق، قدرت رهبری و هدایت به سوی نیکبختی

نکته ای از روایتی که آوردیم استفاده می کنیم، و آن این است که در مسئله توفیق، قدرت اجرائی اجباری وجود ندارد؛ زیرا برای رسیدن به سعادت علاوه بر توفیق، نیاز به اصابت نیز وجود دارد.

توفیق نیروئی است که انسان را به سوی خوبیها و امور پسندیده رهبری می کند. در حقیقت توفیق، راهنمایی بر انجام کار خیر است، بدون آن که مسئله جبر در کار باشد؛ زیرا فرد موقّق هیچ گونه اجباری در انجام آن ندارد. این وظیفه اوست که از نیروی توفیق استفاده کند و آن را ضایع نسازد.

بنابراین توفیق فقط عنوان راهنمایی و پیشوایی برای اعمال خیر را دارد، بدون آن که اجبار و یا اکراهی وجود داشته باشد.

به این جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لَا قَائِدَ خَيْرٍ مِنَ التَّوْفِيقِ. (۱۸۹)

راهنمایی بهتر از توفیق وجود ندارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام توفیق را به عنوان بهترین راهنما معرفی می فرمایند؛ زیرا همان گونه که گفتیم در اعطاء توفیق، قدرت اجرائی اجباری نهفته نیست؛ به این لحاظ گاهی خداوند توفیق را به ما عنایت می کند، ولی ما آن را از دست داده و ضایع می سازیم.

تعبیری که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند، پاسخی است برای افرادی که از انجام کارهای پسندیده خودداری می کنند و اگر در این باره به آنان ایراد شود، می گویند: خداوند توفیق آن را به ما نداده است.

با این بیان واضح می شود که در بسیاری از موارد، توفیق الهی ما را یاری می کند، ولی ما آن را ضایع نموده و بر وفق آن عمل نمی کنیم!

بنابراین از شرایط حتمی کامیابی و دستیابی به هدف، رفتار بر طبق توفیق الهی است.

مردان موفق

مرحوم سید محمد باقر قزوینی از مردان بزرگی است که از توفیق عظیم

و بیکرانی که شامل حال او شده بود، بهره مند گردید.

آن مرحوم از بزرگان علمای شیعه و پیشگامان خدمت به خلق و خواهرزاده سید بحر العلوم است.

برادر زاده وی مرحوم سید مهدی قزوینی که خود از علمای بزرگ است، نقل می کند: دو سال قبل از آمدن طاعون در عراق، آن بزرگوار ما را به آمدن آن خبر داد و برای هر یک از نزدیکان خود دعا نوشت و می فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خواب به من فرموده اند: «وَبِكَ يَخْتَمُ يَا وَلَدِي» مرض طاعون به تو ختم می شود.

در آن سال او خدمتی به اسلام و اسلامیان کرد که عقلها متحیر ماند. او بر تمام اموات شهر و خارج شهر نماز خواند. بر هر بیست نفر یا سی نفر یا کمتر و یا بیشتر یک نماز می گذارد!

تعداد افرادی که به طاعون مبتلا شدند و جان خود را از دست دادند، آن قدر زیاد بود که یک روز بر هزار نفر یک نماز بجا آورد. او سرانجام در شب عرفة سال ۱۲۴۶ بعد از نماز مغرب، به رحمت ایزدی پیوست و همان طور که از قبل فرموده بود، آخرین نفری بود که جان خود را به مرض طاعون از دست داد. (۱۹۰)

او یک بار در کشتی دهها نفر از علما و صلحا را که نزدیک بود جان خود را بر اثر طوفان از دست بدهند، نجات داد. آن بزرگوار با نیروی معنوی و قدرت خارق العاده، طوفان را آرام ساخت و کشتی را از خطر غرق شدن رها ساخت.

برادرزاده او می گوید: با آن مرحوم و گروهی از علما و صلحا در کشتی نشسته بودیم و از کربلا- می آمدیم. ناگهان باد سختی

وزیدن گرفت و کشتی را به خطر انداخت. یک تن از افرادی که با ما بود، بسیار مضطرب شد و حالش متغیر شد؛ گاهی می گریست و گاهی به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام متوسل می شد. ولی در این میان مرحوم سید همانند کوه آرام نشسته بود.

وقتی که خوف و گریه آن مرد بسیار شد، به او فرمود: از چه می ترسی؟! باد و رعد و برق تمامی، مطیع امر خداوند هستند. سپس عباى خود را جمع کرد و به سوى باد اشاره کرد مثل آن که مگسى را براند، و فرمود: آرام باش. در همان لحظه طوفان آرام گرفت و کشتی آرام شد. (۱۹۱)

آن مرحوم بر اثر توفیقى که علل آن برای ما ناشناخته است، موفق به فراگیری علوم عظیمی شد که در شرایط عادى تحصیل آن امکان ندارد. مرحوم محدث نوری این جریان را که نشان دهنده شخصیت و عظمت فوق العاده آن بزرگوار است، چنین آورده است:

امام عصر ارواحنا فداه به آن بزرگوار بشارت دادند: در آینده علم توحید روزی تو خواهد شد.

آن بزرگوار می گوید: بعد از این بشارت، شبی از شبها در خواب دیدم دو ملک از آسمان نازل شدند. در دست یکی از آن دو چند لوح قرار داشت، که روی آنها چیزهایی نوشته شده و در دست دیگری میزانی بود. آن دو ملک دو لوح را در دو کفه ترازو می گذاردند و آنها را با یکدیگر می سنجیدند و پس از آن، هر دو را به من عرضه می نمودند و من نوشته آنها را می خواندم، تا آن که نوشته تمامی لوحها را به من عرضه کردند و من همه را خواندم. بر روی برخی از

لوحها عقاید و علوم اصحاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب ائمه اطهار علیهم السلام از سلمان و ابوذر تا آخر نواب اربعه قرار داشت و بر روی برخی دیگر عقائد و علوم علماء شیعه از کلینی و صدوق تا علامه بحر العلوم و علماء پس از ایشان قرار داشت. آن دو ملک عقاید و علوم اصحاب پیغمبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام را با عقاید و علوم علماء بزرگ شیعه می‌سنجیدند.

بر اثر این خواب بر اسراری از علوم آگاهی یافتیم که اگر عمر من عمر نوح بود و من در جستجوی آنها بودم به یک صدم از آنها دست نمی‌یافتیم. (۱۹۲)

راه‌هایی برای جلب توفیق

۱- نیایش برای کسب توفیق

اشاره

باید از خداوند بزرگ درخواست توفیق بنمائیم، تا از توفیقات الهی که نصیب مردان خدا شده است، ما نیز بهره‌مند شویم. در دعاهای بسیاری این مسئله را از خداوند بزرگ مسئلت می‌کنیم:

۱- در دعای پس از نماز جناب جعفر طیار می‌خوانیم:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَوْفِيقَ أَهْلِ الْهُدَى وَأَعْمَالَ أَهْلِ التَّقْوَى... (۱۹۳)

خدایا از تو سؤال می‌کنم توفیق اهل هدایت و رفتار اهل تقوا را.

این جمله تأیید این نکته است که تنها داشتن توفیق، دلیل بر انجام کار نیک نیست. از این لحاظ در این دعا علاوه بر خواستن توفیق اهل هدایت، رفتار اهل تقوا را نیز از خداوند طلب می‌کنیم.

۲- از امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر قول خداوند: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» نقل شده که فرمودند:

قُولُوا إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ بِالتَّوْفِيقِ لِدِينِكَ وَطَاعَتِكَ. (۱۹۴)

بگوئید ما را به راه آنان که نعمت بر آنها بخشیده‌ای به وسیله توفیق برای قبول دین تو و اطاعت تو، هدایت فرما.

بنابراین توفیق دینداری و اطاعت از فرمانهای

خداوند، لطفی است که باید از سوی او به بندگان عنایت شود و همه باید خواستار آن باشند که توفیق الهی رفیق راهشان شود، تا سفر پرخطر دنیا را با عافیت به پایان برسانند و در آخرت از اصحاب یمین باشند.

۳ - در دعای روز سیزدهم ماه رمضان آمده است:

اللَّهُمَّ وَفَّقْنِي فِيهِ عَلَى التَّقَى وَصَحِّبِهِ الْأَبْرَارِ. (۱۹۵)

خداوند، در این روز مرا بر تقوا و صحبت با ابرار و نیکان، توفیق عنایت فرما.

۴ - در دعای شب بیست و دوم ماه رمضان آمده است:

وَأَرْزُقْنِي فِيهَا التَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ. (۱۹۶)

خدایا در این شب، توفیق بر آنچه پیروان آل محمد را موفق فرموده ای، به من روزی فرما.

تذکر یک نکته

گرچه سائل ممکن است خود را پست و بی قابلیت بداند و توفیقات شیعیان و مقرّبین آل محمدعلیهم السلام را حاجتی بسیار عظیم و بی تناسب با خود ببیند؛ ولی چون خود را در محضر خداوند بزرگ می بیند و بنای سؤال از درگاه خالق جهان هستی را دارد، باید بهترین و پرثمرترین حوائج را در نظر بگیرد؛ زیرا در محضر خداوند، باید عظمت و بزرگی خدا را در نظر بگیرد، نه آن که تنها پستی و ذلت خود را در نظر بیاورد.

برخی معتقدند انسان نباید از خداوند، بیشتر از حدّ خویش خواسته ای را بخواهد. اول باید حدود صلاحیت خود را در نظر بگیرد، آن گاه برای رسیدن به هدف خود، دعا نماید.

این عقیده بر فرضی که صحت داشته باشد کلیت ندارد؛ زیرا بعضی از زمانها و برخی از مکانها در نزد خداوند آن قدر از عظمت و قدر والا برخوردارند که انسان می تواند هر گونه حاجت را - گرچه دارای موقعیت

عظیمی باشد - از خداوند بخواهد. در زیارت وداع حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانید:

اَللّٰهُمَّ وَفَّقْنَا لِكُلِّ مَقَامٍ مَّحْمُودٍ وَّ اَقْبَلْنِيْ مِنْ هٰذَا الْحَرَمِ بِكُلِّ خَيْرٍ مَوْجُوْدٍ. (۱۹۷)

خداوندا، ما را برای داشتن هر گونه مقام محمود، توفیق عنایت فرما و مرا از این حرم بازگردان با هر خیری که موجود است. شرافت و محبوبیتی که حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پیشگاه خداوند دارد به زائر اجازه، جرأت و توانایی خواستن توفیق برای هر گونه مقام محمود و پسندیده ای را می دهد. بنابراین گرچه سائل دارای لیاقت برای خواستن بعضی از مقامات نباشد، ولی عظمتی که بعضی از زمانها و مکانها در نزد خداوند دارند؛ لیاقت، جرأت و اجازه خواستن این گونه حاجتها را به او می دهد.

۲- دعای پدر و مادر یا عامل توفیق

دعای پدر و مادر در ایجاد توفیق نقش عظیمی دارد. بعضی از بزرگان ما همه توفیقات خود را به خاطر دعای پدر و مادر می دانند.

مرحوم علامه مجلسی که از نظر کثرت تألیفات و خدمت به اهل بیت اطهارعلیهم السلام در میان علماء شیعه کم نظیر بلکه بی نظیر است، توفیقات عظیم خود را مرهون دعای پدر بزرگوارش می باشد.

مرحوم مجلسی اول که از بزرگان شیعه و صاحب حالات و کشف و شهود است می گوید: در یکی از شبها پس از آن که از تهجد فارغ شدم، حالتی برایم دست داد که فهمیدم اگر دعایی کنم به اجابت خواهد رسید.

در این اندیشه بودم که از خدای بزرگ چه چیزی را درخواست کنم؟ ناگاه صدای گریه محمد باقر از گهواره بلند شد. گفتم: خدایا به حق محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین این کودک را مروج دین و نشر دهنده احکام پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قرار

ده و او را از توفیقات بی نهایت خود بهره مند گردان.

صاحب «مرآة الاحوال» گفته است: امور خارق العاده ای که از علامه مجلسی ظاهر شده است، مسلماً از آثار این دعا است. (۱۹۸)

۳- تلاش و کوشش برای جلب توفیق ضروری است

همان گونه که گفتیم یکی از راههای کسب توفیق، دعا و خواستن از خداوند است. باید از صمیم دل دست به دعا بردارید و از پروردگار مهربان خواستار موفقیت برای رسیدن به مقاصد عالی خود باشید، توجه داشته باشید پس از دعا، باید دست به تلاش و کوشش نیز بزنید، و گرنه دعای شما نوعی استهزاء و تمسخر بشمار می آید.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرمایند:

مَنْ سَأَلَ التَّوْفِيقَ وَلَمْ يَجْتَهِدْ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ. (۱۹۹)

کسی که از خداوند دارا بودن توفیق را مسئلت نماید، ولی کوشش نکند، خود را به تمسخر گرفته است.

زیرا توفیق، گذشته از دعا، بر پایه دیگری بنیان گذاری شده که عبارت است از تلاش و کوشش. بنابراین وظیفه دارید برای توفیق رسیدن به مقامات عالی و اهداف ارزنده خداپسندانه علاوه بر دعا، دست به تلاش و کوشش بزنید. در صورتی که پس از دعا به تلاش و کوشش پردازید، توفیق الهی شامل حال شما خواهد شد.

۴- اندیشه در نعمتهای خداوند یا عامل مهم توفیق

فکر و اندیشه در نعمتهای بی پایان پروردگار، عامل بسیار مهمی در جلب توفیق است. با تفکر در مخلوقات خداوند، می توانید روزنه ای وسیع از توفیقات الهی را به سوی خود بگشائید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ تَفَكَّرَ فِي آلاءِ اللَّهِ وَفَّقَ. (۲۰۰)

هر کس در نعمتهای خداوند بیندیشد، موفق می شود.

زیرا انسان به این طریق، محبت و دوستی خداوند را در دل خود جذب می کند و می پروراند و آن گاه که محبت خدا در قلب انسان بارور شد، به سوی خداوند جذب می شود، و توفیق از ثمرات مجذوب شدن به خداوند است. به همین دلیل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در گفتاری دیگر می فرمایند:

التَّوْفِيقُ مِنْ جَذَبَاتِ الرَّبِّ. (۲۰۱)

توفیق، از جذبه های پروردگار است.

با بیانی که ذکر کردیم می توانید بوسیله فکر و

اندیشه در نعمتهای بی پایان خداوند، توفیقات الهی را به سوی خود جذب نمائید و از جذبه های ربّانی که مخصوص مقربین در گاه الهی است، برخوردار شوید.

توجه داشته باشید؛ وجود اهل بیت اطهار علیهم السلام نه تنها مهمّترین نعمت الهی است، بلکه هر نعمتی که بر ما نازل می شود، به طفیل وجود آن بزرگواران که جهان هستی در سیطره فرمان آنان است، می باشد.

بنابراین با تأمل و تفکر در فضائل و مناقب اهل بیت اطهار علیهم السلام مخصوصاً در پیرامون آخرین بازمانده این خاندان که سرانجام سراسر گیتی را از کفر و پلیدی پاک می سازد، توفیقات خود را روزافزون کنید.

در این صورت جذبه های رحمانی شامل حالتان می شود و با ادامه این حال، در صراط مستقیم مردان خدا، گامی استوار و مقامی برجسته خواهید داشت.

نتیجه بحث

برای رسیدن به اهداف عالی معنوی، علاوه بر تصمیم و اراده، باید از نیروی توفیق نیز بهره مند باشید. توفیق دارای عنوان راهنما، و جنبه ارشاد است. به این جهت گرچه علت تامّه برای موفقیت نیست، ولی در تحقق آن دارای نقش اساسی است.

شما گذشته از آن که موظّف هستید برای کسب توفیق دعا کنید، باید در راه بدست آوردن آن، از کوشش و تلاش دست بردارید. و نه تنها باید عوامل توفیق را برای خود ایجاد کنید، بلکه باید کوشش کنید توفیقی را که بدست آورده اید از دست ندهید.

اندیشه در پیرامون نعمتهای خداوند مخصوصاً درباره نعمت وجود اهل بیت علیهم السلام و فضائل آن بزرگواران که جانشینان خدا و اولیاء او در جهان هستی می باشند، از عوامل مهمّ توفیق است.

برای این که توفیقات شما روز افزون شود، اندیشه عظمت حضرت بقیّه اللّه ارواحنا فداه و امدادهای غیبی آن

بزرگوار را در ذهن خود پرورش دهید.

سعی کنید با ضعف و سستی و ارتکاب گناه، توفیقات فراهم شده را از دست ندهید.

راه جستن ز تو هدایت از او

جهد کردن ز تو عنایت از او

جهد بر تو است و بر خدا توفیق

ز آن که توفیق و جهد هست رفیق

۱۴ اهمیت یقین

یقین، راهی هموار برای راه یافتن به عالم باعظمت غیب است. یقین، صراطی مستقیم برای رسیدن به عالم ملکوت و ارتباط با جهان نامرئی است. یقین، از پربهاترین صفات مردان خودساخته و نفوس تهذیب یافته است. یقین، از ویژگیهای مردان خدا و از خصوصیات اصحاب خاص اهل بیت اطهار علیهم السلام است. یقین، ایجاد کننده قویترین نیروهای روحی و انرژیهای سازنده در انسان است.

یقین، راه وصال و ارتباط روحی با خاندان وحی است. وجود یقین در دل، موانع پیوند معنوی را از میان برمی دارد و راه تقرب و طریق وصول به اهل بیت علیهم السلام را هموار می سازد.

با ازدیاد و افزایش یقین، می توانید قلب خود را جایگاه ملائک قرار داده و از شرّ شیاطین و وسوسه های آنها خود را نجات بخشید؛ و با رهایی یافتن از تسلط شیاطین، آمادگی برای نیل به فیوضات مهمّ معنوی را به دست آورید. در این هنگام قلب شما سرشار از نشاط و نورانیت می شود.

به همین جهت در روزگار ظهور منتقم آل محمّد حضرت بقیهالله ارواحنا فداه یقین در قلب و جان همه مردم جهان جای می گیرد؛ زیرا در آن زمان که از کنار کهن ترین معبد تاریخ، نوای حیاتبخش آن حضرت به گوش جهانیان می رسد، وجود ابلیس و پیروانش را به لرزه درمی آورد و با ظهور آن بزرگوار همه شیاطین به هلاکت می رسند.

در آن زمان

دل‌های مردم از وسوسه‌ها رهایی یافته و آرامش و اطمینان بر جان آنان حاکم می‌شود. در آن روزگار یقین با قلب و جان مردم می‌آمیزد و سراسر وجود و هستی همگان را ایمان و یقین فرا می‌گیرد.

همه‌اموری که باعث ایجاد یقین است، در آن روزگار فراهم می‌شود و بوسیله یقین، باطن و سریره همگان پاک و اصلاح می‌گردد.

برای اثبات این نکته که در عصر ظهور همه دارای یقین می‌شوند، مطلبی را به عنوان مقدمه ذکر می‌کنیم:

خداوند در قرآن کریم درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:

«وَكذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (۲۰۲)

و همچنین ملکوت زمین و آسمان را به ابراهیم نشان دادیم، تا از موقین باشد.

صفوان می‌گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم از فرمایش خداوند نسبت به حضرت ابراهیم: «أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي» (۲۰۳) آیا او دارای یقین نبود و در قلب او حالت تردید وجود داشت؟

قال: لا، كَانَ عَلَىٰ يَقِينٍ وَلَٰكِنَّهُ أَرَادَ مِنَ اللَّهِ الزِّيَادَةَ فِي يَقِينِهِ» (۲۰۴)

حضرت فرمودند: نه، او یقین داشت و لکن از خداوند خواست تا بر یقینش بیفزاید.

بنابراین چون حضرت ابراهیم ملکوت آسمان و زمین را دید، بر یقین او افزوده شد. حضرت ابراهیم ملکوت آسمان و زمین را دید و به خاطر دیدن ملکوت زمین و آسمان بر یقینش افزوده شد، به گونه‌ای که از «موقین» شد. یعنی قدرت پیدا کرد که در دیگران نیز یقین ایجاد کند.

اینک توجه کنید به حال مردم زمان ظهور و سلطنت حضرت مهدی عجل الله تعالی له الفرج، که صاحب ملکوت زمین و آسمان را مشاهده می‌نمایند و جلوه‌های ملکوتی و ولایت آن حضرت را بر ماسوی الله می‌بینند، آیا آنان دارای

یقین نمی شوند؟

در عصر غیبت نیز هر کس در کسب یقین بکوشد و آن را بدست آورد، بر شیطان حاکم می شود و در صراط مستقیم معنویت قرار می گیرد.

آثار یقین

۱- یقین قلب را محکم می کند

شما می توانید قلب خود را با بند و اندرز حیات ببخشید و با نصیحت و موعظه، روح تازه در او بدمید؛ همان گونه که می توانید به وسیله ایمان کامل و یقین، دل را قوی ساخته و همچون کوهی استوار در برابر مشکلات و موانع بایستید.

زیرا یقین اگر بصورت کامل و قوی وجود داشته باشد، دیگر برای وسوسه و تردید راهی باقی نمی ماند و ضعف و سستیها ریشه کن می گردند. به همین جهت ما موظف هستیم یقین خود را قوی کنیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ ... وَقَوِّهِ بِالْيَقِينِ. (۲۰۵)

با موعظه نمودن، قلب خود را حیات بخش، و با یقین او را قوی کن.

گر عزم تو در ره حق، آهنین است

می دان به یقین که راه آن یقین است

در صورتی که یقین قلب انسان را فرا گیرد، دل محکم و استوار می شود و تا هنگامی که یقین قوی باشد، راهی برای نفوذ وسوسه شیطان باقی نمی ماند. از این جهت اضطراب و واهمه در وی ایجاد نمی شود و همچون سدّی آهنین در برابر ناراحتیها و پندارهای ناشایست استقامت می ورزد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ لَمْ يَزْتَبْ. (۲۰۶)

هر کس یقین او قوی باشد، شک پیدا نمی کند.

گر به صورت ملکی یا به لطافت حوری

تا به معنی نرسی، از همه دلها دوری

همیشه شك و تردیدها چه در مسائل اعتقادی و چه غیر آن، در افرادی پیدا می شود که از یقین قوی برخوردار نیستند. کسانی که یقین در آنها به مرحله کمال نرسیده است، در هجوم شیاطین تأثیر

پذیر بوده، و وسوسه های آنها در این گونه افراد، اثرات سوئی به جا می گذارد؛ ولی آنان که یقین قلبشان را فرا گرفته است، همچون سد آهنین در برابر هجوم شیاطین پایداری می کنند.

حضرت امام باقر علیه السلام می فرمایند:

... فَيَمُرُّ الْيَقِينُ بِالْقَلْبِ فَيَصِيرُ كَأَنَّهُ زُبْرٌ الْحَدِيدِ. (۲۰۷)

وقتی که یقین به دل راه یافت، آن را همچون قطعه آهن محکم و قوی می سازد.

با استحکام قلب نه تنها شک و تردید در مسائل اعتقادی در دل انسان ایجاد نمی شود، و نه تنها یقین همچون دژی محکم او را حفظ می کند، بلکه به او قدرت می دهد تا بر ایمان و یقین دیگران نیز بیفزاید.

اینک داستانی از ایمان و یقین یکی از استوانه های علمی شیعه را که اعتقاد به مسائل دینی را در قلوب دیگران افزود، می نگاریم:

علماء شیعه با تحمّل رنجهای فراوان، توانسته اند از دین خدا پاسداری نموده و آن را از انحراف باز دارند. بزرگان ما در راه دفاع از حریم ولایت و اثبات مذهب شیعه از هر گونه کوششی دریغ نورزیده اند و بر اساس اعتقاد و یقین به مقام ارجمند اهل بیت عصمت علیهم السلام حتی حاضر به مباحله با دشمنان و مخالفین دین شده اند، و با این عمل خارهایی را که در مسیر ولایت قرار داشت، نابود نموده و از این راه دشمنان را به نابودی کشانده اند.

مباحله عالم جلیل القدر جناب «محمد بن احمد» که نمونه ای از این فداکارها است، حقیقت عقاید شیعه را حتی برای دشمنان نمایان ساخت. او از شخصیت‌های بزرگ شیعه است و بعضی از علماء بزرگ مانند مرحوم شیخ مفید از او روایت نقل کرده اند.

او کتابهای فراوانی پیرامون عقاید شیعه تصنیف کرده، و از محضر پرفیض جناب

قاسم بن علاء - که از وکلاء ناحیه مقدسه بوده - استفاده شایانی برده است.

او از آنجا که بینائی خود را از دست داده بود و از نعمت خواندن و نوشتن بی بهره بود، معلوماتی را که در سینه داشت، بوسیله کاتب به رشته تحریر در آورد و به این صورت، کتابهای زیادی را به جامعه شیعه عرضه داشت. او در نزد سیف الدوله همدانی منزلتی رفیع داشت و در محضر او با قاضی موصل که دست از تعصب جاهلانه بر نمی داشت، دست به مباحثه زد.

مجلس مباحثه برگزار شد و قاضی موصل پس از پایان یافتن مباحثه سلامتی خود را از دست داد. تب او را فرا گرفت و همان دستی را که در مباحثه بلند کرده بود، سیاه شد و روز دیگر به هلاکت رسید. (۲۰۸)

عالم بزرگ شیعه مرحوم احمد بن محمد بر اثر یقین و اعتقاد کاملی که داشت با قلبی محکم و دلی استوار، بر دشمن متعصب پیروز شد و با این کار، حقانیت عقاید شیعه را برای همگان آشکارتر ساخت و بذریقین را در قلب آنان بارور ساخت.

تاریخ شیعه از این نمونه ها که بزرگان دین با قلبی استوار با دشمن به مقابله پرداخته اند و اعتقاد و یقین را در قلوب دیگران ایجاد نموده اند، بسیار دارد.

«میرفندرسکی» نمونه دیگری است از کسانی که توانستند با یقین کامل، در ضمن جریانی بسیار جالب، دشمن را محکوم نموده و بذریقین را در قلب و جان دیگران بیفشانند.

این جریان را مرحوم نراقی در کتاب «خزائن» چنین آورده است:

«میرفندرسکی» در ایام سیاحت به یکی از شهرهای کفار رسید و با مردم آن سامان به گفتگو نشست.

روزی گروهی از آنان گفتند: یکی از دلایل ما بر حقیقت داشتن عقیده ما و بطلان عقاید شما این است که معبدهای ما نزدیک به دو هزار سال است بنا شده و اثری از خرابی در آنها دیده نمی شود و اکثر مساجد شما صد سال باقی نمی ماند و خراب می شود، و چون حقیقت هر چیزی حافظ آن است، پس دین ما بر حق است.

بر اساس یقین و اعتقادی که قلب «میرفندرسکی» را همچون آهن محکم نموده بود، در جواب فرمود:

سبب باقی ماندن معبدهای شما و خراب شدن مسجدهای ما این نیست، بلکه راز آن این است که در مسجدهای ما عبادت‌های صحیح انجام می شود، و نام خداوند بزرگ در مساجد ما برده می شود، بنا طاعت تحمّل آن را ندارد به این جهت خراب می شود.

اما معبدهای شما از عبادت‌های صحیح خالی است، بلکه گاهی اعمال فاسد در آنجا به عمل می آید، از این جهت سستی و خرابی در آن پیدا نمی شود و اگر عبادت‌های ما و نام پروردگار ما در معبدهای شما برده شود، تاب تحمّل آن را ندارد و خراب می شود.

آنان گفتند: این کاری است آسان، تو داخل معبد ما شو و در آنجا عبادت کن، تا راستگویی ما و کذب شما معلوم شود.

سید قبول فرمود و با توکل به خداوند بزرگ وضو گرفت و به اهل بیت عصمت علیهم السلام توسّل جست. آن گاه به معبد بزرگ آنان که در نهایت استحکام بنا شده بود و قریب دو هزار سال از تاریخ بنای آن می گذشت، وارد شد.

گروه بسیاری از مردم آن سامان به نظاره نشستند، سید پس از ورود به معبد، اذان و اقامه گفت

و با نیت نماز به آواز بلند گفت: «الله اکبر» و از معبد بیرون دوید! ناگهان سقف معبد فرو ریخت و دیوارهای آن نیز خراب شد. (۲۰۹)

بر اثر وقوع این کرامت، گروه بسیاری از کفار به دین اسلام مشرف شدند. (۲۱۰)

اعتقاد و یقینی که «میرفندرسکی» داشت، قلب او را محکم کرده و همچون کوه او را استوار نموده بود.

۲ - یقین ارزش اعمال شما را افزایش می دهد

اگر اکسیر را به ماده کم ارزش طرح کنید، آن را به فلزی پرارزش تبدیل می کند و قیمت آن را چندین برابر افزایش می دهد. یقین نیز همین گونه است. زیرا یقین افزایش دهنده ارزش اعمال است. عمل اندک و قلیل، اگر با یقین توأم شود، نزد خداوند ارزشش از عمل بسیاری که با شک و تردید انجام شده، چندین برابر بیشتر است.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ الْعَمَلَ الدَّائِمَ الْقَلِيلَ عَلَى الْيَقِينِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَمَلِ الْكَثِيرِ عَلَى غَيْرِ الْيَقِينِ (۲۱۱)

عمل اندکی که به آن مداومت شود اگرچه کم باشد، در صورتی که با یقین همراه باشد، در نزد خداوند برتر است از عمل بسیاری که بدون یقین انجام شود.

این فرمایش به گونه ای آشکار دلالت می کند که یقین ارزش دهنده اعمال و رفتار انسان است. به طوری که فضیلت عمل قلیل که توأم با یقین باشد، بیشتر است از عمل بسیاری که حالت یقین در آن نباشد.

بنابراین یقین چون ماده اکسیر است که فلز کم ارزش را به سیم و زر تبدیل می کند. یقین نیز این چنین است، زیرا قدرت دارد عمل کوچک و قلیل را بدلیل آن که همراه با یقین صورت گرفته است، دارای ارزش و قیمت فراوان بنماید.

توجه داشته باشید، عمل اندکی که در پیشگاه خداوند دارای

ارزش فراوان است، در بسیاری از موارد در ظاهر نیز آثار مهمی را دربردارد. جریانی که اینک می آوریم، شاهد گویایی بر این حقیقت است:

مرحوم آیها لله العظمی خوئی در رابطه با اثرات «بسم الله الرحمن الرحیم» در صورتی که با یقین گفته شود، جریان بسیار جالبی را از شیخ احمد، خادم استاد الفقهاء مرحوم میرزای بزرگ شیرازی نقل کرده اند که وی گفته است: مرحوم میرزا خادم دیگری داشتند به نام شیخ محمد که پس از فوت مرحوم میرزا، از همنشینی با مردم کناره گرفت.

روزی شخصی نزد شیخ محمد رفت، دید هنگام غروب آفتاب چراغ خود را از آب پر نمود و روشن کرد و چراغ کاملاً افروخته شد! آن شخص بسیار تعجب کرد و علت آن را از او پرسید.

شیخ محمد در جواب گفت: پس از فوت مرحوم میرزا از غم و اندوه جدائی از آن بزرگوار، معاشرت با مردم را قطع نمودم و اوقات خود را در خانه بسر می بردم. دلم بسیار گرفته و حزن و اندوه شدید وجودم را فرا گرفته بود.

در ساعات آخر یکی از روزها، جوانی به صورت یکی از طلاب عرب بر من وارد شد و با من انس گرفت و تا غروب نزد من ماند. از بیانات او به قدری خوشم آمد و لذت بردم که تمام غم و اندوه از دلم برطرف شد. چند روز او نزد من آمد و من با او مأنوس شدم.

در یکی از روزها که با من صحبت می کرد، به خاطر من آمد که امشب چراغ من نفت ندارد. چون در آن وقت رسم چنین بود که مغازه ها را نزدیک غروب می بستند و شب همه مغازه ها بسته بود.

از این

جهت در فکر بودم که اگر از ایشان اجازه خارج شدن از منزل برای خرید نفت بخواهم، از فیض سخنان ایشان محروم می شوم، و اگر نفت خریداری نکنم، شب را باید در تاریکی بسر برم.

چون حالت تحیر به من دست داد، متوجه من شده و فرمود: ترا چه شده است که به سخنان من خوب گوش نمی دهی؟ گفتم: دلم خدمت شماست. فرمود: نه درست دل نمی دهی. گفتم: حقیقت این است که امشب چراغم نفت ندارد.

فرمود: بسیار جای تعجب است که این همه ما برایت حدیث خواندیم و از فضیلت «بسم الله الرحمن الرحيم» سخن گفتیم و این قدر بهره مند نشدی که از خرید نفت بی نیاز شوی! گفتم: یادم نیست چنین حدیثی را که می فرمائید!

فرمود: فراموش کرده ای که گفتم از خواص و فوائد «بسم الله الرحمن الرحيم» این است که چون آن را به قصدی بگویی، آن مقصود حاصل می شود؟ تو چراغ خود را از آب پر کن و به این قصد که آب خاصیت نفت را داشته باشد، بسم الله الرحمن الرحيم بگو.

من قبول کردم، برخاستم چراغ خود را به همین قصد از آب پر نمودم و در آن هنگام گفتم: بسم الله الرحمن الرحيم. آن را روشن کردم، افروخته شد و شعله کشید. از آن زمان هر گاه خالی می شود، آن را از آب پر می کنم و بسم الله می گویم و روشن می کنم.

مرحوم آیه الله خوئی پس از نقل این جریان فرمودند: تعجب این است که پس از نشر این قضیه آن عمل از مرحوم شیخ محمد از اثر نیفتاد. (۲۱۲)

همان گونه که ملاحظه کردید، گفتن یک بسم الله، چون با اعتقاد و یقین تلفظ می شده،

در ظاهر نیز دارای اثر شگفت و خارق العاده بوده است.

آنان که دارای اسم اعظم هستند نیز، از اسمائی که میان همه مردم متداول است استفاده می کنند؛ ولی آنچه که عمل آنان را از دیگران ممتاز می سازد، یقین آنان است؛ زیرا یقین آنان در تأثیر نامی که تلفظ می کنند، نقش اساسی دارد.

۳ - یقین باطن شما را اصلاح می کند

گاهی انسان بوسیله محاسبه و بررسی، خود را ظاهراً عامل به وظیفه ای که دارد، می پندارد؛ ولی از واقعیت و حقیقتی که در پس پرده قرار دارد، آگاهی ندارد. به همین خاطر در تشویش و اضطراب است. نمی داند آیا رفتار و کردار او واقعاً مورد رضایت خداوند هست یا نه؟ آیا باطن او از آلودگیها پاک است یا باطناً اسیر دست شیطان و نفس است و خود بی اطلاع است؟ و بر فرض که باطن او آلوده باشد، چگونه می تواند از این خطر سهمگین خود را رهائی بخشد؟ آیا راه نجات از این رنج روحی کدام است؟

در پاسخ به این سؤال می گوئیم: ملا-ک پاکي سریره و صلاحیت باطنی، وجود یقین به عقاید مکتب خاندان وحی است؛ چون یقین اصلاح کننده باطن است؛ زیرا در دعایی که در شبهای یکشنبه قرائت می شود، آمده است:

اللَّهُمَّ أَصْلِحْ بِالْيَقِينِ سَرَائِرَنَا. (۲۱۳)

خداوندا، بوسیله یقین باطنهای ما را اصلاح فرما.

کسانی که دارای یقین هستند، از ذاتی پاک و سرشتی نیکو برخوردارند، و از فساد و تباهی دور هستند. و آنان که در باطن دارای تیره گیها بوده و دارای سریره بد هستند، می توانند با ایجاد یقین و تقویت آن، باطن خود را اصلاح نمایند.

یقین، نه تنها می تواند شعور و ضمیر خود آگاه شما را از تأثیر وسوسه های شیطان در امان نگه دارد، بلکه اگر در

سریره و باطن شما فسادی وجود داشته باشد، آن را اصلاح نموده و زشتیها و بدیهای آن را می زداید.

به همین جهت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در ضمن خطبه ای می فرمایند:

خَيْرُ مَا أَلْقَى فِي الْقَلْبِ الْيَقِينُ. (۲۱۴)

بهترین چیزی که در قلب مؤمن القاء می شود، یقین است.

زیرا همان طور که گفتیم: یقین نه تنها شعور خود آگاه، بلکه باطن را نیز از اشتباهات اعتقادی و اخلاقی پاک می کند.

اموری که یقین را متزلزل می کنند:

۱ - شک و تردید

انسانی که گرفتار شک و تردید شده است، نه تنها ارزش معنوی خود را متزلزل می سازد، بلکه تا آن هنگام که در دست شک و وسواس اسیر است، دارای حالت رکود و توقّف می باشد و گامی برای پیشرفت معنوی بر نمی دارد. او برای نجات خود باید شک و تردیدها را از صفحه دل پاک نماید.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

... أَنْفُوا عَنْ نُفُوسِكُمُ الشُّكُوكَ. (۲۱۵)

شکها را از نفسهای خود برطرف کنید.

بنابراین برای حفظ ارزشهای روحی و معنوی باید وسوسه و شک را از صفحه دل پاک کنید و با ایجاد ایمان و یقین کامل، بر استحکام عقاید خود بکوشید و گرنه، نه تنها در اعتقادات شما رخنه و تزلزل ایجاد خواهد شد، بلکه در وقوع آشوبهای آخرالزمان شریک خواهید بود؛ زیرا شک و تردید از یک سو زمینه ساز فتنه ها، آشوبها و آزمایشات الهی است و از سوئی دیگر مبتلایان به شک و تردید را در این گونه امتحانات مردود می نماید.

در دستورات خاندان وحی که امر به زدودن شک و تردید فرموده اند، نه تنها از جهت قبول در آزمایشات الهی است، بلکه به خاطر از میان بردن زمینه فتنه ها، آشوبها و امتحانات خدائی نیز امر به برطرف ساختن شک و تردید نموده اند؛ زیرا همان

گونه که گفتیم شک و تردید و گمانهای بی مورد، زمینه ساز آشوبها و فتنه ها است. در مناجات مطیعین به خداوند عرض می کنیم:

وَأَثْبِتِ الْحَقَّ فِي سَرَائِرِنَا فَإِنَّ الشُّكُوكَ وَالظُّنُونَ لَوَاقِحُ الْفِتَنِ. (۲۱۶)

خداوندا، حق را در باطن ما ثابت بگردان؛ زیرا به درستی که شکها و ظننها، فتنه ها را بارور می کنند.

با نگاه به صفحات تاریخ، می توانید این حقیقت را مشاهده نمایید. از صدر اسلام تاکنون فتنه های گمراه کننده ای که جامعه مسلمان را به گمراهی کشیده، همواره به افرادی اصابت نموده است که یقین خود را نسبت به راه مستقیم از دست داده و گرفتار شک و ظن شده اند.

در حقیقت شک و تردید وسیله ای است برای گرفتار شدن در فتنه ها و آشوبهای گمراه کننده؛ و نه تنها به خاطر شک و تردید، فتنه ها و آشوبها دامنگیر انسانها می شود، بلکه وجود افراد متزلزل و شکاک زمینه ساز فتنه ها و آشوبها است.

۲ - گناه

ارتکاب گناه و مخالفت با دستورات اهل بیت علیهم السلام، آن چنان شرم آور و تباه کننده می باشد که ممکن است بهترین حالات مردان خدا را از بین ببرد. بنابراین انجام گناه، نه تنها مانع ایجاد حالات معنوی است، بلکه دارای آن چنان قدرتی است که می تواند حالات ایجاد شده را درهم شکسته و نابود سازد.

داود رقی این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَقُولُ اتَّقُوا اللَّهَ، وَلَا يَحْسُدْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا، إِنَّ عَيْسَى بْنَ مَرْيَمَ كَانَ مِنْ شَرَايِعِهِ السَّيِّئِ فِي الْبِلَادِ، فَخَرَجَ فِي بَعْضِ سَيِّجِهِ وَمَعَهُ رَجُلٌ مِنَ الصَّحَابَةِ قَاصِرٌ، وَكَانَ كَثِيرَ اللَّزُومِ لِعَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ، فَلَمَّا انْتَهَى عَيْسَى إِلَى الْبَحْرِ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، بِصِحِّهِ يَقِينٌ مِنْهُ، فَمَشَى عَلَى ظَهْرِ الْمَاءِ، فَقَالَ الرَّجُلُ الْقَاصِرُ حِينَ نَظَرَ إِلَى عَيْسَى جَارَةً: بِسْمِ اللَّهِ،

بِصِحِّهِ يَقِينٌ مِنْهُ فَمَشَى عَلَى الْمَاءِ وَلَحِقَ بَعِيسَى، فَدَخَلَهُ الْعُجْبُ بِنَفْسِهِ.

فَقَالَ: هَذَا عِيسَى رُوحَ اللَّهِ يَمْشَى عَلَى الْمَاءِ وَأَنَا أَمْشَى عَلَى الْمَاءِ، فَمَا فَضَّلَهُ عَلَيَّ؟ قَالَ: فَرُمِسَ فِي الْمَاءِ فَاسْتَعَاثَ بَعِيسَى فَتَنَاوَلَهُ مِنَ الْمَاءِ فَأَخْرَجَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: مَا قُلْتَ يَا قَصِيرٌ؟ قَالَ: قُلْتُ: هَذَا رُوحَ اللَّهِ يَمْشَى عَلَى الْمَاءِ وَأَنَا أَمْشَى، فَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ عُجْبٌ.

فَقَالَ لَهُ عِيسَى: لَقَدْ وَضَعْتَ نَفْسَكَ فِي غَيْرِ الْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَكَ اللَّهُ فِيهِ، فَمَقَّتَكَ اللَّهُ عَلَى مَا قُلْتَ، فَتَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِمَّا قُلْتَ. قَالَ: فَتَابَ الرَّجُلُ وَعَادَ إِلَى الْمَرْتَبَةِ الَّتِي وَضَعَهُ اللَّهُ فِيهَا، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا يَحْسُدَنَّ بَعْضُكُمْ بَعْضًا. (٢١٧)

داود رقی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: از خداوند پرهیزید و بعضی بر بعض دیگر حسد نورزید. از شریعت حضرت عیسی بن مریم سیاحت در بلاد بود؛ در یکی از این سیاحتها مردی کوتاه قد که زیاد ملازم آن حضرت می شد، همراه او بود؛ آنها رفتند تا به دریا رسیدند.

حضرت عیسی گفت: بسم الله با یقین صحیحی که داشت، آن گاه روی آب به راه افتاد. وقتی که آن مرد این جریان را دید، او نیز با یقین درست گفت: بسم الله و به روی آب به راه افتاد و خود را به حضرت عیسی رساند.

آن گاه حالت عجب او را فرا گرفت؛ با خود گفت: این عیسای روح الله است که روی آب راه می رود، من نیز به روی آب راه می روم، بنابراین برتری او بر من چیست؟! پس در آب فرو رفت.

آن گاه از حضرت عیسی کمک خواست. حضرت عیسی او را از آب گرفته و خارج نمود. سپس به او فرمود: با خود چه گفتی؟ او آنچه

را با خود گفته بود، به حضرت عیسی عرض کرد و گفت: از این جهت مرا عجب فرا گرفت.

حضرت عیسی به او فرمود: خودت را در غیر جایی که خدا تو را در آن نهاده است قرار دادی. پس خداوند به سبب آنچه که گفتی با تو دشمنی ورزید، بنابراین بازگرد بسوی خداوند و توبه کن از آنچه که گفتی. آن گاه آن مرد توبه کرد و به رتبه ای که خداوند او را در آن قرار داده بود برگشت.

پس از خداوند پرهیزید و بعضی از شما به بعضی دیگر حسادت نورزند.

این روایت دلیل روشن و گویایی است بر این واقعیت که گناه می تواند بهترین حالات اولیاء خدا را از دست آنان بریاید و از اوج معنویت آنان را سقوط دهد.

یقین های از دست رفته

با رجوع به تاریخ و نگاه به صفحات آن، با افرادی روبرو می شویم که در مدتی از زندگی خویش، از یقین و اعتقاد والائی برخوردار بوده اند؛ ولی دارای استقامت و ثبات قدم نبوده اند و بر اثر گناه، ایمان و یقین خود را از دست داده اند.

یکی از این گونه افراد «زبیر» است که پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، در دفاع از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت وحی علیهم السلام بیشتر از همه فعال بود و در میان یاران خاص آن بزرگوار مظلوم، شجاعت بیشتری از خود ظاهر ساخت؛ ولی با بزرگ شدن فرزندانش بوسیله وسوسه های شیطانی آنان، ایمان و اعتقادش تبدیل به شک و تردید و سرانجام به انکار و جنگ و ستیز با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شد.

آن بزرگوار درباره او می فرماید:

مَا زَالَ كَانَ الرَّبِيبُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ بَنُوهُ فَصَرَفُوهُ

همیشه زبیر از ما اهل بیت بود تا آن گاه که فرزندانش بزرگ شدند و او را از ما رویگردان نمودند.

به این جهت باید در دعاها از خداوند بخواهیم به ما یقینی عنایت کند که پس از آن شک و انکار ایجاد نشود.

در دعای روز جمعه که از امام صادق علیه السلام نقل شده می خوانید:

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ اِیْمَانًا صَادِقًا وَیَقِیْنًا لَیْسَ بَعْدَهُ کُفْرٌ. (۲۱۹)

خداوندا، از تو مسئلت می نمایم یقینی را که پس از آن کفر و انکار نباشد.

این گونه تعبیرات، خود دلیلی است واضح که بر اثر گناه امکان از دست دادن حالت یقین و ایجاد حالت شک و تردید و یا نفی و انکار وجود دارد.

آنان که به مرز یقین وارد شده اند، باید توجه داشته باشند که نفس اماره قوی است، و در صورت غفلت و کم توجهی ممکن است یقین خود را از دست داده و به کفر و انکار مبتلا شوند. از این رو باید از خداوند خواستار یقینی باشیم که پس از آن، تزلزل وجود نداشته باشد.

بنابراین قلبی که انوار تابناک یقین او را روشن ساخته و در اعماق او جا گرفته، ممکن است بر اثر گناه، نورانیت خود را از دست داده و حالتی دیگر به خود بگیرد.

به این جهت هیچ گاه نباید صاحبان صفات و خصلت‌های معنوی را، خودبینی فرا گیرد؛ زیرا خدائی که یقین را در قلب آنها القاء کرده است، قدرت دارد به خاطر خودبینی آن را باز گیرد.

راه های تحصیل یقین

۱ - کسب معارف

با ارزش فراوانی که در فرمایشات گهربار اهل بیت علیهم السلام برای مقام یقین ذکر شده است، این سؤال در اذهان خطور می کند که چگونه می توان به مقام یقین دست یافت؟

پاسخ این سؤال نیز در گفتار آن بزرگواران موجود است.

از راههای بسیار مؤثر برای بدست آوردن یقین، معرفت است. در صورتی که انسان از آگاهی به معارف الهی بهره مند شود، از اعتقاد راسخ و مقام یقین برخوردار خواهد شد.

این حقیقتی است که در روایات به آن تصریح شده است. در مواظ خدایند به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج آمده است:

وَالْمَعْرِفَةُ تُورِثُ الْيَقِينَ، فَإِذَا اسْتَيْقَنَ الْعَبْدُ لِإِيَالِي كَيْفَ أَصْبَحَ، بِعُسْرِ أَمِّ يُوسُفَ... (۲۲۰)

معرفت موجب یقین می شود، پس هر گاه بنده دارای یقین شد، باکی ندارد که شب را چگونه به روز آورد؛ به سختی باشد یا راحتی.

بنابراین، تردیدها و اضطرابها نوعاً از کمبود یقین ایجاد می شود. باید برای رفع آنها حالت یقین را در خود ایجاد کنید و برای ایجاد حالت یقین، باید کسب معرفت کنید؛ زیرا با فراگرفتن معارف اهل بیت علیهم السلام می توان به مقام والای یقین راه یافت.

۲ - دعا و نیایش

از وظائف ما دعا و نیایش به درگاه خدایند برای ایجاد و افزایش یقین است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه های خود به نام خطبه «معروفه» می فرمایند:

عِبَادَ اللَّهِ سَلُوا اللَّهَ الْيَقِينَ. (۲۲۱)

بندگان خدا، از خدایند بخواهید به شما یقین عنایت کند.

بنابراین یکی از راههایی که برای ایجاد و افزایش یقین به ما ارشاد فرموده اند، خواستن از خدا است. در فرمایشات خاندان وحی درباره کیفیت و چگونگی یقین نیز راهنمایی فرموده اند.

از آنجا که انسان هر لحظه در خطر سقوط و هلاکت قرار دارد، ممکن است یقین خود را از دست داده و دچار ضعف و سستی در ایمان و عقیده شود. لذا ما را به دعا برای به دست آوردن یقین صادقانه، ارشاد فرموده اند. صلحا

و ابرار بر اثر دعا برای به دست آوردن یقین صادقانه از آن برخوردار شده اند.

انسانی که از شک و وسوسه‌رهایی یافته و به مقام یقین صادقانه راه یافته، همچون انسانی است که پس از کفر دوباره تجدید حیات نموده و از ظلمت و تاریکی کفر نجات یافته و به عالم نور وارد شده باشد.

خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» (۲۲۲)

آیا کسی که مرده بوده (کافر بود)، پس ما او را حیات بخشیدیم (هدایت کردیم) و نوری برای او قرار دادیم که بوسیله آن در میان مردم راه رود، مثل کسیست که در ظلمات (کفر) است و از آن رهائی ندارد؟!

این آیه همچون مثالی است برای آنان که از ظلمت شک و تردید که برای قلب همچون مرگ است، نجات یافته و به عالم یقین که حیاتبخش دل می‌باشد، راه یافته باشند. آیا این گونه افراد همانند کسانی هستند که هنوز گرفتار تاریکیهای شک و تردید و وسوسه می‌باشند.

همان گونه که شک و تردید، دل را سیاه می‌کند، یقین قلب را نورانی می‌سازد؛ بلکه نورانی‌ترین قلبها از آن کسانی است که به مقام یقین رسیده اند.

حضرت امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

لَا نُورَ كُنُورِ الْيَقِينِ. (۲۲۳)

نوری همانند نور یقین نیست.

آیا افرادی که صاعقه مرگبار تردید و وسوسه آنان را فرا گرفته است، همانند شخصیت‌هایی هستند که قلبشان را نور یقین احاطه کرده است؟!

آیا فردی که بر اثر شک و تردید، ارزشهای موجود خود را به نیستی کشیده، همانند انسانی است که با تالو انوار یقین قلبش صفا یافته و از حیات

و قدرت و نیروئی تازه برخوردار است؟

پس برای آن که قلب ما از انوار تابناک یقین نورانی باشد، باید از خداوند بخواهیم به ما یقین صادقانه عنایت فرماید؛ زیرا یقین اگر صادقانه باشد، بزرگترین امتحانات نه تنها آن را سست نمی کند، بلکه بر استحکام و قوت آن می افزاید.

پس در صورتی یقین صادقانه است که تزلزل ناپذیر باشد و در امتحانات، ضعف و سستی نداشته باشد. در دعایی که از حضرت امام صادق علیه السلام در تعقیب نماز ظهر وارد شده، از خداوند این گونه مسئلت می شود:

أَسْأَلُكَ حَقَائِقَ الْإِيمَانِ وَصِدْقَ الْيَقِينِ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا. (۲۲۴)

خداوندا، از تو مسئلت می نمایم حقیقتهای ایمان و صدق یقین را در تمام مواطن.

تعبیری که امام صادق علیه السلام در تعقیب نماز ظهر ذکر نموده اند، بیانگر این نکته است که در همه موارد حتی در سخت ترین آنها، باید یقین محکم و صادقانه و خلل ناپذیر باشد، به حدی که در سخت ترین حالات و دشوارترین امتحانات پای برجا بوده و ضعف و تزلزل در آن پدیدار نشود.

بدست آوردن این گونه یقین آسان نیست و باید برای ایجاد شدن آن دست به دعا برداشت؛ زیرا یقین صادقانه از صفات اولیاء خداست و همگان را بر آن دسترسی نیست.

۳ - تهذیب نفس

با اصلاح نفس و تهذیب آن از خطرات و خطورات نفسانی و شیطانی، می توان به عالم یقین راه یافت و از سرچشمه آب حیات سیراب شد و دل و جان را از طراوت آن صفا بخشید.

زیرا یقین می تواند انسان را به مقصود نهایی رهنمون شود و در صورت ازدیاد، او را به مقصد اصلی برساند.

بنابراین می توانید با تهذیب و اصلاح نفس، یقین خود را افزایش دهید. این حقیقتی است

که حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام به آن تصریح فرموده اند:

... بِإِصْلَاحِكُمْ أَنْفُسَكُمْ تَزِدُّوا يُقِينًا وَتُزِيلُوا نَفْسًا ثَمِينًا، رَحِمَ اللَّهُ أُمَّرَةً هَمَّ بِخَيْرٍ فَعَمِلَهُ أَوْ هَمَّ بِشَرٍّ فَازْتَدَعَ عَنْهُ، ثُمَّ قَالَ: نَحْنُ نُؤَيِّدُ
الرُّوحَ بِالطَّاعَةِ لِلَّهِ وَالْعَمَلَ لَهُ. (۲۲۵)

آن حضرت فرمودند: بوسیله اصلاح نمودن نفس خود، یقین خود را افزایش می دهید و شیء پر قیمتی را سود می برید. خداوند رحمت کند مردی را که به کار خوب همت گمارد و آن را انجام دهد یا به کار زشتی تصمیم داشته باشد، ولی خود را از انجام آن باز دارد. آن گاه حضرت فرمودند: ما اهل بیت روح را به وسیله طاعت برای خداوند و عمل برای او تأیید می کنیم.

پس با اصلاح نفس بر یقین انسان افزوده می شود؛ زیرا شک که مخالف یقین است یا بر اثر وسوسه شیطان ایجاد می شود و یا با حدیث نفس؛ و در صورت تهذیب و اصلاح نفس، حدیث نفس و وسوسه شیطان مغلوب می شوند.

از مجموع فرمایشات اهل بیت علیهم السلام چنین استفاده می کنیم:

میان حالت یقین و اصلاح نفس تلازم است؛ یعنی لازمه اصلاح نفس، افزایش حالت یقین و لازمه وجود یقین محکم، اصلاح نفس است.

بنابراین با تهذیب نفس، می توانید یقین خود را افزایش دهید و همچنین با تقویت یقین، می توانید باطن و نفس خود را پاکسازی کنید، و با پاکسازی نفس و ایجاد یقین از قدرتهای بزرگ روحی استفاده کنید.

وجود یقین در افرادی که کرامات و امور خارق العاده از آنان ظاهر شده است، کاملاً مشهود است. جریانی که می آوریم گواه بر این حقیقت است.

از مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی نقل شده است که ایشان فرمودند: در سفر حج، وقتی وارد حجاز

شدیم، چون پول همراه نداشتیم و شریف مکه نیز مبلغی پول به عنوان «خاوه» از هر مسافر دریافت می کرد، ناچار با عده ای که مایل به پرداخت وجهی از این بابت نبودند، از راه فرعی از جده عازم مکه شدیم.

در بین راه با مأمورین حکومتی برخوردیم؛ آنها مانع حرکت ما شدند و گفتند: در این محل بمانید تا مأمورین وصول «خاوه» بیایند و پس از پرداخت پول به راه خود ادامه دهید، در غیر این صورت حق ورود به مکه را ندارید. همگی در سایه چند درخت خرما به انتظار مأمورین وصول نشستیم.

تمام همراهان پولهای خود را حاضر کردند و به من گفتند: شما نیز پول خود را حاضر کنید. گفتم: من پولی همراه ندارم. گفتند: اگر طمع داری که ما به تو پول دهیم، پولی به تو نخواهیم داد؛ اگر پولی هم ندهی، نمی توانی به سوی خانه خدا بروی. گفتم: من به شما طمع ندارم، بلکه به خداوند طمع دارم که مرا یاری خواهد کرد. گفتند: در این بیابان عربستان، خداوند چگونه تو را یاری خواهد کرد؟

گفتم: حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده: کسی که به مردم خدمت کند و مزدی نخواهد، خداوند در بیابان در حال گرفتاری، همچون سیلی که از کوه جاری می شود و موانع را برطرف می سازد، موانع کار او را رفع می نماید و او را یاری می کند.

پس از ساعتی، آنها سؤال خود را تکرار کردند و من نیز همان پاسخ را به آنها دادم. آنها با تمسخر گفتند: گویا این شیخ حشیش کشیده که این حرفها را می زند، و الا در بیابان غیر از ما کسی نیست که

به او کمک کند؛ ما نیز به هیچ وجه به او کمک نخواهیم کرد.

ساعتی نگذشت که از دور گردی ظاهر شد، به همراهان گفتم: این خیری است که به سوی من می آید و آنها استهزاء کردند. پس از لحظاتی از میان گرد و خاک دو نفر سوار ظاهر شدند که اسبی را یدک می کشیدند، به ما نزدیک شدند. یکی از آن دو گفت: آقا شیخ حسنعلی اصفهانی در بین شما کیست؟

همراهان مرا نشان دادند. او گفت: دعوت شریف را اجابت کن. سوار بر اسب شدم و به اتفاق مأمورین به سوی جایگاه شریف مکه راه افتادیم.

وقتی وارد چادر «شریف» مکه شدیم، دیدم مرحوم شیخ فضل الله نوری و مرحوم حاج شیخ محمد جواد بیدآبادی - که مرا با آنها سابقه موَدّت بود - نیز در آنجا حضور دارند. شریف مکه حاجتی داشت که من بخواست خداوند آن را برآورده ساختم.

بعد از آن معلوم شد که شریف ابتدا حاجت خود را خدمت مرحوم شیخ فضل الله نوری عرض کرده و مرحوم شیخ فضل الله به او فرموده بودند: انجام حاجت شما به دست شخصی است به این نام؛ دستور دهید ایشان را پیدا کنند و اینجا بیاورند و حتماً ایشان جزء پیاده ها هستند. از این رو شریف دستور می دهد که مأمورین به تمام راههای فرعی بروند و هر جا مرا یافتند نزد او ببرند.

آری یقین در ظهور کرامات و امور خارق العاده از اولیاء خدا، دارای نقش اساسی است.

نتیجه بحث

افکار و اندیشه های ما در صورتی اثری بسزا دارد که از صفت یقین نسبت به آنها برخوردار باشیم. آنان که در جستجوی مقامات عالی معنوی و جویای رسیدن به معارف

الهی هستند، باید زمینه ایجاد یقین را در خود به وجود آورند.

کسانی که با عالم غیب در ارتباط هستند نیروی یقین را در خود ایجاد نموده و به تقویت و پرورش آن پرداخته اند؛ زیرا یقین شرط اساسی برای رسیدن به عالم معنی و دست یافتن به مقامات معنوی است.

با ایجاد یقین، می توانید دلهای پژمرده و قلبهای زنگار گرفته را حیات تازه بخشیده و مرضهای روح و آلودگیهای فکری را از آن بزدا کنید. در این صورت هم باطن شما اصلاح می شود و هم ارزش اعمال روزانه شما در پیشگاه خداوند افزایش می یابد.

کسب معارف، تهذیب نفس، مجالست با بزرگان دین و اولیاء خدا، بهترین راههای کسب یقین است.

ترک گناه از شرایط مهم و اساسی حفظ یقین است؛ زیرا گناه و معصیت می تواند ایمان و یقین را که در طول سالها به دست آمده نابود کند.

گر عزم تو محکم و متین آمده است

در پرتو انوار یقین آمده است

تا نور یقین به دل نتابید، کجا؟

سرپنجه عزم، از آستین آمده است؟

پی نوشتها

(۱) نهج البلاغه: کلمات قصار ۳۳۵.

(۲) بحار الأنوار: ۳۲۹/۱۴، از تنبیه الخواطر: ۲۲۹/۲.

(۳) بحار الأنوار: ۴۰۹/۶۹، نهج البلاغه: کلمات قصار ۱۰۹.

(۴) بحار الأنوار: ۳۱۰/۶۷.

(۵) تحف العقول: ۹۳.

(۶) بحار الأنوار: ۳۲۲/۷۱، از اصول کافی: ۵۵/۲.

(۷) شرح غرر الحکم: ۳۲۱/۵.

(۸) همان کتاب: ۳۲۲.

- (٩) بحار الأنوار: ٤٣١/١٣.
- (١٠) سورة آل عمران، آية ١٩٠ و ١٩١.
- (١١) شرح غررالحكم: ١٦٢/٣.
- (١٢) شرح غررالحكم: ٤٠١/٦.
- (١٣) شرح غررالحكم: ١٩/٤.
- (١٤) شرح غررالحكم: ٣٢٤/٥.
- (١٥) شرح غررالحكم: ٢٧٢/٥.
- (١٦) امالي الطوسي: ١١٤/١، بحار الأنوار: ٤٠٣/٧٧.
- (١٧) شرح غررالحكم: ٢١٤/٤.
- (١٨) بحار الأنوار: ١٦٣/٩٥.
- (١٩) شرح غررالحكم: ٣٧٢/٥.
- (٢٠) شرح غررالحكم: ٢٨٠/٥.
- (٢١) نبروهي شگرف مغز: ١١٩.
- (٢٢) تقويت و تمرکز فکر: ١٣٢.
- (٢٣) بحار الأنوار: ٤٠٨/٢١.
- (٢٤) بحار الأنوار: ١٠٤/٧٥.
- (٢٥) بحار

الأُنوار: ۱۰۱/۷۵.

(۲۶) بحار الأنوار: ۱۰۳/۷۵.

(۲۷) بحار الأنوار: ۱۰۲/۷۵.

(۲۸) بحار الأنوار: ۱۰۳/۷۵.

(۲۹) نهج البلاغه: خطبه ۳۵.

(۳۰) اگر مسلمانان صدر اسلام به این فرمایش گهربار اول مظلوم عالم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گوش فرا داده و به آن عمل می نمودند، حکومت جابرانه جبت و طاغوت و وارثان آنها بر سر مردم ستمدیده سایه نمی افکند. ولی آن همه نصیحتهایی که مردم آثار مخالفت با آنها را تجربه کرده بودند، در قلوب زنگار گرفته جای نگرفت و متأسفانه تاریخ سیاه انسانها، همچنان تکرار شد.

(۳۱) نهج البلاغه، قصار الحكم: ۲۰۲.

(۳۲) نهج البلاغه، قصار الحكم: ۱۵۲.

(۳۳) بیندیشید و ثروتمند شوید: ۱۹.

(۳۴) شرح غرر الحكم: ۳۳۰/۵.

(۳۵) شرح غرر الحكم: ۶۰۶/۲.

(۳۶) بحار الأنوار: ۳۴۲/۷۲.

(۳۷) سوره الذاریات، آیه ۵۶.

(۳۸) تفسیر نورالثقلین: ۱۲۲/۵.

(۳۹) بحار الأنوار: ۱۴۸/۵۱.

(۴۰) بحار الأنوار: ۳۳۹/۹۰.

(۴۱) نهج البلاغه: نامه ۵۳.

(۴۲) شرح غرر الحكم: ۳۰۵/۵.

(٤٣) بحار الأنوار: ٢٤/٤٧.

(٤٤) شرح غرر الحكم: ٣٩٤/٥.

(٤٥) بحار الأنوار: ٣٣٢/١٠٠.

(٤٦) بحار الأنوار: ١٢٤/٩٩.

(٤٧) بحار الأنوار: ٣٨٠/١٨.

(٤٨) شرح غرر الحكم: ٥٠٠/٤، بحار الأنوار: ١٤/٧٨.

(٤٩) شرح غرر الحكم: ٢١٠/٥.

(٥٠) بحار الأنوار: ٢١٧/٧١، از مجالس شيخ مفيد رحمه الله: ١٢٨.

(٥١) بحار الأنوار: ٢٢٢/٧١، از اصول کافی: ١٤٢/٢.

(٥٢) بينديشيد و ثروتمند شويد: ١٤٠.

(٥٣) شرح غرر الحكم: ٢٨٨/٥.

(٥٤) بحار الأنوار: ٢٥٧/٧٨.

(٥٥) إكمال الدين: ٢٢٧، به نقل بحار الأنوار: ١٩٢/١٢.

(٥٦) فوائد الرضويّه محدّث قمى رحمه الله: ٥٤٤.

(٥٧) تذكرة القبور: ٧١.

(٥٨) بحار الأنوار: ٥٨٨/٣٣.

(٥٩) بحار الأنوار: ٢١١/٧٠.

(٦٠) امالي صدوق: ١٩٨، به نقل بحار الأنوار: ٢٠٥/٧.

(٦١) سوره نساء، آيه ٢٧.

(٦٢) بحار الأنوار: ٢٤/٧٠.

(٦٣) بحار الأنوار: ١٥٥/٩٤.

(٦٤) نهج البلاغه: نامه ٤٧، بحار الأنوار: ٢٤/٧٥.

(٦٥) رك: مغز متفكر جهان شيعه: ٤٣٩.

(٦٦) بحار الأنوار: ٦٣/٣.

(٦٧) بحار الأنوار: ٣١٧/٦٢.

(٦٨) شرح غرر الحكم: ٢٦٢/٣.

(٦٩) رك: زندگي و شخصيت شيخ انصاري: ٥٨.

(٧٠)

رک: همان کتاب: ۸۰.

(۷۱) رک: همان کتاب: ۸۵.

(۷۲) رک: همان کتاب: ۹۰.

(۷۳) شرح غرر الحکم: ۲/۲۸۲.

(۷۴) نهج البلاغه: نامه ۳۱.

(۷۵) شرح غرر الحکم: ۲/۱۲۰.

(۷۶) زندگانی و شخصیت شیخ انصاری: ۴۲.

(۷۷) شرح غرر الحکم: ۵/۱۱۲.

(۷۸) شرح غرر الحکم: ۱/۹۲.

(۷۹) نهج البلاغه، کلمات قصار: ۳۲۵.

(۸۰) شرح غرر الحکم: ۵/۱۱۵.

(۸۱) نهج البلاغه، کلمات قصار: ۲۶۱.

(۸۲) شرح غرر الحکم: ۱/۴۹.

(۸۳) شرح غرر الحکم: ۲/۴۹۹.

(۸۴) سوره رعد، آیه ۱۴.

(۸۵) سوره ابراهیم، آیه ۲۴.

(۸۶) نوشته خطی استاد اعظم مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج شیخ مرتضی حائری رضوان الله علیه.

(۸۷) در دعای مأثور چنین وارد شده است: «اللَّهُمَّ أَوْصِلْنِي إِلَيْكَ مِنْ أَقْرَبِ الطُّرُقِ إِلَيْكَ وَأَسْهَلَهَا عَلَيَّ...». (بحار الأنوار: ۴۰۶/۹۵).

(۸۸) شرح غرر الحکم: ۵/۸۷.

(۸۹) اصول کافی: ۱/۲۰.

(٩٠) بحار الأنوار: ١٧٣/١٠٢ و ١٨٣.

(٩١) بحار الأنوار: ٢٠٥/١.

(٩٢) سورة زخرف ، آيه ٦٧.

(٩٣) بحار الأنوار: ١٠٢/٧٧.

(٩٤) بحار الأنوار: ٧٦/٧٧.

(٩٥) بحار الأنوار: ٨١/١٩.

(٩٦) بحار الأنوار: ٣٤٠/٧١.

(٩٧) اصول كافي: ٣٠/١.

(٩٨) نهج البلاغه: نامه ٦٩.

(٩٩) معجزات و كرامات ائمه اطهار عليهم السلام : ١١٠.

(١٠٠) اصول كافي: ٣٧٥/٢.

١ (١٠١) و ٢. نهج البلاغه: خطبه ٨٦.

(١٠٢)

(١٠٣) بحار الأنوار: ١٩٧/٧٤.

(١٠٤) شرح غرر الحكم: ٢٨٩/٢.

(١٠٥) سورة نجم ، آيه ٢٩.

(١٠٦) سورة قصص ، آيه ٧٩.

(١٠٧) بحار الأنوار: ٣٦٤/٧٨.

(١٠٨) شرح غرر الحكم: ٨٦/٥.

(١٠٩) بحار الأنوار: ١٢/٧٨.

(۱۱۰) بحار الأنوار: ۳۰۷/۷۰.

(۱۱۱) بحار الأنوار: ۱۹۷/۷۴.

(۱۱۲) بحار الأنوار: ۶/۷۸.

(۱۱۳) نهج البلاغه: نامه ۵۳.

(۱۱۴) كتاب السبعين، منتخبات كراوس: ۴۶۴، به نقل تحلیلی از آرای جابر بن حیان.

(۱۱۵) بحار الأنوار: ۶/۷۸.

(۱۱۶) بحار الأنوار: ۱۲۸/۷۸.

(۱۱۷) بحار الأنوار: ۴۲۲/۷۷.

(۱۱۸) بحار الأنوار: ۲۹۴/۱۲.

(۱۱۹) نهج البلاغه: خطبه ۱۷۵.

(۱۲۰) بحار الأنوار: ۲۴۲/۵۱.

(۱۲۱) نهج البلاغه: نامه ۷۸.

(۱۲۲) بحار الأنوار: ۱۶۰/۱، نهج البلاغه: نامه ۳۱.

(۱۲۳) بحار الأنوار: ۴۱۰/۶۹.

(۱۲۴) بحار الأنوار: ۳۹۱/۷۰.

مصباح الشريعة: ٦١.

(١٢٥) سورة مائده ، آيه ٣٠.

(١٢٦) نهج البلاغه: كلمات قصار ٢٠٢.

٢ (١٢٧) اصول كافي: ٣٣٦/٢.

(١٢٨)

(١٢٩) سورة رعد ، آيه ١١.

(١٣٠) بحار الأنوار: ١٩٣/٩٠، البلد الأمين: ١٢٧، المصباح: ١٢٣، مصباح المتهجد: ٣٢٩.

(١٣١) بحار الأنوار: ٤٦ ص ٢٤٤، الخرائج: ٢٢٩.

(١٣٢) سورة صف ، آيه ١٤.

(١٣٣) رك: العبقري الحسنان: ١٠٦/٢.

(١٣٤) شرح غرر الحكم: ١٦٠/٥.

(١٣٥) شرح غرر الحكم: ٢٥٤/٥.

(١٣٦) بحار الأنوار: ٥٠/٤٤.

(١٣٧) سورة لقمان ، آيه ١٧.

(١٣٨) سورة انبياء ، آيه ٨٣.

(١٣٩) رك: معراج السعاده مرحوم نراقي.

(١٤٠) نهج البلاغه: نامه ٣١.

(١٤١) بحار الأنوار: ٦١/٣٤.

(١٤٢) بحار الأنوار: ٢٢٧/١.

(١٤٣) سورة فيل ، آيه ١.

١٤٤) معجزات و كرامات ائمه اطهار عليهم السلام : ٢٠٠.

١٤٥) زندگانی و شخصیت شیخ انصاری: ٤٢٧.

١٤٦) سوره بقره، آیه ٤٥.

١٤٧) سوره آل عمران، آیه ٢٠٠.

١٤٨) رك: تفسير عیاشی: ٢١٢/١.

١٤٩) سوره انفال، آیه ٦٥.

١٥٠) سوره مریم، آیه ٥١.

١٥١) سوره یوسف، آیه ٢٤.

١٥٢) بحار الأنوار: ٢٨٣/٥٢.

١٥٣) بحار الأنوار: ٢٤٥/٧٠، مصباح الشریعه: ٥٢.

١٥٤) رك: فوائد الرضویه محدث قمی رحمه الله: ٤٥٢.

١٥٥) بحار الأنوار: ٢٢٩/٧٠ و ٢٦١/٨٤، اصول کافی: ١٦/٢.

١٥٦) سوره غافر، آیه ١٤.

١٥٧) بحار الأنوار: ٢١٦/٧١.

١٥٨) سوره یونس، آیه ٢٢.

١٥٩) سوره عنكبوت، آیه ٦٥.

١٦٠) بحار الأنوار: ٢٩٠/٧٧.

١٦١) بحار الأنوار: ٢٣٠/٧٠، اصول کافی: ١٦/٢.

١٦٢) بحار الأنوار: ١١٥/٥٢.

١٦٣) بحار الأنوار: ٢٤٩/٧٠.

- (١٦٤) بحار الأنوار: ٢٥/٧٠.
- (١٦٥) بحار الأنوار: ٢١٥/٧٧.
- (١٦٦) بحار الأنوار: ٢٨٠/٨٧.
- (١٦٧) اصول كافي: ٤٦٨/٢.
- (١٦٨) سورة مجادله، آيه ١١.
- (١٦٩) سورة زمر، آيه ٩.
- (١٧٠) بحار الأنوار: ٢٠٤/١.
- (١٧١) سورة اعراف، آيه ١٧٩.
- (١٧٢) بحار الأنوار: ١٨٥/١.
- (١٧٣) بحار الأنوار: ٣٢/٢.
- (١٧٤) نهج البلاغه: كلمات قصار ٢٨٠.
- (١٧٥) بحار الأنوار: ٣٢/٢.
- (١٧٦) بحار الأنوار: ١٦٢/٧٧.
- (١٧٧) علم و نابخردى: ٧٦.
- (١٧٨) نهج البلاغه: خطبه ٢٧.
- (١٧٩) روانشناسى ضمير ناخود آگاه: ٧٨.
- (١٨٠) بحار الأنوار: ٣٤٤/٧٠.
- (١٨١) فوائد الرضويه مرحوم محدث قمى: ٤٤٠.
- (١٨٢) بحار الأنوار: ٢/٢.

فوائد الرضويہ مرحوم محدث قمی: ۴۰۶.

(۱۸۴) بحار الأنوار: ۲۳۳/۷۸.

(۱۸۵) تحف العقول مرحوم حرّانی: ۴۵۷.

(۱۸۶) بحار الأنوار: ۱۶۲/۱۰۲.

(۱۸۷) سورة هود، آیه ۸۸.

(۱۸۸) كنز الفوائد كراجکی به نقل بحار الأنوار: ۲۱۰/۵.

(۱۸۹) بحار الأنوار: ۹۴/۱.

(۱۹۰) فوائد الرضويّه محدث قمی رحمه الله: ۴۰۱.

(۱۹۱) فوائد الرضويّه محدث قمی رحمه الله: ۴۰۲.

(۱۹۲) فوائد الرضويّه محدث قمی رحمه الله: ۴۰۱.

(۱۹۳) بحار الأنوار: ۱۹۸/۹۱.

(۱۹۴) بحار الأنوار: ۱۰/۲۴، تفسير الإمام العسكري عليه السلام: ۱۷، معانى الأخبار: ۱۵.

(۱۹۵) بحار الأنوار: ۳۷/۹۸.

(۱۹۶) بحار الأنوار: ۵۳/۹۸.

(۱۹۷) بحار الأنوار: ۳۸۲/۱۰۰.

(۱۹۸) فوائد الرضويّه محدث قمی رحمه الله: ۴۱۱.

(۱۹۹) بحار الأنوار: ۳۵۶/۷۸.

(۲۰۰) شرح غرر الحكم: ۳۰۸/۵.

(۲۰۱) شرح غرر الحكم: ۱۴۴/۱.

(۲۰۲) سورة انعام، آیه ۷۵.

- ٢٠٣) سورة بقره آيه ٢٦٠.
- ٢٠٤) بحار الأنوار: ١٧٦/٧٠.
- ٢٠٥) بحار الأنوار: ٢١٩/٧٧.
- ٢٠٦) شرح غرر الحكم: ٢٣٠/٥.
- ٢٠٧) بحار الأنوار: ١٨٥/٧٨.
- ٢٠٨) فوائد الرضويّه محدّث قمى رحمه الله : ٣٨٨.
- ٢٠٩) جامع الدرر: ٣٧٠/٢.
- ٢١٠) تذكره القبور: ٦٠.
- ٢١١) اصول كافي: ٥٧/٢.
- ٢١٢) با محرمان راز: ٥٤.
- ٢١٣) بحار الأنوار: ٢٨٦/٩٠.
- ٢١٤) بحار الأنوار: ٢١١/٢١.
- ٢١٥) بحار الأنوار: ١٤٧/٥١.
- ٢١٦) بحار الأنوار: ١٤٧/٩٤.
- ٢١٧) بحار الأنوار: ٢٤٤/٧٣، اصول كافي: ٣٠٦/٢.
- ٢١٨) بحار الأنوار: ٣٤٧/٢٨.
- ٢١٩) بحار الأنوار: ٤٢/٩٠.
- ٢٢٠) بحار الأنوار: ٢٧/٧٧.
- ٢٢١) بحار الأنوار: ٢٩٣/٧٧.
- ٢٢٢) سورة انعام، آيه ١٢٢.

(۲۲۳) بحار الأنوار: ۱۶۵/۷۸.

(۲۲۴) بحار الأنوار: ۷۱/۸۶.

(۲۲۵) اصول کافی: ۲۶۸/۲، بحار الأنوار: ۱۹۴/۶۹.

این اسرار موفقیت ج ۱ می باشد

۲۲ / ۵ / ۱۴۳۱ جمادی الثانی

اسرار موفقیت جلد دوم

مشخصات کتاب

اسرار موفقیت

جلد دوم

تألیف

سید مرتضیٰ مجتهدی سیستانی

بسم الله الرحمن الرحيم

پیش‌گفتار

برای تکامل روحی، نیاز شدیدی به خودشناسی دارید تا از قدرتهای عظیم روح و روان خود آگاه شوید و با شناخت خویش زمینه آشنایی با معارف که روشن کننده قلب و جانست، برای شما فراهم شده و معارف عالی و عقاید صحیح را به دست آورید. در این هنگام با علم و آگاهی و معرفت کامل به عبادت و بندگی خداوند پردازید و با خدای خود مناجات کنید تا حلاوت و شیرینی بندگی را دریابید و جاذبه الهی، شما را از جاذبه های نفسانی رهایی بخشد.

توجه داشته باشید در صورتی به این مقام دست می یابید که عبادت و بندگی شما همراه با تقوا و پرهیزکاری باشد و گرنه عبادت، بدون رعایت تقوا، جز رنج و ملال اثری ندارد. برای رسیدن به مقام تقوا باید کار و کوشش کنید و به سعی و تلاش پردازید؛ زیرا برای دست یافتن به حالت روحی و معنوی، باید زحمت بکشید و از ضعف و سستی پرهیزید.

اگر کار و کوشش خود را بی اثر می بینید و یا معتقد هستید تأثیر چندانی ندارد، از عالم غیب استمداد کنید و با توسل به اهل بیت علیهم السلام وسیله اطاعت خداوند و ترک گناه را برای خود فراهم کنید و به مقام قرب الهی راه یابید.

اگر خود را در دریای بلا- گرفتار می بینید، کشتی نجات، در دریاست، او به سوی شما می آید، شما نیز به سوی او حرکت کنید؛ تا در این صورت عظمت ولایت اهل بیت علیهم السلام را دریابید و محبت اهل بیت علیهم السلام سراسر وجودتان را فرا گیرد.

در این هنگام درک می کنید راه

نجات، اعتقاد به ولایت و داشتن محبت اهل بیت علیهم السلام است؛ چون دوستی خاندان وحی، اکسیر شفابخشی است که هر چه افزونتر شود، روح و روان را پاکتر می کند؛ به گونه ای که آمادگی باطنی برای حکومت الهی در شما ایجاد می گردد و در انتظار فرا رسیدن تحوّل عظیم جهانی به دست پر قدرت حضرت بقیه الله الأعظم ارواحنا فداه روز شماری می کنید و در پرتو این حالت، راز کامیابی و رمز موفقیت را در خود می یابید.

انتظار به معنای کامل و واقعی آن، اسرار ناشناخته ای را آشکار می کند که باید با رازداری از آنها نگهداری کنید. اگر بتوانید زبان خود را کنترل کنید، توفیقات شما روز افزون می شود و از اسرار موفقیت، آگاهی بیشتری پیدا می کنید.

سید مرتضی مجتهدی سیستانی

خودشناسی یا راه تکامل

کسی می تواند از قدرتهای عجیب و شگفت انگیز روحی خود استفاده کند که از وجود آنها آگاهی داشته باشد و در صدد بیدار ساختن و بهره مند شدن از این قدرتها باشد، و گرنه چگونه می تواند از آنها استفاده کند؟ بنابر این انسان برای دستیابی به مقامات عالی روحی و معنوی، باید به خودشناسی رو آورد و به وجود این قدرتها و راه پرورش و تکامل آنها آشنا باشد، تا راه ترقی و پیشرفت برای او روشن شود.

بسیاری از جوانان برای آشنایی با زیباییهای طبیعت، به کوهنوردی و یا مسافرت به کشورهای دوردست می پردازند و به خاطر آن زحمتهای فراوانی را متحمل می شوند؛ این گونه کارها اگر با برنامه صحیح باشد و بر اثر نشست و برخاست با دیگران از آنان رنگ نگیرند، نشاط تازه ای به آنان می دهد. ولی مهم تر از گردش به اطراف جهان این است که به «سفر خودیابی»

بپردازند و بدانند پی بردن به اسرار وجود خودشان، اهمیت بسیار بیشتری از شناخت رازهای سرزمینهای دوردست دارد.

اگر ما بدانیم خودشناسی و آشنایی با قدرتها و نیروهای نهفته در درون ما در خودسازی و تکامل ما دارای نقش مهم و اساسی است، بیشتر به آن اهمیت می دهیم.

خود شناسی، نه تنها برای تکامل و پیشرفت بسیار لازم است؛ بلکه می توان گفت: برای دست یافتن به حالات روحی و معنوی، ثمربخش ترین و پرسودترین نوع معرفت از انواع معارف است.

به همین جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَعْرِفَةُ النَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعَارِفِ. (۱)

شناخت نفس، نافع ترین همه معارف است.

زیرا با معرفت نفس، انسان با عواملی که در وجودش هست و در زمینه پیشرفت و تکامل او مؤثرند، آشنائی پیدا می کند و موانعی که در وجود او در مورد کسب انواع معارف و ترقی و نجات هست، برای او روشن می شود. در این صورت با مقتضیات و موانع راهی که در پیش دارد، آشنائی پیدا می کند. و شناخت اموری که مقتضی پیشرفت و همچنین اموری که مانع راه هستند، از شرایط حتمی تکامل روحی است.

انسان با شناخت آنها، دریچه های نور و روشنایی را برای خود می گشاید و با انجام مقتضیات و رفع موانع، بزرگترین راه نجات را به دست می آورد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

نَالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ. (۲)

کسی که به معرفت نفس ظفر یابد، به بزرگترین راه نجات و کامیابی نائل شده است.

با این بیان، روشن شد که شناخت نفس و آگاهی از قدرتهای عظیمی که در او نهفته است، از شرایط ضروری و حتمی برای تکامل است و آگاهی از قدرتهای نفس، اعم از نیروهای سازنده و نیروهای ویرانگر، کاملاً ضرورت دارد.

انسان

باید بدانند چه چیزهایی نفس او را دربند نموده و چگونه می‌توانند از آنها رهایی یابند؛ تا خود را از قید آنها آزاد ساخته و قدرتهای نهفته خود را بیدار و فعال نماید.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام این گونه انسان را که آشنا با نفس و حالات نفسانی است، «عارف» معرفی می‌کنند و می‌فرمایند:

الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا وَنَزَّهَهَا عَنْ كُلِّ مَا يَبْغُهَا وَيُؤْبِقُهَا. (۳)

عارف کسی است که نفس خود را بشناسد؛ آن گاه او را (از قید و بند) آزاد نماید و او را از هر چه آن را دور می‌سازد، پاک نماید.

آنچه در علم بیش می‌باید

دانش ذات خویش می‌باید

این بدان کایت شرف این است

نسخه سرّ مَنْ عَرَفَ این است

فکر و اندیشه، اراده و تصمیم، همت، ایمان و یقین از قدرتهای پرتوانِ نفس شما هستند. آنها را از ضعف و سستی پاکسازی نموده و از قید و بندها آزاد نمائید، و از آنها همچون بال برای پرواز به سوی خوبیها و نیکیها استفاده کنید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّ النَّفْسَ جَوْهَرَةً ثَمِينَةً مَنْ صَانَهَا رَفَعَهَا وَمَنْ إِيْتَدَلَّهَا وَضَعَهَا. (۴)

براستی که نفس گوهری گرانبها است. هر کس او را محافظت کند، او را بلند می‌نماید و هر کس او را به ابتدال بکشاند، او را پست می‌کند.

بنابراین گوهر پر قیمت نفس خود را ارج نهدید و آن را از آلودگیها پاک نمائید، تا به مقامات عالی معنوی و روحی راه یابید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ تَجَرَّدَ. (۵)

کسی که نفس خود را بشناسد، مجرد می‌شود.

در این حال نه تنها نفس، انسان را به کارهای زشت تحریک نمی‌کند؛ بلکه وی را راهنمایی و ارشاد می‌کند. آن حضرت

علیه السلام می فرمایند:

لَا تَعْصِ نَفْسَكَ إِذَا هِيَ أَرْشَدَتْكَ. (۶)

هرگاه نفست تو را راهنمائی

نمود، با آن مخالفت مکن.

پاکسازی نفس

برای پاکسازی فکر و اندیشه، همت و اراده و قدرتهای دیگر نفس، باید به کوشش و جدیت پردازید و از اهمال و سستی دوری کنید، زیرا برای اصلاح نفس و آزاد ساختن قدرتهای فراوانی که در آن نهفته است، سعی و تلاش لازم است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لَا تَتْرُكُ الْإِجْتِهَادَ فِي إِصْلَاحِ نَفْسِكَ، فَإِنَّهُ لَا يُعِينُكَ إِلَّا الْجِدُّ. (۷)

تلاش در اصلاح نفس خود را ترک مکن، زیرا که در این راه تو را کمک نمی کند مگر کوشش.

با کمال تأسف، با همه اهمیتی که این مسئله دارد، به آن کمتر توجه می کنیم. باید ببینیم مردان خدا چگونه خود را شناختند؟ و چگونه توانستند به مقامات ارزنده راه یابند؟ و چگونه به مقام شرافت نفس رسیدند؟ و ما چگونه می توانیم در راه آنان گام برداریم و به سرنوشتی که آنان رسیدند، دست یابیم؟

پاسخ این سؤال را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن کلامی گویا چنین بیان فرموده اند:

عَوَّدَ نَفْسَكَ فِعْلَ الْمَكَارِمِ وَتَحَمَّلَ أَعْيَابَ الْمَغَارِمِ، تَشْرُفَ نَفْسِكَ. (۸)

نفس خود را به انجام کارهای پسندیده و به تحمل رنج غرامتها عادت ده، تا نفس خود را بلند مرتبه گردانی.

بزرگان ما به این گفتار پر معنی، لباس عمل پوشانند و به مقام شرافت نفس که خودسازی و خودشناسی است، رسیدند. ما نیز اگر اعمال پسندیده را انجام دهیم و زحمت انجام کارهای مشکل را تحمل کنیم، با مرور زمان به خودشناسی و مقام والای انسانیت - که شرافت نفس است - دست می یابیم.

خودشناسی و مکاشفه

از بزرگترین رازهای خودشناسی این است که بدانیم:

نفس مجمع اضداد است و همچون کانونی که افراد نیک و بد را در خود جای می دهد، نفس نیز خوبیها و بدیها را در خود جای

می دهد. نفس می تواند دوستی و دشمنی با یک فرد یا یک موضوع را در خود قرار دهد. می تواند افکار، اندیشه ها و عقاید صحیح و اشتباه را در خود جمع کند.

بنابر این با آگاهی از این حقیقت، تا نفس به مراحل عالی نرسیده و تکامل نیافته باشد، نمی توانیم همه آثار و دریافتهای او را صحیح و سالم بدانیم. برای توضیح مطلب می گوئیم: دریافتهای نفس و مکاشفات، به طور کلی به سه دسته تقسیم می شوند:

۱ - مکاشفات رحمانی

۲ - مکاشفات شیطانی

۳ - مکاشفات نفسانی

۱ - مکاشفات رحمانی، از الهام ملائکه سرچشمه می گیرند. اگر چه اندک و کمیابند، ولی دارای حقیقت بوده و صحیح هستند.

۲ - دسته دیگر از مکاشفات را، عوامل شیطانی ایجاد می کنند و بر فرض در موردی یا در مواردی خبر صحیح و درستی را ارائه دهند، نباید به آنها اعتنائی کرد و گرنه کم کم در انسان نفوذ نموده و بر او مسلط می شوند و با مرور زمان، انسان به این گونه مکاشفات خو می گیرد و شیطان نیز به القاء این گونه مکاشفات بر او عادت می نماید.

چه بسیار انسانهایی که بر اثر عدم علم و آگاهی و دور بودن از راهنماییهای حیاتبخش خاندان وحی، خود را به این گونه مکاشفات و خیالات آلوده ساختند و عمر خود را به گمان آن که دارای بزرگترین حالات روحی و معنوی هستند، از دست دادند.

۳ - دسته سوم، مکاشفات نفسانی هستند. صحت این گونه مکاشفات و بطلان آنها بستگی به صفای نفس و نورانیت آن دارد. اگر کسی همچون سلمان و ابوذر به درجه کمال رسیده باشد، همه مکاشفات او صحیح است. ولی اگر به تکامل نرسیده باشد،

چون افکار، اندیشه‌ها و اعتقاداتی که در اعماقِ نفس او وجود دارد، در مکاشفات و دریافتهای نفسانی او مؤثر هستند صحت مکاشفات او بستگی به ارزش افکار و عقاید او دارد.

بنابر این انسان نمی‌تواند صحت مکاشفات خود را در صورتی که اعماق وجودش را از اعتقادات و افکار و خیالات اشتباهی که در او انباشته شده پاک نساخته، تضمین کند.

زیرا مکاشفات نفسانی در بسیاری از موارد، از آنچه در نفس انباشته و نگه داشته شده است، سرچشمه می‌گیرد و چون نفسهایی که به تکامل راه نیافته‌اند، مجمع حق و غیر حق و کانون امور صحیح و باطل هستند؛ نباید به هر گونه مکاشفه‌ای اعتماد و اعتقاد پیدا نمود. و همان بهتر که به جای توجه به این گونه مکاشفات و الهامات، به سوی تکامل و خودسازی بر مبنای راهنماییهای اهل بیت علیهم السلام که آشنا با تمامی اسرار وجود هستند، روی آوریم.

بنابراین هر که جویای به دست آوردن مکاشفات و تشنه دارا بودن این حالات است، لازم است اول به «خودسازی» بر مبنای موازین مکتب وحی بپردازد؛ تا نفس و هواهای آن در مکاشفات او نقشی نداشته باشند.

نمونه‌ای از خودشناسی در غرب

در بعضی از کشورهای غرب، برای ورود به مراکز آموزشی، دانشگاه‌ها و... دانشجویان را تست می‌کنند و از پاسخ آنها به سؤالات گوناگونی که از آنان می‌کنند، بدست می‌آورند که از نظر استعداد روحی، در چه زمینه‌ای بیشتر آمادگی دارند و پیشرفت آنان در کدام قسمت از علوم و حرفه‌ها بهتر و بیشتر است، و پس از آن که روشن شد برای کدام رشته از علوم یا کدام یک از حرفه‌ها بیشتر آمادگی دارند، آن رشته

را برای آنان برمی گزینند.

این نوع خود شناسی گر چه فوایدی را در بر دارد و مانع از هدر رفتن بسیاری از انرژی‌هایی که باید در راه صحیح مصرف شود، می گردد؛ ولی اکتفا نمودن به آن تا آخر زندگی و ادامه دادن راهی که در جوانی آمادگی بیشتری برای آن داشته اند، همانند این است که شخصی در جوانی برای آگاهی از سلامت جسمی خویش، خود را چک کند و تا کهنسالی نیز به آن اکتفاء نماید!

این گونه شناخت، فقط برای محدوده ای از زمان - نه تمام عمر - کافی است. چون همان گونه که می دانیم قدرتهای درونی و روحی انسان، گاهی از کودکی یا جوانی در انسان هویدا است و گاهی مرور زمان و افزایش عقل و تجربه، قدرتهای بزرگی را در بزرگسالی و کهولت در برخی از افراد آشکار می کند.

بنابر این، انسان باید همیشه در تلاش باشد که از قدرتهای نهان و نهفته خود، آگاهی داشته باشد و آنها را آشکار کند. مگر نه این است که بعضی از نوابغ در کهنسالی به نبوغ رسیده اند.

بنابر این کسی که در تست هوش در حدّ یک معلّم و آموزگار از نظر قدرت استعداد برخوردار بوده است، نباید تا آخر عمر خود را یک آموزگار بدانند؛ بلکه باید با الهام از مکتب انسان ساز اهل بیت علیهم السلام توجه داشته باشد خداوند مهربان خصلتها و ویژگیهایی در او آفریده است که با استفاده از آنها می تواند درهای جدیدی از استعداد و شکوفایی را به سوی خود باز کند.

تلقین، همّت عالی، توبه و از این گونه ویژگیها است.

به عنوان نمونه، انسان می تواند بر اثر توبه، به قدرت نیروی عظیم

- تبدیل - که در او نهفته است، راه یابد و به انسانی جدید، با قدرتهایی تازه و بزرگ تبدیل شود. مسئله تلقین، اراده و همت عالی که در کلمات انسان سازِ خاندان وحی، درسهای سازنده ای در پیرامون آنها به انسانها آموخته اند، نیز همین گونه هستند.

بنابر این با وجود این گونه ویژگیها، اگر به آنها توجهی نداشته باشیم و به خاطر شناخت قدرتهای خود در محدوده ای از زمان، اگر در تمام عمر خویش به آن اکتفا کنیم، در اشتباه خواهیم بود. ما باید همیشه به بررسی نفس و تحولات آن توجه داشته باشیم، تا بینشی دور اندیشانه از نفس خود داشته باشیم.

پس خودشناسی در برهه ای از زمان، دلیل بر خودشناسی و خودسازی در تمام عمر نیست؛ بلکه باید برای خودشناسی و خودسازی، با دور اندیشی همیشه در فکر نفس و مالکیت بر آن باشیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ الْحَازِمَ مَنْ قَيَّدَ نَفْسَهُ بِالْمَحَاسِبِ وَمَلَكَهَا بِالْمُغَاضِبِ وَقَتَلَهَا بِالْمُجَاهِدَةِ. (۹)

به راستی که دور اندیش کسی است که نفس خود را به وسیله محاسبه در بند کشد و با غضب نمودن بر نفس، مالک آن شود و با مجاهده آن را بکشد.

بر اثر دور اندیشی، محاسبه و مغاضبه نفس، تحولاتی در نفس انسان پدید می آید که تستهای زمان گذشته ارزش خود را از دست می دهند.

پس با دگرگونی هایی که در نفس پدید می آید و با تجدید شخصیتها بر اثر کارهایی که بر نفس شده، باید به تستهای جدید دست زد؛ همان گونه که باید چک نمودن بدن را با گذشت زمان، تکرار نمود.

به این جهت، روانشناسان، راه های گوناگون دیگری را برای فرار از آشفتهگیهای روحی، و سامان دادن به زندگی ارائه می دهند: قدرت تصویر

و تصوّر، تجسّم، تلقین و اراده از راه های مهمی است که آنان به آنها تکیه می کنند.

همه حقایقی که تازه به آن راه یافته اند، پیشوایان ما از دیر زمان به ما آموخته اند. بنابراین ما نیازی به تازه یافته های آنان که با یافته های خود همراه ساخته اند، نداریم. ما هیچ گونه نیازی به آنچه «دون خوان» و «کاستاندا» تجربه کرده و نوشته اند، نداریم. همان بهتر که آنان جادوگرانِ سرخپوست آمریکا را به دام بیندازند.

همان گونه که احتیاجی به راهنماییهای «ماهاریشی» نداریم. او بهتر است که سیک ها و هندوهای هندوستان را تعلیم دهد. ما نیازی به «ذن بودیسم» و «چماقهای» پیران» نداریم. همان بهتر که آنان طریقت «ذن» و «گوان» را به گاوپرستان بیاموزند. ما نه به «بصیرت» «کریشنامورتی» نیاز داریم و نه به «دندان ببر» او. بهتر این است که آنان از جوانان آگاه ما دندانِ طمع خویش را بکنند.

عوامل خودشناسی

۱- نقش اراده در خودشناسی

اشاره

اگر هوای نفس خود را قوی و با صلابت می دانید، برای آن است که تصمیم و اراده شما درباره خود سازی ضعیف است. شما مردانه تصمیم بگیرید و با اراده قوی در صراط مستقیم گام بردارید، در این صورت یقین خواهید نمود که نفس شما و هوا و هوس آن مغلوب و مقهور شما هستند.

یقین داشته باشید، با قدرت اراده این حقیقت را در می یابید که نفس شما در برابر تصمیم شما قدرتی ندارد. این حقیقتی است که حضرت امام صادق علیه السلام آن را این گونه بیان فرموده اند:

صَاحِبُ النَّيِّ الْخَالِصِ نَفْسُهُ وَهَوَاهُ مَقْهُورَتَانِ تَحْتَ سُلْطَانِ تَعْظِيمِ اللَّهِ وَالْحَيَاءِ مِنْهُ. (۱۰)

کسی که دارای تصمیم و نیت خالصانه است، نفس او و هوای او در پیشگاه سلطنت و بزرگداشت مقام الهی و

حیاء از او مقهور هستند.

یعنی کسی که دارای تصمیم خالصانه است، خود را در حال حضور در پیشگاه باعظمت خداوند می بیند و شرم و حیاء مانع او برای انجام کارهای ناپسند می شود. به این جهت نفس او و هواهای نفسانی او مقهور او شده و در اختیار او قرار می گیرند.

بنابراین از قوی بودن نفس خود گله نداشته باشید؛ بلکه از بی تصمیم بودن و از ضعف اراده خود ناراحت باشید و در پی اصلاح آن برآئید.

این گونه نفس را تضعیف کنید

شما تصمیم بگیرید هر گاه گناه و یا کار اشتباهی را انجام دادید در برابر آن، کار خوب و پسندیده ای را انجام دهید. اگر به این برنامه عمل نمایید، پس از چند روز ضعفِ هواهای نفسانی را در خود مشاهده خواهید کرد.

حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند:

إِذَا عَمِلْتَ سَيِّئَةً فَأَعْمَلْ حَسَنَةً تَمْحُوهَا. (۱۱)

هر گاه کار زشتی را انجام دادی، کار نیکی انجام ده تا آن را نابود کند.

کار پسندیده ای که برای جبران کار خطا و اشتباه خود انجام می دهید، آثار ناپسند کار زشت را از میان می برد. یکی از آن آثار، قدرت هواهای نفسانی است. بنابراین با استفاده از گفتار انسان ساز خاندان وحی، هم اکنون تصمیم بگیرید: هر گاه کار خطایی را انجام دادید، در برابر آن، عمل نیک و پسندیده ای را انجام دهید تا اثر کار زشت را نابود کند. این یک کلید مهم موفقیت است که هیچگاه نباید آن را از دست بدهید.

یقین داشته باشید با پیروی از فرمایشات اهل بیت علیهم السلام راه تاریک برای شما روشن می شود، پیچیدگی ها برایتان گشوده می شود و نفس غالب، مغلوب شما می گردد، در این هنگام باور خواهید نمود بسیاری

از کارهای غیر ممکن، ممکن است.

اینک داستانی از مرحوم میرزای قمی که از چهره های درخشان دین است، می آوریم تا باور کنید که بسیاری از کارهای غیر ممکن، ممکن است.

پس از فوت مرحوم میرزای قمی رحمه الله علیه ، شخصی از اهل شیروان همیشه در مرقد مرحوم میرزای قمی حاضر می شد و مانند خدام در آن بقعه خدمت می کرد، بدون آن که کسی به او مزد دهد، یا آن که او را بر این کار گماشته باشند. و چون این عمل خلاف مرسوم بود، علت خدمتگزاری او را جویا شدند.

او گفت: من مردی از اهل شیروان هستم و از ثروتمندان آن شهر بودم. خود را مستطیع حج دیدم و به اراده حج بیت الله الحرام، لباس سفر پوشیده و از شهر خارج شدم.

پس از رسیدن به مکه معظمه و انجام اعمال حج، از راه دریا برمی گشتم. روزی در کشتی برای قضای حاجت لب کشتی رفته بودم. چون نشستم، بند کیسه پول پاره شد و به دریا افتاد. آه پر درد از دل کشیدم و از آن قطع امید نمودم. حیران به منزلگاه خود برگشتم و مقصداری از وسائلی که داشتم، سرمایه احتیاجات خویش نمودم تا وارد نجف اشرف شدم و به پناه بی پناهان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام متوسل شدم.

در یکی از شبها آن حضرت را در خواب دیدم فرمودند: غم مخور، به قم برو و کیسه پول خود را از میرزا ابوالقاسم عالم قمی بخواه که آن را به تو می رساند.

از خواب بیدار شدم و آن را از عجائب روزگار دانستم. با خود گفتم که کیسه پول من در دریای عمّان افتاده و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرا به

شهر قم راهنمایی می فرماید!

با خود گفتم: زیارتگاه های مطهر عراق را زیارت می کنم و به قصد زیارت حضرت معصومه علیها السلام به قم می روم و مطلب خود را به میرزای قمی می گویم، شاید فکری بکنند.

به این جهت به قم آمدم و بعد از زیارت حضرت معصومه علیها السلام به خانه مرحوم میرزای قمی رفتم. اتفاقاً وقت خواب قیلوله بود، و ایشان در منزل بیرونی تشریف نداشتند. به یکی از ملازمین ایشان گفتم: من مردی غریب هستم و از راه دور آمده ام؛ به جناب میرزا حاجتی دارم. در جواب گفت: ایشان اکنون خواب هستند برو عصر بیا. گفتم: عرضم مختصر است. با ناراحتی گفت: برو درب اندرون را بزن.

من جسارت کرده، رفتم و حلقه درب را زدم آوازی بلند شد که فلانی صبر کن تا من بیایم و مرا به اسم، نام برد. من از این که نامم را برد، تعجب کردم. آن گاه زود به نزد آمد و همان کیسه پول را که در دریای عمیان افتاده بود، از زیر لباس خود درآورد و به من داد و فرمود: راضی نیستم تا زنده هستم کسی از این جریان باخبر شود؛ آن را بردار و به وطن خود باز گرد.

من دست آن جناب را بوسیدم و با ایشان وداع نمودم و فردای آن روز روانه وطن شدم. چون به آنجا رسیدم، رفت و آمدها و کسب و کار، این خاطره را تا مدتی از یادم برد؛ تا آن که پس از مدتی که آسوده خاطر شدم، اتفاقاً روزی با همسرم نشسته بودم و از جریانهای گذشته و گزارشات سفر برای او صحبت می کردم؛ این جریان به یاد آمد و تفصیل

آن را برای همسرم گفتم.

چون او از این ماجرا آگاه شد، بسیار تعجب کرد و گفت: تو که با چنین شخصی آشنا گشته ای و به همین مقدار اکتفا نموده ای و از ملازمت و همنشینی او دست کشیده ای؟! گفتم: پس باید چکنم؟ گفت: انسان باید در خدمت این بزرگان باشد تا وقتی که جان به جان آفرین تسلیم نماید، آن گاه در کنار او دفن شود.

گفتم: حالت اشتیاقی که برای دیدن نزدیکانم داشتم، مرا از انجام این کار باز داشت. حال هم که گذشت و از این نعمت بزرگ محروم شدیم.

گفت: نه والله وقت نگذشته و به آسانی می توان آن را جبران کرد. زیرا شهر قم از شهرستانهای آباد و معنوی است و درک خدمت چنین بزرگانی سرآمد همه کارهای خوب است. برخیز هر چه داریم نقد کن؛ آن را با خود به قم می بریم و سرمایه زندگی قرار می دهیم و دوره عمر را در مجاورت قبر مطهر حضرت معصومه علیها السلام و در خدمت این مرد بزرگ صرف می کنیم.

من رأی او را پذیرفتم و خانه و زمین و اموال خود را فروختم و نقد نمودم و با همسرم به سوی قم حرکت کردیم. وقتی وارد شهر شدیم، آگاه شدیم که میرزای قمی مرحوم شده اند. از آن زمان تا به حال من ملازمت قبر او را اختیار نموده ام و تا جان در بدن دارم از این مکان دست بر نمی دارم، بلکه آن را مایه افتخار خود می دانم. (۱۲)

این جریان، روشنگر این حقیقت است که بسیاری از کارهای غیر ممکن، ممکن است؛ ولی ما در پی انجام آنها نرفته ایم و راه آن را نیافته ایم. از این جهت آنها را

غیر ممکن می‌نامیم، در حالی که در واقع آنها ممکن هستند و در خارج واقع شده و می‌شوند. مانند کیسه پول که در دریای عمان افتاده و مرحوم میرزای قمی در قم آن را از زیر پیراهن خود در می‌آورد و به صاحبش می‌دهد.

نکته جالب توجه این است که وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را به مرد شیروانی معرفی می‌نمایند، می‌فرمایند: از میرزا ابوالقاسم عالم قمی بخواه. یعنی آن حضرت این گونه افراد را عالم می‌دانند؛ زیرا می‌توانستند از او به گونه ای دیگر تعبیر فرمایند و طبق شهرت وی او را میرزای قمی معرفی فرمایند.

پس بخواهید و به خواستن خود ادامه دهید تا با مرور زمان، به خود شناسی راه یابید و بعضی از امور غیر ممکن برای شما ممکن شود، همان گونه که قدرت هواهای نفسانی، خواسته ناآگاهانه و یا خودآگاه انسانها است؛ کنترل نفس نیز همین گونه است. یعنی اگر انسان بخواهد، می‌تواند نفس خود را مهار کند؛ همان گونه که می‌تواند آن را رها کرده و از حیوانات پست تر شود.

آدمی زاده طرفه معجونی است

از ملایک سرشته و ز حیوان

گر کند میل این، شود پس از آن

ور کند میل آن، شود به از آن

۲- نقش خوف از خدا، در خود شناسی

ترس و خوف از مخالفت با خداوند متعال، انسان را به ترک هواهای نفسانی و می‌دارد و در نتیجه به خودشناسی راه می‌یابد و وسیله هدایت و رستگاری را فراهم می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَيَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» (۱۳)

کسی که از مقام خداوند خویش بترسد و نفس خود را از هواها باز دارد، براستی که بهشت جایگاه او خواهد بود.

ترس

و خوف از مخالفت با فرمانهای خداوند از نیروهای عقل و قدرت خرد ایجاد می شود. هر چه انسان از خردمندی بهره مند باشد و بر عقل تجربی خود بیفزاید، ترس او از مخالفت با قوانین خداوند بیشتر می شود و با هواهای نفسانی بیشتر به مخالفت برمی خیزد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

قَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ. (۱۴)

هوای خود را به وسیله عقل خود نابود کن.

بنابراین هر چه عقل انسان بیشتر و کاملتر باشد، قدرت او بر مخالفت با نفس و قتل هواهای نفسانی بیشتر می شود و بهتر به خود شناسی دست می یابد.

برای استفاده از نیروی عقل و افزودن به عقل تجربی می توانید به فکر و اندیشه در پیرامون کارها و برنامه های خود پردازید و آنها را با مرام و مکتب اهل بیت علیهم السلام تطبیق دهید. با کار انداختن فکر، قدرت عقلی شما تقویت می شود و برای خودسازی و خودشناسی آمادگی پیدا می کنید. و ترس و خوف از مخالفت با فرمان های الهی در شما بیشتر می شود و با قدرت بیشتری به مخالفت با نفس می پردازید.

۳ - خودسازی و خودشناسی نهایی یا پاک سازی ضمیر ناخود آگاه

ما در زمینه «خود سازی» نه تنها باید ضمیر خود آگاه خود را با معارف اهل بیت علیهم السلام روشن کنیم، بلکه باید اعماق وجود خویش را از علاقه و تمایل به دشمنان دین پاک نمائیم و ضمیر ناخود آگاه خود را نیز با انوار تابناک ولایت آل الله روشن سازیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به کسانی که خداوند را تشبیه به مخلوق می کنند، می فرمایند:

لَمْ يَعْقَدْ غَيْبُ ضَمِيرِهِ عَلَى مَعْرِفَتِكَ. (۱۵)

ضمیر پنهان خود را بر معرفت تو پیوند نزده است.

بنابراین انسان نه تنها دارای شعور ظاهر و ضمیر آگاه، بلکه دارای ضمیر غائب و ناخود آگاه نیز می باشد و برای خودسازی و

خودشناسی باید انسان هر دو مرحله ضمیر و شعور را پاکسازی کند.

از آنچه گفتیم روشن شد که خودشناسی در صورتی واقعیت پیدا می کند که انسان اعماق وجود خویش را پاکسازی کند. بنابراین پاکسازی ضمیر ناخودآگاه از شرایط و عوامل مهم خودشناسی است.

موانع خودشناسی

۱- اعتیاد به کارهای ناپسند راه خودشناسی را مسدود می کند

آیا حیف نیست با بی توجهی به ثروتهای روحی که در وجود ما قرار دارد، از آنها استفاده نکنیم و همچنان آنها را در قید و بند عادهای بی ارزش نگه داریم؟!

از نظر مکتب اهل بیت علیهم السلام برترین عبادت، غلبه بر عادهای سوء و ناپسند است؛ زیرا اعتیاد به هر کاری و معتاد شدن به انجام هر برنامه ای، همچون طبیعت دوّم، بر انسان حکومت می کند.

به همین دلیل، حضرت امیرالمومنین علیه السلام عادت را طبیعت دوّم می نامند و می فرمایند:

الْعَادَةُ طَبْعٌ ثَانٍ. (۱۶)

عادت، طبیعت دوّم است.

به این جهت، آنچه را که انسان به آن معتاد شده همانند اموری که طبیعت او بر آن امور قرار دارد، بر انسان حکومت می کند و به همین دلیل، فردی که به اعمال زشت و ناپسند گرفتار و معتاد شده است، اگر خود را از اعتیادهای زشت رهایی بخشد، با فضیلت ترین عبادات را انجام داده است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کلامی کوتاه چنین می فرمایند:

أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ غَلْبَةُ الْعَادَةِ. (۱۷)

با فضیلت ترین عبادت، غلبه یافتن بر عادت است.

زیرا بر اثر غلبه بر رفتار زشت و ناپسند، راه برای رسیدن به کمالات روحی باز می شود و وسیله رسیدن به عالی ترین مقامات معنوی فراهم می گردد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

بَغْلِبَةِ الْعَادَاتِ أَلْوَصُولُ إِلَى أَشْرَفِ الْمَقَامَاتِ. (۱۸)

غلبه بر عادت‌ها، وصول و دستیابی به شریفترین مقامات است.

نه تنها معتاد بودن به گناهان، بلکه اعتیاد به هر گونه کار ناپسند و بیهوده مانع پیشرفت

در کارهای مهم و رسیدن به مسائل حیاتی است. انسان باید برای دست یافتن به ارزشهای روحی از پیروی عاداتهای ناپسند دوری نماید، تا بتواند به مراحل عالی کمال راه یابد.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

غَيْرُ مُدْرِكِ الدَّرَجَاتِ مَنْ أَطَاعَ الْعَادَاتِ. (۱۹)

کسی که از عادات اطاعت کند، به درجات عالی راه نمی یابد.

زیرا اعتیاد، همچون زنجیر، انسان را به قید و بند می کشد و راهی برای پیشرفت و ترقی باقی نمی گذارد، از این رو، راه یافتن به درجات عالی معنوی مشکل، بلکه غیر مقدور می شود.

بنابراین برای راه یافتن به مراحل کمال، دست برداشتن از هر گونه عادت به امور ناپسند و یا بی ارزش لازم و ضروری است تا انسان بتواند به راحتی به تکامل روحی راه یابد.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

غَيِّرُوا الْعَادَاتِ تَسْهَلْ عَلَيْكُمْ الطَّاعَاتِ. (۲۰)

عاداتها را تغییر دهید تا طاعتها (برای شما آسان شود).

از این فرمایش استفاده می کنیم، حربه شیطان و نفس برای مشکل نمودن پیروی از دستورات خداوند، معتاد نمودن انسان به امور بی ارزش است. انسان باید برای آسان شدن پیروی از فرمانهای الهی، حربه اعتیاد را از شیطان و نفس باز گیرد، تا به راحتی بتواند به پیروی از دستورات خداوند بپردازد و با استفاده از راهنمائیهای مکتب خاندان وحی به مراحل عالی انسانیت راه یابد.

گلی که تربیت ز دست باغبان نگرفت

اگر به چشمه خورشید سرکشد خود روست

هر انسانی دارای سرمایه های فراوان و هنگفتی است که باید از آنها استفاده کند، ولی عاداتهای ناپسند و بی ارزش این سرمایه ها را مصادره می کنند و قدرت و توانایی انسان را، از بهره مند شدن از قدرتها و توانائیهای پرجا از او باز می گیرند.

انسانی که به عادات ناپسند معتاد شده، همچون شخص

سرمایه داری است که اموال او را مصادره کرده باشند. این چنین انسانی تا ثروت خود را آزاد نسازد، جز حسرت بهره ای از آن ندارد. همان گونه که افراد برای خارج نمودن اموال خود از حالت مصادره فعالیت و کوشش می کنند، باید برای رها سازی قدرتهایی که عادهای گوناگون آنها را به قید و بند کشیده و مصادره نموده اند، تلاش نمود.

...

متأسفانه با این که اکنون جامعه بشریت با دست خود توانائیهای عظیم روحی خود را مصادره نموده است، گروهی فقط در تکاپوی رها سازی قدرتهای مادی جامعه می باشند و گروهی دیگر در مصادره اموال کشورهای ضعیف هستند و با این همه خود را حامیان بشر و مدافعان حقوق بشر می دانند!

۲- خود فراموشی

اشاره

علم و آگاهی انسان اگر از منبع وحی باشد، هر چه بر دانش او افزوده شود، توجه او به تهذیب و پاکسازی نفس بیشتر می شود؛ زیرا علم و دانش اگر بر مبنای صحیح قرار داشته باشد و برای خدا تحصیل شود، با آلودگی نفس سازگار نیست. از این رو هر عالم ربّانی به مخالفت نفس و تهذیب آن می پردازد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرمایند:

كَلَّمَا أَرَدَادَ عِلْمُ الرِّجَالِ زَادَتْ عِنَايَتُهُ بِنَفْسِهِ وَبَدَلَهَا فِي رِيَاضَتِهَا. (۲۱)

هر چه علم مرد بیشتر شود، عنایت و توجه او به نفسش بیشتر می شود و در ریاضت دادن آن بیشتر توجه می کند.

بنابراین علم و آگاهی، انسان را به سوی خودسازی و خودشناسی فرا می خواند و از غفلت و فراموشی از مسائل مربوط به نفس باز می دارد.

جهل و ترک یاد خدا، دو عامل خود فراموشی

در برابر افراد خود شناخته، کسانی هستند که از شگفتیهای نفس و آثار آن بی خبرند و هیچ گونه علم و آگاهی نسبت به مسائل حیاتی ندارند، از این رو نفس خود را به خود وا می گذارند و به تهذیب و تکمیل آن نمی کوشند، و به این جهت از نعمت خودشناسی محروم می مانند.

سنگی و گیاهی که در او خاصیتی هست

زان آدمی به، که در او منفعتی نیست

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ جَهَلَ نَفْسَهُ أَهْمَلَهَا. (۲۲)

کسی که جاهل به نفس خود باشد، او را به حال خود وامی گذارد .

بنابراین یکی از علل خود فراموشی، جهل و نداشتن علم و آگاهی نسبت به مسائل حیاتی نفس است، و هر چه دانش انسان در پرتو مکتب حیاتبخش اهل بیت علیهم السلام زیادتر شود، بیشتر به این مسائل می پردازد.

مسئله دیگری که در خود فراموشی و رها ساختن نفس، دارای نقش بسیار مهم است، گناه

و ترک یاد خدا و آل الله است.

همان گونه که می دانیم یاد اهل بیت یاد خدا، و فراموشی آنان فراموشی خدا است؛ زیرا همان طور که حضرت امام صادق علیه السلام فرموده اند:

إِذَا ذُكِرْنَا ذُكِرَ اللَّهُ. (۲۳)

هر گاه از ما خاندان یاد شود، از خداوند یاد شده است.

ترک یاد خدا و اهل بیت علیهم السلام و فراموش نمودن آنان، انسان را از مسائل مهم و حیاتی باز می دارد و از حقائق بزرگ معنوی بی بهره می سازد و به «خود فراموشی» گرفتار می نماید.

خداوند در این باره می فرماید:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (۲۴)

همچون کسانی که خدا را فراموش کرده اند پس خدا نفس آنان را از یادشان برده، نباشید.

پس گناه و فراموش نمودن خدا و دستورات او، انسان را به خود فراموشی گرفتار می سازد.

بنابراین باید برای «خودشناسی» به «خودسازی» پردازیم و برای «خودسازی» از «خود فراموشی» دست برداریم و برای ترک «خود فراموشی» جهل و نادانی و ترک یاد خدا و اهل بیت علیهم السلام را کنار بگذاریم. پس علم و دانش و یاد خدا و آل الله، انسان را از «خود فراموشی» باز می دارد و با ترک «خود فراموشی» به «خود سازی» می رسیم و با «خود سازی» به «خود شناسی» که راه رستگاری و نجات است، می رسیم. ولی اگر نفس خود را نشناسیم، از راه نجات دور می شویم.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ، بَعْدَ عَنْ سَبِيلِ النَّجَاهِ وَخَبَطَ فِي الضَّلَالِ وَالْجَهَالَاتِ. (۲۵)

هر کس نفس خود را نشناسد، از راه نجات دور می گردد و در گمراهی و نادانیها سیر می کند.

از این جهت درباره عظمت خود شناسی و معرفت نفس، حضرت امام باقر علیه السلام می فرمایند:

لَا مَعْرِفَةَ كَمَعْرِفَتِكَ بِنَفْسِكَ. (۲۶)

هیچ معرفتی همچون معرفت تو، به نفست نیست.

نتیجه بحث

برای پیشرفت و تکامل در مسائل روحی به «خودشناسی» نیاز شدید دارید. آن گونه که از راهنماییهای خاندان وحی می آموزیم: کسی که به مقام «معرفه النفس» و خودشناسی دست یابد، به مقامی بس بلند راه یافته و از نافع ترین نوع معارف آگاه شده است.

نفس خود را بشناسید و از قدرتها و تواناییهای آن آگاه شوید. کوشش کنید، نیروهای حیاتی خود را از تسلط شیاطین رها ساخته و ثروتهای انبوه روحی خود را از مصادره بیگانگان نجات دهید!

دشمنان واقعی ارزشهای روحی خود را شناسایی کنید و با پیکار با آنان به درجات عالی کمال راه یابید. هویها و هوسها و اعتیاد به زندگانی بی ثمر، خطرناکترین دشمنان روح هستند و نیروهای روحی شما را اسیر خود می سازند.

فکر و اندیشه، اراده و تصمیم، همیت، ایمان و یقین و دیگر قدرتهای مهم روح خود را، از اسارت این گونه دشمنان آزاد نمائید و با تقویت این نیروها به «خودشناسی» دست یابید و به سوی درجات کمال و تعالی روح، پرواز درآئید.

ای نقد اصل و فرع ندانم چه گوهری؟

کز آسمان برتر و از خاک کمتری!

۲علیهم السلام

۲ معرفت اهل بیت علیهم السلام

یکی از مباحث مهم در بحثهای اعتقادی و معارف، معرفت به مقام امام علیه السلام است. بر همگان لازم و واجب است تا آنجا که می توانند و در حد ظرفیت خویش به مقام ائمه علیهم السلام پی ببرند و درس امام شناسی بیاموزند. این یک وظیفه عمومی و همگانی است و لزوم آن مسلم و ثابت است.

امام صادق علیه السلام به شخصی بنام زید می فرماید:

أَتَدْرِي بِمَا أُمِرُوا؟ أُمِرُوا بِمَعْرِفَتِنَا، وَالرَّدُّ إِلَيْنَا وَالسَّلَامُ لَنَا. (۲۷)

آیا می دانی مردم به چه چیزی امر شده اند؟ به آنان دستور داده شده، ما را

بشناسند و عقاید را به سوی ما ارجاع دهند و تسلیم ما باشند.

بنابراین یکی از مسائل مهمی که در باب معارف باید به آن توجه کامل بنمائیم، معرفت مقام امامان و تسلیم در برابر فرمایشات هدایتگر آنان می باشد. در کلمات معصومین علیهم السلام دقت کنید تا عظمت گفتار آنان را دریابید.

برای افزایش یافتن معرفت به مقام ائمه علیهم السلام روایت بسیار مهم و جالبی را که ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است می آوریم:

قال: دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنَّاسُ يَدْخُلُونَ وَيَخْرُجُونَ فَقَالَ لِي: سَلِ النَّاسَ هَلْ يَرَوْنِي؟ فَكُلُّ مَنْ لَقِيْتَهُ قُلْتُ لَهُ: أَرَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَيَقُولُ: لَا وَهُوَ واقِفٌ حَتَّى دَخَلَ أَبُو هَارُونَ الْمَكْفُوفُ، قَالَ: سَلْ هَذَا، فَقُلْتُ: هَلْ رَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ؟ فَقَالَ: أَلَيْسَ هُوَ قائِمًا، قَالَ: وَمَا عِلْمُكَ؟ قَالَ: وَكَيْفَ لَا أَعْلَمُ وَهُوَ نُورٌ ساطِعٌ.

قال: وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْأَفْرِيقِيَّةِ: مَا حَالُ رَاشِدٍ؟ قَالَ: خَلَفْتُهُ حَيًّا صَالِحًا يُقْرَأُكَ السَّلَامُ قَالَ: رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: مَاتَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: وَمَتَى؟ قَالَ: بَعْدَ خُرُوجِكَ بِيَوْمَيْنِ، قَالَ: وَاللَّهِ مَا مَرَضَ وَلَا كَانَ بِهِ عِلَّةٌ قَالَ: وَإِنَّمَا يَمُوتُ مَنْ يَمُوتُ مِنْ مَرَضٍ أَوْ عِلَّةٍ.

قُلْتُ: مَنْ الرَّجُلُ؟ قَالَ: رَجُلٌ كَانَ لَنَا مُوَالِيًّا وَلَنَا مُحِبًّا.

ثُمَّ قَالَ: لَئِنْ تَرَوْنَا أَنَّهُ لَيْسَ لَنَا مَعَكُمْ أَعْيُنٌ نَاطِرَةٌ، أَوْ أَسْمَاعٌ سَامِعَةٌ، لِنَبْسِ مَا رَأَيْتُمْ، وَاللَّهِ لَا يَخْفَى عَلَيْنَا شَيْءٌ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَاحْضِرُونَا جَمِيعًا وَعَوِدُوا أَنْفُسَكُمْ الْخَيْرَ، وَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ تُعْرَفُوا فَإِنِّي بِهَذَا امْرُؤٌ وُلْدِي وَشِيعَتِي. (۲۸)

ابوبصیر می گوید: با امام باقر علیه السلام وارد مسجد شدم، و مردم در حال رفت و آمد بودند.

امام علیه السلام به من فرمودند: از مردم بپرس آیا مرا می بینند؟! من با هر کس ملاقات کردم و از او سؤال نمودم که آیا امام باقر علیه

السلام را دیدی؟ می گفت: نه؛ تا آن که فردی نابینا به نام ابوهارون وارد شد.

امام علیه السلام فرمودند: از این مرد سؤال کن. به او گفتم: آیا امام باقرعلیه السلام را دیدی؟

ابوهارون: مگر ایشان اینجا نایستاده اند؟

ابوبصیر: تو از کجا به این حقیقت آگاه شدی؟!

ابوهارون: چگونه به آن علم و آگاهی پیدا نکنم و حال آن که امام علیه السلام نوری است آشکار.

(یار پیشت حاضر و تو از خودی، غایب از او

با خودا، آخر که گم کردی چه می جوئی بگو؟!)

آن گاه ابوبصیر می گوید: شنیدم که امام باقرعلیه السلام به مردی از اهل آفریقا فرمود: حال راشد چگونه است؟ او گفت: از آفریقا که آمدم او زنده و سالم بود و به شما سلام می رساند.

امام باقرعلیه السلام فرمودند: خداوند او را رحمت کند. مرد آفریقایی گفت: او مرد؟!

امام علیه السلام فرمودند: آری. او پرسید: در چه زمانی؟

امام علیه السلام فرمودند: دو روز بعد از آن که تو از آفریقا خارج شدی.

مرد آفریقایی گفت: به خدا قسم راشد نه مریض بود و نه هیچ گونه دردی داشت!

امام علیه السلام به او فرمودند: مگر هر کس که می میرد به خاطر مرض یا درد می میرد؟

ابوبصیر می گوید: از امام علیه السلام سؤال کردم: این مرد آفریقایی کیست؟

امام علیه السلام فرمودند: او فردی از موالیان ما و محبّ ما خاندان است.

آن گاه امام علیه السلام فرمودند: آیا عقیده دارید برای ما با شما چشمانی نظاره گر و گوشهایی شنوا وجود ندارد. چقدر بد است آنچه به آن عقیده دارید! به خدا قسم بر ما هیچ چیزی از اعمال شما مخفی نیست.

پس همه، ما را حاضر در نزد خود بدانید و نفس های خود را به کارهای خیر عادت دهید و اهل کارهای نیک

شوید تا این حقیقت را بشناسید) آن گاه امام علیه السلام فرمودند: (من به آنچه گفتم، فرزندان و شیعیان خود را امر می کنم).

این روایت از روایات بسیار جالبی است که از آن انوار علوم و معارف می تابد.

کسی که خود را در محضر خداوند و در حضور امام خویش می داند و به اعمال نیک خو گرفته، چگونه می تواند به اعمال ناشایست دست زند؟

نکته جالب توجهی که در این روایت مورد نظر می باشد، این است که امام علیه السلام می فرماید: ما را حاضر بدانید و نفس خود را به کارهای نیک عادت دهید و نیکوکار شوید؛ زیرا این لازمه حضور در محضر خداوند و امام علیه السلام است.

آنچه را که امام باقر علیه السلام برای اعتقاد به حضور، مهم می دانند؛ خو گرفتن نفس، به آداب و اعمال نیک است. انسان در این هنگام به مقام معرفت و درک امور غیبی و نامرئی نائل می شود، گرچه از بعضی از حواس پنجگانه - مانند ابوهارون - محروم باشد.

بنابراین خو گرفتن نفس به امور نیک و پسندیده، انسان را برای حالت حضور آماده می کند و دیدگان باطنی او را همانند ابوهارون، برای معرفت به حضور امام علیه السلام می گشاید. اینجا مقامی است که گاه نابینایان بینا می شوند؛ همان گونه که ابوهارون نابینا، بینا بود.

گوشه ای از معارف

دریاهای بیکران معانی، و اقیانوسهای ژرف معارف الهی در کلمات کوتاه و پر محتوای خاندان وحی یافت می شود. با رجوع به این گونه گفتارهای بی نظیر، می توانید در بحار معارف غوطه ور شده و با تابش انوار تابناکی که از سرچشمه وحی می تابد، قلب خود را روشن و منور سازید و با توشه گیری از گلستان معارف اهل بیت علیهم السلام، خوشه چین

گل‌های رنگارنگ معانی قرآن و علوم و حکم‌خاندان وحی شوید.

اینک نمونه‌ای از این گونه کلمات را می‌آوریم؛ تا با تدبّر در آن، قلب خود را صفا بخشیده و شور و نشاط معنوی را در اعماق جان خود قرار دهید:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ. (۲۹)

هر چه شناخته شده، بنفسه ساخته شده است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این گفتار را در باب خداشناسی فرموده‌اند، یک کلام کلی است که از آن نتیجه‌های فراوان می‌توان گرفت.

برای توضیح آن می‌گوئیم: هر چه را که انسان می‌شناسد، در سطح فکر، اندیشه و برداشتهایی است که در حدود تشخیص و میزان درک خود بدست می‌آورد و همانند عکسی است که از انسان یا منظره و طبیعت گرفته می‌شود؛ هر چه دوربین انسان بهتر و قویتر باشد، بهتر می‌تواند از آن موجود عکس بگیرد و عکسی که می‌گیرد خصوصیات آن را بهتر نشان می‌دهد. ولی هر چه باشد، عکس آن شیء است نه خود آن شیء، و نمی‌توان عکس آن شیء را حقیقت و ذات آن شیء دانست؛ زیرا عکس، هر چه زیبا و گویا باشد، عکس آن شیء است نه حقیقت آن.

در باب معارف و شناخت خدا و اهل بیت علیهم السلام نیز این مسئله جریان دارد؛ زیرا هر چه ما به عظمت و قدرت خداوند پی ببریم و هر چه اهل بیت علیهم السلام را بهتر بشناسیم، باز به وسیله فکر و اندیشه و عقل محدود خود به عظمت آنان پی برده ایم پس باورهای اعتقادی ما در حدّ ظرفیت ماست و در واقع عظمت آنان را در محدوده فهم خود درک می‌کنیم. (۳۰)

برای آن که معرفت ما بهتر و کاملتر باشد و آنچه

را که در ذهن و فکر خود آن را می‌سازیم و پرورش می‌دهیم، بیشتر به حقیقت و واقعیت نزدیک باشد، باید عقاید و معارف خود را از مکتب وحی بیاموزیم و با بهره‌گیری از گفتار حیاتبخش اهل بیت علیهم السلام در جستجوی حقائق باشیم و تسلیم فرمایشات آنان باشیم، گرچه در سطح فهم ما نباشد؛ تا آئینه دل را با کلمات هدایتگر آنان صیقل دهیم و گرنه تیرگی نفس، کار خود را می‌کند و انسان را به تباهی و گمراهی می‌کشاند.

آشنایی با عقاید و معارف اهل بیت علیهم السلام و تسلیم بودن در برابر آنان، نفس را صفا می‌دهد و اعماق ضمیر ناخودآگاه را با انوار تابناک آنان روشن می‌سازد و اگر تکامل یابد، از اندیشه‌ها و باورهای اشتباهی که از کودکی در اعماق حافظه او قرار دارد، - بلکه از تمامی اعتقادات غیر صحیحی که طبق قانون وراثت به وسیله ژن‌ها از نسل‌های گذشته در نفس قرار گرفته - پاک‌سازی می‌کند.

معارف را از چه راهی بیاموزیم

آشنایی با معارف راه سعادت و نیکبختی است؛ ما باید آنها را از سرچشمه وحی بیاموزیم تا قلب خود را با انوار تابناک آنها روشن کنیم؛ و از کسانی که عقاید خود را از مکتب وحی نیاموخته‌اند، پرهیزیم. اگر ما به گفتار آنان گوش فرا داده و در جستجوی عقاید آنان باشیم، از صراط مستقیم دور خواهیم شد و بر اثر پیروی کردن آنان، در بیابان خشک و بی‌آب گرفتار سراب خواهیم شد و در دریای بیکران الفاظ تهی از معنی، گرفتار گرداب مرگبار کلمات آنان شده و به تباهی کشیده می‌شویم.

پس همین بهتر که از اول برای شناخت معارف و عقاید صحیح،

به سفیران الهی - که گفتار آنان از سرچشمه وحی گرفته شده - روی آوریم و از راهنمائیهای آنان سود جوئیم و فرمایشات آنان را بر دیده نهاده و در سویدای قلب خود جای دهیم؛ زیرا که آنان، راه هدایت به سوی معارف الهی هستند.

حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

بِنَا اِهْتَدُوا السَّبِيلَ اِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ. (۳۱)

(ملائکه مقرب) به وسیله ما به راه شناخت خداوند هدایت شده اند.

از گذشته تاکنون که روزگار تیره غیبت ادامه دارد، انسانها از یک میلیارد نیروهای مغزی خود استفاده می کنند! و بقیه آن بدون استفاده باقی می ماند. (۳۲)

در اینجا این سؤال به ذهن می آید: انسانی که نمی تواند از تمامی نیروهای مغزی خود استفاده کند و قدرت شناسائی آن را ندارد، چگونه می تواند با یک میلیارد نیروی مغزی خود، بدون بهره گیری و استفاده از راهنمائیهای صاحبان وحی، به معارف عالی راه یابد و خدای جهان آفرین را بشناسد؟!

پس همان بهتر که خود را تسلیم فرمایشات شاهدان خلقت قرار دهیم و با غرور و خودفریبی، دیگران را نفریبیم و فریب دیگران را نخوریم.

مگر خداوند در قرآن مجید فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (۳۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند بپرهیزید و با صادقین باشید.

چگونه امکان دارد انسان دارای ایمان و تقوا باشد و بنا به فرمان این آیه شریفه با معصومین علیهم السلام باشد، ولی اعتقادات خود را از مکاتب بیگانه بیاموزد؟!

آیا این معنای معیت و هماهنگی است؟ آیا این معنای پذیرش مقام ولایت و پیروی از مکتب خاندان وحی است؟!

خداوند می فرماید:

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» (۳۴)

بعضی از مؤمنین مردانی هستند که راست گفته اند بر آنچه

را که خداوند از آنان پیمان گرفته است.

آری همان گونه که قرآن مجید فرموده است؛ تنها بعضی از افرادی که پذیرای ایمان شده اند، بر عهدی که از روز ازل بسته اند باقی می مانند؛ ولی عدّه ای دیگر آگاهانه یا ناخودآگاه از صراط مستقیم دور می شوند و به سوی دامهای شیطان راه یافته و گرفتار بافته های او می شوند و اندک اندک احترامی که باید نسبت به خاندان وحی و فرمایشات آنان داشته باشند کم می شود.

آیا این معنای پیروی از راهنمائیهای قرآن و اهل بیت علیهم السلام است؟ آیا اینان نیز همچون دیگران، حدیث مشهور ثقلین را نادیده گرفته و آن را از یاد برده اند؟!

بنابراین ما باید عقاید و معارف را از قرآن مجید و از طریق اهل بیت علیهم السلام بیاموزیم و حقائق را از راهی که آنان راهنمایی نموده اند فرا گیریم؛ زیرا با قیاس و رأی شخصی نه تنها نمی توانیم به معارف و حقایق دست یابیم؛ بلکه به بیراهه نیز کشیده می شویم و در گمراهی و ضلالت سرگردان خواهیم ماند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرمایند:

مَنْ اعْتَمَدَ عَلَى الرَّأْيِ وَالْقِيَاسِ فِي مَعْرِفَةِ اللَّهِ ضَلَّ وَتَشَعَّبَتْ عَلَيْهِ الْأُمُورُ. (۳۵)

کسی که در معرفت خداوند به رأی و قیاس اعتماد کند، گمراه می شود و امور بر او پراکنده (و مشتبه) می شود.

بنابر این با رأی و قیاس و احتمال، نمی توان به معرفت خدا رسید؛ زیرا معرفتی که از راه رأی و قیاس بدست آید، به گمراهی پایان می یابد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

رُبَّ مَعْرِفَةٍ آدَّتْ إِلَى التَّضَلُّلِ. (۳۶)

چه بسا معرفتی که (انسان را) به گمراهی می کشاند.

ممکن است در مکاتبی، معارف و حقایقی نیز وجود داشته باشد ولی اگر سرانجام آن، گمراهی باشد چه سودی دارد

بنابراین آنان که به خودبینی گرفتارند و خود را واصل به ذات می دانند و از عبادت و دعا خود را بی نیاز می بینند، از معرفت بهره ای نبرده اند.

حضرت امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند:

لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفِهِ وَلَا مَعْرِفَهُ إِلَّا بِعَمَلٍ، فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ مَعْرِفَتُهُ عَلَى الْعَمَلِ، وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ، إِنَّ الْإِيمَانَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ. (۳۷)

خداوند عملی را نمی پذیرد، مگر این که با معرفت انجام شده باشد و معرفتی وجود ندارد، مگر با عمل توأم باشد. پس کسی که دارای شناخت هست؛ معرفت او، او را به سوی عمل، راهنمایی می کند و کسی که عمل نکند، معرفتی برای او نیست. زیرا که ایمان بعضی از بعض دیگر بدست می آید.

بنابراین دست کشیدن از عبادت و ترک فعالیت، گواه بر داشتن معرفت نیست، بلکه نشانه معرفت، عمل و رفتار بر طبق معارف صحیحی که انسان آموخته است، می باشد.

آنان که به مقام عالی معارف راه می یابند و قلب خود را با کسب معارف نورانی می سازند، هر چه مراحل عالیت را می پیمایند و عظمت خداوند را بیشتر می یابند، خود را در برابر خداوند و آل الله علیهم السلام کوچکتر می بینند و تقصیر و کوتاهی خودشان بیشتر در نظرشان جلوه گر می شود.

حضرت امام سجّاد علیه السلام می فرمایند:

جَعَلَ مَعْرِفَتَهُمْ بِالتَّقْصِيرِ شُكْرًا. (۳۸)

(خداوند) معرفت (عارفین) را به تقصیرشان، شکر قرار داده است.

آنان هر چه در مقام عرفان عروج می کنند، بیشتر به عظمت خدا و تقصیر و کوتاهی خود پی می برند. افرادی که خود را واصل به ذات می دانند، بهتر است با معرفتِ نفس از عجب و خودبینی دست بردارند.

حضرت امام باقر علیه السلام می فرمایند:

سُدَّ سَبِيلَ الْعُجْبِ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ. (۳۹)

راه خودبینی را با معرفتِ نفس مسدود کن.

تعجب است! کسی که روح و نفس خود را نشناخته و حتی از جسم خود اطلاعی ندارد، و از مغز و خون و سایر مواد بدن خود آگاهی درستی ندارد؛ چگونه می تواند به معارف عالی الهی راه یابد و ذات خدای جهان آفرین را بشناسد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ كَيْفَ يَعْرِفُ رَبَّهُ؟ (۴۰)

در شگفتم! کسی که نفس خود را نمی شناسد چگونه خدای خود را می شناسد؟!

این گونه افراد، عجب و تکبر یا خودبینی و خودفروشی را با خودسازی و خودشناسی اشتباه گرفته اند! با این همه، به ارشاد و دستگیری خلق نیز می پردازند!

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَّصِدِي لِإِصْلَاحِ النَّاسِ وَنَفْسُهُ أَشَدُّ شَيْءٍ فِسَادًا. (۴۱)

در شگفتم از کسی که عهده دار اصلاح مردم می شود، ولی نفس خودش از نظر فساد، از هر چیزی سخت تر است!

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (۴۲)

آیا مردمان را امر به نیکی می کنید، ولی نفسهای خود را فراموش می کنید؟!

پس همان بهتر که این گونه افراد از دلسوزی برای دیگران دست بردارند و به خودسازی خودشان پردازند. خداوند بزرگ می فرماید:

«عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَنْصُرُكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (۴۳)

بر شما باد به نفس های خودتان، هرگاه هدایت شدید آن کس که گمراه شده به شما زیانی نمی رساند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالطَّاعَةِ وَالْمَعْرِفَةِ بِمَنْ لَا تَعْذِرُونَ بِجَهَالَتِهِ. (۴۴)

ای انسانها، بر شما باد به اطاعت (خداوند) و شناخت، نسبت به کسی که اگر آن را نشناختید، عذری از شما پذیرفته نیست.

شناخت عارف نماها

از شرایط مهم و ضروری برای کسب معارف و رسیدن به مقام معرفت، آگاهی از حال افرادی است که از معارف و حقائق

بوئی نبرده و خود را در مقام ارشاد و هدایت خلق قرار

می دهند.

چگونه ممکن است انسان به معارف عالیه راه یافته باشد؛ در حالی که نسبت به گمراهی و ضلالت دشمنان دین، تشکیک می کند؟!

برای رسیدن به معارف، باید گمراهی مدعیان دروغین روشن باشد تا انسان فریفته ادعاهای آنان نشود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرمایند:

وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ، وَلَنْ تَأْخُذُوا بِمِيثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ، وَلَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ. (۴۵)

بدانید که شما راه هدایت را نمی شناسید، تا بشناسید کسی که آن را ترک کرده است، و به پیمان قرآن عمل نمی کنید تا وقتی که پیمان شکن را بشناسید، و تمسک به آن نمی جوئید تا وقتی که بشناسید کسی که آن را رها کرده است.

شمس درخشنده چو پنهان شود

شب پره بازیگر میدان شود

بسیاری از کسانی که در پی عرفان و معرفت می گردند، به یافتن اندیشه های عرفانی اکتفا می نمایند و با پرشدن اذهانشان از مسائل روحی، به گمانشان در عالم ملکوت سیر می کنند! در حالی که جایگاه معرفت، ذهن و اندیشه نیست و افکار عرفانی در صورتی که از قلب و باطن برنخیزد؛ به جز غرور و متیت حاصلی ندارد.

باطن این گونه افراد، از سیاهی شب تاریکتر است؛ زیرا که معرفت در دل آنان جای نگرفته و قلبشان را روشن نساخته است و نور پر فروغ معرفت در باطن آنان تجلی نکرده است.

دمی با حق نبودی چون زنی لاف شناسایی

تمام عمر با خود بودی و نشاختی خود را

شناخت عارفان

کسی از عرفان و معارف الهی بهره مند است که پس از درک مسائل عرفانی، تحوّل نشاط آفرین و روشنی بخش در باطن خود بیابد، مگر نه اینست که حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إِذَا تَجَلَّى

ضِيَاءُ الْمَعْرِفَةِ فِي الْفُؤَادِ هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ، وَإِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ اسْتَأْنَسَ ظِلَالُ الْمَحْبُوبِ وَآثَرَ الْمَحْبُوبِ عَلَى مَا سِوَاهُ. (۴۶)

آن گاه که نور معرفت در قلب کسی تابناک گردد، نسیم محبت وزیدن می گیرد. و آن گاه که نسیم دوستی بوزد، به سایه محبوب انس می گیرد و او را بر غیر او برمی گزیند.

بنابر این، اکتفا نمودن به افکار و اندیشه های عرفانی و پر ساختن ذهن از مسائل روحی کار ساز نیست؛ زیرا از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام، کسی از معارف و مسائل عرفانی برخوردار است که بر مبنای کتاب و سنت، معارف را در قلب خود جای داده باشد؛ نه در ذهن و اندیشه خود. بدیهی است در صورتی که معارف در قلب انسان جای گرفته باشد - نه در ذهن و زبان او - تحولاتی مهم در روحیه و رفتار و گفتار او ایجاد می کند.

از نشانه های مهم معرفت صحیح، تهذیب نفس و رها شدن از هواهای ناشایست است. انسانی که به معارف صحیح پی برده و با حکمت و معارف اهل بیت علیهم السلام آشنایی پیدا کرده، از جهان فانی و تمایلات نفسانی دور می شود و اراده اش به سوی عالم معنی کشیده می شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرمایند:

مَنْ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ انْصَرَفَتْ عَنِ الْعَالَمِ الْفَانِي نَفْسُهُ وَهَمَّتُهُ. (۴۷)

کسی که معرفت او صحیح است، نفس او و همّت او از جهان فانی روی گردان است.

بنابراین کسانی که همّت آنان در جمع ثروت و اندوختن اموال می باشد - که سرانجام وبال آنان است - چگونه می توانند از معرفت صحیح برخوردار باشند؟!

مگر نه این است که معرفت از امور قلبی است نه ذهنی؟! در این صورت اگر کسی امواج انوار

معارف، قلب او را فرا گرفته باشد؛ چگونه می تواند غرق در امیال دنیوی و شهوات نفسانی باشد و همت و اراده اش در خدمت هوای نفس باشد؟!

مگر نه این است که حضرت امام سجّاد علیه السلام می فرمایند:

... إِنَّمَا أَهْلُ الدُّنْيَا يَعْشُقُونَ الْأَمْوَالَ. (۴۸)

همانا اهل دنیا، به مالها عشق می ورزند!

کسی که قلبش را عشق به مال و بهره های مادی مانند شهرت و ریاست دنیا فرا گرفته است، چگونه می تواند آن را سرشار از انوار علوم خاندان وحی، و تابناک از معارف عالی اهل بیت علیهم السلام بنماید؟

از صفات عارفان

بر اثر معرفت و تابش انوار معارف در قلوب عارفان، فکر و اندیشه آنان به سوی خداوند جذب می شود و توجه آنان به سوی خداوند مهربان جلب می گردد. از این جهت اگر چه آنان در میان مردم و با مردم زندگی می کنند؛ ولی همیشه خود را در محضر خداوند می بینند.

حضرت امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند:

الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ. (۴۹)

عارف، به ظاهر با مردم است؛ ولی قلب او متوجه به خداوند می باشد.

ببینید! عرفان و عارفی را که اهل بیت علیهم السلام معرفی می کنند، با عرفان بافی کسانی که می خواهند توجه همه مردم را به سوی خود جلب کنند، چه قدر تفاوت می کند.

از نظر مکتب اهل بیت علیهم السلام، صاحبان معرفت نه تنها با تمامی وجود متوجه به خداوند هستند؛ بلکه خدا، روح و روان آنان را به معرفت خویش مأنوس می سازد.

در مناجات انجیلیه حضرت امام سجّاد علیه السلام آمده است:

وَأَنْشَتَ نَفْسُهُمْ بِمَعْرِفَتِكَ. (۵۰)

نفوس آنان - سالکین الی الله - را به معرفت خود مأنوس نموده ای.

بر اثر انس به معارف، معرفت آنان کم کم افزایش می یابد و این افزایش همچنان ادامه می یابد تا بر اثر آن به مقامات

عالی معرفت، راه می یابند. این گونه عارفان را «علوی» می نامند. حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْمُؤْمِنُ عَلَوِيٌّ لِأَنَّهُ عَلَا فِي الْمَعْرِفَةِ. (۵۱)

مؤمن علوی است؛ زیرا که او در معرفت به مقام عالی راه یافته است.

در این هنگام انوار تابناک معارف تمامی وجود او را فرا می گیرد و از درخشش معارف الهی روح و روانش صفا و آرامش می یابد و در دریای علوم به گنجینه های پر بهاء و ارزنده دست می یابد و در دریای معارف شناور می گردد.

به این گونه، همیشه بر گوهرهای گرانبهای معارف خویش می افزاید، تا گنجینه اسرار الهی می شود و آنها را چون امانتی پرارزش در قلب خود نگهداری می کند.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْعَارِفُ آمِنٌ وَدَائِعِ اللَّهِ وَكَتَرُ اسْرَارِهِ. (۵۲)

عارف، امانت دار ودیعه های الهی و گنجینه اسرار خداوند است.

بنابراین آنان که به مقام والای عرفان حقیقی راه یافته اند و در راه عرفان واقعی سلوک نموده اند، چگونه می توانند هر رازی را به ارزانی بفروشند و هر گنجی را در اختیار افراد رنج ندیده بگذارند؟!

همنشینی با صاحبان معرفت

برای آشنایی با معارف، و به دست آوردن شناخت صحیح عقاید مکتب اهل بیت علیهم السلام، همنشینی و سخن گفتن با افرادی که در معارف دین زحمت کشیده و رنج برده اند، اثری فراوان دارد. به همین جهت در فرمایشات ائمه اطهار علیهم السلام ما را سفارش به مجالست با این گونه افراد نموده اند.

حضرت امام سجّاد علیه السلام می فرماید:

جَالِسُوا أَهْلَ الدِّينِ وَالْمَعْرِفَةِ. (۵۳)

با اهل دین و معرفت مجالست کنید.

بر اثر همنشینی با صاحبان معرفت، آگاهی و شناخت واقعی انسان نسبت به حقایق دین افزوده می شود و سخنانی که از اعماق جان آنان بر می خیزد، در وجود انسان اثر می نماید.

بنابراین یکی از راه های مهم و بسیار مؤثر برای آشنایی با

معارف، همنشینی با بزرگان دین و معرفت است. به این وسیله می‌توانید روح خود را با شنیدن سخنان آنان صفا دهید و با عقاید و معارف خاندان وحی آشنا شوید. زیرا اینان شیعیان واقعی و پیروان راستین اهل بیت علیهم السلام هستند و کسی که پیرو واقعی این خاندان باشد، مردم را - نه به سوی خود - بلکه به سوی علوم و معارف و حقوق اهل بیت علیهم السلام فرا می‌خواند.

پس با اهل دین و معرفت همنشینی و مصاحبت کنید تا از معارف الهی این خاندان آگاه شوید.

حفظ تعادل و هماهنگی در حالات عرفانی

آنان که به مسائل عرفانی روی می‌آورند، برای نجات از گرفتار شدن به حالات استثنائی و غیر متعارف باید در حفظ تعادل و هماهنگی در حالات عرفانی بکوشند.

به این جهت بزرگان، نفرت را که یک حالت منفی است و نسبت به مسائل منفی باید وجود داشته باشد، با شور و شوق که حالت مثبت است و در مسائل مثبت باید وجود داشته باشد، هماهنگ می‌کنند. زیرا لازمه پیشرفت در امور معنوی تعادل و هماهنگی است.

همان گونه که برای روشن شدن لامپ باید سیم منفی و مثبت، هر دو وجود داشته باشد؛ برای روشناییهای معنوی نیز باید حالات مثبت و منفی با هم هماهنگ باشند و از هر یک در مورد خود استفاده شود.

پس همان گونه که ولایت اهل بیت علیهم السلام در قلب ما باید وجود داشته باشد، برائت و بیزارى از دشمنان ولایت نیز باید در قلب ما وجود داشته باشد.

همان گونه که نسبت به اشرار و ظالمین باید دارای حالت نفرت باشیم؛ نسبت به نیکان و ابرار باید دارای حالت شوق و اشتیاق باشیم، به همین خاطر

عارفان واقعی دل زدگیها و حالت تنفّری را که از وضع جامعه و جهان دارند، با شوق و نشاط در مسائل معنوی هماهنگ و متعادل می کنند تا موجودی خشک و بی نشاط نسبت به همه چیز بار نیابند.

به این دلیل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شوق را از حالات شخصی عارف معرفی می نمایند و می فرمایند:

الشَّوْقُ خُلْصَانُ الْعَارِفِينَ. (۵۴)

شوق، برگزیده عارفان است.

گر چه آنان به خاطر برخورد با مسائل نفرت انگیزی که روح لطیف آنان را می آزارد، دچار کسالت و گرفتگیهای روحی می شوند؛ ولی آنها را بوسیله شوق و نشاط از خود دور می کنند و به این وسیله در خود حالت تعادل و هماهنگی ایجاد می کنند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اوصاف انسان مؤمن به «همّام» فرمودند:

تَرَاهُ بَعِيداً كَسِلُهُ، دَائِماً نَشَاطُهُ. (۵۵)

کسالت را از او دور و نشاط را همیشه با او می بینی.

به این جهت در مکتب اهل بیت علیهم السلام به ما آموخته اند: ناامیدیهایی که به خاطر گناهان در ما ایجاد شده؛ با نشاط، به وسیله توجه به عفو خداوند جبران کنیم. در دعائی که بعد از دو رکعت نمازی که در روز جمعه وارد شده آمده است:

إِنْ أَقْطَعْتَنِي ذُنُوبِي نَسَطْنِي عَفْوِكَ. (۵۶)

اگر گناهان من، مرا به ناامیدی بکشاند، عفو تو مرا به نشاط وا می دارد.

شناخت مسئله بسط و قبض نفس، از مسائل بسیار مهم در حالات روحی و عرفانی است که توجه به آن لازم و ضروری است.

انسان بر اثر گناه قبض و گرفتگی به او دست می دهد و بر اثر توجه به عفو و گذشت خداوند، - چون عفو خداوند سرور آفرین و نشاط آور است - حالت «بسط» به او دست می دهد.

بنابراین به هنگام گناه باید به توبه و عفو خداوند

روی آورد تا تعادل و هماهنگی میان حالت قبض و بسط ایجاد شود. توجه به عفو خداوند، حالت قبض را از بین می برد و چون سرور آفرین است، حالت بسطِ نفس ایجاد می کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الشُّرُورَ يَبْسِطُ النَّفْسَ وَيَثِيرُ النَّشَاطَ. (۵۷)

سرور، به نفس حالت بسط و گشایش می دهد و نشاط را بر می انگیزاند.

پس اگر از کسی گناهی سر زد، باید حالت گرفتگی و قبض آن را به وسیله سروری که با توجه به عفو خداوند به دست می آید، متعادل نماید تا مایه «قنوط» و ناامیدی و تکرار گناه نشود.

بنابراین، لزوم حفظ تعادل حالات روحی روشن شد. افرادی که مایل به پرواز روح هستند، باید توجه داشته باشند که پرواز با دو بال صورت می گیرد و گرنه سقوط حتمی است. پس برای آن که از دو بال استفاده کنید، تعادل و هماهنگی میان دو حالت متقابل را در خود ایجاد کنید.

نتیجه بحث

معارف را از مکتب حیاتبخش اهل بیت علیهم السلام بیاموزید و اعتقادات خود را بر مبنای تعالیم وحی قرار دهید و از پندارها و آراء و آوهام بشری پرهیزید. این است راه صحیح برای شناخت معارف و درک عقاید آسمانی.

بنابراین سعی کنید اندیشه های عرفانی و اعتقادات دینی خود را از سرچشمه وحی فرا بگیرید و از مکتب خاندان رسالت، درس حکمت بیاموزید.

از عارف نمایانی که ادعای وصول می کنند و ترک آداب و رسوم می نمایند، پرهیز کنید. نشانه ها و آثار معارف بلند را بیاموزید و با صفات و خصال عارفان حقیقی که انوار معرفت در اعماق وجودشان تابیده است، آشنا شوید.

در حالات عرفانی، تعادل و هماهنگی را کاملاً رعایت کنید و به حالت قبض، بسط، حزن و نشاط

روحي توجه داشته باشيد تا از زندگي متعادل برخوردار باشيد.

روايت ابوبصير را مورد مطالعه و دقتِ بيشتري قرار دهيد و با معارف و اسرار آن، جان خود را صفا دهيد.

فردا که زوال شش جهت خواهد بود

قدر تو به قدر معرفت خواهد بود

۳ عبادت چیست؟

عبادت چیست و چه برنامه هائی را می توان برنامه عبادی نامید؟ این سؤال مهمی است که گاهی ذهن بعضی از افراد را به خود مشغول می کند. گر چه ممکن است عده ای عبادت را به معنای نماز و روزه و منحصر به اموری امثال اینها بدانند، ولی با مراجعه به روايات اهل بیت عليهم السلام و استفاده از راهنمائيهای آنان متوجه می شويم، عبادت منحصر به انجام دادن نماز و روزه نیست؛ زیرا عبادت به معنای بندگی خداوند است و بندگی خدا در صورتی محقق می شود که انسان آنچه را که خداوند از او می خواهد، انجام دهد و خواسته خداوند فقط این نیست که به نماز و روزه پردازيم و در کثرت انجام آنها بکوشيم.

حضرت امام حسن عسکری عليه السلام در این باره می فرماید:

لَيْسَتِ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ، وَإِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ. (۵۸)

عبادت، زیاد نماز خواندن و روزه گرفتن نیست. همانا عبادت، تفکر بسیار در امر خداوند است.

عبادت، انجام خواسته های خداوند است و از این راه انسان می تواند به مقام عبودیت برسد و چیزی که ملاک رسیدن به مقام بندگی است، ارزش عبادت است و اعمال و عبادات زیاد، از شرایط ضروری و حتمی برای نیل به درجات عالی معنوی نیست. زیرا اهمیت اعمال و عبادات به زیادی آنها نیست، بلکه به ارزش آنهاست. و عبادات در صورتی دارای ارزش فراوان هستند که دارای تأثیر فراوان باشند،

و بتوانند در باطن و سریره انسان تحوّل ایجاد کنند. بنابر این اهمیت عبادات به تحوّل است که در نفس عبادت کنندگان ایجاد می نماید.

با این بیان، روشن می شود که اولیاء خداوند که در نفس خود تحوّل ایجاد نموده و از قدرتهای معنوی بهره مند شده اند، ملائک موفقیت آنان، تأثیر زیاد عبادتهای آنها بوده است نه کثرت عبادت آنان؛ اگر چه در موارد بسیاری، تأثیر فراوان عبادات بستگی به کثرت آنها دارد، ولی این یک قانون کلی نیست.

دلیل ما بر این حقیقت، روایتی است که جناب مفضل که از خواص اصحاب امام صادق علیه السلام بوده، نقل کرده است. او می فرماید:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَكَرْنَا الْأَعْمَالَ، فَقُلْتُ أَنَا مَا أضعَفَ عَمَلِي؟! فَقَالَ: مَهْ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ، ثُمَّ قَالَ لِي: إِنَّ قَلِيلَ الْعَمَلِ مَعَ التَّقْوَى خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ بِلَا تَقْوَى. قُلْتُ: كَيْفَ يَكُونُ كَثِيرٌ بِلَا تَقْوَى؟ قَالَ: نَعَمْ مِثْلُ الرَّجُلِ يُطْعِمُ طَعَامَهُ، وَيُرْفِقُ جِيرَانَهُ وَيَوَطِّئُ رَحْلَهُ، فَإِذَا ارْتَفَعَ لَهُ الْبَابُ مِنَ الْحَرَامِ دَخَلَ فِيهِ، فَهَذَا الْعَمَلُ بِلَا تَقْوَى، وَيَكُونُ الْآخِرُ لَيْسَ عِنْدَهُ فَإِذَا ارْتَفَعَ لَهُ الْبَابُ مِنَ الْحَرَامِ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ. (۵۹)

من در خدمت امام صادق علیه السلام بودم از اعمال، سخن به میان آمدم. من گفتم: چقدر اعمال من اندک است؟! در این هنگام امام صادق علیه السلام فرمودند: ساکت باش و استغفار کن. آن گاه به من فرمودند: عمل اندکی که همراه با تقوا باشد، از عمل بسیاری که تقوا در آن نباشد، بهتر است. گفتم: مگر می شود شخصی اعمال زیاد را بدون تقوا انجام دهد؟

حضرت فرمودند: آری مانند این که شخصی غذای خود را به دیگران اطعام کند، و با همسایگانش به نیکی رفتار کند و وسائل مسافرت آنان را

فراهم نماید، ولی هر گاه راه حرامی برای او گشوده شود در آن داخل شود. این عملی است که در آن تقوا نیست و فرد دیگری این گونه اعمال زیاد را ندارد، ولی آن گاه که راه حرامی برایش گشوده شود، در آن وارد نمی شود.

این گونه عمل همراه با تقوا است و این گونه انسان دارای صداقت در عبادت است.

عبادت باید صادقانه باشد

بنابراین کثرت عبادت، ملاک اهمیت آن نیست؛ بلکه ملاک، ارزش عبادت و تأثیر آنست اگرچه عبادت اندک باشد. اگر عبادت صادقانه باشد، اثرات فراوانی در بردارد؛ به این جهت ما باید در همه کارها بالأخص امور معنوی، با صداقت گام برداریم و از غرض ورزی و حسابهای شخصی دست بکشیم و با صفا و صداقت بی آنکه غلّ و غشّی وجود داشته باشد، به کار خود پردازیم.

پاکسازی دل از هر گونه غلّ و غشّ و بدست آوردن صداقت، از ویژگی های شیعیان است. حضرت امام حسین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ شِيعَتَنَا مَنْ سَلِمَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ كُلِّ غَشٍّ وَدَغَلٍ. (۶۰)

براستی که شیعیان ما، کسانی هستند که دل‌هایشان از هر گونه غلّ و غشّی پاک باشد.

وجود غلّ و غشّ در نیتها، رفتار انسان را سبک و بی ارزش می کند. از این جهت باید سعی کنیم هر گونه عبادت را صادقانه انجام دهیم و با اراده و تصمیم جدی هر گونه غرض ورزی و غلّ و غشّ را از قلب خود دور کنیم.

یکی از راه های پاکسازی دل از غلّ و غشّ، فرستادن صلوات بر محمّد و آل محمّد صلوات الله عليهم اجمعین است (۶۱) و یکی از علل تأکید بر فرستادن صلوات قبل از دعاها، زدودن غلّ و غشّها و بدست آوردن صداقت و درستی است.

برنامه ای که

کوشش و تلاش در آن بر مبنای صداقت نباشد و بر اساس تظاهر و خود نمایی باشد، نه تنها دارای هیچ گونه قیمتی نیست؛ بلکه گناهی است بزرگ، ولی عبادتی که صادقانه باشد راهی بسیار مؤثر برای تقرّب به خداوند است. زیرا تلاش و کوشش در انجام عبادات اگر صادقانه باشد؛ بدی هائی را که در نفس انسان ریشه دوانده است ویران ساخته و نابود می نماید، و از این راه انسان را به خدا نزدیک می کند.

عبادت و رسیدن به مقام بندگی و عبودیت، صراط مستقیم است. ما باید بوسیله عبادت خداوند، در صراط مستقیم گام برداریم. خداوند می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (۶۲)

بدرستی که الله، اوست پروردگار من و پروردگار شما، پس او را عبادت کنید، این است صراط مستقیم.

بنابر این انسان می تواند با عبادت و بندگی خداوند در صراط مستقیم او قرار گیرد و از تسلط شیاطین رهایی یابد.

گام برداشتن در این راه و مداومت بر آن، خود دلیل بر سعادت انسان و نجات اوست. این حقیقتی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را این گونه بیان فرموده اند:

دَوَامُ الْعِبَادَةِ بُرْهَانُ الظَّفَرِ بِالسَّعَادَةِ. (۶۳)

مداومت بر عبادت، دلیل بر ظفر یافتن انسان به سعادت است.

زیرا انسان به وسیله عبادت و حفظ شرایط آن، در زمره اولیاء خدا قرار می گیرد و از بندگان ممتاز او می شود و از اوصاف و ویژگی هایی که مخصوص اولیاء خداست، بهره مند می شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَلَحَقْنَا عَلَيْهِمْ أَغْظَمُ مِنْ حَقِّ أَبِي وَوَلَادَتِهِمْ، فَأِنَّا نَنْقُذُهُمْ إِنْ أَطَاعُونَا مِنَ النَّارِ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ، وَنُلْحِقُهُمْ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ بِخِيَارِ الْأَحْرَارِ. (۶۴)

من از رسول الله صلی

الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: من و علی دو پدر این امت هستیم و واقعاً حق ما با عظمت تر از حقی است که پدر و مادری که آنان از آن دو متولد شده اند، دارند. زیرا ما آنان را - اگر از ما پیروی کنند - از جهنم نجات داده و به بهشت وارد می کنیم و آنان را از بندگی دیگران به بهترین افراد آزاده، ملحق می کنیم.

پس با پیروی از فرمایشات خاندان وحی، انسان به خاطر عبادت صادقانه، به مقام عبودیت می رسد و به درجه اخیار و نیکان نائل می شود. در این هنگام یکی از ارکان مهم گمراهی، که تسلط شیطان است از هم می پاشد و شیطان پلید از انسان دور می شود. این حقیقتی است که خداوند در قرآن کریم به آن تصریح نموده و فرموده است:

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا» (۶۵)

براستی که بندگان مرا تسلطی برای تو (شیطان) بر آنان نیست و خداوند برای وکیل بودن کفایت می کند.

بسیاری از بزرگان شیعه برای راه یافتن به مقام قرب الهی و رسیدن به مقام عبودیت تلاش فراوانی نموده اند.

کوشش مرحوم کرباسی برای دست یافتن به مقامات ارزنده معنوی نمونه ای از این گونه تلاشها می باشد. آن بزرگوار از علمای بزرگ شیعه و از شاگردان سید بحرالعلوم بود. در حالات او نوشته اند:

آن بزرگوار برای آن که شب قدر را درک کرده باشد، یک سال هر شب تا به صبح به عبادت می پرداخت تا از فیوضات تهجد در آن شب بهره مند گردد. آن مرحوم در عبادت دارای خضوع و خشوع و حضور قلب بود. دعای وی بسیار تأثیر داشت. هنگامی که یکی از حکام اصفهان

نسبت به ایشان، وظیفه احترام و ارادت را رعایت نکرد، آن مرحوم علیه او دعا کرد. در زمانی کوتاه حاکم عزل و سرافکنده شد. آن گاه مرحوم کرباسی برای او نوشت:

دیدى که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند

او ازهد زهاد زمان خود بوده و مرحوم میرزای قمی از ایشان خواست رساله بنویسد. او در جواب گفت: استخوان بدنم طاقت آتش جهنم را ندارد، ولی پس از اصرار مرحوم میرزای قمی، رساله نوشت.

اگر فقیری از او چیزی می خواست، شاهد می طلبید و شاهد را قسم می داد و فقیر را هم قسم می داد که در مصرف آن اسراف نکند؛ آن گاه خرج یک ماه را به او می داد.

گویند، روزی شخصی برای جریانی نزد وی شهادت داد، آن مرحوم از او پرسید: شغل تو چیست؟ گفت: من غسل هستم. ایشان شرائط غسل را از او سؤال کرد. آن مرد جواب داد و سپس گفت: هنگام دفن چیزی در گوش میت می گوئیم. مرحوم کرباسی فرمود: چه می گوئید؟ گفت: می گوئیم خوشا به سعادتت که مژدی و برای ادای شهادت نزد حاجی کرباسی نرفتی! (۶۶)

اقسام عبادات

با انواع و اقسام عبادات آشنایی پیدا کنید و به انجام یک نوع عبادت اکتفا نکنید. همان گونه که رزق مادی شما انواع گوناگون است و خوراکیهای خود را از مواد گوناگون تهیه می کنید، و اگر غذای شما بدون نمک یا بدون مواد ضروری دیگر باشد کامل نیست؛ در اعمال معنوی نیز اگر به یک نوع عبادت پردازید، باطن شما اقناع نمی شود، هر چند آن عبادت زیاد باشد. مثل آن که در سفره خود گوشت فراوانی تهیه کرده باشید، ولی نان و

نمک فراهم نباشد در این هنگام چگونه می توانید از آن استفاده کنید؟

همان طور که نماز و روزه عبادت است، فکر و اندیشه عبادت است و همان گونه که فکر و اندیشه عبادت است، خدمت به خلق نیز عبادت است و همچنان که خدمت به خلق عبادت است، انتظار فرج و آشنایی با وظائف زمان غیبت عبادت است، همان گونه که انتظار و شناخت وظائف زمان غیبت عبادت است، آشنایی با معارف و عقاید مکتب اهل بیت علیهم السلام عبادت است، سعی کنید تمام این عبادتها را انجام داده و خود را به تکامل برسانید.

خدمت به برادران دینی

یکی از انواع عبادات که دلیل بر شرافت و عظمت روح آدمی است، این است که انسان کمر همت برای خدمت نمودن به برادران دینی خود ببندد، و آنان را در گرفتاریها و مشکلات یاری کند.

دستگیری از افتادگان و خدمتگزاری برادران مؤمن، اگر برای خدا باشد از عبادتهای مهمی است که در فرمایشات اهل البیت علیهم السلام نه تنها به آن سفارش شده است، بلکه آن را با شرافت ترین نوع عبادت دانسته اند.

حضرت امام سجّاد علیه السلام در این باره می فرمایند:

إِنَّ أَشْرَفَ الْعِبَادَةِ خِدْمَتُكَ إِخْوَانَكَ الْمُؤْمِنِينَ. (۶۷)

با شرافت ترین عبادت، خدمت نمودن تو به برادران مؤمن تو است.

کم توجهی نسبت به این نکته اساسی که تأثیر حیاتی در زندگی همفکران انسان دارد، زیانهای جبران ناپذیری را به دنبال دارد.

حضرت امام صادق علیه السلام در ضمن شمردن گناهان کبیره می فرمایند:

... تَرْكُ مُعَاوَنَةِ الْمَظْلُومِينَ. (۶۸)

از گناهان کبیره، ترک کمک رسانی به ستمدیدگان است.

به این نکته نیز باید توجه داشته باشیم: تعاون به برادران دینی نه تنها از نظر مادی است، بلکه افزایش درک و فهم و راهنمایی آنان نیز از وظائف

کسانی است که توانائی آن را دارند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

أَعِنَّ أَخَاكَ عَلَى هِدَايَتِهِ. (۶۹)

برادر خود را بر هدایت شدن او کمک کن.

با این بیان روشن شد یکی از انواع عبادات که از شرافت و عظمت خاصی برخوردار است، کمک نمودن و خدمتگزاری به برادران دینی است.

شما می توانید با استفاده از این راه به مقامات عالی معنوی دست یابید و محبت خدا و اهل بیت علیهم السلام را به خود جلب کنید.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ أَحَبَّ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى اللَّهِ مَنْ أَعَانَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ مِنَ الْفَقْرِ فِي دُنْيَاهُ وَمَعَاشِهِ، وَمَنْ أَعَانَ وَنَفَعَ وَدَفَعَ الْمَكْرُوهَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ. (۷۰)

محبوبترین مؤمنین نزد خداوند، کسی است که فرد مؤمن فقیر را در امور مادی و امرار معاش او کمک کند و محبوبترین افراد نزد خداوند، کسی است که کمک کند و نفع برساند و ناراحتی را از مردم مؤمن برطرف کند.

عبادات روحی

یکی دیگر از اقسام عبادات، عبادت‌های روحی است که انسان با فکر و اندیشه و به کار انداختن قلب خود به خداوند نزدیک شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آخر خطبه ای که در عجائب خلقت طاووس بیان نموده اند، می فرمایند:

جَعَلَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ يَسْعَى بِقَلْبِهِ إِلَى مَنَازِلِ الْأَبْرَارِ بِرَحْمَتِهِ. (۷۱)

خداوند به رحمت خود ما و شما را از کسانی قرار دهد که به وسیله قلب خود برای رسیدن به منازل ابرار سعی و کوشش می کنند.

این کلام امام علیه السلام دلیل بر آن است که انسان به وسیله عبادت‌های روحی مانند تفکر در آیات و نشانه های خداوند، می تواند به سر منزل مقصود برسد و در زمره ابرار و نیکان جای گیرد. به همین جهت در بعضی از روایات عبادت را به تفکر و اندیشیدن در امر خداوند

بیان نموده اند.

حضرت امام رضا علیه السلام می فرمایند:

لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ، إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. (۷۲)

عبادت به زیادی نماز و روزه نیست. همانا عبادت و بندگی، اندیشیدن در امر خداوند است.

به همین جهت جناب ابی ذر اکثر عبادت خود را تفکر قرار داده بود و به این طریق با آن که نسبت به جناب سلمان عمر کمی داشت و مدتی از آن را در زمان جاهلیت بسر برده بود، ولی توانست بر اثر تفکر، خود را تالی تلوی سلمان و در ردیف او قرار دهد.

پس عبادت و بندگی منحصر در برنامه های عبادی جسمی نیست؛ بلکه عبادات روحی، روح عبادات هستند؛ همان گونه که توجه، خلوص و... در نماز و سایر برنامه های عبادی، روح اعمال جسمی این عبادات بشمار می آیند.

این نکته، بسیار مهم است که انسان باید در همه عبادات، جنبه های روحی آن را نیز رعایت کند و آنها را به دست فراموشی نسپارد. متأسفانه افرادی هستند که نه تنها به حالات روحی عبادت بی توجه هستند، بلکه به اعمال بدنی عبادات نیز بی اعتناء هستند و آنها را کامل انجام نمی دهند.

یکی از راویان حدیث می گوید:

سَيَّأَلَ أَبُو بَصِيرٍ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا جَالِسٌ عِنْدَهُ عَنِ الْحُورِ الْعَيْنِ، فَقَالَ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ أَخْلَقَ مِنْ خَلْقِ الدُّنْيَا أَوْ (خَلَقَ مِنْ) خَلْقِ الْجَنَّةِ؟

فَقَالَ لَهُ: مَا أَنْتَ وَذَاكَ؟ عَلَيْكَ بِالصَّلَاةِ، فَإِنَّ آخِرَ مَا أَوْصَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَحَثَّ عَلَيْهِ، الصَّلَاةُ. إِيَّاكُمْ أَنْ يَسْتَخِفَّ أَحَدُكُمْ بِصَلَاتِهِ فَلَا هُوَ إِذَا كَانَ شَابًّا أَتَمَّهَا، وَلَا هُوَ إِذَا كَانَ شَيْخًا قَوِيَ عَلَيْهَا، وَمَا أَشَدَّ مِنْ سِرِّقَةِ الصَّلَاةِ... (۷۳)

من در خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم، ابوبصیر از آن بزرگوار درباره حورالعین سؤال کرد و گفت: جانم به فدای

شما آیا آنها از مخلوقات این دنیا هستند یا از مخلوقات بهشتی هستند؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: تو چه کار به این امور داری؟ بر تو باد به نماز، زیرا آخرین چیزی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به آن وصیت نموده و مردم را به آن تحریک نمودند، نماز است.

بر حذر باشید از این که، نماز خود را سبک بشمارید که نه در زمان جوانی آن را کامل کنید و نه در زمان پیری قدرت بر انجام نماز کامل، داشته باشید. چه چیزی سخت تر از این است که انسان از نماز خود بدزد.

بنابر این ما باید هم ارکان ظاهری و اعمال بدنی عبادات را رعایت کنیم و هم به باطن عبادات توجه کنیم؛ زیرا آنچه مهم است، روح عبادت می باشد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

رَكْعَتَانِ خَفِيفَتَانِ فِي تَفَكُّرٍ، خَيْرٌ مِنْ قِيَامٍ لَيْلَةٍ. (۷۴)

دو رکعت نماز خفیف که همراه با تفکر باشد، بهتر است از قیام به عبادت در یک شب.

بنابر این فرمایشات، اصل در عبادات همان تفکر و توجهی است که در آنها انجام می شود که به منزله روح و جان عبادات می باشد. به عنوان نمونه شما می توانید با تدبّر، تفکر و توجه در سوره حمد اساس ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و برائت از دشمنان آن حضرت را به صورت واضح دریابید و اصول اعتقادی خود را هر روز لااقل ده بار از اعماق وجود بر صفحه ذهن آشکار ساخته و به زبان آورید.

این نتیجه عبادت همراه با تفکر و تدبّر است؛ زیرا تفکر، نشان دهنده ارزش و اهمیت عبادت است. به همین جهت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

لَا عِبَادَةَ كَالْتَفَكُّرِ. (۷۵)

عبادتی

همچون تفکر نیست.

کراهت در عبادت

راهنمایهای خاندان وحی علیهم السلام درباره کیفیت عبادت و توجه به جهات قلبی و باطنی آن، برای اینست که مردم از عبادتهای خود بهره مند شوند و آثار آن را بالوجدان درک نمایند و بوسیله انجام آنها، دگرگونی و تحوّل در آنان ایجاد شود؛ و گرنه صرف عبادت که دارای هیچ گونه اثری نباشد و از طریق اهل بیت علیهم السلام دور باشد، چه نتیجه ای دارد؟ آیا جز زحمت و رنج و غرور، اثر دیگری در آن وجود دارد؟!

به خاطر همین جهت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِيَّاكُمْ وَالْجُهَّالِ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ وَالْفَجَّارِ مِنَ الْعُلَمَاءِ فَإِنَّهُمْ فِتْنَةٌ كُلُّ مَفْتُونٍ. (۷۶)

از افراد جاهلی که اهل تعبّد هستند، پرهیز کنید و از علماء فاجر پرهیزید که آنان وسیله نیرنگ هر فرد دلباخته می باشند.

گاهی این گونه افراد اصل عبادت آنان صحیح نیست و غیر عبادت را به جای عبادت پذیرفته و انجام می دهند، و گاهی عمل آنان در شرع وارد شده، ولی در هنگام انجام آن به جای آن که حالت عبادت و بندگی داشته باشند؛ با اکراه و ناراحتی آن را انجام می دهند؛ و با این همه خود را کامل و راه یافته می پندارند.

این گونه عبادتها، سبب دل زدگی این افراد می شود، علاوه بر آن که گاهی باعث بدبینی دیگران نیز می شود؛ در حالی که عبادت باید، حالت اقبال و توجه و نشاط را در قلب انسان برانگیزاند، نه حالت اکراه و نفرت را، ولی این گونه عبادات دارای اثر منفی است.

به همین جهت حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لَا تُكْرَهُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ الْعِبَادَةَ. (۷۷)

نفسهای خود را با اکراه به عبادت وادار نکنید.

بلکه با میل و رغبت باید به انجام عبادات پردازید، تا آثار

گرانبهای آن در وجود شما آشکار شود.

خواهید گفت: پس بسیاری از عبادت کنندگان باید عبادات خود را ترک کنند، زیرا در هنگام عبادت نه تنها دارای حالت توجه و اقبال نیستند؛ بلکه آن را با اکراه انجام می دهند، زیرا نفس آنان مایل به عبادت نیست.

می گوئیم: این گونه طرز تفکر بر اثر عدم آشنایی صحیح با مکتب حیاتبخش خاندان وحی است. با توجه به فرمایشات انسان ساز اهل بیت علیهم السلام متوجه می شویم که هر گونه صفت و حالت منفی که خداوند زمینه آن را در انسان قرار داده است مثل حسد، کینه، نیرنگ و اکراه و امثال اینها؛ باید در موارد خود، در برابر دشمنان خدا از آن استفاده شود. به این ترتیب انسان نباید به فریب دادن مردم - که یک صفت منفی است - پردازد، بلکه باید نفس را فریب دهد و با تلقین و زبان نرم حالت اکراه او را برآید و او را به انجام عبادت متمایل سازد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

خَادِعُ نَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ وَارْفِقْ بِهَا وَلَا تَقْهَرْهَا. (۷۸)

در عبادت نفس خود را فریب ده و با او رفاقت کن و او را مجبور (به عبادت) مکن.

بنابر این هر کس در حال عبادت دارای حالت اکراه است، به جای آن که اصل عبادت را ترک کند، باید حالت اکراه را از نفس خود برطرف نماید، نه آن که عبادت خود را رها کند؛ زیرا عبادت را با حالت شور و نشاط و شوق و عشق به عبادت، باید انجام داد نه در حال دل زدگی و اکراه.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل فرموده اند:

لَا تُبْغِضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ. (۷۹)

نفس خود را

نشاط در عبادت

اگر می خواهید جذبه عبادت را درک کنید، حالت اکراه را از خود دور کنید و با حالت اشتیاق و نشاط باطنی به عبادت پردازید، تا آثار گرانبهای آن را بیابید و خود را از تسلط شیطان برهانید. حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند:

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ، وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ لِأَيُّبَالِي عَلَى مَا أَصِيبَح مِنَ الدُّنْيَا، عَلَى عُسْرِ أُمَّ عَلِيٍّ يُسْرٍ. (۸۰)

با فضیلت ترین مردم کسی است که عاشق عبادت و بندگی باشد و آن را در آغوش بگیرد و از جان و دل دوست بدارد، از نظر جسمی به آن عبادت مشغول شود و از نظر فکری، با فکر فارغ و راحت به عبادت پردازد، آن گاه باکی نداشته باشد که در دنیا چگونه شب را به روز آورده است؛ به سختی یا به آسانی.

بنابر این از شرایط مهم تأثیر عبادت، علاوه بر آن که باید خالصانه باشد و شیطان و نفس انسان عامل و محرک عبادت نباشند؛ و گرنه عبادت به صورت ریا، تظاهر، غرور و امثال آن انجام می شود؛ باید طوری انسان خود را ساخته باشد که نفس او نیز تابع عقلش شده باشد و آن گاه که مخلصانه برای عبادت قیام می کند، نفس تابع عقل باشد و بر اثر تهذیب نفس، نفس نیز همچون عقل، میل و رغبت به عبادت خالصانه داشته باشد.

بنابر این تهذیب و آماده سازی نفس، از شرایط مهمی است که در عبادت نقش مهمی را داراست؛ زیرا اگر انسان بر اثر فرمان عقل به عبادت پردازد، ولی نفس خود را مطیع عقل خود نساخته باشد، نفس در اعماق وجود

انسان به فعالیت می پردازد تا آنجا که یا او را بالکل از انجام عبادتی که دارد، باز می دارد و عبادت را بی نتیجه به او جلوه داده و مانع انجام آن می شود؛ و یا بر اثر مقاومت انسان، او را با موانع دیگر که جان انسان را به ستوه می آورد، - همانند وسواس - مبتلا می کند و در نتیجه انسان به جای آن که از عبادتی که انجام می دهد، لذت روحی ببرد، بغض و دشمنی آن را به وسیله وسواس و ناراحتیهای روحی در دل خود جای می دهد.

طبق آیات قرآن کریم عبادت، صراط مستقیم خداوند است و انسان از این راه به مقام عبودیت می رسد و کسی که به مقام عبودیت برسد، شیطان بر او تسلط ندارد، ولی کسی که با بغض و دشمنی نفس با عبادت، به آن می پردازد؛ نه تنها از دست شیطان رهائی نیافته، بلکه خود را در دست تحریکات و جولان نفس که از شیطان مهلک تر است، قرار می دهد و به این گونه، راه را برای نفوذ شیطان هموار می کند.

لازمه این گونه عبادات که انسان نفس خود را قانع و مطیع عقل خود نکرده و با تهنید و خودسازی به عبادت نپرداخته، این است که از نتیجه عبادت که رهایی از تسلط شیطان است، باز بماند.

بنابر این، برای انجام هر گونه عبادت باید خود را آماده بسازیم و با صلاحیت آن را انجام دهیم و روشن است کسانی که به عبادات سخت و به اصطلاح ریاضتهای شرعی، می پردازند ولی آمادگی آن را ندارند، صلاحیت انجام این گونه اعمال را ندارند. آنان برای ایجاد آمادگی، باید محبت عبادت را در دل خود جای

دهند.

پس برای انجام عبادات سخت و یا به تعبیر بعضی، برای انجام ریاضات شرعیّه، آمادگی نفسانی و صلاحیت آن از شرایط حتمی است.

چقدر نیک و پسندیده، بلکه لازم است که انسان برای انجام همه کارها بالأخص اعمال عبادی، آشنایی با مکتب اهل بیت علیهم السلام داشته باشد و با الهام و آموختن از آن بزرگواران، به عبادت خداوند مهربان پردازد؛ تا از خطر سقوط و دیدن ضربات مهلک در امان باشد.

گرچه راهی است پر از بیم ز ما تا بر دوست

رفتن آسان بود، ار واقف منزل باشی

برای آن که در انجام عبادات از مکتب آن بزرگواران پیروی کنید، باید شرایط عبادت را بدانید و از موانع قبولی عبادات مانند حرام خواری، آگاهی داشته باشید.

اثر نشاط در عبادت

شور و نشاط بر قدرت اراده و تصمیم گیری انسان می افزاید و استقامت و پایداری او را افزایش می دهد. نشاط، کارهای بزرگ و برنامه های سنگین را برای انسان، آسان و سبک می کند و رنج و زحمت آنها را کم می کند.

به این جهت افرادی که برای انجام برنامه های سنگین عبادی شوق و نشاط دارند، نه تنها از انجام آنها خسته نمی شوند، بلکه سنگینی آنها را احساس نمی کنند و لذتهای روحی عبادت را درک می کنند. به این جهت آنان از خداوند می خواهند نشاطشان را در عبادت و بندگی قرار دهد. در دعای امام سجّاد علیه السلام می خوانید:

إِجْعَلْ ... نَشَاطِي فِي عِبَادَتِكَ. (۸۱)

خداوندا، نشاط مرا در بندگی خودت قرار ده.

در مناجات امام سجّاد علیه السلام می خوانید:

رَبَّنَا ... وَآمُنْ عَلَيْنَا بِالنَّشَاطِ. (۸۲)

پروردگارا، با عنایت نمودن نشاط، بر ما منت گذار.

و در یکی از زیارات جامعه می خوانید:

تَحَبَّبَ إِلَيَّ عِبَادَتَكَ ... وَتُنْشِطُنِي لَهَا. (۸۳)

خداوندا، به من محبت عبادتت را عنایت کن ... و

مرا برای انجام آن با نشاط فرما.

سرخواستن نشاط در عبادت، در دعاهایی که وارد شده این است که، نشاط بهترین یاور و پشتیبان انسان برای انجام عبادت‌های سخت و سنگین است، همان گونه که کارهای مشکل و طاقت فرسا در صورتی که به صورت گروهی و دسته جمعی انجام شوند، سهل و آسان می شوند. برخی از حالات روحی نیز مانند کار دسته جمعی بر قدرت انسان می افزاید. یعنی اگر انسان دارای بعضی از نیروهای روحی باشد، به تنهایی می تواند کار چند نفر را انجام دهد.

یکی از این نیروهای روحی، شور و نشاط است. اگر قدرت نشاط را در خود تقویت کنید، عبادت‌های سنگین برای شما سهل و آسان می شود؛ گوئی که آن را با کمک و دستیاری چند نفر انجام داده اید. از این جهت در دعای فرا رسیدن ماه رمضان می خوانید:

... أَحْسِنْ مَعُونَتِي فِي الْجِدِّ وَالْإِجْتِهَادِ وَالْمُسَارَعَةِ إِلَى مَا تُحِبُّ وَتَرْضَى وَالنَّشَاطِ وَالْفَرَحِ وَالصَّحَّةِ حَتَّى أَبْلُغَ فِي عِبَادَتِكَ وَطَاعَتِكَ
الَّتِي يَحِقُّ لَكَ عَلَيَّ رِضَاكَ. (۸۴)

نیکو کمک کن به من در جدیت و کوشش و سرعت گرفتن به سوی آنچه مورد محبت و رضایت توست، و به سوی نشاط و فرح و سلامتی، تا در بندگی و طاعت تو، که حق تو بر من است، به رضای تو نائل شوم.

همان گونه که می بینید نشاط و صحت در این دعا، معونه و کمک برای عبادت معرفی شده اند.

با بهره گیری از فرمایشات خاندان وحی، متوجه می شویم که نشاط، از رازهای بزرگ موفقیت در کارهای بزرگ و سنگین است، ما باید این راز را در راه های حیاتبخش به کار بریم و از آن استفاده کنیم. اگر در این گونه

امور دارای نشاط نیستیم، باید با قدرت تمام آن را به نفس خود القاء کنیم و نفس خود را آماده و مهیا برای قبول شور و نشاط نمائیم.

به همین جهت یاوران اهل بیت علیهم السلام گرچه بر اثر کهنسالی، بدنهایشان فرسوده می شد، ولی به هنگام عمل دارای قلبهایی پر از نشاط و دلهایی جوان و پرشور بودند.

علیهم السلام . . .

محبت اهل بیت علیهم السلام یا راز نشاط در عبادت

بنابر این نشاط، راز قدرت بر انجام برنامه های سنگین است. علاوه بر آن، نشاط در عبادت، دلیل بر وجود محبت و دلبستگی به اهل بیت علیهم السلام نیز می باشد. زیرا یکی از آثار و نشانه های محبت اهل بیت علیهم السلام نشاط در عبادت و بندگی است. دوستی آن بزرگواران، ایجاد میل و رغبت برای عبادت می کند و درس بندگی را به همه دوستان و شیفتگان خاندان وحی می آموزد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِي ... الرَّغْبَةُ إِلَى الْعِبَادَةِ. (۸۵)

در محبت اهل بیت من، میل و رغبت به سوی عبادت نهاده شده است.

بنابر این هر چه محبت شما به اهل بیت علیهم السلام بیشتر شود، رغبت، شوق و شور و نشاط شما به عبادت و بندگی خداوند بیشتر می شود و آمادگی شما برای عبادت افزون می گردد.

نتیجه بحث

عبادت و بندگی راه رسیدن به مقام «عبودیت» و گواه بر ظفر یافتن به سعادت است. توجه داشته باشید، عبادتی انسان را به مقام عبودیت می رساند که دارای تأثیر فراوان باشد و در اعماق وجود آدمی تحوّل ایجاد کند. بنابر این ارزش عبادت به قدر نتیجه ای است که از آن بدست می آید، نه به کثرت و زیادی عبادت.

با انواع و اقسام عبادات آشنا شوید

و با تنوع آنها از یکنواخت بودن برنامه عبادی، که مایه رنج و کسالت است پرهیز کنید. شور و نشاط و شوق به عبادت را با تنوع در آن، بدست آورید و اثرات شگفت آن را درک کنید. محبت و علاقه شما به خاندان وحی هر چه بیشتر شود، شور و نشاط شما نیز به عبادت افزایش می یابد. نشاط در عبادت، از خستگی در عبادت می کاهد و بر اخلاص و صداقت شما که لازمه تأثیر عبادت است، می افزاید. در صورت تداوم این راه به مقام «عبودیت» که راز خلقت انسانهاست، دست می یابید و حاکم بر نفس خویشتن و غالب بر شیطان رجیم می شوید.

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی

صدق پیش آر، که اخلاص به پیشانی نیست

۴ تقوا و پرهیزکاری

قلب انسان رابط انسان میان جهان ماده و عالم معنی است. قلب اگر سالم باشد، می تواند با استفاده از نیروی معنوی و پر قدرتی که دارد، الهام دهنده و الهام پذیر باشد.

سلامت قلب در صورتی است که از زنگار و آلودگیها پاک، و از ناپاکیها و زشتیهای روحی دور باشد. در صورتی که انسان مبتلا به فساد و گناه شود، دل تیره می شود و توانایی استفاده از قدرتهای معنوی را از دست می دهد و از فیوضات رحمانی بی بهره می ماند.

تقوا داروی مرضهای قلبی و روحی است. بوسیله تقوا باید قلب را شستشو داد و زنگار و تیرگیها را از دل زدود.

در صحیفه بیست و نهم حضرت ادریس نبی علیه السلام آمده است:

وَاعْسِلْ قَلْبَكَ بِالتَّقْوَى كَمَا تَعْسِلُ ثَوْبَكَ بِالْمَاءِ، وَإِنْ أُخْبِتَ

رُوحَكَ فَاجْتَهِدْ فِي الْعَمَلِ لَهَا. (۸۶)

همان گونه که لباس خود را با آب شستشو می دهی، قلب خود را بوسیله تقوا تطهیر کن. واگر

روح خود را دوست داری، در عمل برای آن تلاش کن.

تقوا قلب را حیات می بخشد

حیات قلب و روشنایی دل، به تقوا و ورع انسان بستگی دارد، آن کس که تقوا دارد، از حیات قلب، بصیرت و نورانیت دل برخوردار است و آن کس که آلوده به گناهان است و تقوا ندارد، دلش زنگار گرفته و خالی از معنویت است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ. (۸۷)

آن کس که ورع او کم باشد، قلبش مرده است.

کسی که خواهان بصیرت و حیات معنوی است، باید دارای تقوا و ورع باشد؛ تا نه تنها در دنیا از زندگی معنوی برخوردار شود، بلکه در جهان دیگر نیز رستگار بوده و از نعمتهای بی پایان خداوند بهره مند باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ أَحَبَّ فَوْزَ الْآخِرَةِ فَعَلَيْهِ بِالتَّقْوَى. (۸۸)

هر کس دوست دارد رستگاری در آخرت را، بر او باد به تقوا و پرهیزکاری.

تقوا، بهترین پشتوانه و محافظ همه کسانی است که آن را کسب می کنند.

تقوا در فتنه ها، گمراهیها و بدعتها همچون حصاری قوی، شخص متقی را از گمراه شدن حفظ می کند، و واقعیت فتنه ها را اگر چه به ظاهر جلوه ای زیبا داشته باشند، آشکار می نماید.

تقوا همچون دژی محکم، پناهگاه انسان با تقوا است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در گفتاری دیگر چنین فرموده اند:

التَّقْوَى حِصْنُ حَصِينٍ لِمَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ. (۸۹)

تقوا حصاری است محکم، برای آن کس که به او پناه برد.

رابطه تقوا و قلب

قلب دستگاه گیرنده و فرستنده بسیار قوی است که خداوند متعال آن را در وجود انسان قرار داده است، تا در صورت سالم بودن و قوی بودن آن، انسان بتواند با استفاده از آن، تا حدود توانایی خویش با گذشته و آینده ارتباط برقرار ساخته و گاهی با

توجه قلبی - که خالی از خیالات و خطورات نفسانی باشد - با اولیاء

خدا مرتبط باشد.

متأسفانه در دوران غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه که قلب عالم هستی و قطب دایره وجودند، قلوب ما از صحت و سلامتی بی بهره و به مرضهای روحی دچار هستیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در گفتارهای تابناک خود به صحت و سلامتی قلبها و همچنین به امراض قلبی تصریح فرموده و راه نجات انسانها را از مرضهای گوناگونی که قلبهای ما به آن مبتلا می شوند، نشان داده اند.

آن حضرت در یکی از فرمایشات خود که در پیرامون تقوا و آثار آن در وجود انسان بیان کرده اند، فرموده اند:

فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ. (۹۰)

تقوای الهی درمان بیماری قلبهای شما است.

اگر خداوند به انسان تقوا و پرهیزکاری را عنایت کند، همچون داروئی شفابخش، بیماری دلهای ناتوان و مبتلا را شفا می بخشد. تقوا همچون کشتی نجات بخشی که مسافران را از دام بلاها و طوفانها نجات می بخشد، انسان را از فتنه ها، آشوبها، گرفتاریهای هلاک کننده نجات می بخشد.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در ضمن گفتاری از لقمان نقل می فرمایند:

... فَلْتَكُنْ سَفِيَّتُكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ. (۹۱)

باید کشتی (نجات) تو در این موارد تقوای الهی باشد.

تقوا همچون کشتی پر قدرت، امواج بلاها را می شکافد و انسان را از فتنه ها نجات می دهد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ. (۹۲)

آگاه باشید کسی که به خاطر خدا تقوا داشته باشد، خداوند برای او راه فرار از فتنه ها را باز می نماید.

...

تقوا وسیله شناخت افکار رحمانی و شیطانی است

افکار رحمانی و شیطانی را چگونه از یکدیگر تشخیص دهیم؟

در بسیاری از موارد میان افکار رحمانی و شیطانی فرقی نمی گذاریم و نمی دانیم کدام یک از افکار ما رحمانی است و دارای

منشاء معنوی می باشد و کدام یک از آنها شیطانی و

یا نفسانی است و بوسیله شیطان و یا نفس در ذهن ما القاء شده است؟

عدم تشخیص افکار و اندیشه‌ها، ایجاد تحیر و سرگردانی می‌کند و نمی‌دانیم در برابر این گونه افکار که معلوم نیست رحمانی است یا شیطانی، چه وظیفه‌ای داریم؟

مشکلتر از آن، مسئله تجسم افکار و مکاشفه است؛ که حقیقت آن برای نوع مردم حتی افراد تحصیل کرده، ناشناخته مانده است.

اینک برای آن که بدانیم چه کسانی می‌توانند افکار و اندیشه‌های رحمانی خود را تشخیص دهند، می‌گوئیم: قرآن مجید پاسخ این سؤال را بیان کرده و صریحاً فرموده است:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا...» (۹۳)

بدرستی آنان که تقوا را پیشه خود نموده‌اند، هر گاه از شیاطینی که در حال گردیدن هستند به آنان برسند، متوجه (آمدن و وسوسه شیاطین) می‌شوند و به یاد خدا می‌پردازند.

یعنی تقوا آن چنان به انسان نیرو و آگاهی می‌دهد که هر گاه شیطان بر انسان فکر و اندیشه‌ای را القاء کند، متوجه آن شده و می‌فهمد که این اندیشه بوسیله شیطان در ذهن او جای گرفته است.

بنابر این برای آن که بتوانیم افکار و اندیشه‌های رحمانی و شیطانی را از یکدیگر تشخیص دهیم و بدانیم برای کدام یک از آنها ارزش قائل شویم و کدام یک را بی‌اعتنایی نموده و طرد کنیم، باید تقوا را پیشه خود سازیم، تا بوسیله آن، نیروی تشخیص و قدرت تمیز افکار رحمانی از اندیشه‌های شیطانی، در ما ایجاد شود.

پس با دارا شدن تقوا و پرهیزکاری، نه تنها دچار فریب شیطان نمی‌شویم؛ بلکه دارای بصیرت و آگاهی بیشتر در شناخت دشمن و راه‌های نفوذ آن نیز می‌شویم و آمادگی بیشتری برای

رسیدن به مراحل عالی پیدا می‌نمائیم.

زیرا راه پیشرفت و تکامل و رسیدن به هر گونه هدف، شناخت موانع و معرفت دزدانِ طریق است. و گرنه انسان نمی‌تواند راه های پرخطر و مشکل را به راحتی و بدون برخورد با موانع طی کند. در مسیر معنوی و سیر و سلوک روحی نیز باید انسان با موانع راه و حيله های نفس و شیطان آشنایی داشته باشد، تا به فریب و نیرنگ آنها گرفتار نشود. انسان باید بداند شیطان از چه راهی او را به گمراهی می‌کشد و چگونه او را از راه راست منحرف می‌کند.

تقوا، وسیله شناخت و سوسه های فکری شیطان و راه معرفت و درک هجوم افکار و اوهام شیطانی است. کسانی که دارای تقوا هستند، می‌توانند افکار رحمانی و شیطانی را از یکدیگر تشخیص دهند.

متأسفانه عده ای از افراد به خاطر بی بهره بودن از تقوا، از مرضهای فکری، آلودگیهای نفسانی، تیرگی قلب و عدم بینش و بصیرت رنج می‌برند و راهی برای درمان این بیماریها نشان ندارند و نمی‌دانند چگونه می‌توانند به درمان نفس خویشان پردازند و با چه دارویی به درمان مرضهای معنوی خود اقدام نمایند و بر اثر عدم آشنایی با مکتب شفابخش اهل بیت علیهم السلام، گرفتار کجرویهای افرادی چون «دون خوان» جادوگر سرخپوست آمریکائی و یا اسیر گفتار «ماهاریشی» و دیگر ریاضت کشان شیطانی می‌شوند و به گمراهی و سرگردانی خود می‌افزایند.

چه کسی تاکنون با حقیقت مکتب وحی آشنایی یافته و باز هم محتاج بافته های این گونه افراد ناشایسته است؟

ما می‌پذیریم که برخی از این گونه افراد بر اثر ریاضتهای خلاف عقل و شرع به قدرتها و مهارتهایی دست یافته اند، ولی بر اثر ریاضت و تمرینهای روحی

به پاره ای از قدرتهای نفسانی و شیطانی - نه رحمانی - دست می یابند و چون دارای تقوا نیستند، تواناییهای خود را در راه فساد و لجام گسیختگی، قدرتهای سلطه جوی جهان قرار می دهند.

همچون بعضی از مرتاضهای هندی و گاوپرستانی که سر و روی خود را با فضولات گاوهای مقدس آلوده می کنند و ریاست جمهوری آمریکا و... با آنان به مشورت و راه جویی می نشینند. حتماً این آلودگان به آنان درس معنویت، خداشناسی و انسان دوستی می آموزند!! و آنان را از انجام حيله های خانمان سوز و ویرانگر مردم ستمدیده باز می دارند!!

آیا می خواهند به وسیله نیروهای نامرئی شیطانی به جنگ با قدرتهای غیبی والهی پردازند(۹۴).

مگر نه این است که اینان وارثان فرعون هستند و همانند او می اندیشند و به این دلیل به ساحران و جادوگران متوسل می شوند!

چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند!

برای نجات از دردهای ناشناخته روحی، باید به راهنماییهای کسانی گوش فرا داد که با روح و جان همه آشنایی دارند و شاهد خلقت و چگونگی آفرینش انسانها و همه مخلوقات بوده اند.

از این رو به مکتب حیات بخش اهل بیت علیهم السلام روی می آوریم و با توجه به کلمات گهربار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دل و جان خود را آرامش می دهیم. آن بزرگوار می فرمایند:

أَمَّا بَعْدُ: فَإِنِّي أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي ابْتَدَأَ خَلْقَكُمْ وَإِلَيْهِ يَكُونُ مَعَادُكُمْ، وَبِهِ نَجَاحُ طَلِبَتِكُمْ، وَإِلَيْهِ مُنْتَهَى رَغْبَتِكُمْ، وَنَحْوُهُ فَصِيحٌ سَبِيلِكُمْ، وَإِلَيْهِ مَرَامِي مَفْزَعِكُمْ، فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ، وَبَصِيرَةٌ عَمَى أَفْتَدَتِكُمْ، وَشِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ، وَصِيحٌ لِإِصْلَاحِ فُسَادِ صُدُورِكُمْ، وَطَهْوَرٌ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ، وَجَلَاءٌ غِشَاءِ أَبْصَارِكُمْ، وَأَمْنٌ فَرَجِ جَأَشِكُمْ، وَضِيَاءٌ سَوَادِ ظُلْمَتِكُمْ... (۹۵)

اما بعد: من با تأکید به شما سفارش می کنم به دارا بودن تقوای خداوندی که آفرینش

شما را شروع نمود و بازگشت شما به سوی اوست. و بوسیله عنایت او به مقاصد خود ظفر می یابید و به سوی اوست منتهای میل و رغبت شما و به سوی اوست نشان گاه خوب برای فزع و ترس شما.

براستی که تقوای الهی دواء درد قلبهای شما است و بصیرت برای کوردلیهای شما و شفای مرض اجساد شما و اصلاح کننده فساد سینه های شما و پاکیزه کننده کثیفی نفسهای شما و جلا دهنده پرده های چشم شما است و باعث ایمنی ترس قلب شما و روشنایی سیاهی ظلمتهای شما است. (۹۶)

همان گونه که دیدید، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تقوا را، راه درمان تیرگی قلب، آلودگیهای فکری، عدم بینش و دیگر مرضهای روحی معرفی می فرمایند. و همه انسانهایی را که در جستجوی انسانیت و یافتن راه معنویت هستند، به داشتن آن سفارش می کنند.

ارتباط و دوستی خود را بر اساس تقوا قرار دهید

به جهت عظمت و ارزشی که تقوا دارد، باید علاقه و دوستی ما به برادران دینی و دوستانمان بر اساس تقوا و پرهیزکاری آنان باشد، نه به خاطر ثروت و ریاست و بهره های مادی!

حضرت امام باقر علیه السلام می فرمایند: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

أَحِبِّ الْإِخْوَانَ عَلَى قَدْرِ التَّقْوَى. (۹۷)

برادران (دینی) خود را به قدر پرهیزکاری آنان دوست داشته باش.

دوستی با افراد نباید به خاطر ارزشهای ظاهری و جهات مادی آنان باشد. اگر ملاک دوستی و برخوردهای اجتماعی انسان تقوا و پرهیزکاری باشد؛ از گزند و نیرنگ افراد شریر جامعه محفوظ می ماند و از فریب و حيله های آنان در امان می ماند. ولی بعضی از افراد به جای آن که تقوا و پرهیزکاری را اساس دوستی قرار دهند، به قول خود «دفع افسد

به فاسد» می کنند و سرانجام «افسد» را نیز مرتکب می شوند و در دام بازیگران جامعه گرفتار می گردند!

پرهیز از مال حرام

شریک بن عبدالله یکی از این گونه افراد است. او در زمان مهدی عباسی قاضی کوفه بود. روزی قبل از قبول مقام قضاوت بر مهدی عباسی وارد شد. مهدی عباسی به او گفت: باید یکی از سه دستوری را که می دهم انتخاب کرده و انجام دهی: یا مقام قضاوت کوفه را بپذیری، یا فرزندان مرا تعلیم دهی، یا یک دفعه از طعام من بخوری. «شریک» به هیچ یک از سه دستوری که شنیده بود راضی نبود، ولی چون چاره نداشت فکری کرد و گفت: خوردن طعام برای من آسانتر از دو دستور دیگر است.

مهدی عباسی فرمان داد غذائی بسیار لذیذ برای او تهیه کنند. چون طعام را آوردند و «شریک» از خوردن غذا فارغ شد، طبّاخ به مهدی عباسی گفت:

لیس یفلح الشیخ بعد هذه الأکله ابدأ.

«شریک» بعد از این طعام، دیگر رستگار نخواهد شد.

«شریک» پس از خوردن آن غذا همنشینی با بنی العباس را پذیرفت و نه تنها به آموزش کودکان آنان پرداخت؛ بلکه منصب قضاوت را نیز پذیرفت. (۹۸)

آری آن گاه که سفره های رنگین گسترده می شود و یا کرسی ریاست نهاده می شود، پرهیزکاران در بوتۀ آزمایش قرار می گیرند و حقیقت و واقعیت معنوی آنان روشن می شود.

تقوا انسان را به مقامات عالیه می رساند

اینک توجه شما را به روایتی بسیار مهم و جالب از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم جلب می کنیم تا از ارزشها و آثار عظیم تقوا و پرهیزکاری، علم و آگاهی بیشتری داشته باشید.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ... قَدْ أَجْمَعَ اللَّهُ تَعَالَى مَا يَتَوَصَّى بِهِ الْمُتَوَاصُونَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي خَصَلَةٍ وَاحِدَةٍ وَهِيَ التَّقْوَى، قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ: «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ

أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ «(۹۹) وَفِيهِ جَمَاعٌ كُمَلٌّ عِبَادَهُ صَالِحِهِ، بِهِ وَصَلَ مَنْ وَصَلَ إِلَى الدَّرَجَاتِ الْعُلَى، وَالرُّتْبَةِ الْقُصْوَى، وَبِهِ عَاشَ مَنْ عَاشَ مَعَ اللَّهِ بِالْحَيَاةِ الطَّيِّبَةِ وَالنَّاسِ الدَّائِمِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ × فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ (۱۰۱)».

(۱۰۰)

خداوند بزرگ همه آنچه را که وصیت کنندگان از اولین و آخرین به آن وصیت و سفارش نموده اند، در یک خصلت جمع نموده است و آن تقوا است.

خداوند می فرماید: ما وصیت کردیم آنانی را که قبل از شما به آنها کتاب نازل کردیم و شما را، که دارای تقوای الهی باشید. تقوا کانون هر عبادت صالح است و هر کس به درجات عالی رسیده و به مراتب نهایی دست یافته، به وسیله تقوا بوده است. و به سبب آن زندگی کرد هر کس که با خداوند دارای حیات پاک و انس دائم بود. خداوند می فرماید: به راستی که پرهیزکاران در جنات و نهرا در جایگاه صداقت در نزد مالک مقتدر هستند.

بنابر این آنان که در جستجوی رسیدن به مقامات ارزنده معنوی و مراتب بلند و نهایی هستند، آنان که می خواهند از زندگی و حیات پاک الهی و انس دائم با خداوند و اولیاء او بهره مند باشند، باید دارای تقوا و پرهیزکاری باشند که گنجی بهتر از آن وجود ندارد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ التَّقْوَى أَفْضَلُ كَنْزٍ. (۱۰۲)

براستی که تقوا برترین گنج است.

برای دستیابی به ارزشهای معنوی این گنج را همیشه با خود داشته باشید و در پیدا و پنهان آن را محافظت کنید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ. (۱۰۳)

بر شما باد به تقوای الهی در نمان و آشکار.

برخلاف «شریک» عده ای دیگر

از لقمه حرام پرهیز نموده و تقوا را در نهان و آشکار پیشه خود ساخته و در اثر آن به مقامات عالی معنوی راه یافته اند.

جریانی که می آوریم، نمونه ای از آنهاست.

یکی از تجّار ثروتمند تبریز دارای فرزند نمی شد. هر چه نزد پزشکان به معالجه پرداخت، نتیجه نگرفت. تا آن که به نجف اشرف رفت و مدتی در آنجا برای تشرف خدمت امام عصر ارواحنا له الفداء به عمل استجاره مشغول شد.

از گذشته تاکنون رسم بوده و هست که مردان پاک از اهل نجف و یا مسافین، چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله می روند و در آنجا نماز و اعمال مسجد را انجام می دهند و بعد به مسجد کوفه رفته و شب را تا صبح در آنجا می مانند؛ تا در طول این مدت و یا در آخرین شب خدمت امام زمان علیه السلام مشرف شوند. گرچه بسیاری از آنان، آن بزرگوار را در آن هنگام نمی شناسند و بعد متوجّه می شوند.

تا به حال افراد زیادی این برنامه را انجام داده و به مقصود خود نائل شده اند.

تاجر تبریزی این عمل را چهل شب چهارشنبه انجام داد و در شب آخر در بین خواب و بیداری شخصی را مشاهده نمود که به او می فرماید: نزد محمّد علی جولای دزفولی روانه شو، به حاجت خود خواهی رسید و دیگر کسی را ندید.

او می گوید: نام دزفول را تا آن زمان نشنیده بودم. به نجف آمدم و از دزفول پرسش نمودم، به من آنجا را معرفی کردند. با نوکری که همراه داشتم به سوی آن شهر رفتم. چون وارد شهر شدم، به نوکرم گفتم: تو با وسائلی که داریم برو و من تو را

بعد خواهم یافت.

او رفت. من از محمّد علی جولای جویا شدم، مردم او را نمی شناختند تا سرانجام به شخصی رسیدم که جولای را می شناخت. گفت: او بافنده است و از فقراء است و با وضع شما تناسبی ندارد. من آدرس او را گرفتم و به سوی مغازه او رفتم تا او را یافتم.

دیدم پیراهن و شلواری از کرباس پوشیده و در محلی که تقریباً یک متر در دو متر بود، به بافندگی مشغول است. تا مرا دید گفت: حاج محمّد حسین حاجت شما روا شد. بر حیرتم افزوده شد. از او اجازه گرفتم و به مغازه او داخل شدم. هنگام غروب بود اذان گفت و به نماز مشغول شد. پس از اداء نماز به او گفتم: من غریبم و امشب میهمان شما هستم. او قبول نمود.

چون مقداری از شب گذشت، کاسه ای چوبی در برابرم گذاشت. من با آن که به خوردن خوراکیهای لذیذ عادت داشتم، با او مشغول خوردن شدم. بعد قطعه پوستی که داشت به من داد و گفت: تو میهمان ما هستی بر روی آن بخواب و خودش روی زمین خوابید.

نزدیک صبح از خواب برخاست و پس از وضو اذان گفت و به نماز صبح مشغول شد و پس از آن، تعقیب مختصری انجام داد. سپس به او گفتم: من که اینجا آمدم، دو مقصد داشتم یکی را بیان کردی و دیگری این است که می خواهم بدانم به خاطر چه عملی به این مقام رسیدی که امام علیه السلام کار مرا به تو محوّل فرموده و از نام و ضمیرم اطلاع داری؟

گفت: این چه سئوالی است؟ حاجتی داشتی روا شد برو. به او گفتم:

تا نفهمم نمی روم و چون مهمان شما هستم، به پاس احترام مهمان باید مرا خبر دهی. او آغاز به سخن کرد و گفت:

من در این مکان به کار مشغول بودم. در مقابل مغازه من فرد ستمکاری خانه داشت و سربازی از آنجا محافظت می کرد. روزی سرباز نزد من آمد و گفت: برای خود از کجا خوراک تهیه می کنی؟ به او گفتم: سالی یک خروار گندم می خرم و آرد می کنم و می پزم و زن و فرزند می هم ندارم.

او گفت: من در اینجا نگهداری هستم و دوست ندارم از اموال این ظالم استفاده کنم، قبول زحمت نموده، برای من نیز یک خروار جو خریداری کن و هر روز دو عدد نان به من بده. من حرف او را پذیرفتم و هر روز می آمد و دو عدد نان می برد. تا آن که روزی نیامد از احوال او جویا شدم. گفتند: مریض است و در این مسجد خوابیده است. من به سراغ او رفتم، دیدم افتاده است. از حالش جویا شدم و خواستم برایش طیب و دوا ببرم. گفت: احتیاجی نیست من امشب از دنیا می روم. چون نصف شب شد، افرادی در مغازه آمده و تو را آگاه می کنند، تو بیا و هر چه دستور دادند انجام بده و بقیه آردها هم مال خودت باشد.

خواستم شب را نزد او بمانم، اجازه نداد گفت: برو من نیز اطاعت کردم. نیمه های شب درب مغازه را زدند و فرمودند: محمد علی بیرون بیا. من از مغازه بیرون آمده و همراه آنها به مسجد رفتم. دیدم سرباز جان به جان آفرین تسلیم نموده. دو نفر نزدیک او بودند به من فرمودند: بیکر او

را به سوی رودخانه ببر. او را کنار رودخانه بردم، آن دو نفر او را غسل دادند و کفن نمودند و نماز بر او خواندند. سپس او را آورده و در درب مسجد دفن کردند.

من به مغازه بازگشتم. پس از چند شب باز درب مغازه مرا کوبیدند. کسی گفت: بیرون بیا. من از مغازه بیرون رفتم. شخصی را حاضر دیدم. به من گفت: آقا تو را طلب نموده با من بیا. من اطاعت کردم و با او رفتم. با آن که شبهای آخر ماه بود، ولی صحرا مانند شبهای مهتاب روشن و زمینها سبز و خرم بود، ولی ماه پیدا نبود. در فکر فرو رفتم و تعجب می کردم؛ ناگاه به صحرای نور - نور: شهری بوده در شمال دزفول - رسیدم.

از دور شخصیتهای بزرگواری را دیدم که دور هم نشسته اند و یک نفر مقابل آنان ایستاده است و در میان آن جمع یک نفر از همه بالاتر و با جلالت تر بود، دیدن آنها هول و هراس عجیبی در من ایجاد کرد.

مردی که همراه من بود، گفت: قدری جلوتر بیا. جلوتر رفتم و توقف نمودم. آن نفری که ایستاده بود، فرمود: جلو بیا، قدری پیش تر رفتم. آن شخص که در میان آن جمعیت از همه با جلالت تر بود، به یکی از آنان فرمود: منصب سرباز را به او بده و به من فرمود: به خاطر خدمتی که به شیعه ما نمودی، می خواهیم منصب سرباز را به تو بدهیم.

من گمان کردم می خواهند مرا به جای سرباز، نگهبان قرار دهند و من که مایل نبودم نگهبان باشم، گفتم: من کاسب و بافنده هستم مرا به سربازی و سرهنگی

چکار؟!

آن بزرگوار تبسّی می نموده و فرمود: ما منصب او را می خواهیم به تو بدهیم. من باز حرف خود را تکرار کردم و گفتم: مرا به سربازی چکار؟

در این هنگام یکی از آنان گفت: منصب سرباز را به تو می دهیم و نمی خواهیم سرباز باشی. منصب او را به تو دادیم برو.

من برگشتم و در بازگشت، هوا را تاریک دیدم و از آن روشنی و سبزی و خرمی در صحرا خبری نبود.

از آن شب به بعد دستورات آقا - یعنی حضرت صاحب الزمان ارواحناله الفداء - به من می رسد و از جمله دستورات آن حضرت، انجام گرفتن مقصد و حاجت تو بود. (۱۰۴)

اینک سرانجام سرباز خود ساخته و پرهیزکاری را که از خوردن مال حرام پرهیز کرد، با سرانجام «شریک» قاضی دربار خلیفه عباسی که خود را به خوردن مال حرام آلوده ساخت، مقایسه کنید. آیا راه کدام یک از این دو بهتر است. حضور در خدمت امام زمان علیه السلام یا خدمت به خلیفه عباسی!

این برنامه زندگی بزرگان دین است. مردان بزرگ تاریخ شیعه، همواره تقوا را در نظر داشته و با توجه به آن، زندگی خود را طبق وظیفه مذهبی برنامه ریزی نموده و نظم و سامان بخشیده اند و به همین جهت به مقامات عالی دست یافته اند.

اولیاء خدا به پرهیزکاری همّت می گمارند

باید توجه داشته باشیم که اولیاء خدا نه تنها خود در حدّ اعلای تقوا و پرهیزکاری می باشند، بلکه علاوه بر آن که در صدد حفظ حالات روحی خود هستند، همّت و هدف آنان، ایجاد تقوا در جامعه و در میان اطرافیان خود نیز می باشد.

آنان با عمل و رفتار خود، به هم‌نشینان و سایر افراد جامعه، درس تقوا و پرهیزکاری می آموزند

و آرزوی قلبی آنان، وجود اجتماعی خود ساخته و پرهیزکار و دور از گناه و معصیت می باشد.

زیرا که ظهور انوار تابناک خاندان ولایت در میان جامعه ای این گونه، تحقق پذیر است. از این رو بر همه افراد لازم است که برای بدست آوردن تقوا و پرهیزکاری تلاش کنند و از هواها و خطورات نفسانی و شیطانی خود را رها سازند.

مردان بزرگ، مقام و سایر ارزشهای دنیوی را هدف خود قرار نمی دهند و مقصد خود را والاتر و ارزشمندتر از آن می دانند. بلکه اگر جاه و مقام و یا سایر منصبهای دنیوی به آنان روی آورد، از آنها به نفع هدف عالی خود که تقوا و پرهیزکاری است، استفاده می کنند. نه آن که پرهیزکاری خود را به خاطر جاه و مقام از دست بدهند.

از امام صادق علیه السلام از معنای تقوا سؤال نمودند، آن حضرت فرمودند:

... أَنْ لَا يَفْقِدُكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَكَ وَلَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ. (۱۰۵)

تقوا این است که خداوند تو را در هر موردی که امر به آن نموده است، مفقود نبیند و در هر موردی که تو را از آن باز داشته است، حاضر نبیند.

با این بیان، پذیرفتن منصبهایی که انسان آمادگی پذیرا شدن و سازماندهی آنها را ندارد، با تقوا و پرهیزکاری چگونه سازگار است؟!

استبدال بر اثر ترک تقوا

گاهی حالات روحی به خاطر پیش آمد برخی از مسائل، نابود شده و بالکل ریشه کن می شوند و گاهی نابود نمی شوند، ولی تبدیل به حالتی دیگر می گردند.

به عنوان توضیح می گوئیم: گاهی خداوند گناهان را می بخشد و اثر آنها از بین می رود و گاهی خداوند آنها را تبدیل به حسنه می کند. لذا به خداوند خطاب کرده و عرض می کنیم: «يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ» در

صورت اوّل گناهان بالکلّ نابود می شوند، نه این که تبدیل به حالت دیگر شده باشند و در صورت دوم گناهان تبدیل به حسنه می شوند.

تقوا نیز حالتی این چنین دارد. زیرا گاهی تقوا بر اثر گناه از بین می رود و گاهی به خاطر غلبه شهوت یا معصیت دیگر فاسد می شود نه آن که نابود شود، بلکه تبدیل به حالتی شیطانی می شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لَا يُفْسِدُ التَّقْوَى إِلَّا غَلَبَهُ الشَّهْوَةُ. (۱۰۶)

تقوا را فاسد نمی کند، مگر غلبه یافتن شهوت.

جالب توجه این است که حضرت نفرموده اند تقوا را از بین نمی برد، مگر غلبه شهوت؛ بلکه فرموده اند فاسد نمی کند تقوا را، مگر غلبه شهوت که منافاتی با تبدیل و تغییر ندارد. نکته قابل توجه این است که تقوا یک نوع حالتی است که دارای جنبه روحی و معنوی است و در صورتی فاسد می شود که معنویّتی که در آن هست از بین برود.

در این هنگام شخص، حالت رحمانی خود را از دست داده و به یک نوع حالت روحی شیطانی تبدیل می شود! بنابراین با غلبه یافتن خوی شهوت رانی در فرد با تقوا، به خاطر فسادِ تقوا، در او یک حالت روحی شیطانی ایجاد می شود.

بنابراین، فرد با تقوایی که شهوت ریاست مثلاً بر او غلبه کرده است خطرناک تر است از یک شخص عادی که به ریاست رسیده است.

تبدیل حالات رحمانی به حالات شیطانی و تبدیل حالات شیطانی به حالات رحمانی، از مسائل مسلمی است که در گفتارهای آگاه کننده اهل بیت علیهم السلام وجود دارد.

انسان بر اثر تلاشها، کوششها و اعمالی که انجام می دهد از نیروهایی روحی و معنوی برخوردار می شود. حالات روحی در او نفوذ می کند و در قلب و جان او

رسوخ می نماید، به گونه ای که حالات مادی و کیفیتهای طبیعی، در او تقلیل یافته و حالات روحی و معنوی بر او غلبه می یابند.

انسانی که دارای حالات روحی و معنوی شده، بر فرضی که برای او استبدال پیش آید، دیگر یک انسان معمولی و طبیعی نیست. بلکه در بسیاری از موارد حالات روحی او که رحمانی بوده است، به حالات روحی عکس آن، که شیطانی است تبدیل می شود.

همان گونه که بسیاری از گناهکاران که بر اثر انجام سالها معصیت و نافرمانی خدا، حالات شیطانی در آنان رسوخ نموده و با شیاطین و ارواح خبیثه دمساز شده اند، بر اثر توبه و بازگشت بسوی خداوند، نه تنها تمام حالات شیطانی در آنان نابود می شود؛ بلکه حالات آنها تبدیل به حالات رحمانی می شود.

زیرا خداوند گاهی گناهکارانی را که توبه کرده اند، می بخشاید و گاهی نه تنها گناه آنان را می بخشد، بلکه گناهان آنان را تبدیل به حسنات می نماید.

یکی از اسماء خداوند که برق امید را در دلهای گناهکار و عقب ماندگان از قافله معنویت، روشن می سازد این است: «یا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ» ای تبدیل کننده بدیها به خوبیها. و تبدیل سیئات به حسنات در صورتی به کمال می رسد که آثار آن نیز تبدیل شود.

نُباتِ قَدَمِ دَرِ پَرهیزِ کاری

انسان چگونه تقوا را از دست می دهد و چگونه می توان به داشتن تقوای واقعی پی برد؟ آیا به صرف خودداری از گناهان می توان خود را متقی دانست؟ و یا تقوای واقعی را، در صورت قبولی در امتحانات سخت و سنگین باید پذیرفت؟ این سئوالی است که در بعضی از اذهان وجود دارد.

پاسخ این سئوال را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه بیان فرموده اند:

عِنْدَ حُضُورِ الشَّهَوَاتِ وَاللَّذَّاتِ

هنگامی که صحنه های شهوت انگیز و لذت بخش پیش آید، ورع مردمان متقی روشن می شود.

در آن هنگام آنان که تقوا را به راستی پیشه خود ساخته اند و به تظاهر و خودنمایی نپرداخته اند، قدرت و توانایی کنترل خود را دارند و می توانند خواهش نفس را، با نیروی معنوی ویران و نابود سازند، و در صورتی که کنترل خود را از دست بدهند، روشن می شود که آنان در تقوا و پرهیزکاری ثبات و استقرار نداشته اند.

نتیجه بحث

قلب، دستگاه بسیار اسرار آمیز و مهمی است که خداوند آن را در وجود شما قرار داده است، تا به وسیله تقوا و پرهیزکاری، آن را اصلاح نموده و با گرفتن زنگار و تیرگیها، آن را بازسازی نموده و به راه اندازید.

تقوا، وسیله ای بسیار پر قدرت و نیرومند برای حمله و جنگ با دشمنان نامرئی است، آن را در خود پرتوان کنید و در ازدیاد آن بکوشید.

تقوا، همچون دژی محکم و استوار از نفوذ شیاطین که دشمنان دیرین و کینه توز شما هستند، جلوگیری نموده و شما را از خطر هجوم و حمله آنها آگاه نموده و محافظت می نماید.

به وسیله تقوا و پرهیزکاری، افکار و اندیشه های رحمانی و شیطانی را از یکدیگر تشخیص دهید. با داشتن تقوا، خود را به دست سراب زندگی گرفتار نکنید، تا از آب حیاتبخش سیراب شوید.

سعی کنید هوس رانیها و شهوتها بر شما غلبه نکنند و گرنه تقوا و پرهیزکاری خود را به تباهی می کشانید و بهاء و ارزش خود را از دست می دهید.

پیرایه فقر و پادشاهی تقوا است

سرمایه طاعت الهی تقوا است

از سختی روز محشر و زدوخ

فرموده خدا، نجات خواهی تقوا است

تلاش و کوشی

برای آن که از گوهر وجود خویش استفاده کنید و به اهداف بزرگ و ارزشمند نائل شوید، باید به کار و کوشش پردازید و از فعالیت و تلاش، کوتاهی نکنید.

مردان بزرگ و شخصیت‌های ارزنده ای که نام آنان صفحات تاریخ را روشن ساخته است، در راه هدف‌های بلند خود، هیچ گاه از پای ننشسته اند و همواره برای رسیدن به مقاصد عالی خود تلاش و کوشش نموده اند و در راه آن گام برداشته اند.

شما نیز برای اهداف الهی و ارزشمند خود

تلاش کنید؛ زیرا کار و کوشش برای رسیدن به اهداف مقدّس، بسیار لازم و پسندیده است و در آیات و روایات، دستورات مؤکّد و فراوان درباره آن وجود دارد.

در چه راهی تلاش کنیم؟

تلاش و کوشش عده ای از مردم در راه منافع دنیوی و اعتبارات خیالی است و از توجه به حقائق عالم هستی، کاملاً غافل هستند. آنان از کسب فضائل روحی و معنوی که همیشه جاودان خواهد ماند و تأمین کننده سعادت دنیا و آخرت انسان است، غفلت می ورزند. هدف آنان کسب و تجارتي پر درآمدتر و بدست آوردن سود بیشتر می باشد. و مقصد جدی آنان در زندگی بدست آوردن ثروت بیشتر و یافتن بهره فراوانتر است.

بسیاری از مردم در برنامه های خود در ارتباط با هدفی که دارند، همه مسائل مربوطه را دقت و بررسی می نمایند، و پس از یقین به موفقیت - اگر چه نسبی باشد - به انجام آن می پردازند. ولی در مسائل عبادی توجهی به مسأله ارزش آن در نزد خداوند، ندارند و حال آن که پذیرفته شدن عمل در نزد پروردگار، عمل را باثمر می سازد. به همین جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

كُونُوا عَلَى قَبُولِ الْعَمَلِ أَشَدَّ عِنَايَةً مِنْكُمْ عَلَى الْعَمَلِ. (۱۰۸)

برای پذیرفته شدن عمل، بیشتر عنایت و توجه داشته باشید تا به خود عمل.

در درگاه خداوند پذیرفته شدن عمل، ملاک ارزش و قیمت است نه اصل عمل. اگر کاری را خداوند نپذیرفت، هیچ گونه ارزشی ندارد.

بنابر این باید در راهی تلاش کنیم که مورد رضایت خداوند است، و در فکر پذیرفته شدن آن هم باشیم!

نفس خود را برای کار و کوشش آماده کنید

کار و کوشش همیشه باید با میل واقعی انجام شود. زیرا اگر با اکراه نفسانی همراه باشد، گاهی اثرات منفی به بار می آورد و زیان آن از سودش بیشتر می شود.

...

بنابر این تلاش و کوشش در برنامه های سنگین، برای آن دسته از مردم مفید است که از نظر

نفسانی میل و آمادگی برای انجام آن را دارند و افرادی که این گونه نیستند، باید تلاش نمایند تا آمادگی نفسانی را در خود ایجاد نمایند.

پس نباید از تلاش و کوشش در کارهای نیک، به دلیل آن که مطابق میل ما نیست، دست برداریم. بلکه باید به مخالفت با هواها و امیال نفسانی پرداخته، تا حدی که نفس را همراه با عقل و وجدان نموده و او را مایل به انجام امور خیر بنمائیم.

آنان که در تلاش و کوششهایی که انجام می دهند، نفس را تابع عقل و وجدان خود می نمایند، و با کمال میل و علاقه دست به برنامه های سنگین می زنند، نتایج بسیار ارزنده ای را بدست می آورند.

از این رو، بزرگان و شخصیت‌های نامی دین، برای رسیدن به اهداف عالی، و مقاصد بزرگ به تلاش و کوششهای فراوان دست زده و نفس خود را تابع عقل خود نموده و بر همین اساس توانسته اند به درجات عالی علم و عمل نائل شوند.

آنان با الهام از فرمایشات و راهنماییهای اهل بیت علیهم السلام دست به مجاهدتهای پیگیر زده و با زحمتهای طاقت فرسائی که متحمل شده اند، به مقامات عالی علمی و معنوی دست یافته اند.

آنان همچون کوه، در برابر طوفانهای ویرانگر ایستاده و هیچ گاه از پای ننشسته اند و همچنان به کوشش و تلاش پرداخته اند.

مرحوم ملا مهدی نراقی چگونه خود را برای فعالیت آماده ساخت؟

زندگی مرحوم ملا مهدی نراقی را که از بزرگان علمای شیعه است، مورد دقت قرار دهید.

آن بزرگوار آن چنان به درس و بحث علاقه داشت که نامه هایی که از وطنش برای او می آمد، مطالعه نمی کرد. از این جهت که شاید در نامه چیزی باشد که حواس او را پریشان کند و به درس و بحث او لطمه

وارد سازد. تا آن که پدر وی را کشتند، خبر قتل او را در نامه ای نوشتند و برای او فرستادند. نامه به دست او رسید، ولی نامه را نخواند و از مضمون آن آگاه نشد و همچنان به درس و بحث خود مشغول بود.

چون بستگان وی از آمدن او ناامید شدند، به استاد او نامه ای نوشتند که قتل پدر نراقی را به او خبر دهد، و او را به قریه «نراق» بفرستد. ملّا مهدی نراقی چون به درس رفت، استاد را غمگین یافت. پرسید: چرا امروز ناراحت هستید؟ و چرا درس را شروع نمی فرمائید؟ استاد گفت: باید به «نراق» بروی؛ زیرا پدرت مریض و مجروح شده است.

مرحوم نراقی گفت: خداوند او را حفظ فرماید، شما درس را شروع فرمائید. آن گاه استاد وی به قتل پدرش تصریح کرد و به او امر کرد باید به «نراق» بروی.

مرحوم ملّا مهدی نراقی به «نراق» رفت و فقط سه روز در آنجا ماند و سپس به نجف بازگشت. او به این گونه نفس خود را برای تحصیل آماده نمود تا به مقامات بلند علم و عمل نائل گشت. (۱۰۹)

کن وهم و هراس برون از دل خویش

یاور چه کنی؟ تو خویش شو یاور خویش

مرغان که به شاخه ها نلغزند از باد

ز آنست که تکیه شان بود بر پر خویش

برای درک حقیقت باید کوشش کنید

برای رسیدن به حقیقت و یافتن حق، باید کوشش و فعالیت نموده و سختیهای راه را تحمل کنیم؛ زیرا بدون سعی و تلاش و تحمل و صبر در برابر موانع و مشکلات، نمی توانیم حقیقت را درک نماییم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لَا يَدْرُكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ وَالصَّبْرِ. (۱۱۰)

حقیقت درک نمی شود، مگر با جدّیت و صبر.

بنابر این برای

درک حقیقت، نیاز به کوشش و جدیت داریم؛ تا کار و فعالیت ما اگر بر اساس موازینی که از طریق خاندان وحی علیهم السلام صادر گردیده باشد، به آن پی ببریم.

بنابر این، اگر می خواهید از گوهر وجود خویش استفاده کنید و آنچه را که همگان قدرت درک آن را ندارند بیابید، باید در راه آن کوشش کنید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه های خود چنین می فرمایند:

الْعَمَلُ، الْعَمَلُ، ثُمَّ النَّهْيَةُ، النَّهْيَةُ. (۱۱۱)

کار! کار! آن گاه نهایت! نهایت!

آن کس که گامی برنداشته یا قدم را در غیر راه گذارده، چگونه می تواند حقیقت را دریابد و به پایان راه و انتهای مقصد برسد؟!

هر که چون سایه گشت خانه نشین

تابش ماه و خور کجا یابد؟

و آن که پهلو تهی کند از کار

سره سیم و زر کجا یابد؟

گر هنرمند گوشه گیر بود

کام دل از هنر کجا یابد؟

و آنکه در بحر، غوطه می نخورد

سلک درّ و گهر کجا یابد؟

بنابر این کوشش کنید و دل به دریا بزنید. زیرا که کشتی نجات در دریا است. یقین داشته باشید آن کس که در دریای محبت ناخدای کشتی نجات شناور است، در گرداب بلا، غرق نخواهد شد.

جریانی که می آوریم یکی از این موارد است.

مرحوم میرزا ابوالحسن طالقانی که از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی است، نقل کرده است: من با تنی چند از دوستان از زیارت کربلا به سوی سامراء بر می گشتیم؛ در قریه «دجیل» هنگام ظهر توقف کردیم تا نهار خورده و قدری استراحت کنیم و

عصر حرکت نمائیم.

در آنجا به یکی از طلاب سامراء که همراه طلبه دیگری بود، برخورد کردیم. آنها در پی خرید خوراک برای نهار بودند. در این هنگام دیدم فردی که با طلبه سامرائی همراه است،

چیزی می خواند. خوب گوش دادم متوجه شدم توره است که او به زبان عبری می خواند. تعجب کردم. از طلبه ای که ساکن سامراء بود پرسیدم: این شیخ کیست؟ و زبان عبری را چگونه آموخته است؟

او گفت: این شخص تازه مسلمان شده و قبلاً یهودی بوده است. گفتم: بسیار خوب؛ حتماً جریانی دارد، آن را باید بگوئید.

طلبه تازه مسلمان گفت: قضیه من طولانی است وقتی که به سوی سامراء حرکت کردیم، در بین راه آن را بطور تفصیل می گویم.

هنگام عصر فرا رسید و ما به سوی سامراء حرکت کردیم. من به او گفتم: اینک جریان خود را برایم تعریف کن. او گفت:

من از یهودیان «خیبر» که نزدیک مدینه است، بودم. در اطراف خیبر چند ده و قریه وجود دارد که از زمان پیغمبر اکرم تاکنون یهودیان در آنها زندگی می کنند. در یکی از این قریه ها مکانی برای کتابخانه وجود دارد که در آن یک اطاق قدیمی هست. در میان آن اطاق، یک کتاب توره بسیار قدیمی وجود دارد که روی پوست نوشته شده است. همیشه درب آن اطاق بسته و قفل است و از پیشینیان سفارش شده است که کسی حق گشودن اطاق و مطالعه توره را ندارد. و مشهور است که هر کس به این توره نگاه کند، مغزش عیب کرده و دیوانه می شود! خصوصاً جوانها نباید این کتاب را ببینند!

او سپس گفت: ما دو برادر بودیم که به این فکر افتادیم آن توره قدیمی را زیارت کنیم. نزد کلیددار آن حجره مخصوص رفتیم و خواهش کردیم درب اطاق را باز نماید، ولی او به شدت امتناع ورزید. به مقتضای «الإنسان حریص علی ما منع» اشتیاق

بیشتری به مطالعه آن در ما ایجاد شد؛ ما پول قابل توجهی به او دادیم تا مخفیانه ما را به اطاق قدیمی راه دهد.

در ساعتی که تعیین کرده بودیم، وارد اطاق شدیم و با کمال آرامی توراه قدیمی را که روی پوست نوشته شده، زیارت و مطالعه نمودیم، در میان آن، یک صفحه به طور مخصوص نوشته شده بود که جلب نظر می کرد. چون دقت نمودیم، دیدیم نوشته است: «پیغمبری در آخرالزمان در میان اعراب مبعوث می شود» و تمام خصوصیات و اوصاف او را با ذکر نام و نشان و نسب و حسب بیان نموده بود و نیز اوصیاء آن پیغمبر را دوازده نفر به اسم و رسم نوشته بود. من به برادرم گفتم: خوب است این یک صفحه را رونوشت کنیم و به جستجوی این پیغمبر پردازیم. آن صفحه را نوشتیم و فریفته آن پیغمبر شدیم.

یگانه فکر ما و خیال ما، پیدا کردن این فرستاده خدا بود، ولی چون سرزمین ما از راه عبور و مرور مردم دور و با خارج تماس نداشتیم؛ مدتی گذشت و ما چیزی بدست نیاوردیم. تا آن که چند نفر از تجار مسلمان از مدینه برای خرید و فروش به شهر ما وارد شدند. از نزدیک با یکی دو نفر آنها محرمانه پرسشهایی نمودیم. آنچه از احوالات و نشانیهای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بیان کردند، همه را مطابق با نوشته توراه دیدیم. کم کم به حقانیت دین اسلام یقین نمودیم، ولی جرأت به اظهار آن نداشتیم، فقط یگانه راه امید ما، فرار از آن دیار بود.

من و برادرم در پیرامون فرار گفتگو کردیم. گفتیم: مدینه نزدیک

است و ممکن است یهودیان ما را گرفتار کنند، بهتر است برای پیروی از اسلام به یکی دیگر از شهرهای مسلمان نشین فرار کنیم.

اسم موصل و بغداد را شنیده بودیم. پدرمان تازه مرده بود و برای اولاد خود وصی و وکیل تعیین کرده بود، نزد وکیل او رفتیم و دو مادیان با مقداری پول نقد از او گرفتیم. سوار شده و با سرعت به سوی عراق طی مسافت می کردیم. از موصل سراغ گرفتیم، راه را نشان دادند وارد شهر شدیم و شب را در کاروانسرا ماندیم.

چون صبح شد، چند نفر از اهل شهر نزد ما آمدند و گفتند: مادیانها را می فروشید؟ گفتیم: نه، هنوز وضع ما در این شهر معلوم نیست. چون مادیانها تحفه بودند، اصرار کردند که به آنها بفروشیم، و ما خواهش آنها را رد کردیم. سرانجام گفتند: اگر آنها را نفروشید به زور از شما می گیریم. ما مجبور شدیم مادیانها را فروختیم و گفتیم: این شهر جای ماندن نیست، برویم بغداد.

ولی از رفتن به بغداد هراسی در دل داشتیم؛ زیرا دائی ما که یهودی و از تجار مهم بود، در بغداد بود؛ می ترسیدیم خبر فرار ما به او رسیده باشد و ما را پیدا کند.

به هر حال وارد بغداد شدیم و در کاروانسرای منزل کردیم، تا صبح فرا رسید. پیرمردی که صاحب کاروانسرا بود، وارد اطاق ما شد و از جریان ما سؤال کرد. جریان خود را به اختصار برایش تعریف کردیم، و گفتیم: از یهودیان خیبر هستیم و به آئین اسلام علاقه مند شدیم، ما را پیش عالم مسلمانان ببر؛ تا به آئین اسلام هدایت شویم.

تبسم بر لبهای پیرمرد نقش بست و

با شوق و شعف دست بر دیدگان خود گذاشت و گفت: چشم، برویم منزل قاضی بغداد. با او به دیدار قاضی بغداد رفتیم، و پس از تعارف معمولی جریان خود را برای او بیان کردیم و از او خواستیم ما را با احکام اسلام آشنا نماید.

او گفت: بسیار خوب، آن گاه شمه ای از توحید و گوشه ای از ادله اثبات صانع را بیان نمود، سپس از رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و شرح حال خلفاء و اصحاب آن حضرت سخن به میان آورد.

او گفت: بعد از پیغمبر، عبدالله بن ابی قحافه خلیفه آن حضرت است. من گفتم: عبدالله کیست؟ این نام، مطابق با آنچه من در تورا خوانده ام و از روی آن نوشته ام نیست!

قاضی بغداد گفت: او کسی است که دخترش همسر پیغمبر است، گفتیم: چنین نیست؛ زیرا در تورا خوانده ایم که جانشین پیغمبر کسی است که دختر پیغمبر همسر اوست. تا این سخن را گفتم؛ رنگ رخسار قاضی بغداد تغییر کرد، و با خشم و غضب درخواست و گفت: این رافضی را بیرون کنید. من و برادرم را زدند و از منزل او بیرون کردند. ما به کاروانسرا برگشتیم. صاحب منزل هم از این جریان دلگیر شد و به ما کم اعتنائی کرد.

از این ملاقات و گفتگوی با قاضی، و رفتار اخیر او حیران و سرگردان شدیم. به علاوه نمی دانستیم کلمه رافضی چیست؟ و به چه کسی خطاب می کنند و چرا قاضی ما را به این نام نامید و از مجلس بیرون راند؟

این گفتگوها بین من و برادرم تا نیمه های شب طول کشید. چند ساعتی با حالتی مهموم خوابیدیم. بامداد صاحب کاروانسرا را

صدا کردیم، گفتیم: ما را از این واقعه و ابهام نجات بده، شاید ما درست مطلب را نفهمیدیم و یا قاضی سخن ما را نفهمید. او گفت: اگر شما واقعاً و از روی حقیقت طالب و خواستار دین اسلام هستید؛ هر چه قاضی می گوید قبول کنید.

گفتم: این چه سئوالی است؟ ما برای اسلام از خویشان و مال و خانه دست کشیدیم و هیچ غرض و مرضی نداریم. گفت: بیائید برای مرتبه دوم شما را نزد قاضی ببرم، ولی مبادا خلاف رأی او حرفی بزنید. باز به منزل قاضی رفتیم. رفیقمان گفت: آنچه را شما بگوئید، اینها قبول می کنند.

قاضی شروع به صحبت کرد و به نصیحت و موعظه پرداخت. من گفتم: ما دو برادر از همان دهکده خودمان مسلمان شدیم و از دیار دور خود به اینجا آمدیم؛ تا به احکام اسلام آشنا شویم و هیچ گونه غرضی نداریم و اگر اذن دهید ما چند سئوالی داریم؟ قاضی گفت: بفرمائید، هر چه می خواهید پرسید.

گفتم: ما تورا صحیح قدیمی را خواندیم و این مطلب را که می خواهیم بگوئیم از آن رونوشت کردیم. تمام صفات و نام و نشان پیغمبر آخرالزمان و خلفاء و جانشینان آن حضرت را یادداشت کرده ایم و همراه داریم، ولی نام عبدالله بن ابی قحافه در آنها نیست. قاضی گفت: پس نام چه اشخاصی در آن تورا نوشته است؟

گفتم: خلیفه اول داماد پیغمبر و نیز پسر عموی اوست. هنوز حرفم تمام نشده بود که طبل بدبختی ما را زدند، و قاضی از شنیدن این کلام از جای خود برجست و تا توانست با کفش خود بر سر و صورت من کوبید. من به زحمت

از دست او فرار کردم. برادرم در همان دقیقه اول فرار کرده بود.

در کوچه های بغداد راه را گم کردم. با سر و صورت خونین نمی دانستم کجا می روم. ساعتی راه رفتم تا به کنار نهر دجله رسیدم. اندکی ایستادم، دیدم پاهایم قوت ایستادن ندارد نشستم و بر گرفتاری و غربت و گرسنگی از طرفی، و ترس و تنهایی از طرف دیگر، گریه می کردم و تأسف می خوردم.

ناگهان جوانی که عمامه سفید بر سر و دو کوزه خالی در دست داشت و می خواست از نهر، آب بردارد؛ نزدیک من، لب آب نشست. چون وضع مرا دید، پرسید: تو را چه می شود؟ گفتم: غریب هستم و مبتلا گشتم. فرمود: قصه خود را بگو. گفتم: از یهود خیبر بودم اسلام آوردم و با برادرم با هزار زحمت و مشقت به اینجا آمدم؛ می خواستم احکام اسلام را بیاموزم مرا چنین جزائی داده اند. سپس اشاره به خونهای سر و صورتم نمودم.

فرمود: از تو می پرسم: یهود چند فرقه هستند؟ گفتم: فرقه های بسیار. فرمود: هفتاد و یک فرقه شدند، آیا همه برحق هستند؟ گفتم: نه. فرمود: نصاری چند فرقه شدند؟ گفتم: فرقه های گوناگون می باشند. فرمود: هفتاد و دو فرقه اند، آیا همه برحق می باشند؟ گفتم: نه. فرمود: ملت اسلام نیز گروه های مختلف هستند. هفتاد و سه فرقه شده اند، ولی فقط یک فرقه برحق می باشند. گفتم: من در جستجوی همین فرقه هستم، چکار باید بکنم؟

فرمود: از این طرف برو کاظمین و اشاره فرمود به جانب غربی، سپس فرمود: برو خدمت شیخ محمد حسن آل یاسین، حاجت تو بر آورده خواهد شد. حرکت کردم و در همان میان جوان هم از نظرم غائب شد. هر چه

این طرف و آن طرف نگاه کردم، ابتدا اثری از او ندیدم. تعجب من زیادتر شد. با خود گفتم: این جوان کی بود و چه شد؟ زیرا در ضمن صحبت و حکایت حال خویش و این که در توره اوصاف پیغمبر و خلفاء آن سرور را دیدم و نوشتم، می فرمود: می خواهی من برای تو بخوانم؟ عرض کردم: بفرمائید. شروع به خواندن فرمود به طوری که در دل خویشتن گمان کردم آن توره خطی را که در خیبر دیدم، گویا همین بزرگوار نوشته است. چون از نظرم غائب شد، دانستم این شخص الهی بوده و از مردم عادی نبوده، لذا یقین به هدایت کردم.

سپس قوتی در خودم یافتم و به جستجوی برادرم کوشش کردم تا او را پیدا نمودم، و برای این که نام کاظمین و شیخ محمد حسن آل یاسین را فراموش نکنم، مکرر بر زبان می راندم. برادرم پرسید: این چه دعائیست که می خوانی؟ گفتم: دعا نیست و جریان را برای او گفتم. او هم خوشحال شد.

پس از سؤال و پرسش به کاظمین رسیدیم و به منزل شیخ وارد شدیم. قصه را از اول تا پایان برای او بیان نمودم. شیخ برخاست ایستاد و به شدت گریه کرد و چشم مرا بوسید و گفت: با این چشم نظر به جمال حضرت ولی عصر ارواحنا فداه نمودی؟!... (۱۱۲)

آنها مدتی میهمان مرحوم شیخ محمد حسن آل یاسین بودند و با عقاید حیاتبخش شیعه آگاه شدند.

آری، آنان به خاطر میل و علاقه ای که سراسر وجودشان را فرا گرفته بود، با تلاش و کوشش پیگیر و جستجوی حق و دست کشیدن از اقوام و وطن خویش، توانستند سعادت و خوشبختی

را در آغوش گیرند و از عنایت پدرانه امام عصر ارواحنا فداه بهره مند شوند.

اکنون نیز بسیاری از افراد به حقیقت تشیع پی برده، و از حقانیت آن آگاهی یافته اند، ولی بر اساس ترس و یا توجه به امور خیالی دیگر، نمی توانند صادقانه در لوای پرچم تشیع قرار گرفته و به سوی مذهب فطری خویش باز گردند. جریانی را که آوردیم سرمشقی است برای این گونه افراد، آنان باید بدانند:

نابرده رنج گنج میسر نمی شود

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

اگر جویای واقعیت هستید، باید پذیرای هر گونه زحمت شده و مشکلات را تحمیل کنید. وبه امید فردا و آرزوی آینده نشینند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

إِيَّاكُمْ وَالْأَيْكَالُ بِالْمُنَى فَإِنَّهَا مِنْ بَضَائِعِ الْعَجْزَةِ. (۱۱۳)

پرهیزید از این که کار خود را بدست آرزو بسپارید؛ زیرا به آرزو نشستن و دست از کار کشیدن، سرمایه عجز و ناتوانی است.

هر که دانه نفشانند به زمستان در خاک

ناامیدی بود از دخل به تابستانش

بنابر این شیفتگان مکتب حیاتبخش اهل بیت علیهم السلام باید در راه رسیدن به مقاصد خویش، گذشته از امید و آرزو، در مقام دست یافتن به آن باشند، و از تلاش و کوشش در راه رسیدن به آن دریغ نوزند. زیرا سعی و کوشش شعار عملی مردان بزرگ و نشانه اسلام راستین است.

با کار و کوشش اراده خود را ثابت و محکم کنید. سعی و تلاش شما نشان دهنده اراده و شخصیت شما است. کار کنید، کوشش کنید، تا بر اثر بیکاری دچار توهمات و نفوذ شیاطین نشوید.

...

کار را آگاهانه شروع کنید

اولین مقام امامت و رهبری، حضرت علی علیه السلام شرط «کار و فعالیت» را علم و آگاهی در پیرامون آن می دانند و

در گفتار خود که هدایتگر امتهاست، می فرمایند: انسان با بصیرت و دل آگاه، از ابتداء کار می داند که نتیجه آن به نفع اوست یا به زیان او تمام می شود. آن بزرگوار این حقیقت را این گونه بیان فرموده اند:

فَالنَّاطِرُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصْرِ، يَكُونُ مُبْتَدَأَ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَه. (۱۱۴)

آنکس که با دل نگاه می کند و با بصیرت عمل می نماید! از ابتداء کارش می داند که این کار به زیان او یا به نفع اوست.

چه نیکو متاعی است کار آگهی

کزین نقد عالم مبادا تهی

ز عالم کسی سر برآرد بلند

که در کار عالم بود هوشمند

شرائط کار و موانع آن را در نظر بگیریم

باید برای رسیدن به نتیجه نهائی فعالیت خود، اسباب و شرائط کار را آماده نموده و زمینه سازی لازم را انجام دهیم. آن گاه در راه رسیدن به هدف و نتیجه فعالیت خود پافشاری کنیم. زیرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه گفتاری که آوردیم می فرمایند:

وَمَنْ لَا يَدُ الْأُمُورَ عَطِبَ. (۱۱۵)

هر کس سختیها را تحمل کند، بدون آن که اسباب کارها را فراهم کرده باشد، هلاک می شود.

گذشته از آن که برای انجام هر برنامه مفید، باید اسباب و شرائط آن را آماده کنیم؛ باید از موانع آن نیز آگاهی داشته باشیم، تا با برخورد به موانع از رسیدن به هدف باز نمانیم.

بنابر این برای نتیجه گرفتن از فعالیت و کار و کوشش، باید اموری را که اثر تلاش شما را نابود می کند و نتیجه فعالیت شما را ویران می کند، از سر راه خود بردارید. و گرنه ممکن است یک اشتباه، همه کارها را نقش بر آب کند. بسیاری از افراد برای رسیدن به مقصود خود، دست به کارهای طاقت فرسا می زنند و ریاضتهای مهمی

را انجام می دهند؛ ولی از کار خود جز رنج و تعب نتیجه دیگری نمی گیرند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

رُبَّ سَاعٍ فِيمَا يَضُرُّهُ. (۱۱۶)

چه بسا کسی در راهی تلاش می کند که به او ضرر می رساند.

برای آن که کاری که انجام می دهیم با نتیجه و پرتی باشد و برای آن که سختیهایی که در انجام برنامه های مشکل تحمل می کنیم بی نتیجه نباشد؛ باید از آفات کار، آگاهی داشته باشیم و موانع راه را بشناسیم.

اینک به ذکر دو نمونه از مواردی که برای عموم کارها و برنامه های ارزنده، مانع مهمی به شمار می آیند می پردازیم:

موانع کار و کوشش

۱- اعتیاد و خو گرفتن به کارهای بی ارزش

یکی از اموری که در برابر نتیجه گیری کارها و مؤثر بودن فعالیتها آفت بسیار مهمی به شمار می آید و نقش تخریبی بسیار عظیمی را داراست، غلبه عادت به کارهای گذشته است، به این جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را آفت ریاضتها و نابود کننده فعالیتها می دانند و می فرمایند:

آفَةُ الرِّيَاضَةِ غَلْبَةُ الْعَادَةِ. (۱۱۷)

آفت ریاضت، غلبه نمودن عادت است.

عادت به کارهای زشت یا بی ارزش یک توطئه ننگین و مؤثر برای از بین بردن اثر کارها و کوششها است. همان گونه که میکربهای کشنده، سلامتی و صحت را از بدن انسان می گیرند، غلبه عادات زشت و ناپسند، اثر کارهای طولانی و برنامه های مهم را نابود می کند.

ما برای رسیدن به نتیجه و با ثمر بودن کار و کوشش، نه تنها باید فعالیت کنیم، بلکه باید بر عاداتی که نتیجه تلاش ما را خنثی می کند، غلبه کنیم.

به این جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الْفَضِيلَةُ غَلْبَةُ الْعَادَةِ. (۱۱۸)

فضیلت، غلبه نمودن بر عادت است.

بنابر این برای بدست آوردن فضیلت‌های انسانی، نه تنها باید کار و کوشش کنیم؛ بلکه باید بر عادات‌های زشت یا بی ارزش غلبه کنیم. اگر به

حوضی که آب آن آلوده و کثیف است، آب تمیز بریزید؛ به مجرد وصل شدن آب تمیز، آب حوض عوض نمی شود؛ مگر آن که آن قدر ادامه یابد که بر آبهای آلوده غلبه نموده و آبهای آلوده از حوض خارج شوند؛ در این صورت آب حوض تمیز و زلال خواهد شد.

عاداتهای زشت، همانند آبهای آلوده هستند که اعماق جان انسان را آلوده می سازند، در صورتی انسان به رستگاری و فضیلت می رسد که اعماق جان خود را از عاداتهای زشت و ناپسند پاکسازی نماید و بر آنها غلبه نماید. اما اگر عاداتهای ناپسند غلبه داشته باشند، کارهای نیک همچون آبهای زلال است که در حوضی که سرشار از آبهای آلوده است ریخته شوند، سرشار بودن حوض از آبهای آلوده و اندک بودن آب زلال نه تنها آلودگی آب را برطرف نمی کند، بلکه آبهای زلال نیز آلوده می شوند. برای برطرف شدن آلودگی آب، آن قدر باید جریان آب زلال ادامه داشته باشد تا با مرور زمان، آبهای آلوده خارج شوند.

برای برطرف نمودن عادت ناپسند و یا بی ارزش نیز، باید آن قدر کارهای پسندیده و خوب را انجام داده و ادامه دهیم تا عادات ناپسند را در خود ریشه کن سازیم، و گرنه از کارها و برنامه های پسندیده خود چندان نتیجه ای نخواهیم گرفت.

بنابر این برای آن که از کار و فعالیت خود نتیجه مثبت و عالی بگیریم، باید موانع آن را که معتاد بودن به کردارهای بی ارزش و اشتباه یکی از مهمترین آنها است، برطرف سازیم. جوانان خیری که جریان آنها را خواندید، از اعتیاد به وضع گذشته دست کشیدند و به این جهت در راه فضیلت گام

۲- خستگی و بیحالی

مانع دیگر برای انجام کارها، خستگی و کسالت است. ما نباید به خاطر کسالت دست از کار برداریم؛ زیرا کسالت در بسیاری از موارد، کسالتِ کاذب است نه واقعی. در این گونه موارد باید با زیرکی آن را از میان برداریم، نه آن که از کار دست بکشیم و در صورتی که واقعاً بی حال و کسل هستیم، می توانیم با تحوّل در کارها بیکار نشینیم.

حضرت امیرالمؤمنین در وصیت خود به حضرت امام حسین علیهما السلام می فرمایند:

بُنَيَّ أَوْصِيكَ... بِالْعَمَلِ فِي النَّشَاطِ وَالْكَسَلِ. (۱۱۹)

ای فرزندم تو را وصیت می نمایم ... به عمل در حال نشاط و بیحالی.

از این سفارش استفاده می کنیم؛ حتی در صورتی که انسان از کاری خسته شد، نباید به دلیل خستگی و ملالت بیکار بنشیند؛ بلکه در آن حال باید به کاری دیگر پردازد. چه بسا که با تحوّل در کارها و یکنواخت نبودن آنها، انسان از گرفتگی و ملالت رها شده و دوباره نشاط خود را در انجام کار و برنامه دیگر به دست آورد.

بنابر این به جای آن که به دلیل خستگی دست از کار بکشیم، می توانیم با تنوّع و تحوّل در کار و یکسان و یکنواخت نبودن برنامه، هم به کار و فعالیت خود ادامه دهیم و هم خستگی و ملالت را از خود دور کنیم.

پس با استفاده از فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نباید به بهانه خستگی، از کار و فعالیت دست برداریم.

به رنج اندرست ای خردمند گنج

نیابد کسی گنج نابرده رنج

چو کاهل بود مرد بُرنا به کار

از او سیر گردد دل روزگار

نکته جالب دیگری که از کلام آن حضرت استفاده می کنیم، این است که خستگی و ملالت از هر

نوعی که باشد؛ چه از جهت ادامه یا سختی برنامه و چه از جهت عدم استقبال مردم، نباید بهانه برای ترک برنامه قرار گیرد. زیرا راه و برنامه ای را که انتخاب کرده ایم؛ اگر از نظر دین صحیح و پسندیده است، به خاطر حرف مردم نباید آن را رها کنیم و نا امید بنشینیم، بلکه باید رنگ آن را تغییر دهیم، و به صورتی دیگر، برنامه ای را که ارزنده و لازم تشخیص داده ایم، دنبال کنیم.

ببینید مرحوم محدّث نوری چگونه حرف مردم را نادیده گرفت و برای یافتن دو کتاب خطّی به تلاش ادامه داد.

تلاش و توسّل برای یافتن دو کتاب خطّی

عالم ربّانی مرحوم سید اسدالله اصفهانی می گوید: روزی با محدّث نوری به کربلا مشرف می شدم، در میان راه محدّث نوری دو کتاب را نام برد و فرمود: من به این دو کتاب بسیار علاقه مندم و تاکنون هر چه جستجو کرده ام، آن دو را بدست نیاورده ام؛ اما در این سفر از حضرت سیدالشهداء علیه السلام خواهم گرفت.

چند بار این گفته را تکرار کرد، تا وارد کربلا شدیم. به حرم مطهر حضرت امام حسین علیه السلام مشرف شدیم، پس از زیارت از حرم بیرون آمدیم. نزدیک کفشداری زنی را دیدیم دو کتاب در دست گرفته است. محدّث نوری پرسید: این کتابها چیست؟ زن گفت: فروشی است. کتابها را نگاه کردیم، دیدیم همان دو کتابی است که محدّث نوری در جستجوی آن بود. محدّث نوری پرسید: چند می فروشی؟ زن گفت: بیست و دو قران. محدّث نوری به من فرمود: هر چه پول داری بده. آنچه من و ایشان داشتیم، شش قران بیشتر نبود، به زن دادیم.

با خود گفتم: ما اکنون وارد شده ایم، خوراک نخورده ایم همه پولمان همین بود

آن را هم برای خرید کتاب صرف کرد. حال باقی پول کتاب را از کجا می آورد؟

پس به زن فرمود: با ما بیا. به بازار رفتیم. عبا و عمامه و قبای خود را فروخت! باز پول کم بود. کفشهای خود را هم فروخت! تا بیست و دو قران تکمیل شد آنها را به زن داد.

بر تن آن بزرگوار چیزی جز عرقچین و پیراهن و زیر جامه باقی نماند! گفتم: مولانا این چه حال است که بر خود آوردی؟ فرمود: سهل است ما درویش هستیم! به همان وضع آمدیم، وارد صحن شدیم. بعضی از دوستان را دیدار کردیم، رفتند لباس آوردند و ایشان پوشیدند.

مرحوم محدث نوری از بزرگان علماء شیعه و دارای جلالت فوق العاده بوده است. او با توسل و تلاش در راه بدست آوردن دو کتاب نایاب، حاضر است در کوچه و بازار بدون عبا و عمامه راه رود و آن را منافی با جاه و جلال و علم خود نیند. (۱۲۰)

پُرکاری همراه با تدبیر و سازماندهی

تلاش، فعالیت و پرکار بودن، از خصال مردان خودساخته و مؤمن است. آنان بر اثر ایمان و اعتقاد کاملی که به راه خود دارند، هیچ گاه از پای نمی نشینند و همواره به کار و فعالیت برای رسیدن به مقصود می پردازند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کلامی که بیانگر این حقیقت است، می فرمایند:

الْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الزَّلَلِ كَثِيرُ الْعَمَلِ. (۱۲۱)

مؤمن لغزشی اندک دارد و دارای عمل فراوان می باشد.

با این که انسان با ایمان پرکار است، اشتباهات کمی را مرتکب می شود و لغزشهای اندک دامنگیر او می شود. این خود گواه بر این حقیقت است که شخص مؤمن از قدرت تدبیر و کاردانی برخوردار است.

در کلامی شیوا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

التَّوْبَةُ قَبْلَ الْفِعْلِ

تدبیر نمودن قبل از انجام کار، انسان را از لغزش، ایمن می کند.

و در روایت دیگر به انسانها هشدار می دهند و می فرمایند:

إِيَّاكَ وَأَنْ تَعْمَلَ عَمَلًا بَغَيْرِ تَدْبِيرٍ وَعِلْمٍ. (۱۲۳)

پرهیز کن از آن که کاری را بدون تدبیر و آگاهی انجام دهی.

و برای کارها و فعالیت‌های گروهی چنین می فرمایند:

اجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ آخِرَىٰ أَلَّا يَتَوَكَّلُوا فِي خِدْمَتِكَ. (۱۲۴)

برای هر یک از خدمتگزاران خود کاری را تعیین کن و آن را از او بازخواست نما، زیرا که این گونه رفتار مناسبتر است برای این که آنان در خدمتگزاری تو، بر یکدیگر تکیه و توکل ننمایند.

با توجه به این فرمان روشن می شود که برای سازماندهی و تدبیر در کارهای گروهی، باید برای هر یک از افراد، وظیفه ای را تعیین نمود و آن را از او بازخواست کنیم، تا هر یک به بهانه اعتماد بر دیگری از انجام کارها شانه خالی نکنند.

ولی انسان باید توجه داشته باشد که در صورت توفیق به آن، نباید در او خودبینی ایجاد شده و کارهایی را که انجام می دهد، از قدرت و نیروی خود و به خاطر اراده و تصمیم شخص خود بداند. زیرا اراده و تصمیم در انسان به توفیق خداوند ایجاد می شود.

امام صادق علیه السلام در ضمن فرمایشاتی می فرمایند:

فَاجْتَهِدُوا فِي طَاعَةِ اللَّهِ إِنْ سَرَّكُمْ أَنْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ حَقًّا حَقًّا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. (۱۲۵)

اگر دوست دارید که حقیقتاً از مؤمنان حقیقی باشید، در اطاعت خداوند کوشش کنید و قوتی بر این کارها نیست مگر بوسیله خداوند.

انسان بر فرض که توفیق فراوان یافته و موفق شود اعمال بسیار و کارهای سنگینی را انجام دهد، هیچ گاه نباید او را غرور و متبیت

فرا گیرد و عباداتی را که انجام داده است، به خاطر نیرو و قوت خود بداند. زیرا همان گونه که امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» یعنی نیروئی برای انجام کارها نیست مگر بوسیله خداوند.

پس این لطف خداست که شامل حال مؤمنان حقیقی و اولیاء خدا می شود، و آنان توفیق انجام برنامه های پرزحمت عبادی را به آسانی انجام می دهند. نه آن که نیروی شخصی آنان، سبب قدرت آنها بر انجام عبادت شود.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ. (۱۲۶)

آنچه از خوبیها به تو می رسد، از خداوند است و آنچه از گناه و بدی به تو اصابت می کند، از نفس تو است.

زیرا همان گونه که منشاء اصلی همه خوبیها خداوند است، انگیزه انجام همه بدیها نفس آدمی است که بوسیله حدیث نفس، و یا بر اثر وسوسه های شیطانی، انسان را به گمراهی می کشاند.

نتیجه بحث

تلاش و کوشش، کانال وسیعی برای رسیدن به آرزوهای بلند و اهداف بزرگ و ارزنده است. برای به دست آوردن موفقیت، نفس خود را همگام و تابع عقل و خرد خویش نموده و به تلاش و کوشش در انجام برنامه هایی که شما را به سعادت می رسانند، بنمائید. کار خود را آگاهانه شروع کنید و با تدبیر و برنامه و سازمان دهی، آینده آن را ارزیابی نمائید.

زمینه های لازم و مقدمات کار را فراهم کنید و موانع آن را از سر راه خود بردارید.

اگر تصمیم گرفته اید همچون مردان بزرگ دارای آینده ای درخشان باشید، مطمئن باشید خو گرفتن و اعتیاد به زندگی گذشته، بزرگترین مانع برای پیشبرد اهداف شماست. باید عاداتهای بیهوده گذشته را

ریشه کن کنید، تا بتوانید اراده خود را هر چه بهتر به کار گیرید. کار کنید تا با خواست خداوند به آرزوهای نهایی خود نائل شوید.

چه کوشش نباشد تن زورمند

نیارد سر از آرزوها بلند

که اندر جهان سود بی رنج نیست

کسی را که کاهل بود گنج نیست

۶علیهم السلام

عبادت خدا و اهل بیت علیهم السلام

یاد خداوند دل‌های افسرده را نشاط و آرامش می بخشد و آنها را جلا داده و از قساوت نجات می دهد؛ ولی غفلت و ترک یاد خدا و اهل بیت علیهم السلام، قلب را تیره و تار می سازد و دل را در تحیر و سردرگمی های دائمی گرفتار می نماید.

خداوند به حضرت موسی وحی فرمود:

يا مُوسى لَا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَلَا تَدْعُ ذِكْرى عَلَى كُلِّ حَالٍ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ تُنْسِى الذُّنُوبَ وَإِنَّ تَرْكَ ذِكْرِى يُقْسِى الْقُلُوبَ. (۱۲۷)

ای موسی به زیادى ثروت خوشنود مشو و یاد مرا در هر حال رها مکن؛ زیرا که کثرت مال، گناهان را از یاد می برد و ترک یاد من، قلبها را با قساوت می کند.

زیرا بر اثر ترک یاد خدا، شیطان بر انسان مسلط می شود و آرامش خاطر و اطمینان را از او سلب می کند.

خداوند در قرآن مجید می فرماید:

«وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (۱۲۸)

هر کس از یاد خداوند رخ بتابد، شیطانی را به سوی او بر می انگیزانیم که همنشین او باشد.

فراموش کردن گناهان، قساوت قلب و تسلط شیطان و... از آثار ترک یاد خدا است. یاد خدا، انسان را از این گرفتاریهای روحی نجات می دهد و اطمینان و آرامش خاطر را برای او به ارمغان می آورد. به این نکته باید توجه داشته باشیم که یاد اهل بیت علیهم السلام نیز یاد خداست و آثاری که ذکر خداوند دارد، با

یاد اهل بیت علیهم السلام نیز ایجاد می شود.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ ذِكْرَنَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ. (۱۲۹)

بدرستی که یاد ما خاندان، از یاد خداوند به شمار می آید.

ما نه تنها باید به یاد آن بزرگواران باشیم، بلکه در گرفتاریها و شدائد به آنان پناه ببریم؛ زیرا اهل بیت رسالت، کشتی نجات امت و پناهگاه مردم بی پناه و ستمدیده هستند. خاندان وحی فریاد رس بیچارگانی هستند که دستخوش امواج خروشان دریای بیکران بلا شده اند. آنان نجاتبخش افرادی هستند که در گرداب وحشتناک گمراهی گرفتار شده اند. ما باید آنان را نجات امت در گرفتاریها و نابسامانیها بدانیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره چنین می فرمایند:

أَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاهِ. (۱۳۰)

ای مردم امواج فتنه ها را به کمک کشتیهای نجات، بشکافید (و از آنها رهایی یابید).

آن بزرگوار در روایتی دیگر می فرمایند:

مَنْ رَكِبَ غَيْرَ سَفِينَتِنَا غَرِقَ. (۱۳۱)

کسی که بر غیر سفینه ما سوار شود، غرق خواهد شد.

بنابراین انسان باید در همه گرفتاریها حتی در مسائل و مشکلات اعتقادی نیز از هدایتگران و هادیان راه، هدایت و راهنمایی بخواهد. در غیر این صورت گرفتار و گمراه خواهد شد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ يَطْلُبُ الْهُدَايَةَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا يَضِلُّ. (۱۳۲)

هر کس هدایت را از غیر اهلهش بجوید، گمراه می شود.

سرانجام کار آنان که پیروی از فرومایگان، قبرکنان و الاغ فروشان اجتماع را پذیرفتند، چه خواهد بود؟...

در مشکلات و فتنه ها، در طوفانهای ویرانگر و در هنگامی که امواج خطرناک بلا، هستی افراد را تهدید می کند؛ پناه بردن به غیر خدا و آل الله، شما را به نیستی می کشاند. ولی تمسک به اهل بیت رسالت علیهم السلام و یاری خواستن از آن

بزرگواران، شما را از گمراهی و هلاکت نجات داده و به ساحل می رساند.

اگر جذر

و مدّ دریا همه قایقها را یکسان پائین و بالا می برد؛ ولی تلاطم دریا نمی تواند همه کشتیها را به کام خود فرو برد. فتنه ها و گرفتاریها نیز هر چه سهمگین و خطرناک باشند، نمی توانند همه انسانها را به نابودی کشانند، زیرا کشتی نجات عدّه ای را به ساحل می رساند.

ره ملک سعادت را تواند بی خطر رفتن

به دست خود ز آئین ادب هر کس عصا دارد

در میان انسانها کسانی وجود دارند که نه تنها در برابر گرفتاریها و فتنه های آخرالزمان مقاومت می کنند، بلکه بر قدر و منزلت خویش می افزایند.

اگر دوست دارید از این گونه افراد باشید، در طوفانهای بلا و تلاطم امواج خروشان، به کشتی نجاتِ اهل بیت علیهم السلام متمسک شوید و با توسّل به مقام والای صاحبان ولایت الهیه از گمراهی و تحیر نجات یابید.

توسّل از نظر قرآن

بنابراین در گرفتاریها و مشکلات خود، باید به اهل بیت علیهم السلام متوسّل شویم و از عنایات کریمانه این خاندان استفاده کنیم. حضرت امام رضاعلیه السلام می فرمایند:

إِذَا نَزَلَتْ بِكُمْ شِدَّةٌ فَاسْتَعِينُوا بِنَا عَلَيَّ اللَّهُ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (۱۳۳) قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا قَالَ: فَادْعُوهُ بِهَا. (۱۳۴)

هرگاه گرفتاری شدیدی بر شما وارد شد، به وسیله ما از خداوند کمک طلب کنید. این است معنای قول خداوند که می فرماید: برای خدا اسماء نیکویی است، او را به آنها بخوانید.

آن گاه امام رضاعلیه السلام فرمودند که امام صادق علیه السلام چنین فرمودند: به خدا سوگند ما نامهای نیکوی خداوند هستیم که از احدی عملی پذیرفته نمی شود مگر به وسیله معرفت ما، آن گاه امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند را بوسیله آنها بخوانید.

بنابراین اهل بیت علیهم السلام نامهای

نیکوی خداوندند که در این روزگار حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه نمونه کامل آنان و مظهر عنایات خداوند به ما می باشند. ما باید تقوا و پرهیزکاری را پیشه سازیم و با توسل به عنایات این بزرگواران تقرب به خداوند را به دست آوریم.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۱۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای الهی را پیشه سازید و برای رسیدن به مقام قرب او، وسیله آماده کنید و در راه او کوشش نمائید، شاید شما رستگار شوید.

ما با توسل به اهل بیت علیهم السلام از عالم غیب استمداد می طلبیم و عنایات آن بزرگواران را به سوی خود جلب می کنیم.

توسل در میان ادعیه و زیارات

نتایج بسیاری که مردم از توسل به اهل بیت عصمت علیهم السلام دیده اند، به حدی است که قابل تردید نیست. همه دوستان خاندان وحی، یا مشکلات خود را بر اثر توسل به آن بزرگواران حل کرده اند، یا شاهد و آگاه از برآورده شدن حاجت دیگران بوده اند. آن هم مشکلاتی که از نظر عقل محدود ما، امکان برطرف شدن آنها نبوده است.

به خاطر اهمیتی که توسل به اهل بیت علیهم السلام دارد؛ نه تنها در قرآن کریم و روایات گهربار خاندان وحی به آن امر فرموده اند؛ بلکه در ضمن دعاها و زیارات، ما را به سوی توسل فرا خوانده و راهنمایی فرموده اند. اکنون به ذکر دو نمونه اکتفا می کنیم:

۱- در زیارت امام حسین علیه السلام عرض می کنیم:

أَتَوَسَّلُ إِلَى اللَّهِ بِكَ فِي جَمِيعِ حَوَائِجِي مِنْ أَمْرِ آخِرَتِي وَدُنْيَايَ وَبِكَ يَتَوَسَّلُ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ فِي حَوَائِجِهِمْ. (۱۳۶)

من در جمیع حاجت‌هایم، چه نیازهای اخروی و چه دنیوی، به وسیله شما متوسل به درگاه خداوند

می شوم و همه آنانی که متوسل به دربار خداوند در حوائج خود هستند، بوسیله شما توسل می جویند.

توسل به امام حسین علیه السلام، گریه و عزاداری برای آن حضرت بابتی است مفتوح برای همه مردم؛ حتی آلودگان و گنهکاران. هر کس از رفتار و کردار خود شرمسار است، می تواند به سوی امام حسین علیه السلام روی آورد که آن حضرت بخشنده همه گنهکارانند. یقین داشته باشید آن بزرگوار مظلوم از همه بیچارگان دستگیری می کند.

۲- در دعای روز عرفه می خوانید:

... اَسْتَيْلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَأَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِإِلَائِمِهِ الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِسِرِّكَ وَأَطَّلَعْتَهُمْ عَلَى وَحْيِكَ. (۱۳۷)

خداوندا به حق پیغمبرت حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و آل پاک او سئوال می کنم از تو، و متوسل به تو می شوم بوسیله امامانی که آنان را برای سر خود انتخاب کردی و آنان را به وحی خود آگاه ساختی ...

شیفتگان مکتب اهل بیت علیهم السلام نه تنها وجود آن بزرگواران را وسیله و شفیع خود به درگاه خداوند متعال قرار می دهند و در توسلات از توجیحات و عنایات اهل بیت علیهم السلام بهره می برند، بلکه به اسم آن بزرگواران نیز متوسل شده و نام شریف آنان را نیز وسیله تقرب به خداوند می دانند.

در زیارت امام رضا علیه السلام می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَسْمَائُهُمْ وَسِيلُهُمُ السَّائِلِينَ وَهِيَ كُلُّهُمْ أَمَانُ الْمَخْلُوقِينَ وَحُجَجُهُمْ إِبْطَالُ شُبُهَةِ الْمُلْحِدِينَ... (۱۳۸)

سلام بر آنان که اسمائشان وسیله سئوال کنندگان است و پیکره آنان برای مخلوقین امان است و استدلال آنان باطل کننده شبهه های ملحدین است.

بنابر این نام آن بزرگواران منشأ تقرب و وسیله قبولی و پذیرفته شدن در دربار پروردگار متعال می باشد. به این جهت دوستان این خاندان در مجالس خود که

به یاد اهل بیت علیهم السلام تشکیل می دهند، به ذکر نام آنان پرداخته و با تکرار آن، قلب خود را جلا می بخشند.

بزرگان ما نه تنها از نام آن بزرگواران بهره مند می شوند، بلکه به تربت درگاه آنان نیز تبرک جسته و دردهای خود را مداوا می کنند.

مرحوم محدث قمی می نویسد: مرحوم سید نعمه‌الله جزائری در اوایل تحصیل بر اثر فقر و احتیاج قادر نبود برای مطالعه چراغ روشن کند؛ از این جهت از نور ماه استفاده می کرد. بر اثر کثرت مطالعه در مهتاب، چشمانش ضعیف شد. به خاطر نور چشم خود، تربت مقدسه امام حسین علیه السلام و خاک حریمهای امامان عراق را به چشم خود می مالید و از برکت آنها نور چشمش زیاد می شد.

آن گاه می نویسد: من نیز هر گاه چشمم به خاطر زیاد نوشتن ضعیف پیدا می کند، از خاک حریمهای ائمه اطهار علیهم السلام استفاده می کنم و گاهی احادیث و اخبار اهل بیت علیهم السلام را به چشمانم می مالم. بحمدالله چشمانم در نهایت روشنی است و امیدوارم انشاءالله در دنیا و آخرت چشمم به برکات ایشان روشن باشد. (۱۳۹)

توسل مایه قرب انسان به خداوند است

توسل به اهل بیت عصمت علیهم السلام انسان را در درگاه خداوند بزرگ، آبرومند می سازد و منشاء تقرب او در نزد پروردگار متعال می شود. به همین جهت در بعضی از ادعیه و مناجات، از خداوند درخواست می کنیم به خاطر توسل به اهل بیت علیهم السلام ما را در درگاه خود آبرومند نموده و از مقام قرب خود بهره مند فرماید.

در مناجات انجیلیه امام سجاده علیه السلام آمده است:

اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَاجْعَلْنِي بِحُبِّهِمْ يَوْمَ الْعَرْضِ عَلَيْكَ نَبِيهَا وَمِنَ الْأَنْجَاسِ وَالْأَرْجَاسِ نَزِيهَا وَبِالتَّوَسُّلِ بِهِمْ إِلَيْكَ مُقَرَّبًا وَجِيهَا. (۱۴۰)

خداوندا، درود و رحمت خود را بر محمد و اهل

بیت پاک او نازل فرما و مرا به خاطر محبت آنان، در روز ورود بر تو، گرمی دار و از نجاستها و پلیدیها پاک گردان و با توصل به آنان، در نزد خود مقرب و آبرومند قرار ده.

توسل باعث مستجاب شدن دعاست

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

يَا عَلِيُّ مَنْ تَوَسَّلَ إِلَيَّ بِاللَّهِ بِحُبِّكُمْ فَحَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يَرُدَّهُ، يَا عَلِيُّ مَنْ أَحَبَّكُمْ وَتَمَسَّكَ بِكُمْ، فَقَدْ تَمَسَّكَ بِالْعَزْوَةِ الْوُثْقَى. (۱۴۱)

یا علی هر کس به خداوند بوسیله محبت شما خاندان توسل جوید، پس حق است بر خدا که او را رد نکند. یا علی هر کس شما را دوست داشته باشد و به شما خاندان متمسک شود، به ریسمان محکم چنگ زده است.

مسائل اعتقادی در توسل

کسی که متوسل به خاندان وحی می شود، در حقیقت ناخودآگاه ایمان خود را به یک سری مسائل اعتقادی مهم اظهار و تقویت می نماید.

۱- عقیده به حیات اهل بیت علیهم السلام پس از رحلت و درگذشت آنان از جهان فانی. خداوند کریم می فرماید:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۱۴۲)

آنان را که در راه خدا کشته شده اند، مرده نپندارید، بلکه آنان زنده هستند، در نزد پروردگارش روزی داده می شوند.

۲- عقیده به علم و آگاهی معصومین علیهم السلام و اعتقاد به این نکته که انسان در هر گوشه جهان که باشد، می تواند به این بزرگواران متوسل شود و آنان از حاجت و خواسته همه با اطلاع و آگاه هستند؛ زیرا توسل به اهل بیت علیهم السلام در صورتی متین است که معتقد باشیم از هر کجا که به آنان روی آوریم و آنان را بخوانیم، علم و آگاهی کامل نسبت به حاجت ما دارند.

۳- عقیده به قدرت و ولایت معصومین علیهم السلام از طرف خداوند. این حقیقت دیگری است که در ضمن توسل، ایمان و اعتقاد باطنی خود را نسبت به آن ظاهر می کنیم؛ زیرا از نظر عقلی از کسی باید استمداد نمود که

قدرت کمک و دستگیری داشته باشد و معنای توّسل ما به این بزرگواران، علم و اعتقاد ما به این حقیقت است و به آن افتخار می کنیم، همان گونه که موجودات آسمانی به آن افتخار می کنند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

يَا عَلِيُّ يَتَفَاخَرُونَ أَهْلَ السَّمَاءِ بِمَعْرِفَتِكَ وَيَتَوَسَّلُونَ إِلَيَّ بِاللَّهِ بِمَعْرِفَتِكَ وَانْتَظَارِ أَمْرِكَ. (۱۴۳)

یا علی، موجودات آسمانی به معرفت تو افتخار می نمایند و به وسیله شناخت تو و انتظار امر تو، متوسّل به خداوند می شوند.

بنابراین، معرفت اهل آسمانها مایه افتخار و شناخت و انتظار ساکنین آسمانها، سبب توّسل آنان می باشد.

آری، حتی موجودات آسمانی در انتظار فرا رسیدن روزی هستند که ولایت مطلقه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سراسر جهان هستی را فرا می گیرد و با دست قدرتمند حضرت بقیهالله ارواحنا فدا، نشانه ای از جبت و طاغوت و قدرتهای شیطانی باقی نمی ماند. در آن روز، غم به خانه ای راه نخواهد یافت و انوار معارف اهل بیت علیهم السلام بساط سرور و شادمانی را در سراسر جهان می گستراند.

چند نکته اساسی درباره توّسل

اشاره

آنان که دوست دارند با توّسل به اهل بیت علیهم السلام، قدرتها و نیروهای غیبی را به سوی خود جذب کنند و توّسلاتشان همیشه مؤثر و پرثمر باشد، باید به نکات بسیار مهم و ارزنده ای که درباره توّسل و شرائط تأثیر آن وجود دارد، کاملاً توجه داشته باشند و آن گاه که به توّسل می پردازند، آنها را رعایت کنند؛ تا علاوه بر آن که از ثواب و بهره های معنوی در جهان آخرت برخوردار می شوند، در دنیا نیز به نتیجه برسند و حاجتی را که به خاطر آن متوسّل شده اند، به دست آورند. و گرنه بدون توجه به نکات و شرایطی که یادآوری

می‌نمائیم؛ اگر چه به ثواب و اجر معنوی نائل می‌شوید، ولی ممکن است - جز بعضی از موارد - حاجتی را که در نظر گرفته‌اند، روا نشود و آن گونه که دوست دارند به مقصود خود نرسند.

اینک به شرائطی که زمینه‌ساز تأثیر توکل می‌باشند، توجه کنید:

۱- تطهیر قلب

پاکسازی درون و تطهیر قلب، از شرائط بسیار مهم برای توجه به امور معنوی است. نه تنها در توکل؛ بلکه در دعاها و مناجات نیز پاک بودن دل از آلودگی‌های روحی، دارای نقش بسیار مهمی است.

به همین دلیل دعا و توکل اولیاء خدا و شخصیت‌هایی که در دربار خداوند دارای تقرب هستند، دارای آثار شگفت می‌باشد و از آن نتیجه‌های عالی گرفته می‌شود. ولی توکل افرادی که دارای کردار صحیح نیستند، این گونه نیست. از این جهت در مواردی که تعداد آنها کم نیست، می‌بینیم توکل آنها، آن گونه تأثیری که باید داشته باشد، ندارد.

یکی از رازهای مهمی که باعث می‌شود دعای افراد مستجاب‌الدعوه، مستجاب شود؛ پاکی درون و باطن آنها از آلودگیها است. پاک بودن نفس آنان، باعث می‌شود که هیچ گونه غرضهای شخصی در دعاها و توسلات آنان وجود نداشته باشد.

اخلاق ناپسند و آلودگیهای روحی، روح و روان انسان را در بند می‌کشد و نمی‌گذارد روح انسان به پرواز درآید. ولی مردان خدا که سوخته‌اند و خود را ساخته‌اند، این زنجیرهای گران را از روح و روان خود دور نموده‌اند. به همین خاطر هیچ گاه دعا و توکل آنان بر اساس تظاهر، خودنمایی و سایر گناهانی که همچون زنجیری گران، تأثیر نفس انسان را می‌رباید، نیست. به این جهت آنان در توسلاتی که دارند، موفق

اگر شما نیز دوست دارید با توسل به اهل بیت علیهم السلام از قدرتهای نامرئی و نیروهای غیبی خداوند بهره مند شوید و توسلات شما پرثمر باشد، حتماً به این نکته بسیار مهم «تطهیر باطن» توجه داشته باشید. با پاک ساختن باطن خویش از آلودگیها، موانع را از سر راه خویش بردارید. آن گاه به **جبل الله المتین** چنگ زنید و در صراط مستقیم معنوی گامهای پرنتیجه بردارید. بنابراین از این نکته حیاتی و حسیاس غفلت نوزید و عمر گرانبهای خود را با آغشته بودن باطن به پایان نرسانید! اگر باطن خود را پاک کنید، کلید موفقیت در دست شماست و می توانید در دعاها و توسلات از آن استفاده کنید.

۲- توجه و تمرکز فکر در توسل

تمرکز فکر، توجه و دقت کامل در انجام هر گونه عبادت، بر تأثیر آن می افزاید و آن را پرثمر می نماید. جریانی که ذکر می کنیم دلیل بر اهمیت توجه در دعا و توسلات است:

شخصی از بزرگان با یکی از اولیاء خدا در ارتباط بود و گاه گاه مطالب نهان را از گذشته و آینده از او جویا می شد و صدق و راستی و درستی او برای ایشان ثابت و حتمی بود.

از او پرسیدم: ایشان چگونه به این مقام رسیده است و اسراری را که بیان کردید، چگونه متوجه می شود؟

ایشان فرمود: این شخص قبلاً از شاگردان خودم بود و گاهی اذکاری را از من می گرفت و آنها را انجام می داد. اگرچه او ساعات زیادی را به انجام این اذکار نمی پرداخت، زیرا آنها اذکار و یا دعاهای طولانی نبودند؛ ولی خصیصه ای در این شخص وجود داشت که به خاطر آن، این همه پیشرفت نمود و اینک او استاد من است. بطوری

که گاهی من مجهولاتم را از او سؤال می‌کنم و او پاسخ صحیح آنها را برایم می‌آورد. حتی در موارد متعددی بدون آن که من به او ابراز نمایم، پاسخ مطالبی را که لازم داشتم، برایم بیان نموده است.

سپس ایشان فرمودند: خصوصیتی که در ایشان وجود دارد، این است که هر دعا یا ذکر را که به او می‌گویم و او می‌خواند با توجه کامل انجام می‌دهد. حالت توجه و حالت حضور و دقت او، او را به این مقامات عالی رسانده است.

اینک به این کلام کوتاه؛ ولی با عظمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام توجه کنید و اهمیت دقت و توجه را دریابید. آن بزرگوار می‌فرماید:

الدَّقَّةُ اسْتِكَانَةٌ. (۱۴۴)

دقت، فروتنی و تواضع است.

کسی که در برابر خداوند و اهل بیت علیهم السلام فروتنی کند، خدا او را سربلند می‌سازد و اموری که به ظاهر غیر ممکن است، به دست او جاری می‌شود.

آری دقت و توجه، غیر ممکن را برای شما ممکن می‌سازد و شما را به مقامات ارزنده ای که شاید آن را محال بدانید، می‌رساند. همان گونه که یک شخص عادی که به جریان او اشاره کردیم بر اثر توجه در حال دعا و توسل، به مقام ارتباط با عالم غیب رسیده بود.

به همین جهت حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

فَإِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْإِجَابَةِ. (۱۴۵)

هر گاه دعا نمودی با حالت توجه و اقبال قلبی دعا کن، آن گاه یقین به اجابت داشته باش.

توجه و اقبال قلب در دعا و توسل، آن چنان مؤثر و پرثمر است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پس از دارا بودن حالت توجه، به اجابت آن یقین پیدا کن!

بنابر این پس از تطهیر باطن

و پاکسازی درون، مسئله تمرکز فکر و توجه حواس در دعاها، مناجات و توسلات نقش بسیار مهمی را داراست.

همان گونه که عبادتهای بدون توجه، اثرات مهمی ندارد؛ توسیلاتی که در آن توجهی وجود ندارد نیز دارای اثر کلی نیست و آن گونه که باید آدمی را به مقصد و حاجتی که دارد، نمی رساند.

توسیلی پرثمر و دارای اثرات کلی است که در آن توجه وجود داشته باشد؛ زیرا توسل در صورتی که با توجه باشد و از درون دلی پاک بجوشد، رمز ارتباط با خداوند و خاندان وحی است. بر اثر این گونه توسل، راه های بسته شده گشوده می شوند و دربهای قفل شده، باز می شوند. و آن گاه که ارتباط با خدا و اهل بیت علیهم السلام برقرار شد، هیچ گونه دعا و توسیلی بی پاسخ نمی ماند.

بنابر این اگر می خواهید توسل شما اثر فوری داشته باشد و دارای نتیجه عالی باشد، علاوه بر خودسازی سعی کنید در هنگام توسل، توجه شما به این سو و آن سو جلب نشود و با تمرکز و توجه کامل دست به دامان خاندان وحی شوید و آنان را وسیله برآوردن حاجات خود بدانید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند:

نَحْنُ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ. (۱۴۶)

ما، وسیله به سوی خداوند هستیم.

آری اعتقاد هر انسان آگاه و روشن دل، این است که خاندان وحی پشتیبان و وسیله او به سوی خداوند هستند. در یکی از زیارات امام حسین علیه السلام وارد شده:

بِكُمْ يَا آلَ مُحَمَّدٍ أَتَوَسَّلُ، أَلَاخِرُ مِنْكُمْ وَالْأَوَّلُ. (۱۴۷)

ای آل محمد، بوسیله شما من متوسل می شوم؛ به اولین شما تا آخرینتان.

نه گاه گاه، بلکه برای رسیدن به همه حاجتها و مشکلات باید به این بزرگواران متوسل شویم.

در

زیارت جامعه کبیره که حضرت امام هادی علیه السلام دریاهایی از نور را با بیانی کوتاه آورده اند، می خوانیم:

وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ. (۱۴۸)

کسی که خداوند را قصد نماید، به سوی شما متوجه می شود.

با بیانات گذشته، روشن شد برای گرفتن حاجتها و برآورده شدن نیازها علاوه بر پاکی دل، توجه و تمرکز اندیشه لازم است. بنابراین از راه های مهم تأثیر توسیل، «تطهیر باطن» و «توجه فکر» است. با این بیان بنگرید که توسیل از چه عظمت والائی برخوردار است، و کسی که به توسل دست می زند، باید دارای چه حالات مهم روحی باشد؟

اگر افرادی مغرض همچون وهابیان بی بها، ارزش و بهائی برای توسیل نمی بینند، پندار باطل آنان از کوتاهی فکر و عدم آگاهی خودشان سرچشمه می گیرد و گرنه کسی که می داند توسل یعنی چه و توسل بر چه اساسی بنیان گذاری شده است، چگونه می تواند به انکار بزرگترین و بهترین حالات روحی انسان پردازد، و ناآگاهانه گنجینه های عظیم روحی را بی بها جلوه دهد؟

انسان متفکر چگونه می تواند جذاب ترین حالات روحی را به دلیل آن که خود آن را نیافته است، رد نماید؟!

نقش یقین در توسلات

زدودن شک و ایجاد حالت یقین، از مسائلی است که بحث تطهیر قلب، شامل آن می شود؛ ولی به خاطر اهمیتی که دارد، به توضیح آن می پردازیم و راه ازدیاد آن را بیان می کنیم:

اعتقاد و یقین به لطف و عنایت اهل بیت علیهم السلام در توسلات نقش بسیار عمده ای را داراست. اگر در توسلات یقین به عنایت آن بزرگواران وجود داشته باشد، و قطع به عنایت و لطف آن بزرگواران داشته باشیم، نوعاً به مقصود می رسیم و حاجت خود را می گیریم.

اثر اعتقاد و یقین به لطف آن بزرگواران آن قدر

زیاد است که در موارد زیادی افرادی که به حاجت خود دست می یابند، دارای تطهیر قلب - که قبلاً اهمیت آن را ذکر کردیم - نیستند. ولی قطع و یقین آنان کمبود آن را جبران می کند و با آن که دارای قلبی پاک از گناه نیستند، قطع و یقین آنان به عنایات اهل بیت علیهم السلام، باعث می شود به زودی به نتیجه توسّلات خود دست یابند.

در سال ۱۳۴۸ شمسی که چند ماه توفیق زیارت عتبات عالیات را داشتم، مکرر در حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام شاهد شفاگرفتن بیماران و روا شدن حاجت گرفتاران بودم.

گاهی از اوقات افرادی که مریض خود را به ضریح مقدّس آن حضرت دخیل می بستند؛ در کمتر از یک ساعت، حاجت خود را می گرفتند. و زنان عرب طبق رسم خودشان پس از گرفتن حاجت خود به هلله می پرداختند و به سوی ضریح مطهر و زوّار نقل می پاشیدند و شور و شعف فضای حرم مطهر را فرا می گرفت. گاهی از اوقات برای آن که بیشتر اظهار تشکر نمایند، همراه نقل، «فلس» که پول رائج عراق است، می ریختند.

اعتقاد و یقین آنان در آن حدّ بود که گاهی همراه با مریض، نقل و فلس را نیز با خود می آوردند و در لحظه ای که مریضشان شفا می یافت، فوری به هلله می پرداختند و به پاشیدن نقل و فلس مشغول می شدند و به شادی و اظهار تشکر می پرداختند و می گفتند: «ابوفاضل نشکرک».

روزی جوان دیوانه ای را به حرم مطهر آوردند و تا سه روز به ضریح، دخیل بسته و بستگانش اطراف او را گرفته بودند. این باعث تعجب بود که چگونه در این مدّت طولانی آنها نتوانسته اند حاجت خود را بگیرند!

شفا

نیافتن یک مریض به مدت سه روز مایه تعجب بود، چون خلاف معمول بود؛ زیرا طبق متعارف کسانی که به آن حضرت متوسل می شدند، اعتقاد عجیبی داشتند و احتیاج به زمان طولانی و وقت زیاد نداشتند. آنان با یقین کامل اظهار می داشتند: «ابوفاضل باب الحوائج» و حضرت ابوالفضل علیه السلام حاجت آنان را می دادند؛ چون با یقین به لطف حضرت ابوالفضل علیه السلام به آن بزرگوار متوسل می شدند.

مقصود از بیان این مطالب این است که در بسیاری از توسّلات، جهاتی دیگری وجود دارد که جایگزین تطهیر قلب می شود. در مواردی لطف اهل بیت علیهم السلام و در مواردی دیگر، یقین و اعتقاد مردم، باعث عنایت آن بزرگواران می گردد.

معرفت بر یقین انسان می افزاید

راه یقین پیدا نمودن به قدرت اهل بیت علیهم السلام، معرفت نسبت به مقام آن بزرگواران است. برای آن که یقین و اعتقاد به انجام گرفتن حاجت توسط آن بزرگواران داشته باشیم، باید بر معرفت خود نسبت به مقام آن بزرگواران بیفزاییم و آگاهی های لازم و واجب را که داشتن آنها بر ما ضروری است، کسب کنیم.

مرحوم محدّث قمی که دارای معرفت به دربار اهل بیت علیهم السلام بود، نمونه ای از توسّلات خود را پس از بیان جریان جالبی از مرحوم علامه سید عبدالله شبر ذکر می کند. اینک به گفتار ایشان توجه کنید:

مرحوم سید عبدالله شبر از علمای بزرگی است که بر اثر کثرت تألیفات در زمان خویش به مجلسی ثانی شهرت یافت. روزی علامه محقق، مرحوم شیخ اسدالله، صاحب کتاب مقابس الانوار به دیدار مرحوم سید عبدالله شبر رفت و از کثرت تصنیفات مرحوم شبر شگفت زده شد. زیرا نوشته های خودش با فهم و دقت علمی زیادی که داشت، اندک بود.

کثرت تصنیفات مرحوم شبر را از او پرسید. سید گفت: علت آن که من توفیق به نگاشتن کتابهای زیاد پیدا نموده ام، توجه و عنایت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است. زیرا آن حضرت را در خواب دیدم که قلمی به من عنایت نمودند و فرمودند: بنویس. از آن وقت من موفق به تألیف و نگارش شدم. پس هر چه را که من نوشته ام، از برکت آن قلم شریف است.

مرحوم محدث قمی پس از نقل جریان فوق، گفته است:

مطلب چنین است که سید فرموده؛ زیرا من نیز هر گاه متوسل به اهل بیت عصمت علیهم السلام می شوم، توفیق عظیمی در خود می یابم و قلم به نوشتن جاری می شود و گاهی که توفیق توسل ندارم، ماه ها بر من می گذرد و حال آن که نتوانسته ام جزوه ای بنویسم. پس تمام آنچه نگاشته ام از برکات اهل بیت اطهار صلوات الله علیهم اجمعین است. (۱۴۹)

معرفت و شناخت آن بزرگوار، باعث شده است که ایشان با جزم و یقین به حقیقتی که آن را بیان نموده است، معتقد باشد.

نقش اضطراب در توسلات

انقطاع، بریدن دل، شدت اضطراب و فشارهای شدید، گاهی آن چنان مهم و کارساز است که می تواند با همه آلودگیهای روحی، زنجیرهای گران باطنی را پاره نموده تا روح و روان انسان در فضای نورانی معنویت با اولیاء و انبیاء پیوند معنوی برقرار نماید.

برای آن که بدانید چگونه گاهی افراد آلوده حاجت های خود را با توسل به اهل بیت علیهم السلام می گیرند و آلودگی های آنان مانع گرفتن حاجتشان نمی شود و با گریه و ناله خود، توجه ائمه اطهار علیهم السلام و یا امام زادگان بزرگوار را که متوسل به آنان شده اند، به سوی خود جلب

می کنند. مثالی می آوریم تا راز تحقق معجزه به خاطر توسل افرادی که دارای روح پاک نیستند روشن شود.

اگر بخواهند یک سفینه فضایی را بر فراز کره زمین به پرواز درآورند، باید وسیله قدرتمندی داشته باشند تا توسط آن بر اثر فشار، سفینه را از جو خارج کنند. چون هنگامی که سفینه از جو خارج می گردد، از قدرت جاذبه زمین رها می شود و به راحتی می تواند در فضا به گردش در آید؛ زیرا تا وقتی که از جاذبه زمین رها نشده است، قدرت جاذبه، او را به سوی خود می کشد و قدرت سیر و پرواز او را کم می نماید. برای فرار از قدرت جاذبه، باید آن قدر بر سفینه فشار وارد شود تا از قید جاذبه زمین خارج شده و آزاد گردد.

نظیر این مطلب در مسائل معنوی و روحی نیز وجود دارد؛ زیرا با آن که آلودگیها و گناهان، انسان را از سیر روحی و گرفتن نتیجه معنوی باز می دارد و همچون جاذبه زمین که سفینه را به سوی خود می کشاند، گناه انسان گناه کار را از پرواز باز می دارد و جاذبه گناهان او را به سوی خود جذب می کند، ولی گاهی گرفتاریها و شداید آن چنان زیاد و پرتوان است که فشار ناراحتیها می تواند انسان را از جاذبه گناهان رهائی بخشیده و با آن که باطن به آلودگیها گرفتار است، او را از قدرت جاذبه گناهان رهائی بخشد و به گرفتن نتیجه، موفق نماید.

بنابر این برای موفقیت سریع در توسیلات یا باید انسان باطن خود را تطهیر کند و روح و روان خود را پاک نماید تا قدرت جاذبه گناهان گذشته، درهم شکسته شود و نتواند او

را از پرواز باز دارد و یا باید آنچنان در تحت فشار ناراحتی های شدید قرار گیرد که همچون دستگاهی که سفینه های فضائی را بر اثر فشار، از جاذبه زمین رها می کند؛ شدت گرفتاری ها و ناراحتی ها، انسان را از قید و بند گناهان و جاذبه آنها رها کند. در این هنگام می تواند توجه اهل بیت علیهم السلام را به خود جلب نماید و عنایت و مرحمت آن بزرگواران را به سوی خود جذب کند و شاهد رخ دادن معجزه باشد.

بنابر این برای نتیجه گرفتن از توسل، اگر انسان مردانه همت نماید و باطن خود را پاک نماید، به مقصود خود دست می یابد و همچنین اگر شدت گرفتاری ها به گونه ای باشد که بتواند در انسان حالت انقطاع ایجاد کند و همچون سفینه ای که بر اثر فشار از جاذبه زمین دور می شود، او را از جاذبه گناهان و آلودگی ها رها نماید، در این هنگام نیز توسل او به نتیجه می رسد.

دختر مضطر در حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام

در مواردی که بر اثر اضطرار، حالت انقطاع پیش می آید، توسل به آن خاندان، اثربخش بوده و دارای اثر فوری است.

از این رو دوستان مکتب اهل بیت علیهم السلام در شدائد و گرفتاری ها به آن بزرگواران پناه برده و اضطرار خود را با توسل به آنان برطرف می نمایند. نمونه جالبی از این گونه توسلات را برای شما می آوریم.

یکی از بزرگان قم می گوید: روزی در حرم مطهر حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف بودم، ناگهان دیدم جمعیت زیادی از اعراب همراه با دختری سراسیمه وارد حرم شدند و حرم مطهر از انبوه جمعیت پر شد.

آن دختر شبکه های ضریح را گرفت و با صدای بلند کلماتی جسورانه گفت که توجه زائرین را به خود

جلب کرد. ناگهان متوجه شدم آن دختر و سایر مردم چنان ساکت شدند که گویا نفس همه قطع شده است.

یک مرتبه صدائی بلند شد و کلامی به این مضمون به گوش همه رسید:

«پدر من، شوهر مادر من است» این صدا از کودکی برخاست که در شکم دختر بود. یک مرتبه صدای هلهله در حرم بلند شد. زنها بسوی دختر هجوم بردند و عده ای با کوشش فراوان او را از دست زنها رها کرده و در بقعه ای که مرکز کلیددار آستان مقدس حضرت ابوالفضل علیه السلام بود، بردند.

پس از آن که دختر را بردند و خلوت شد، چون که من با کلیددار حرم آشنا بودم، نزد او رفتم و جریان را از او سؤال کردم. کلیددار حرم گفت:

اینها طائفه ای از عربهای صحرائشین اطراف کربلا هستند، این دختر را به عقد پسر عمویش در آورده اند و چون در زمان عقد، ارتباط عروس و داماد نزد آنها بسیار زشت و ننگین است، جوان مراقب بوده مخفیانه همسرش را ملاقات کند. او پس از آن که با همسرش ملاقات و ارتباط پیدا می کند، دختر باردار می شود. جوان از ترس فرار می کند و مدتی مخفی می شود تا حمل دختر آشکار می شود. نزدیکان دختر از او سؤال می کنند، او می گوید: از شوهرم حامله شده ام. آنها جوان را پیدا کرده و از او سؤال می کنند. او از ترس، جریان را انکار می کند.

بستگان دختر تصمیم می گیرند دختر را بکشند. او هر چه التماس می کند و خود را بی گناه معرفی می کند، فایده ای نمی بخشد تا سرانجام می گوید: حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام را حاکم قرار دهیم هر چه آن بزرگوار حکم کردند انجام دهید. از این رو

به حرم مشرف شده و به معجزه حضرت عباس علیه السلام کودک در رحم مادر اقرار به پاکی او نمود. (۱۵۰)

این نمونه ای از هزاران معجزه است که بر اثر عنایات کریمانه خاندان رسالت جلوه گر شده است.

نکته دیگر

نکته دیگری که توجه به آن لازم است، این است که: در برخی از توفیقات، فردی که متوسل شده است، نه دارای روح پاک است و نه بر اثر اضطرار و فشارهای شدید از جاذبه گناهان و آلودگیها خود را رها ساخته است؛ بلکه به خاطر جهات دیگری که در آینده و یا گذشته او وجود دارد و ائمه اطهار علیهم السلام با آگاهی و علم احاطه ای خود، آنها را در نظر دارند و از دید ما نامعلوم است؛ به این گونه افراد با چشم مرحمت نگاه می کنند و در لحظه ای کوه های غم و غصه را به چمن زار سبز شادی تبدیل می کنند. زیرا آنان می توانند با یک نظر، ذره ای را همچون خورشید تابان، تابناک کنند.

به ذره گر نظر لطف بو تراب کند

به آسمان رود و کار آفتاب کند

با توجه به این نکته درمی یابیم: کسی می تواند ولایت و امامت انسان ها را به عهده گیرد که تمامی جهات و همه جوانب کار را در نظر داشته باشد و کاملاً محیط بر آنها باشد؛ در این صورت می تواند هر گونه خاک تیره را به گوهری تابناک مبدل سازد و گرنه ادعا به تنهایی کارساز نیست.

استمداد از عالم غیب

در بسیاری از موارد برای رفع مسائل اضطراری جز استمداد از عالم غیب و کمک گیری از قدرتهای نهان جهان، راه حلی وجود ندارد. وقتی که کارد به استخوان رسید و همه امکانات مادی عجز خود را بیان داشتند، چگونه می توان با قدرت مادی که عدم توانایی خود را نشان داده، راه حلی پیدا نمود؟ برای رفع گرفتاری در این گونه موارد حتماً باید به جستجوی کمک از عالم غیب شتافت و با استمداد

از قدرتهای عظیم غیبی الهی، بیچارگی های طاقت فرسا را برطرف نمود.

در این گونه موارد، توسل و وسیله یابی از طریق خاندان وحی که جانشینان خدا بر خلق می باشند؛ بهترین، مؤثرترین و کاملترین نمونه استمداد از عالم غیب است.

در این گونه موارد بعضی از افراد بر اثر اضطراب و اضطراب و حالت انقطاع، با گفتن «یا علی»، «یا حسین» و یا با گفتن یک «یا صاحب الزمان» از اعماق دل و از ژرفای قلب، به وسیله نام این بزرگواران با خداوند بزرگ ارتباط برقرار می کنند و بوسیله آنان حاجت خود را می گیرند.

تا دلی آتش نگیرد، حرف جانسوزی نگوید

حال ما خواهی بیا از گفته ما جستجو کن

بنابر این توسل، به معنای جستجوی یافتن وسیله برای ارتباط با خداوند و چاره جویی در مشکلات و یافتن راه حل در گرفتاریهای مادی و معنوی، توسط خاندان وحی که سردمداران قدرتهای الهی هستند، می باشد. و شیفتگان اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ از انبیاء و پیامبران گرفته تا انسانهای معمولی و از ابتداء خلقت تا روز قیامت، برای تقرب به خداوند و یا چاره جویی برای مشکلات خویش، دست نیاز به دامن لطف این بزرگواران زده و خواهند زد.

توسل برای حل مشکلات علمی

مردان بزرگ حتی برای کشف مجهولات و پی بردن به مسائل مشکل علمی دست به توسل می زنند تا در اثر کسب فیوضات معنوی از خاندان وحی، گره از مشکلات علمی خود بگشایند.

به عنوان نمونه داستانی را از مرحوم سید علی صاحب شرح کبیر، که بسیاری از علمای عرب و عجم از شاگردان وی بوده اند، ذکر می کنیم.

آن مرحوم با مهارت فراوانی که در علم فقه و اصول داشت، از علم هیئت بی خبر بود. به

این جهت در هنگام نوشتن کتاب «شرح کبیر» در بحث «قبله» که در ارتباط با علم هیئت است، دچار اشکال شد. از یکی از شاگردان خود که در علم هیئت دارای اطلاعات بود، خواست تا مسائل ضروری مسئله قبله را از علم هیئت به وی بیاموزد؛ تا بحث قبله را به صورت کامل در کتاب «شرح کبیر» بیاورد.

ولی شاگرد احترام استاد را نگه نداشت و در برابر درخواست استاد چنین گفت: همچنان که ما کتاب به زیر بغل گرفته به خدمت شما می‌رسیم و تلمذ می‌کنیم، شما نیز کتاب به زیر بغل گرفته در بنده منزل تشریف بیاورید، تا مسائل هیئت را فرا گیرید!

پاسخ تند شاگرد، که استاد انتظار آن را نداشت، سبب شد که او برای حل مشکلات علمی خود به حضرت امام حسین علیه السلام متوسل شود. از این جهت همان شب به حرم مطهر آن حضرت مشرف شد و تا صبح به عبادت خداوند پرداخت و از حضرت سیدالشهداء علیه السلام رفع مشکلات علمی خود را درخواست کرد. بر اثر توسل او، صبح همان روز، همه مشکلات علمی مورد نیاز، برایش روشن شد و بحث قبله را در کتاب «شرح کبیر» به رشته تحریر کشید. (۱۵۱)

ترک توسل یا رمز گناه

ارزش و اهمیت توسل و تمسک جستن به اهل بیت عصمت علیهم السلام آن قدر زیاد است که در برخی از روایات فرموده اند: وسیله اطاعت خداوند فراهم نمی‌شود مگر در صورتی که انسان به دامان و لاء آن بزرگواران چنگ زند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

وَلَا يَقْبَلُ تَوْحِيدَهُ إِلَّا بِالْإِعْتِرَافِ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِبُيُوتِهِ، وَلَا يَقْبَلُ دِينًا إِلَّا بِوَلَايَةِ مَنْ أَمَرَ بِوَلَايَتِهِ، وَلَا يَنْتَظِمُ أَسْبَابَ طَاعَتِهِ إِلَّا بِالتَّمَسُّكِ بِعَصَمِهِ وَعِصَمِ أَهْلِ وَوَلَايَتِهِ. (۱۵۲)

خداوند، یگانه پرستی

کسی را قبول نمی کند، مگر همراه با اعتراف به نبوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم باشد. و دینی را نمی پذیرد، مگر با ولایت کسی که امر به داشتن ولایت او نموده، باشد. و اسباب اطاعت خداوند سامان نمی پذیرد، مگر با تمسک جستن به عصمت خدا و صاحبان ولایت او.

در این فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فراهم شدن اسباب اطاعت خداوند را در صورتی امکان پذیر می دانند که انسان متوسل و متمسک به عصمت خداوند و آل الله شود و در صورت عدم توجه به آن بزرگواران که واسطه فیض میان خالق و مخلوق هستند، وسیله اطاعت از دستورات خداوند فراهم نمی شود.

بنابر این روایت، علت مهم گناه گناهکاران، ترک توسل و تمسک آنان به اهل بیت علیهم السلام می باشد. پس اگر توسل را ترک کنیم، در دام شیطان گرفتار شده و مرتکب معصیت می شویم. این است رمز گناهان.

نتیجه بحث

توسل، دل‌های زنگار گرفته را صفا می بخشد و یاد خدا را در قلب‌های غفلت زده ایجاد می کند. آن گاه که فتنه‌ها و آشوب‌های گوناگون، انسان‌ها را در گرداب بلا گرفتار می کنند، توسل به اهل بیت عصمت علیهم السلام همچون کشتی نجات، آنها را به ساحل می رساند.

اگر می خواهید به مقام قرب الهی راه یابید و در نزد پروردگار آبرومند باشید، توسل، شما را به این هدف می رساند.

مهمترین مسائل اعتقادی ما نسبت به اهل بیت علیهم السلام همچون ایمان و یقین به علم و آگاهی آنان و قدرت و ولایت آن بزرگواران در مسئله توسل گنجانده شده است.

عالی ترین مسائل اخلاقی را همانند تطهیر و پاک سازی قلب، توجه و تمرکز فکر، در مسئله توسل می یابید.

مشکل ترین مسائل شخصی را می توانید با «توسل» و توجه

به خاندان پاک رسالت که جانشینان خدا و صاحبان ولایت مطلقه هستند، حل کنید.

با توسل به خاندان وحی، وسیله اطاعت خداوند و ترک گناه را برای خود فراهم کنید و به این طریق از قدرتهای بزرگ خداوند استمداد نموده و نیرو طلب کنید

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند

۷ جاذبه محبت

محبت، به خاطر جاذبه ای که دارد، محب را به سوی محبوب جذب می کند و افکار و عقاید او را در قلب محب زنده می سازد. به این جهت هر چه محبت شدیدتر باشد، سنخیت روحی بین محب و محبوب بیشتر می شود.

بر این اساس اگر محبت شدید باشد، دارای چنان کششی است که محب و محبوب را بسوی یکدیگر جذب می کند؛ بصورتی که حالات هر یک از آنان در دیگری تأثیر می گذارد. در میان افراد دوقلو که از محبت و هماهنگی بیشتری برخوردار هستند و روحیه ای نزدیک به یکدیگر دارند، تأثیرپذیری حالات آنان در یکدیگر، بیشتر جلوه گر می شود.

چندی قبل دختری که در لندن زندگی می کرد، ناگهان احساس ناراحتی کرد. او چنان درد می کشید و حالاتش چنان بود که پزشکان تشخیص دادند درد او علامت زایمان است. او را در بیمارستان بستری کردند و پس از تحقیق معلوم شد که او شوهر ندارد! معاینات هم نشان داد که باردار نیست؛ اما او همچنان در تخت بیمارستان بخود می پیچید و ناله می کرد و سراپای وجودش را عرق سردی پوشانده بود.

چند ساعتی وقت پزشکان را گرفت؛ تا سرانجام آرام شد. لبخندی زد و گفت: راحت شدم. نوزاد پسر است! پزشکان ابتدا گمان کردند که با یک دیوانه سر و کار دارند؛ ولی پس

از تحقیق متوجه شدند که آثار دیوانگی در او دیده نمی شود.

کشف بعدی آن بود که درست در همان زمانی که او در لندن دچار درد شده بود و به بیمارستان رفت، خواهر دوقلویش که در اتریش و شهر «وین» ساکن بود، دچار درد زایمان گردیده و به بیمارستان مراجعه کرده و بستری شده بود و پس از چند ساعت پسری از او متولد شده بود. (۱۵۳)

این گونه حالات بر اثر سنخیت و محبت شدید در میان دو نفر است. گاهی بر اثر محبت شدید، محبت از تقیدات مادی رها می شود و خود را به محبوب که فرسنگها راه از او دور است، می رساند؛ زیرا همان گونه که گاهی حرارت تب، وسیله خروج روح از جسم و علت درک مسائل نامرئی می شود، همین گونه گاهی حرارت محبت، محبت را از عالم ظاهر خارج می کند و بسوی محبوب می کشاند.

رسیدن به محبوب و دیدار آن، بر اثر جذبه و کششی است که در صورت شدت محبت ایجاد می شود.

گاهی محبت باعث کشفهای علمی می شود؛ زیرا علاقه، میل شدید، و خواسته قوی دانشمندان در کشف مجهولات، یکی از مؤثرترین وسیله های نیل آنان به مقاصدشان، می باشد.

به عبارت گویاتر: محبت و میل شدید، آنان را در یافتن مسائل علمی و گشودن مشکلات لاینحل کمک می کند، و وسیله گشایش روزنه ای برای آنان به سوی مشکلات علمی می شود و در نتیجه در کشف آنچه در جستجوی آن بوده اند، کامیاب می شوند.

محبت خاندان وحی

به خاطر این گونه آثار حیاتی و ارزنده که در محبت و دوستی وجود دارد، انسان باید به محبت خود جهت داده و آن را به سوی شایسته ترین مقصد راهنمایی کند. به این جهت پیغمبر

اکرم صلی الله علیه وآله وسلم محبت و دوستی انسان را به سوی اهل بیت و خاندان وحی علیهم السلام متوجه نموده اند؛ تا به این وسیله آلودگی های افراد، پاک شود و خوبی ها و خصلت های ارزنده در آنان ایجاد گردد و آنان را در نزد خداوند مقرب نماید.

زیرا محبت پیغمبر اکرم و خاندان رسالت علیهم السلام، تأثیری شگفت و خارق العاده در تقرب به خداوند متعال دارد به طوری که در روایات، محبت اهل بیت علیهم السلام بهترین وسیله قرب به خداوند، شمرده شده است.

در روایتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

لِكُلِّ أَمْرٍ سَيِّدٌ وَحُبِّي وَحُبُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدُ مَا تَقَرَّبَ بِهِ الْمُتَقَرِّبُونَ مِنْ طَاعَةِ رَبِّهِمْ. (۱۵۴)

برای هر چیزی سروری است و محبت من و محبت علی علیه السلام سرآمد آن چیزهایی است که جویندگان تقرب، به وسیله آنها مقرب می شوند، که عبارتند از اطاعت پروردگارشان.

این روایت دلیل واضحی است بر این که، محبت خاندان وحی وسیله تقرب و اطاعت از دستور خداوند است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در روایتی دیگر می فرمایند:

حُبُّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يُحْرِقُ الذُّنُوبَ كَمَا تُحْرِقُ النَّارُ، الْحَطَبَ. (۱۵۵)

محبت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام گناهان را می سوزاند؛ همان گونه که آتش، هیزم را می سوزاند.

بنابراین محبت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، هستی گناه را به آتش می کشد و دوستی آن بزرگوار، کوه گناه را به کاهی تبدیل می نماید و آن را از اعماق جان بیرون آورده و نابود می سازد.

محبت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نه تنها آثار گناهان گذشته را نابود می کند؛ بلکه همچون سدّی محکم و استوار، مانع انسان از انجام گناهان بعدی می شود. با محبت شدید به محمّد و آل محمّد علیهم السلام، می توانید خود را از انجام گناه باز داشته

و بیمه شوید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند:

أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَشْرِبَ مِنَ الْكُوْثِرِ وَيَأْكُلَ مِنْ طُوبَى وَيَرَى مَكَانَهُ فِي الْجَنَّةِ. (۱۵۶)

آگاه باشید کسی که علی علیه السلام را دوست دارد از دنیا نمی رود تا از آب کوثر بیاشامد و از طوبی بخورد و مکان خود را در بهشت ببیند.

باید از خداوند بخواهیم که محبت اهل بیت علیهم السلام را تا آخرین لحظه زندگی ما ثابت نگهدارد، تا در آخرین لحظات، شاهد الطافی که وعده فرموده اند باشیم.

در یکی از زیارات امام حسین علیه السلام آمده است:

اللَّهُمَّ تَبَتَّنِي عَلَى مَحَبَّةِ أَوْلِيَائِكَ. (۱۵۷)

خداوندا، مرا بر محبت اولیاء خودت، ثابت قدم نگه دار.

در صورتی که با محبت و اشتیاق اهل بیت علیهم السلام جان به جانان بسپاریم، اولین لحظه مرگ، اولین لحظه ای است که آثار محبت و عظمت و شکوه آن را که نشانه ایمان و تقوا است، بخوبی می یابیم ان شاء الله.

در چند روایت، محبت به اهل بیت علیهم السلام را، اصل تقوا و ایمان شمرده اند؛ همان گونه که بغض و دشمنی آن بزرگواران را، کفر و نفاق دانسته اند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

يَا عَلِيُّ حُبُّكَ تَقْوَى وَإِيمَانٌ وَبُغْضُكَ كُفْرٌ وَنِفَاقٌ. (۱۵۸)

یا علی دوستی تو، تقوا و ایمان و دشمنی تو، کفر و نفاق است.

کسی که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی ورزد، از دیدگاه مکتب ما کافر و در ردیف منکران خداست.

آن را که دوستی علی نیست، کافر است

گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش

همچنین آنان که محبت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اعماق جانشان ریشه دوانده است، از تقوا و ایمان برخوردارند.

آری حبّ و بغض، دارای این گونه اثرات بنیادی است.

خواهی که زدوزخ برهانی دل

اثنی عشری شو و گزین مذهب من

ایشان سه محمدند و چهارست علی

با موسی جعفر و حسین و دو حسن

در حدیثی امام رضا علیه السلام از آباء گرامی خود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل فرمودند:

حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُكْفِرُ الذُّنُوبَ وَيُضَاعِفُ الْحَسَنَاتَ. (۱۵۹)

محبت ما اهل بیت، کفاره گناهان است و حسنات را چند برابر می کند.

زیرا محبت اکسیر است، دارای قوه کاسره و شکننده است و آثار گناهان را درهم می شکند و آنها را تبدیل به حسنه می سازد، همان گونه که شنجرف ثابت، مس را تبدیل به طلا می کند. از این رو محبت را «اکسیر روح» می دانند؛ زیرا روح های آلوده و روان هائی که بر اثر گناه از خداوند دور شده اند، با محبت اهل بیت علیهم السلام که شفابخش دل ها و حیاتبخش قلب های مرده است، تقرب خود را باز می یابند، و با ترک گناه مقرب در گاه او می شوند.

زیرا در قلبی که سرشار از محبت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر خاندان پاک وحی است، جایی برای گناه باقی نمی ماند؛ بلکه محبت اگر افزایش یابد، می تواند هر گونه گناهی را که محب آن را در گذشته انجام داده نابود نماید و مانع انجام گناه در آینده شود. زیرا مانع بودن برای انجام گناه، آسانتر از برطرف نمودن آثار گناهان گذشته است.

راز این مسئله این است، کسی که کاملاً محب و دوستدار و شیفته اهل بیت عصمت علیهم السلام باشد، محبوب خدا و مقرب عندالله است و وقتی که انسان محبوب و مقرب نزد خداوند شود، در حصن حول و قوه او قرار می گیرد. یعنی خداوند میان او و گناه، حائل ایجاد می کند و همچنین کاری را که خدا انجام آن را بخواهد،

در وی نیرو و قوه انجام آن را ایجاد می نماید و او را موفق به انجام آن عمل می سازد. این است معنای «لا حول و لا قوه إلا بالله». به این جهت برخی، محبت و دوستی با خاندان وحی را مؤثرترین راه سیر و سلوک شمرده اند.

بنابر روایت مفصلی که مرحوم علامه مجلسی - در بحار الأنوار ج ۷۰ ص ۲۵ - از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، محب - اگر به مقام عالی محبت راه یابد - اگر چه راه علماء و سیره حکماء و طریقه صدیقین را طی نکرده و روش خود را روش آنان قرار نداده باشد؛ ولی در عین حال همه نتایجی را که علماء و حکماء و صدیقین بدست آورده اند، دارا می شود.

این گونه آثار در صورتی است که محبت، بسیار شدید باشد نه همچون محبت هائی که دوستان اهل بیت علیهم السلام نوعاً دارای آن هستند. این گونه محبت دارای چنان اهمیتی است که در آن روایت، امام صادق علیه السلام تصریح فرموده اند که دارا بودن آن، نه تنها پرثمرترین طریقه سیر و سلوک می باشد؛ بلکه تنها راهی است که در آن خطر وجود ندارد و حال آن که روش حکماء و علماء و صدیقین طبق آن روایت، چنین نیست.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الْحُكَمَاءَ وَرَثُوا الْحِكْمَةَ بِالصَّمْتِ، وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثُوا الْعِلْمَ بِالطَّلَبِ وَإِنَّ الصَّادِقِينَ وَرَثُوا الصِّدْقَ بِالْخُشُوعِ وَطُولِ الْعِبَادَةِ فَمَنْ أَخَذَهُ بِهِدْيِ الْمُسِيرَةِ إِمَّا أَنْ يَسْفَلَ وَإِمَّا أَنْ يَرْفَعَ وَأَكْثَرَهُمُ الَّذِي يَسْفَلُ وَلَا يَرْفَعُ، إِذَا لَمْ يَرَعْ حَقَّ اللَّهِ وَلَمْ يَعْمَلْ بِمَا أَمَرَ بِهِ، فَهَذِهِ صِفَةُ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَلَمْ يُحِبَّهُ حَقَّ مَحَبَّتِهِ، فَلَا يَغْرَتُكَ صَلَاتُهُمْ وَصِيَامُهُمْ وَرَوَايَاتُهُمْ وَعُلُومُهُمْ، فَإِنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ. (۱۶۰)

حکماء، حکمت را

به وسیله سکوت و علماء، علم را به وسیله طلب نمودن و صدیقین، صداقت را به خشوع و عبادت طولانی بدست می آورند. پس هر کسی این مسیر را بپیماید؛ یا تنزل می کند و یا بلند مرتبه می گردد و اکثر آنان اگر حق خداوند را رعایت نکنند و به آنچه امر شده اند عمل نمایند، تنزل می کنند و این خصلت کسی است که خدا را حقیقتاً نشناخته باشد و او را به حقیقت محبت دوست نداشته باشد. پس نمازها و روزه ها و روایات و علوم آنها، تو را فریب ندهد که آنان حماران وحشی هستند!

همانگونه که در این روایت تصریح شده است علماء، حکماء و صدیقین مورد انتقاد قرار گرفته اند که خداوند را حقیقتاً نشناخته اند و به حقیقت دوستی خداوند را در دل قرار نداده اند.

اگر محبت در مقام محبت به مراحل عالی راه یافت و قلب خود را که حرم الله است، مملوّ از محبت خداوند و اهل بیت عصمت علیهم السلام نمود؛ تا وقتی که محبت شدید آنان را در دل دارد، امکان تنزل در او وجود ندارد.

تنها موردی که برای محبت امکان استبدال وجود دارد، موردی است که آنان اصل محبت را از دست بدهند و گرنه تا وقتی که محبت در قلب محبت ریشه دوانده است، او در مسیر ترقی و تکامل قرار دارد نه تنزل و سقوط.

راز این نکته آن است که، همان گونه که گفتیم محبت و شوق شدید، مانند مغناطیس است و تا وقتی محبت وجود دارد، محبت را به سوی محبوب جذب می کند و آن گاه که او مجذوب محبوب شد، سنخیت در او پیدا می شود و آثار و صفات محبوب در

محبّ پیدا می شود. از این جهت در این روایت، محبّت خدا و اولیاء خدا را، بهترین راه و بی خطرترین سیر برای افرادی که مایل به سیر و سلوک هستند، معرفی نموده اند.

در بعضی از روایات دیگر نیز محبّین مقدم بر همه افراد دیگر ذکر شده اند، همان طور که در اخبار حضرت داود آمده است که خداوند می فرماید:

مَا أَحَبَّنِي أَحَدٌ أَعْلَمُ ذَلِكَ يَقِينًا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا قَبْلَتَهُ لِنَفْسِي وَأَحَبُّنِي حُبًّا لَا يَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي، مَنْ طَلَبَنِي بِالْحَقِّ وَجَدَنِي وَمَنْ طَلَبَ غَيْرِي لَمْ يَجِدْنِي... (۱۶۱)

دوست ندارد مرا احدی که بدانم واقعاً این محبّت از قلب او سرچشمه می گیرد، مگر آن که او را برای خود می پذیرم و دوست دار او می شوم؛ بطوری که احدی از خلق من، بر او مقدم نمی شود. کسی که حقیقتاً مرا طلب کند، می جوید مرا و کسی که غیر مرا طلب کند، مرا نمی یابد.

از این حدیث قدسی متوجه می شویم، کسانی را که امام زمان عجل الله تعالی له الفرج - که جانشین و نماینده خداوند می باشند - به عنوان خدمتگزار خود قبول فرموده اند و آنان را از میان مردم به نعمت مصاحبت خود مشرف ساخته و بر دیگران مقدم نموده اند، کسانی هستند که در راه محبّت از همه مردم پیشقدم تر و به عالی ترین مراحل محبّت نائل شده اند.

موجودات آسمانی و محبّت خاندان وحی

نه تنها عظمت این بزرگواران، بلکه عزّت و شرافت همه شرافتمندان جهان هستی، به خاطر محبّت و علاقه ای است که به اهل بیت عصمت علیهم السلام دارند. حتی ملائکه مقرب درگاه خداوند، شرافت خود را بوسیله محبّت آن بزرگواران بدست آورده اند. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

هَلْ شَرَفَتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا بِحُبِّهَا لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَقَبُولِهَا لَوْلَايَتِهِمَا؟... (۱۶۲)

آیا شرافت ملائکه، جز به خاطر محبّتی

است که آنها به محمد و علی صلوات الله علیهما و پذیرش ولایت آن دو دارند؟

این فرمایش صراحت دارد بر این که شرافت ملائکه به خاطر علاقه ای است که به پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما دارند.

آئینه مهر روشن از یاد علی است

اوراد ملک بر آسمان ناد علی است

گر چه این روایت در مورد ملائکه است ولی روایات دیگری گواه بر این حقیقت است که همه اهل آسمانها اعم از ملائکه و غیر آنها، از دوستداران خاندان وحی هستند و به وسیله محبت آنان، به تقرب خود نزد خداوند می افزایند. زیرا همان گونه که گفتیم، محبت صفات محبوب را در محب جلوه گر می سازد. ویکی از صفات اهل بیت عصمت علیهم السلام، قرب آنان به خداوند متعال است. از این رو موجودات آسمانی محبت آن بزرگواران را مایه تقرب خود می دانند.

در یکی از زیارات جامعه که از اهل بیت عصمت علیهم السلام روایت شده، می خوانید:

يَتَقَرَّبُ أَهْلُ السَّمَاءِ بِحُبِّكُمْ وَبِالْبِرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ. (۱۶۳)

اهل آسمان، به وسیله محبت شما و دوری جستن از دشمنان شما (به خدا) تقرب می جویند.

اوصاف علی است که انتهایش نبود

مدّاح علی به جز خدایش نبود

تا حشر «ادیب» اگر ز وصفش خوانی

یک حرف ز دفتر ثنایش نبود

تقرب به خداوند چه آثاری دارد؟

اکنون برخی از آثار مهم و شگفت انگیزی را که بر اثر تقرب به خداوند ایجاد می شود بیان می کنیم.

از نشانه های تقرب به خداوند و اهل بیت اطهار علیهم السلام، به کار افتادن چشم و گوش باطنی و بدست آوردن قدرت های روحی و معنوی است؛ زیرا آن گاه که انسان از جهت تقرب معنوی به خداوند، پیشرفت نمود، مورد محبت خدا قرار می گیرد و محبوب خدا می شود و آن گاه که

انسان محبوب خدا شود، از قدرتهای معنوی برخوردار می گردد.

امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل فرمودند که خداوند فرموده است:

مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرْضَيْدًا لِمُحَارِبَتِي، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَزِيدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُجِبَّهُ فَإِذَا أُجِبْتُهُ، كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصِيرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، إِنْ دَعَانِي أُجِبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ. (۱۶۴)

هر کس به یکی از اولیاء من توهین کند، برای جنگیدن با من در کمین نشسته است، و هیچ بنده ای مقرب به من نمی شود، بوسیله چیزی که محبوبتر باشد از واجباتی که بر او واجب نموده ام. و او بوسیله نافلة بسوی من مقرب می شود تا محبوب من می گردد و آن گاه که او را دوست بدارم، گوش او می شوم که بوسیله آن می شنود و چشم او می شوم که بوسیله آن می بیند و زبان او می شوم که با آن نطق می کند و دست او می شوم که با آن اعمال قدرت می کند، اگر مرا بخواند او را جواب می دهم و اگر از من چیزی درخواست کند، به او عطا می کنم.

همه این اموری که در این حدیث آمده است، بر اثر تقرب به خدا ایجاد می شود. بنابراین شنیدن اصوات آسمانی، دیدن چهره های ملکوتی، پی بردن به رازها و حکمتهای الهی، انجام امور مشکل با دست قدرت حق و استجاب دعا، از عنایاتی است که سرانجام، شامل حال مقربین در گاه خداوند و اهل بیت اطهار علیهم السلام و افرادی که مورد محبت خدا و اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته اند، می شود.

دوستی اهل بیت علیهم السلام با دوستان خود

با دوستی و محبتی که نسبت به اهل بیت علیهم السلام

در دل خود جای می دهیم، محبت و دوستی خود را نیز در قلب آن بزرگواران قرار می دهیم؛ زیرا آنان که محب و شیفته خاندان وحی هستند، محبوب آن بزرگواران نیز هستند.

حیث بن معتمر می گوید: خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم و عرض کردم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، كَيْفَ أَمْسَيْتَ؟ قَالَ: أَمْسَيْتُ مُحِبًّا لِمُحِبِّينَا وَمُبْغِضًا لِمُبْغِضِينَا... (۱۶۵)

سلام بر شما ای امیر مؤمنان و رحمت خدا و برکات او بر شما باد، شب را چگونه صبح نمودید؟

حضرت فرمودند: شب را به پایان رساندم در حالی که دوست دارِ دوستانمان و دشمنِ دشمنانمان بودم.

آن گاه که محبت انسان، در قلب اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد، محبوب خداوند نیز می شود و محبت خداوند در قلب او جای می گیرد و هر گاه محبت خداوند در او به حدی شدید شود که محبت مخلوق جایگزین محبت خداوند نشود، دیدگان باطنی او باز می شود و با اولیاءالله آشنا می شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: در شب معراج خداوند به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

مَنْ عَمِلَ بِرِضَايَ الزِّمَّةِ ثَلَاثَ خِصَالٍ: أَعْرَفُهُ شُكْرًا لَا يَخَالِطُهُ الْجَهْلُ، وَذَكَرًا لَا يَخَالِطُهُ النِّسْيَانُ، وَمَحَبَّةً لَا يُؤَثِّرُ عَلَيَّ مَحَبَّتِي مَحَبَّةَ الْمَخْلُوقِينَ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ، وَأَفْتَحَ عَيْنَ قَلْبِي إِلَى جَلَالِي وَلَا أُخْفِي عَلَيْهِ خَاصَّةَ خَلْقِي... (۱۶۶)

کسی که به رضای من عمل نماید، او را به داشتن سه خصلت ملزم می نمایم:

۱- او را آگاه و آشنا می کنم به داشتن حالت شکر که با ناآگاهی همراه نباشد.

۲- و به یادی که فراموشی در آن نباشد.

۳- و به دارا بودن محبت من که دوستی مخلوقین در آن تأثیر نگذارد.

پس هر گاه که مرا دوست داشته باشد، من نیز او را دوست می دارم و دیده دل او را به سوی جلال خودم

می گشایم و خواص خلق خود را از او مخفی نمی کنم.

بنابراین یکی از نشانه های محبت خدا، این است که انسان با اولیاء الله و خواص خلق خداوند آشنا می شود و آنان را می بیند.

عده ای از مردم که جویای زیارت و دیدن امام عصر ارواحنا فداه - در خواب یا بیداری - هستند، به خاطر محبت شدید آنان است. زیرا محبت، اشتیاق ملاقات با محبوب را در انسان زیاد می کند.

حضرت ابراهیم از مردن کراهت داشت، خداوند به عزرائیل فرمود به حضرت ابراهیم بگو:

هَلْ رَأَيْتَ حَبِيبًا يُكْرِهُ لِقَاءَ حَبِيبِهِ؟ إِنَّ الْحَبِيبَ يُحِبُّ لِقَاءَ حَبِيبِهِ. (۱۶۷)

آیا دیده ای دوستی از دیدن دوست خود کراهت داشته باشد؟ براستی که دوست، به ملاقات حبیب خود علاقه دارد.

برخی از آنان که در زمان حضور اهل بیت عصمت علیهم السلام زندگی می کردند و از شهر و دیار آن بزرگواران دور بودند، دلهایشان در یاد آنان و عشق دیدارشان پر می زد، همان گونه که اویس شوق دیدار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در قلب و جانش جای گرفته و پیاپی سیمای تابناک آن حضرت را در صفحه خیال خود ترسیم می نمود.

و در این روزگار که تنها بازمانده معصومین، حضرت بقیه الله الأعظم ارواحنا فداه که سر خداوند در جهان هستی می باشند، در پرده استتار به سر می برند شیفتگان آل الله در آرزوی دیدار سیمای آن حضرت می باشند، این امید و آرزو بر اساس همان محبت و علاقه ای است که اینان به آن بزرگوار دارند، زیرا بنا به گفتار خداوند «إِنَّ الْحَبِيبَ يُحِبُّ لِقَاءَ حَبِيبِهِ» هر محبتی دوست دارد، سیمای حبیب خود را ببیند.

گرچه یوسف به کلافی نفروشد به ما

بس همین فخر که ما هم ز خریدارانیم

وظیفه دوستان خاندان وحی

۱- ایجاد مودت

محبت و دوستی با

اهل بیت علیهم السلام باید چنان عمیق باشد که در اعماق جانتان ریشه دوانده و سراسر وجود شما را فرا گیرد؛ بصورتی که وسیله تقرّب و نزدیک شدن شما به آن بزرگواران شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الْمَوَدَّةُ قَرَابَةٌ مُسْتَفَادَةٌ. (۱۶۸)

مودّت، آن گونه محبتی است که از آن قرابت و نزدیک بودن بدست آید.

یعنی محبت باید آن قدر افزایش یابد که شما را به محبوب نزدیک نماید. اگر محبت تا این حدّ فزونی یافت، آن را «مودّت» می گویند. بنابراین مودّت، همان محبت افزایش یافته است که باعث قرب روحی می شود.

این گونه محبت نسبت به اهل بیت علیهم السلام وظیفه همه مردم است. ما باید آن قدر به محبت و آل محمّد صلوات الله علیهم اجمعین محبت داشته باشیم که وسیله قرب ما به اهل بیت علیهم السلام شود. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۱۶۹)

بگو به مردم برای انجام رسالت از شما پاداشی نمی خواهم، جز داشتن مودّت به ذوی القربی.

طبق این آیه، بر همه مردم واجب است که آن گونه به اهل بیت عصمت علیهم السلام محبت و علاقه داشته باشند که باعث قرب روحی و معنوی به آن بزرگواران شود. این یک وظیفه عمومی برای همه انسانها است.

۲- دوستی با دوستان اهل بیت علیهم السلام

دوستی با اهل بیت علیهم السلام به دوست داشتن آنان پایان نمی پذیرد، بلکه پس از دوستی آنان باید دوستان آن بزرگواران را نیز دوست بدارید و به آنان علاقه مند باشید.

حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند:

أَحِبُّوا مَوَالِينَا مَعَ حُبِّكُمْ لَنَا. (۱۷۰)

دوست بدارید دوستان ما را با محبتی که به خاندان ما دارید.

زیرا دوستی دوستان آنان، ملازم با دوستی خود آنان است.

۳- برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام

اگر در قلب انسان محبت آن بزرگواران - که هستی همه مخلوقات به برکت وجود آنان است - جای گرفت؛ دیگر امکان

ندارد، دوستی دشمنان آنان را پذیرا شود. زیرا محبت اهل بیت علیهم السلام با دوستی دشمنان آنان سازگار نیست؛ چون در شعور ظاهری و خودآگاه انسان ممکن است محبت دوشیء مخالف وجود داشته باشد.

بنابراین در شعور ظاهری و یا ذهنی ممکن است کسی هم دوستی اهل بیت رسالت علیهم السلام را داشته باشد و هم دوستی گمراهان را؛ ولی از نظر قلبی و باطنی این گونه نیست. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

لَا يَجْتَمِعُ حُبُّنَا وَحُبُّ عَدُوِّنَا فِي جَوْفِ إِنْسَانٍ، اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» (۱۷۲)(۱۷۱)

محبت ما خاندان، با محبت دشمنان ما در قلب انسان جمع نمی شود. خداوند می فرماید: قرار نداده است خدا برای مرد، دو قلب در یک بدن.

زیرا دوستی اهل بیت عصمت علیهم السلام و محبت دشمنان آنان، همانند آب و آتش هستند و در یک جا جمع نمی شوند.

نظیر این روایت را ابی جارود از امام باقرعلیه السلام نقل کرده است.

أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» «فَيَحِبُّ بِهَذَا وَيُبْغِضُ بِهَذَا، فَأَمَّا مُحِبُّنَا فَيُخْلِصُ الْحُبَّ لَنَا كَمَا يُخْلِصُ الذَّهَبَ بِالنَّارِ لَا

كَدِرَ فِيهِ.

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ حُبَّنَا، فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبَهُ فَإِنْ شَارَكَهُ فِي حُبِّنَا حُبٌّ عَدُوْنَا، فَلَيْسَ مِنَّا وَلَسْنَا مِنْهُ وَاللَّهُ عَدُوُّهُمْ وَجِبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَاللَّهُ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ. (۱۷۳)

ابی جارود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در پیرامون فرمایش خداوند که می فرماید: در جوف هیچ مردی خدا دو قلب قرار نداده است، فرمودند: انسان دارای دو قلب نیست تا با یکی دوست بدارد و به وسیله دیگری دشمن داشته باشد. دوستدار ما دوستی ما خاندان را از همراه بودن با محبت دشمنان ما، خالص می کند؛ همان گونه که آتش طلا را خالص می کند بطوری که در او کدورت نباشد.

هر کس می خواهد بداند که دارای محبت ما خاندان هست یا نه؟ قلب خود را آزمایش نماید؛ پس اگر با دوستی ما محبت دشمنان ما را داشت، او از ما نیست و ما از او نیستیم. خداوند و جبرئیل و میکائیل دشمن این گونه افراد هستند و خداوند دشمن برای کافران است.

بنابراین از نشانه های محبتی که همراه با پیروی و اطاعت اهل بیت علیهم السلام است، جذب شدن انسان بسوی آن بزرگواران و انزجار از دشمنان آنان می باشد. انسان به وسیله این گونه محبت، مجذوب و شیفته اهل بیت علیهم السلام می شود؛ به طوری که به جز محبوب و آنچه او دوست دارد، نمی اندیشد. این گونه حالات بر اثر جذب محبّ به سوی محبوب است.

جناب خدیجه علیها السلام هنگام مسافرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می گفت:

قَلْبُ الْمُحِبِّ إِلَى الْأَحْبَابِ مَجْدُوبٌ

وَجِسْمُهُ بِيَدِ الْأَشْقَامِ مَنهُوبٌ (۱۷۴)

قلب محبّ مجذوب احباب می شود، در حالی که جسم او به دست بیماری ها گرفتار است.

وقتی که شما بر اثر پیشرفت در محبت و ازدیاد دوستی آل الله، مجذوب

آن بزرگواران شدید؛ از غیر آنان بیزار می شوید. به این جهت حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

... إِنَّ أَضَلَ الْحُبِّ، التَّبَرُّي عَنْ سِوَى الْمَحْبُوبِ. (۱۷۵)

اصل محبت، دوری جستن از غیر محبوب است.

و وقتی که شما از غیر محبوب دوری نمودید، محبوب را بر غیرش مقدم می دارید. حضرت امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند:

دَلِيلُ الْحُبِّ اِيْتَارُ الْمَحْبُوبِ عَلَي مَا سِوَاهُ. (۱۷۶)

دلیل دارا بودن محبت، ترجیح دادن محبوب بر غیر اوست.

این گونه محبت ها، شما را در اوج معنویت و نورانیت قرار می دهد؛ بطوری که بر اثر آن عنایات اهل بیت علیهم السلام به سویتان متوجه می شود و شما را موجودی معنوی و ملکوتی می سازد و به این جهت نفرت و برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام در قلب شما افزوده می شود.

۴- پیروی از خاندان وحی

خاندان وحی از دوستان خود بیش از دیگران، انتظار خودسازی و رفتار خدا پسندانه دارند. از نظر اهل بیت علیهم السلام کسانی که محبت و دوستی آن خاندان را در اعماق وجود خویش پرورانده اند، باید رفتار اهل بیت علیهم السلام را سرمشق زندگی خود قرار داده و بر تقوا و پرهیزکاری خود بیفزایند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ أَحَبَّنَا فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِنَا وَلْيَتَجَلَّبَبِ الْوَرَعَ. (۱۷۷)

کسی که ما را دوست دارد، باید به رفتار ما عمل کند و لباس پرهیزکاری را بپوشد.

آن گاه که محبت خاندان وحی از ظاهر گذشته و در اعماق وجود و هستی انسان ریشه دوانده باشد، منشأ تقوا و عمل صالح می شود.

محبت کامل نسبت به اهل بیت علیهم السلام همیشه با عمل صالح، همراه است. کسانی که محبتشان بیشتر است، معمولاً برای انجام کارهای پسندیده و صالح نیز بیشتر زحمت می کشند. به همین جهت حضرت امام رضا علیه السلام می فرمایند:

لَا تَدْعُوا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَالْعِبَادَةَ اِتِّكَالاً

عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالتَّسْلِيمِ لِأَمْرِهِمْ إِتْكَالًا عَلَى الْعِبَادَةِ، فَإِنَّهُ لَا يُقْبَلُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ. (۱۷۸)

عمل صالح و کوشش در عبادت را، به خاطر تکیه بر دوستی آل محمد علیهم السلام ترک نکنید و محبت آنان و تسلیم بودن نسبت به آنان را به خاطر اعتماد بر عبادت رها نکنید که یکی از آن ها، بدون دیگری قبول نمی شود.

چگونه می شود انسان، شوق و محبت شدید نسبت به اهل بیت علیهم السلام داشته باشد؛ ولی مشغول کاری باشد که آنان نمی پسندند و یا اعمالی را که آنان می پسندند، رها کند و اعتنائی به آن ننماید.

دوست واقعی و محب حقیقی، کسی است که پیرو محبوب و مطیع او باشد.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ

إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ (۱۷۹)

اگر محبت تو صادقانه باشد، او را اطاعت می کنی؛ زیرا که محب مطیع کسی است که او را دوست دارد.

این گونه محبتها که همراه و همگام با اطاعت و پیروی اهل بیت علیهم السلام است، مایه خوشنودی آن بزرگواران می باشد. به این جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

فَأَصْبَحْنَا نَفْرُحُ بِحُبِّ الْمُحِبِّ لَنَا. (۱۸۰)

صبح کردیم در حالی که خوشحال هستیم به خاطر محبتی که دوستان به ما دارند.

آری آنان که در پی رسیدن به مقامات عالی هستند و اهداف بزرگ را در سر می پروراند، باید بدانند هر کس که گنج می خواهد رنج باید ببیند. آن کس که در اندیشه بدست آوردن مقامات بزرگ است، باید در پی بارور شدن افکارش بپا خیزد و آنچه را که در راه رسیدن به مقصود لازم است، انجام دهد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ أَحَبَّ الْمَكَارِمَ، اجْتَنَّبَ الْمَحَارِمَ. (۱۸۱)

آن کس که خواهان مکرمات ها است، از کارهای حرام دوری می گزیند.

در اخبار حضرت داود

آمده است که خداوند می فرماید:

مَا لِأَوْلِيَائِي وَالْهَمِّ بِالْدُّنْيَا، إِنَّ الْهَمَّ يُذْهِبُ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي مِنْ قُلُوبِهِمْ، يَا دَاوُدُ إِنَّ مَحَبَّتِي مِنْ أَوْلِيَائِي أَنْ يَكُونُوا رُوحَانِيْنَ لَا يَعْتَمُونَ. (۱۸۲)

دوستان مرا با هم و غم دنیا چکار؟ زیرا که هم دنیا، شیرینی مناجات مرا از قلب آنان می برد. آنچه را که من از اولیایم دوست دارم؛ این است که افرادی روحانی باشند و به غم دنیا نپردازند.

بنابراین دوستان خدا و اهل بیت علیهم السلام، نباید با سرگرم شدن در مسائل دنیوی، زندگی خود را سپری نمایند؛ زیرا دنیا پرستی و علاقه های مادی، بزرگترین وسیله ای است که انسان را از درگاه خداوند دور می کند. تقرّب را از او می گیرد و محبت خدا و اهل بیت علیهم السلام را نسبت به او کاهش می دهد. ولی علاقه مند بودن به مسائل معنوی و در پی حقائق عالم معنی بودن، انسان را محبوب خدا و ائمه هدی علیهم السلام می نماید.

۵ - محبت اهل بیت علیهم السلام را در قلب دیگران تقویت کنید

یکی دیگر از نشانه های مهمّ دوستداران اهل بیت علیهم السلام این است که محبت و دوستی آن بزرگواران را با رفتار و گفتار خود، در دل مردم جای دهند. و به صورتی در میان اجتماع زندگی کنند که مردم را به سوی اهل بیت علیهم السلام جذب کنند، نه آن که - خدای نکرده - باعث انزجار و بغض آنان در قلب مردم شوند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً حَبَّبْنَا إِلَى النَّاسِ وَلَمْ يُغَضَّنَا إِلَيْهِمْ. (۱۸۳)

خدا رحمت کند شخصی را که محبت ما را در قلب مردم ایجاد کند و دشمنی ما را در آنان بوجود نیاورد.

با بحثی که در مورد آثار محبت کردیم، روشن شد که با ایجاد محبت شدید در قلب مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام بزرگترین زمینه

ایجاد تقوا و ایمان و ترک گناه در آنان فراهم می شود. بنابراین شیفتگان محمد و آل محمد علیهم السلام باید به هر طریقی که می توانند، دوستی و محبت آن بزرگواران مظلوم را در قلب مردم جای دهند.

محبت صادقانه

محبت و دوستی را نشانه هایی است که با آنها می توان دوستان را شناخت و میان افرادی که محبت آنان صادقانه است، با دیگران فرق گذاشت. از آنجا که محبت اکسیر است؛ آثاری را در محبت ایجاد می کند که نشان دهنده ارزش محبوب است. آنان که از نیروی «فراست» برخوردارند، درک می کنند که محبت، دوستی و محبت چه فردی را در دل خود جای داده است و علاقه چه کسی را در قلب خود نهفته است؟ زیرا آنان از رفتار، گفتار، کردار و حرکات وی، محبوب او را می شناسند.

هر چه محبت و دوستی بیشتر باشد، نشانه های محبوب در محبت بیشتر جلوه گر می شود. گاهی محبت چنان شدید می شود که محبت محبوب را بر خویشتن با همه وجود و هستی اش مقدم می دارد. این گونه محبت، نشانه اعتقاد و ایمان محبت نسبت به محبوب است.

دوستی شما با خاندان وحی، اگر در این حد باشد، نشانه ایمان کامل شما به خداوند است. این گفتار از فرمایشات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است:

لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ، وَيَكُونَ عِزَّتِي أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ عِزَّتِهِ، وَيَكُونَ أَهْلِي أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ، وَيَكُونَ ذَاتِي أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ ذَاتِهِ. (۱۸۴)

بنده ایمان نمی آورد تا آن که من محبوبتر باشم به او از خودش و عزت من محبوبتر باشد نزد او، از عزت خودش و اهل من محبوبتر باشند نزد او از اهل او، و ذات من محبوبتر باشد

نزد او از ذات او.

کسی که محبتش در این حد باشد، یقیناً دارای محبت صادقانه است.

مرد کوفی که اکنون جریان جالب او را می آوریم از کسانی است که صادقانه پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام و فرزندانشان را بر خود و خانواده اش مقدم می داشت:

در کوفه مردی می زیست بسیار ثروتمند که به سادات کمکهای فراوان می نمود. در دفتر خود حسابی به نام امیرالمؤمنین علیه السلام داشت، هر گاه یکی از آنان از او جنسی خریداری می کرد و قیمت آن را می داد می گرفت، و اگر پول نداشت به غلامش دستور می داد آن را به حساب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بنویسد.

مدتی طولانی گذشت و مرد ثروتمند، فقیر و خانه نشین گشت. او در خانه به دفتر خود رسیدگی می کرد، اگر نام یکی از بدهکاران خود را که زنده بود می دید، کسی را نزد او می فرستاد تا طلب خود را دریافت کند، و اگر از دنیا رفته و مالی از او باقی نمانده بود، اسم او را از دفتر پاک می کرد.

روزی درب خانه نشسته بود و دفتر خود را رسیدگی می کرد؛ ناگهان یکی از ناصبیها از آنجا عبور کرد و به صورت استهزاء و طعنه به او گفت: بدهکار بزرگ تو علی بن ابیطالب با تو چه کرد؟

از این گفتار غم وجود او را فرا گرفت و با اندوه وارد خانه شد. همان شب در خواب دید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در مکانی نشسته اند و امام حسن و امام حسین علیهما السلام در برابر آن حضرت راه می روند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به آن دو فرمودند: پدر شما کجاست؟

امیرالمؤمنین علیه السلام پشت سر پیغمبر بودند، جواب دادند: یا رسول الله من حاضرم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: چرا طلب این مرد را نمی دهی؟ امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ دادند: یا رسول الله این حق دنیای اوست که آورده ام. فرمود: به او بده، آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام کیسه ای که از پشم سفید بود به او داده و فرمود: این حق تو است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به آن مرد فرمودند: این را بگیر و هر یک از فرزندان من نزد تو آمدند و از اجناسی که داری چیزی خواستند به آنان بده که دیگر فقر و احتیاج پیدا نمی کنی.

آن مرد گفت: بیدار شدم در حالی که کیسه پول در دستم بود. همسرم را بیدار کردم و گفتم: چراغ را روشن کن. او چراغ را روشن کرد من کیسه را گشودم و پولها را شمردم. دیدم هزار اشرفی در میان کیسه است.

همسرم گفت: از خدا بترس، مبادا فقر تو را ناگزیر از فریب دادن مردم نموده و یکی از تجار را گول زده و پول او را گرفته ای؟! گفتم: نه والله و جریان خواب را برایش تعریف کردم. آن گاه دفتر خود را باز نمودم و دیدم به حساب امیرالمؤمنین علیه السلام هزار اشرفی نوشته ام نه کمتر و نه بیشتر! (۱۸۵)

به این مناسبت روایت جالبی را از حضرت امام صادق علیه السلام می آوریم. آن حضرت می فرمایند:

مَنْ أَعَانَ فَقِيرَنَا، كَانَ مُكَافَأَهُ عَلَى جَدُّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. (۱۸۶)

کسی که کمک کند به فقیری از ما، پاداش او با جد ماست.

مرد کوفی که محبت صادقانه به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم داشت، به امر آن حضرت پاداش دنیوی خود را دریافت نمود.

محبت‌های دروغین

بعضی از مردم اظهار دوستی و موّدت به خاندان وحی و

رسالت می نمایند و در این باره آن چنان صداقت و یکرنگی از خود نشان می دهند که گویی هیچ گونه احتمال خلافی در میان نیست و سراپای وجودشان را محبت صادقانه اهل بیت علیهم السلام فرا گرفته است؛ ولی آن گاه که در پیرامون رفتار و کردار آنان می اندیشیم و کردارشان را با دستورات خاندان وحی تطبیق می نمائیم؛ می بینیم، که اظهار آنان در دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام و دلسوختگی آنان، خالصانه نیست.

بسیاری از مردم خود را دلباخته و فدائی امام عصر عجل الله تعالی له الفرج می دانند؛ ولی عملاً از پرداختن سهم آن بزرگوار به اهلش، که وسیله رسیدن نعمتهای خداوند به آنان می باشد، اجتناب می کنند! آیا کسی که از صرف مال امام علیه السلام در راه احیاء اهداف مقدّس آن بزرگوار خودداری می کند، می تواند در روزگار ظهور، جان خود را در راه آن حضرت فدا نماید؟

مگر حضرت بقیتهالله ارواحنا فداه در توقیع خود فرموده اند:

لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ اسْتَحَلَّ مِنْ أَمْوَالِنَا دِرْهَمًا. (۱۸۷)

لعنت خدا و ملائکه و همه مردم، بر کسی باشد که درهمی از اموال ما را حلال بداند.

امام باقرعلیه السلام درباره مدعیان محبت اهل بیت علیهم السلام به جابر فرمودند:

يا جابر، أَيَكْتَفِي مَنْ يَنْتَحِلُ التَّشْيِعَ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنا أَهْلَ الْبَيْتِ؟ فَوَاللَّهِ ما شِيعْتُنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَأَطَاعَهُ. (۱۸۸)

ای جابر، آیا کافی است کسی که خود را شیعه جلوه می دهد، بگوید من دارای محبت اهل بیت علیهم السلام هستم. به خدا قسم شیعه ما نیست، مگر کسی که دارای تقوای الهی باشد و از او اطاعت نماید.

از این فرمایش چنین استفاده می کنیم: کسی که از تقوا و اطاعت خداوند بهره مند نیست نباید به اظهار محبت اکتفا

کند.

نتیجه بحث

محبت اکسیر شفابخش و درمان دردهای ویرانگر و خانمان سوز شما است.

کشش و جاذبه ای که در محبت وجود دارد، انسان را به سوی محبوب می کشاند و صفات و حالات او را در محبت ایجاد و تقویت می کند. هر چه محبت بیشتر باشد، جاذبه و تأثیر حالات روحی محبوب در محبت، بیشتر می شود؛ به گونه ای که مورد تقرب محبوب قرار می گیرد. و این معنای مودت است که هر انسانی باید آن را نسبت به خاندان وحی داشته باشد، زیرا که پاداش رسالت، مودت ذوی القربی است.

بنابر این با ارادت و مودت به اهل بیت علیهم السلام روح خود را به پرواز درآورید و به آستان ولایت این خاندان نزدیک شوید؛ تا انوار تابناک ولایت سراسر وجود شما را فرا گیرد و آلودگی ها و تیرگی ها از اعماق وجود شما پاک شود.

لازمه قربت با آن بزرگواران، پیروی از دستورات آنان و برائت و دوری از دشمنان آنان است.

این است محبت صادقانه، که باید آن را در اعماق جان خود و نزدیکان خود ایجاد کنید.

جمعی که دم از مهر و ارادت دارند

در بام شرف، کوس سیادت دارند

چون دست به دامان سعادت زده اند

پا بر سر نام و ننگ عادت زده اند

۱۸ ارزش انتظار

انتظار، از ویژگیهای عالی مردانی است که در راه موفقیت، گام برمی دارند. زیرا بر اساس گفتار گهرباری که خاندان وحی در پیرامون شخصیت مردان بزرگ در دوران غیبت، بیان فرموده اند؛ منتظران راستین ظهور، بافضیلت ترین مردم همه زمانها هستند.

به این جهت گروهی - با برداشت کاملی که از مسأله انتظار دارند - آن را مهم ترین عامل موفقیت، در این روزگار می دانند و معتقدند، انسان می تواند همه عوامل تعالی و تکامل را در «انتظار راستین»

جستجو نموده و به وسیله آن بر فراز آسمان معنویت به پرواز درآید و خود را از مشکلات و گرفتاریهای اجتماعی و گرفتگی های روحی نجات بخشد.

انتظار، به معنای واقعی و کامل آن، حالتی است دشوار، که گویی هاله ای از اسرار، آن را احاطه کرده است و اندک مردمانی وارسته، به کمال آن راه یافته اند و از بافته های دشمنان سرتافته اند. (۱۸۹)

زیرا انتظار در مرحله عالی و نهائی آن - که در اصحاب خاص امام زمان ارواحنا فداه وجود دارد - به معنای آمادگی و کمک - با استفاده از قدرتهای غیر عادی - برای پیاده کردن نظام آسمانی و خدمتگزاری در حکومت ملکوتی حضرت بقیهالله ارواحنا فداه است.

انتظار، در هر مرحله ای که تحقق پذیرد، یک نوع استمداد باطنی از عالم غیب و راه تقرّب به خداوند است و اگر تداوم یافته و تکامل یابد، با مرور زمان تیرگیهایی که در اعماق وجود انسان وجود دارد و در نفس و ضمیر ناخودآگاه او قرار گرفته است، نابود می کند و دریچه هایی از نور و روشنایی را در باطن انسان روشن می سازد و از این طریق راه تکامل را به سوی او می گشاید. زیرا انتظار، حالت آمادگی در تمام ابعاد لازم است و توجّه باطن را به سوی جهانی از صفا، صمیمیت و نورانیت جذب می کند. جهانی که همه قدرت ها و توانایی های اهریمنی و شیطانی در آن نابود می شود و انوار الهی بر اعماق جان همه انسانهای سراسر گیتی می تابد.

با توجه به این حقیقت، می گوئیم: کسی به مراحل عالی صراط انتظار گام نهاده است، که دارای قدرتهای خارق العاده باشد. زیرا همان گونه که می دانیم؛ حکومت امام عصر ارواحنا فداه، یک حکومت

ملکوتی و فوق العاده می باشد - که درک کامل آن برتر از قدرت اندیشه ما است - و باید یاورانی پروانه وار گرداگرد حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه جمع گشته و در صف مقدم به یاری آن بزرگوار بپردازند که خود مرد راه باشند و قدرت اطاعت فرمانهای ملکوتی آن بزرگوار را که نیاز به داشتن قدرتهای خارق العاده دارد (۱۹۰)، داشته باشند.

روایاتی که اوصاف و ویژگیهای سیصد و سیزده تن از یاوران ممتاز امام عصر ارواحنا فداه را بیان می کنند، آنان را دارای قدرتهای روحی و غیر عادی - حتی در زمان غیبت - معرفی می نمایند.

عوامل انتظار

اشاره

ما باید سعی کنیم از حقیقت معنای انتظار آگاهی یافته و این حالت را در خود و دیگران ایجاد کنیم.

برای فراگیر شدن مسئله انتظار و آموختن و جلوه دادن عظمت آن به دیگران، راه های گوناگونی وجود دارد که با استفاده از آنها، می توانیم حالت انتظار را در جامعه ایجاد نمائیم و در ژرفای وجود آنان، بذر انتظار را بارور سازیم. اینک بعضی از مهمترین راه هایی را که به وسیله آنها جامعه به سوی مسئله انتظار گرایش پیدا می کند، یاد آور می شویم.

۱ - آشنایی با مقام عظیم ولایت و شناخت عظمت امام زمان علیه السلام.

۲ - آشنایی با آثار شگفت انتظار به معنای کامل و مراحل عالی آن.

۳ - آشنایی با اوصاف و ویژگیهای اصحاب امام عصر ارواحنا فداه، که به مرحله عالی انتظار رسیده و از قدرتهای عظیم روحی برخوردار شده اند و فرمانهای امام زمان ارواحنا فداه را انجام می دهند.

۴ - آشنایی با آینده انسان و جهان، تحولات عظیم و دگرگونیهای مهمی که در زندگانی مردم زمان ظهور، واقع می شود.

(۱۹۱)

معرفت به مقام

امام زمان ارواحنا فداه، شناخت یاوران بزرگ آن حضرت، و تکمیل عقلها و تکامل علمی، ارتباط با عالم نامرئی و غیب، شناخت موجودات ناشناخته، سفر به آسمان و فضاهاى دور و مسائلى ديگر از اين قبيل، مردم را به سوى مسئله ظهور امام عصر عَجَلُ اللّٰهِ تَعَالَى لَهُ الْفَرَجُ فرا مى خواند و حالت انتظار و آمادگى براى دولت پرشكوه و اسرارآمى آن حضرت را در آنان ايجاد مى كند.

علم و آگاهى از اين گونه حقائق، شور و نشاط را در دل و جان همه مردمان پاك طينت، به وجود مى آورد و آنان را شيفته آن روزگار پرشكوه مى كند و حالت انتظار و توقّع ظهور را كه از وظائف مسلم هر انسان است، در جامعه ايجاد مى كند. اينك به توضيح مطالب ياد شده مى پردازيم:

۱ - آشنایى با مقام امام زمان ارواحنا فداه

آشنایى با خصوصیات و اوصاف امام زمان ارواحنا فداه، و توجه به وجود باعظمت آن بزرگوار، عامل مهمی برای ايجاد حالت انتظار است.

زيرا توجه به اين نکته كه اکنون در سراسر گیتی و در تمامی جهان آفرینش، كسى به جز آن بزرگوار شایسته رهبرى و اصلاح عالم هستی نیست، انسان را به سوى آن حضرت جذب مى كند. آن بزرگوار آخرين ذخيره الهی و تنها بازمانده اميران جهان هستند كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام درباره آنان مى فرمايند:

عِلْمُ الْأَنْبِيَاءِ فِي عِلْمِهِمْ وَسِرُّ الْأَوْصِيَاءِ فِي سِرِّهِمْ وَعِزُّ الْأَوْلِيَاءِ فِي عِزِّهِمْ، كَالْقَطْرَةِ فِي الْبَحْرِ وَالذَّرَّةُ فِي الْقَفْرِ. (۱۹۲)

علم پیامبران، در برابر دانش آنان و سِرّ اوصیاء، در برابر سِرّ آنان و عِزّت اولیاء، در برابر عِزّت آنان، همچون قطره ای در دریا و همانند ذره ای در میان بیابان است.

اینك ما كه در زمان آخرين نفر از اين خاندان هستيم، وظیفه داريم

با توجه به حضرتش و با پیروی از خواسته های هدایتگر آن بزرگوار، خود را از تباهی و غفلت نجات دهیم و در انتظار فرا رسیدن حکومت آن حضرت که پرچم هدایت و عدالت را بر افلاک می زند، روز شماری کنیم.

اگر کسی در این روزگار آن حضرت را بشناسد و از امدادهای غیبی امام زمان عجل الله تعالی فرجه در «زمان غیبت»، آگاهی داشته باشد و با تحولاتی که آن بزرگوار در «زمان ظهور» در سراسر گیتی در انسان و جهان ایجاد می نمایند آشنا باشد، همیشه به یاد آن بزرگوار خواهد بود و همان گونه که امر فرموده اند (۱۹۳) در انتظار طلوع خورشید ولایت بسر خواهد برد.

معرفت، در چنین انسانی، زنگار غفلت را از قلبش می زداید و صفا و نورانیت را جایگزین آن می نماید. اینک به روایت جالبی که نشانگر امدادهای غیبی آن حضرت در زمان غیبت می باشد، توجه کنید. جابر جعفی از جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که آن حضرت فرمودند:

... ذَاكَ الَّذِي يَفْتِيحُ اللَّهُ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَأَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ إِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ.

قال: فقال جابر: يا رسول الله فهل ينتفع الشيعة به في غيبته؟ فقال صلى الله عليه وآله وسلم: اي والذي بعثني بالنبوة أنهم لينتفعون به ويستضيئون بنور ولايته في غيبته كارتفاع الناس بالشمس، وإن جللها السحاب، يا جابر، هذا مكنون سر الله ومخزون علمه فاكتمه إلا عن أهله. (۱۹۴)

... اوست (حضرت مهدی ارواحنا فداه) که خداوند - که یادش بزرگ باد - با دستان او مشرق ها و مغرب های زمین را می گشاید. اوست

کسی که از شیعه و اولیائش غایب می شود، بطوری که ثابت قدم نمی ماند بر عقیده به امامت او، مگر کسی که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان نموده باشد.

جابر جعفی می گوید: جابر بن عبدالله انصاری به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آیا شیعیان در زمان غیبت، از او بهره مند می شوند؟

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در جواب فرمودند: آری به خدائی که مرا به رسالت مبعوث نموده، آنان به وسیله او بهره مند می شوند در زمان غیبت او، و به وسیله نور ولایت او روشنایی می یابند، همان گونه که مردم از خورشید بهره مند می شوند، گرچه ابر آن را پوشانده باشد. ای جابر، این از سرّ مکنون الهی و علم مخزون اوست، پس آن را مخفی دار مگر از اهلش.

همان گونه که ملاحظه نمودید، پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در این روایت با تأکید قسم یاد نموده اند که شیعیان در زمان غیبت امام عصر ارواحنا فداه از مقام ولایت آن حضرت نور می گیرند.

کیست بی پرده به خورشید، نظر باز کند

چشم پوشیده ما، عَلت پیدائی تست

از لطافت نتوان یافت، کجا می باشی

جای رحم است بر آن کس که تماشایی تست

در زمان غیبت گرچه امام زمان ارواحنا فداه غایب هستند، ولی در حقیقت پرده غیبت بر قلب های ما است و گرنه امام علیه السلام نور درخشان هستند و برای کسی که قلبش بینا است آشکارند، اگرچه به ظاهر نابینا باشد. (۱۹۵)

توجه به این حقیقت، انسان را به مقام ولایت، علم و قدرت آن بزرگوار راهنمایی می کند و محبت امام زمان ارواحنا فداه را در قلب ها سرشار نموده و انتظار فرا رسیدن حکومت جهانی

حضرتش را در دل ها ایجاد می کند.

۲ - آشنائی با آثار انتظار

۱ - گریز از یأس و ناامیدی

در جامعه ای که دین در آن نقشی ندارد و مردم در انتظار آینده ای بهتر نیستند، سرخوردگی از زندگی، قتل و خونریزی و خودکشی، فراوان به چشم می خورد. زیرا مردم عوامل منفی مانند فقر و تنگدستی، ظلم و ستم، تجاوز و قانون شکنی، بی اعتنائی به حقوق انسانها و این گونه مسائل را می بینند، و در برابر آن راه چاره و فرار از این تباهی ها را پیدا نمی کنند. به این جهت گرفتار بلای خانمان سوز یأس و ناامیدی می شوند؛ زیرا به خدا و آینده امیدی ندارند و راه گریز از همه این گرفتاری ها را دست زدن به خودکشی می پندارند. و با دست زدن به این جنایت نه تنها دنیا و آخرت خود؛ بلکه آینده زن و فرزندان و نزدیکان خود را نیز به تباهی می کشانند.

ولی شخصی که حالت انتظار را در خود به وجود آورده و هر لحظه امیدوار است تابش انوار تابناک ولایت را بر سراسر هستی بنگرد، هیچ گاه حاضر نیست دست به این گونه جنایت بزند و با ریختن خون خویش، زندگی عده ای دیگر را نیز به تباهی بکشد. بنابر این، مسئله انتظار فرج برای او گشایش است و زمینه گریز از ناامیدی و تباهی را فراهم می کند. روایتی که می آوریم، گواه بر این حقیقت است:

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الْفَرَجِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ إِنْتِظَارَ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ؟ قُلْتُ: لَا أَدْرِي إِلَّا أَنْ تُعَلِّمَنِي. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ، إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ. (۱۹۶)

حسن بن جهم می گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام درباره فرج سؤال نمودم. امام علیه السلام فرمودند: آیا

نمی دانی که انتظار فرج، مقداری از فرج است. گفتیم: من خبر ندارم، مگر آن که شما به من تعلیم نمائید.

امام علیه السلام فرمودند: آری، انتظار فرج مقداری از فرج است.

۲ - تکامل روحی

اشاره

انسان می تواند با ایجاد انتظار کامل، مقداری از حالات مردم زمان ظهور - مانند تطهیر قلب - را در خویشتن ایجاد کند و به وسیله امید و انتظار، خود را از ناامیدی و تباهی نجات دهد.

به این جهت امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خود از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند:

أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُؤْمِنِ أَنْتَظَارُ فَرَجِ اللَّهِ. (۱۹۷)

برترین عبادت فرد مؤمن، این است که از خداوند انتظار فرج داشته باشد.

بنابراین انسان بر اثر داشتن حالت انتظار، می تواند بعضی از آثار تکامل در زمان ظهور را در خود ایجاد کند. برای توضیح مطلب به فرمایش امام سجاد علیه السلام به ابی خالد توجه کنید:

عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَابَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: تَمَتَّدَ الْغَيْبَةُ بِوَلِيِّ اللَّهِ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْمَأْتَمَةُ بَعِيدِهِ، يَا أَبَا خَالِدٍ، إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِهِ، الْقَائِلُونَ بِإِمَامَتِهِ، الْمُنْتَظِرُونَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ، لِأَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ، وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالسَّيْفِ، أَوْلَيْكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا، وَشِعْتُنَا صِدْقًا، وَالِدُّعَاءُ إِلَى دِينِ اللَّهِ سِرًّا وَجَهْرًا، وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ (۱۹۸)

ابی خالد کابلی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمودند:

غیبت به وسیله ولی خداوند که دوازدهمین نفر از اوصیاء پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و امامان بعد از

اوست، طولانی می شود.

ای ابا خالد، بدرستی مردمانی که در زمان غیبت او هستند و معتقد به امامت او و منتظر ظهور او می باشند، برتر از اهل هر زمانی هستند.

زیرا خداوند - که یادش بزرگ باد - آن قدر از عقل ها و فهم ها و معرفت به آنان عنایت می نماید که غیبت در نزد آنان بمنزله مشاهده است و آنان را در آن زمان به منزله مجاهدینی قرار داده است که در حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با شمشیر می جنگند. آنان حقیقتاً با اخلاص هستند و شیعیان با صداقت ما می باشند و مردم را در آشکار و پنهان به سوی دین خداوند فرا می خوانند.

سپس امام سجاد علیه السلام فرمودند: انتظار فرج، از اعظم فرج است.

دوست نزدیکتر از من، به من است

وین عجبت که من از وی دورم

این سخن با که توان گفت که دوست

در کنار من و من مهجورم

منتظران راستینی که در صراط انتظار به تکامل رسیده اند، بر اثر آماده ساختن خود برای حکومت قدرتهای غیبی خداوند بر سراسر گیتی، در زمان غیبت به قسمتی از ویژگیهای فردی زمان ظهور - مانند تطهیر قلب - دست می یابند، به گونه ای که روزگار تیره غیبت برای آنان بمنزله روز شهود است.

اگر انتظار در آنان دارای این گونه آثار نباشد، پس چگونه انتظار فرج اعظم فرج است؟ آنان با حالت انتظار، میان زمان ظهور و غیبت پیوند می زنند و برخی از حالات آن روزگار را در دوران غیبت به دست می آورند. (۱۹۹)

مرحوم شیخ انصاری در منزل امام زمان ارواحنا فداه

اینک برای روشن شدن دل ها، جریانی را از شخصیت بزرگ جهان شیعه - که به وسیله داشتن قدرت های غیبی در آشکار و پنهان به یاری دین خدا برخاست

- می آوریم:

یکی از شاگردان مرحوم شیخ انصاری درباره ارتباط مرحوم شیخ انصاری با امام عصر ارواحنا فداه و تشرّف ایشان به منزل آن حضرت چنین گفته است:

در یکی از زیارات مخصوصه حضرت ابی عبداللّٰه الحسین علیه السلام به کربلا مشرّف شده بودم. شبی بعد از نیمه شب برای رفتن به حمام از منزل بیرون آمدم، و چون کوچه ها گل بود، چراغی همراه برداشتم. از دور شخصی را شبیه به شیخ دیدم. چون قدری نزدیک رفتم، دیدم آری شیخ است. در فکر فرو رفتم که ایشان در این موقع از شب، آن هم در این گل ولای با چشم ضعیف به کجا می رود؟ من برای این که مبادا کسی او را کمین کرده باشد، آهسته در پی او روان شدم تا بر در خانه مخروبه ای ایستاد و زیارت جامعه را با توجه خاصی خواند و سپس داخل آن خانه گردید!

من دیگر چیزی نمی دیدم ولی صدای شیخ را می شنیدم، گویا با کسی صحبت می کرد. من به حمام رفتم و بعد به حرم مطهر مشرّف گشتم و شیخ را در حرم مطهر دیدم. بعد از پایان مسافرت، در نجف اشرف خدمت شیخ رسیدم و جریان آن شب را به عرض وی رساندم. اوّل شیخ انکار کرد تا پس از اصرار زیاد فرمود:

گاهی برای رسیدن خدمت امام عصر عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف مأذون می گردم و پشت درب آن منزل که تو آن را پیدا نخواهی کرد می روم و زیارت جامعه را می خوانم؛ چنانچه ثانیاً اجازه دهند، خدمت آن حضرت شرفیاب می شوم و مطالب لازمه را از آن سرور می پرسم. سپس شیخ فرمود: تا زمانی که در قید حیات می باشم، این مطلب

را پنهان دار و به کسی اظهار مکن. (۲۰۰)

این گونه شخصیت‌های بزرگ و راه یافته دارای آمادگی کامل برای ظهور امام زمان ارواحنا فداه می باشند، نه آنان که در زمان ظهور با تأویل و توجیه آیات قرآن مجید، به جنگ با آن حضرت می پردازند!

کلید گنج سعادت فتد به دست کسی

که نخل هستی او را بود بر هنری

چو مستعد نظر نیستی، وصال مجوی

که جام جم ندهد سود، وقت بی بصری

رمز موفقیت ها و راز محرومیت ها

ممکن است سؤال شود: چگونه مرحوم شیخ انصاری هر گاه اجازه می یافت، می توانست به منزل امام زمان ارواحنا فداه برود و با خواندن زیارت جامعه و اذن ثانوی، وارد منزل شود و با امام مهربان خویش، سخن بگوید؟

او چگونه به این مقام راه یافته بود، ولی شاگرد آن بزرگوار که او نیز منزل امام عصر ارواحنا فداه را دیده بود، چنین افتخاری نداشت و مرحوم شیخ به او چنین فرمود: تو دیگر آن خانه را نخواهی یافت!؟

این سؤال مهمی است که پاسخ قانع کننده ای لازم دارد. متأسفانه بعضی از افراد برای این گونه سئوالات، جواب های آماده و فوری دارند و در برابر این قبیل پرسش ها فوراً پاسخ می دهند: خدا چنین خواسته است یا خدا با بعضی از افراد - نعوذ بالله - قوم و خویشی دارد و هیچ گونه ارتباطی به عمل و خواسته مردم ندارد!

این گونه پاسخ ها که بیشتر برای شانه خالی کردن از بار مسئولیت می باشد، صحیح نیست. به این جهت نه قانع کننده است و نه هیچ گاه کسی را به راهی راهنمایی می نماید.

ما در پاسخ این سؤال - با توجه به فرمایشات خاندان وحی - می گوئیم:

خداوند مهربان همه انسان ها را به سوی تکامل معنوی و

روحی فرا خوانده است و در دعوت عمومی خود به همه کسانی که در این راه قدم بردارند، اجر و پاداش می دهد. همان گونه که میزبان، میهمانان خویش را دعوت می کند و در صورت شرکت در مجلس، از همه آنان پذیرایی می کند؛ خداوند نیز زمینه پیشرفت و تکامل را در انسان ها ایجاد نموده و به این گونه، آنان را به سوی تکامل دعوت کرده است. و در قرآن مجید صریحاً فرموده است:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۲۰۱)

هر کس در راه ما کوشش کند، ما حتماً او را به راه های خود هدایت می کنیم.

این وظیفه میهمانان است که دعوت خدا را پاسخ گویند و در راه تکامل روحی و پیشرفت معنوی خود، قدم بردارند.

بنابراین در انسان ها زمینه پیشرفت و تکامل وجود دارد و آنان از این نعمت بهره مند هستند؛ ولی آن را بایگانی نموده و از آن استفاده نمی کنند. مانند ثروتمندان کوتاه نظری که به انباشته شدن هر چه بیشتر حساب های پس انداز خود در بانک ها خوشنودند و هیچگاه توفیق استفاده از آن ثروت ها را پیدا نمی کنند.

برای موفقیت باید از زمینه ها و تواناییهای موجود استفاده کنید و کمبودهای خود را نیز جبران نمائید، تا به اهداف بزرگ خود دست یابید.

بسیاری از افراد از نظر ذاتی، توانایی و آمادگی زیادی برای رسیدن به تکامل معنوی و روحی دارند، ولی چون کاری به این امور ندارند؛ هیچ گونه استفاده ای از این گونه تواناییها نمی برند و از دنیا کوچ می کنند و آنها را به خاک می سپارند. همچون ثروتمندانی که در زمانهای گذشته، برای حفظ ثروت خود، آنها را در دل خاک پنهان می کردند و نه خود و نه فرزندانشان هیچ

گونه بهره ای از آن اموال نمی بردند.

برای آن که روشن شود چگونه بعضی از افراد دارای تواناییهای روحی بیشتر و قدرت درک بهتر می باشند و چگونه آن را به دست آورده اند، گفتاری را از مرحوم شیخ حرّ عاملی که از علماء بزرگ شیعه بوده است می آوریم؛ ایشان می گویند:

روشن است که دیدن و شنیدن و امثال اینها، مستقلاً با چشم و گوش و امثال این دو نیست، بلکه آنها وسیله ای هستند برای روح، که روح به وسیله آنها می بیند و می شنود و ... و چون روح انسان قوی نیست، دیدن و شنیدن او مقید و محدود به این گونه اسباب مادی در محدوده خاصّ است.

از این جهت فقط مادیات را می بیند و از درک مسائل روحی ناتوان است؛ ولی اگر روح انسانی تقویت شود و به وسیله عبادات و انجام واجبات و ترک محرّمات تقرّب به سوی خداوند پیدا نماید، روح او قوی می شود. وقتی روح قوی شد، قدرت استفاده او از مادیات و طبیعیّات بیشتر می شود. بنابراین با چشمش اشیائی را می بیند که دیگران نمی بینند و با گوشش چیزهایی را می شنود که دیگران نمی شنوند و ...

این غلبه و قدرت، در افراد مختلف است؛ همان گونه که تقرّب آنان به خداوند یکسان نیست. هر کس به وسیله عبادات و مجاهدات به خداوند نزدیکتر شود، حالات معنوی و روحی او قویتر می شود و در درک اموری که دیگران قدرت ادراک آن را با چشم و گوش و امثال این دو ندارند، نیرومندتر می شود. (۲۰۲)

با این بیان روشن شد که چرا افرادی همچون مرحوم شیخ انصاری می توانند به آن نعمت بزرگ دست یابند، ولی افراد دیگر این قدرت و توانایی

را ندارند و دیدگان آنان عاجز از دیدن این گونه امور است.

دارا بودن حالت انتظار به معنای کامل آن، درک این گونه امور را برای شما به ارمغان می آورد.

دیده باطن چو بینا می شود

آنچه پنهان است، پیدا می شود

منتظرانی که در صراط انتظار سوخته اند و خود را ساخته اند، با فرار از هوای نفس و پرواز و ترقی روح، از تسلط نفس خارج می شوند و جاذبه نفس قدرت ندارد آنان را به سوی خود بکشاند. همان گونه که سفینه های فضائی آن گاه که از مدار زمین خارج می شوند، جاذبه زمین دیگر نمی تواند آنها را به سوی خود بکشاند؛ شما نیز اگر با مرور زمان، خود را از مدار هواهای نفسانی خارج کنید، جاذبه نفس و وسوسه شیطان در شما تأثیری ندارند.

یاران اهل بیت علیهم السلام همچون جناب سلمان این گونه بودند. آنان از مدار نفس خارج شده و از قید مادیات رها گشتند؛ از این رو با عالم غیب در ارتباط بودند. ولایت و قدرتی که سلمان داشت، از این جهت بود که از مدار نفس خارج شده و هواهای خود را نابود کرده بود. و میل و اراده امیرالمؤمنین علیه السلام را حاکم بر میل و اراده خود قرار داده و به این جهت از قدرت های نهان و نیروهای غیبی بهره مند بود و استفاده می کرد.

۳- شناخت مقام ولایت

انتظار ظهور، قدرت ولایت امام زمان ارواحنا فداه را در قلب و جان شخص منتظر استحکام می بخشد و او را بر این عقیده ثابت و استوار می نماید که روزی از کنار خانه خدا، قدرت الهی بدست آن حضرت آشکار می شود و همه طاغوتیان جهان را که زالو صفت به مکیدن خون ضعیفان پرداخته اند، به

سزای اعمال ننگینشان می رساند، و با صلابت و قدرت عظیم ولایت، به همه جهانیان ثابت و روشن می کند، کسی دارای مقام امامت و ولایت است که بتواند قدرت خدا را ظاهر و آشکار نماید.

این، اندیشه و اعتقاد یک فرد منتظر است. بنابراین انتظار ظهور، همراه با اعتقاد به عقاید و معارف اصیل دین می باشد؛ زیرا که انتظار، بذر معرفت و شناختِ اعتقادات را در اذهان منتظران بارور می کند و به آنان تفهیم می کند: سرانجام، سراسر گیتی در تحت سیطره قدرت ولایت سر و سامان می یابد و قدرتِ عظیم و ناشناخته ولایت، همه قدرتهای ستمگر جهان را به زانو در می آورد و تمدنِ مادی جهان در برابر نیروی بیکران ولایت الهی تاب نیاورده و عالم در اختیار نیروهای شگفت انگیز مصلح جهان ارواحنا فداه قرار می گیرد.

۴- شناخت مدعیان

در طول تاریخ شیعه، افراد متعددی با ادعای مهدویت قیام نموده اند و خود را رهبر و مصلح مردم معرفی نموده اند، و با این حيله خون و جان و مال انسان ها را پایمال نموده و عده ای را به گمراهی کشانده اند؛ ولی افرادی که صادقانه در صراط انتظار قدم برداشته اند و وجود خود را با انوار تابناک ولایت روشن ساخته اند، فریب این شیادان را نخورده اند و به دام این شیادان گرفتار نشده اند و با زبان حال به آنان گفته اند:

برو این دام بر مرغ دگر نه

که عنقا را بلند است آشیانه

آگاهی آنان و شناختِ شیادان و دزدان طریق، به خاطر آشنایی آنان با مقام رفیع امامت است. به این جهت آب حیات را به سراب نمی فروشند و غاصبان خلافت را به امامت بر نمی گزینند.

۳- آشنایی با مقام منتظران تکامل یافته

یا اصحاب بزرگ امام عصر ارواحنا فداه

یکی دیگر از اموری که باعث جذب شدن مردم به صراط انتظار است آشنا شدن با مقام منتظران تکامل یافته یا اصحاب امام عصر ارواحنا فداه می باشد.

از آثار شگفتی که انتظار، برای منتظران تکامل یافته به ارمغان می آورد، این است که نه تنها آنان از نظر عقیده و اعتقاد، عارف به مقام عظیم ولایت اهل بیت علیهم السلام هستند؛ بلکه خود، روزنه ای از نور پر فروغ خورشید ولایت می باشند. یعنی بر اثر تکامل در مسیر انتظار تا حدّ ظرفیت خویش، از مقام خاندان وحی قدرتهای معنوی و روحی کسب نموده اند، و با استفاده از آنها، مأموریتهایی که به آنان داده می شود، انجام می دهند.

این گونه افراد، سرآمد یاوران امام زمان ارواحنا فداه می باشند و پیشتازان به سوی مقام ولایت آن حضرت می باشند.

اینک به این نکته توجه کنید که خداوند کریم در قرآن مجید می فرماید:

«فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا

تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً» (۲۰۳)

در خیرات از یکدیگر سبقت بگیرید. هر جا که باشید خداوند همه شما را می آورد.

این آیه درباره سبقت و سیزده تن از بزرگان اصحاب امام عصر ارواحنا فداه است که در روز ظهور، خداوند بزرگ آنان را در کنار خانه خود به گرد وجود مقام ولایت کلیه جمع می کند، تا به یاری آن حضرت بشتابند و به زندگی سیه دلان روزگار خاتمه بخشند.

گاهی سئوالی مهم به ذهن بعضی از افراد می آید، که آیا مقصود از سبقت گرفتن آنان در خیرات چیست؟ و سبقت و سیزده تن از یاوران پیشتاز حضرت مهدی ارواحنا فداه، با دارا بودن چه خصلتی بر دیگران سبقت می گیرند و به آن مقام بزرگ نائل می شوند؟!

با هم به مکتب وحی رو می آوریم و پاسخ آن را این گونه می یابیم:

حضرت امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ای که ذکر کردیم، چنین می فرمایند:

الْخَيْرَاتُ ؛ الْوَلَايَةُ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. (۲۰۴)

مقصود از خیرات - که در آیه ذکر شده - ولایتی است که از آن ما اهل بیت است.

اشاره ای به قدرت آنان

هر چه انسان در پذیرش ولایت بکوشد، روح خود را قویتر می کند و قدرت غیر عادی او افزایش می یابد؛ تا حدی که می تواند بر اثر قدرت روح، بر موجودات مادی و حتی غیر مادی حکومت کند. اینک به ذکر داستانی جالب از مرحوم علامه بحر العلوم می پردازیم:

مرحوم علامه سید بحر العلوم مبتلا به مرض خفقان بود و با این مرض در وقت تابستان به قصد تشرّف به کربلا در یکی از زیارات مخصوصه حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام در روزی بسیار گرم، از نجف اشرف خارج شد. مردم تعجب نمودند که با این مرض و گرمی

هوا، ایشان چگونه به مسافرت می روند؟!

در میان همسفرهای ایشان، مرحوم شیخ حسین نجف بود که از علماء مشهور عصر سید بود. آنان چون بر مرکبهای خود سوار شده و به راه افتادند، ابری در هوا پیدا شده بر آنها سایه افکند و نسیم سردی وزیدن گرفت و هوا بطوری خنک شد که گویا در سرداب هستند.

ابر همچنان بر آنها سایه افکنده بود، تا آن که نزدیک «خان شور» رسیدند. در آنجا کسی از آشنایان عالم بزرگ، شیخ حسین نجف پیدا شده و ایشان از سید بحرالعلوم جدا شد و به احوالپرسی و صحبت پرداخت. آن ابر، بر سر سید سایه می افکند تا آن که سید وارد کاروانسرا شد. چون حرارت آفتاب بر شیخ حسین نجف تابید، حالش دگرگون گردید و از مرکب به زمین افتاد و به خاطر کهولت سن یا به جهت ضعف بنیه، بیهوش شد.

پس او را برداشته، به کاروانسرا به نزد مرحوم سید بحرالعلوم رساندند. بعد از آن که به هوش آمد، به آن بزرگوار عرض کرد: «سیدنا لِمَ لم تدرکنا الرحمه؟» چرا رحمت ما را فرا نگرفت؟ سید فرمود: «لِمَ تخلفتم عنها؟» چرا از رحمت تخلف نمودید. و در این جواب توریه ایست لطیف. (۲۰۵)

قدرت تصرّف یاوران خاصّ امام عصر ارواحنا فداه این گونه است. عده ای از سیصد و سیزده تن از یاوران خاصّ امام عصر ارواحنا فداه از ابرهای اسرار آمیز استفاده می نمایند و در ابتداء ظهور، خود را به وسیله ابر به محضر آن بزرگوار می رسانند. مفضّل می گوید:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أُذِنَ لِلْإِمَامِ دَعَا اللَّهَ بِاسْمِهِ الْعِبْرَانِي فَاتِيَحَتْ لَهُ صِيحَابَتُهُ الثَّلَاثِمَاءُ وَثَلَاثَةٌ عَشَرَ قَرْعَ كَقَرْعِ الْخَرِيفِ وَهُمْ أَصْحَابُ الْأَلْوِيَةِ، مِنْهُمْ مَنْ

يُفْقَدُ عَنْ فَرَاشِهِ لَيْلًا- فَيُضِيحُ بِمَكَّةَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُرَى يَسِيرُ فِي السَّحَابِ نَهَارًا يُعْرَفُ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَحَلَّتِيهِ وَنَسَبِهِ، قُلْتُ: جُعِلَتْ
فِدَاكَ أَيُّهُمْ أَعْظَمُ إِيمَانًا؟ قَالَ: الَّذِي يَسِيرُ فِي السَّحَابِ نَهَارًا وَهُمْ الْمَفْقُودُونَ وَفِيهِمْ نُزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ
جَمِيعًا» (٢٠٧). (٢٠٦)

امام صادق عليه السلام فرمودند: هر گاه به امام علیه السلام اذن داده شود، خداوند را به اسم عبری او می خوانند، آن گاه
یاوران او که سیصد و سیزده تن هستند، برای یاری او مهیا می گردند. آنها ابرهائی هستند همچون ابرهای پائیزی (که به هم
می پیوندند و در یک جا جمع می شوند) و آنان پرچمداران (حضرت مهدی علیه السلام) هستند.

بعضی از آنان شبانه از خوابگاه خود ناپدید می شوند و در مکه صبح می کنند، وعده ای دیگر از آنان دیده می شوند که روز
در ابرها سیر می کنند و به نام خود و نام پدر و صفت و نسبشان شناخته می شوند. گفتیم: کدام یک از این دو دسته از نظر
ایمان با عظمت تر هستند؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: آنان که در روز در ابرها سیر می کنند و اینان هستند که از مکان
های خود ناپدید می شوند و درباره آنان این آیه نازل شده است: «هر جا که باشید، خداوند تمامی شما را می آورد».

آشنایی با زمان ظهور

اشاره

آشنایی با وضع جهان در روزگار ظهور و تحوّل عظیمی که در آن زمان رخ می دهد، انسان را به سوی مسأله انتظار فرا می
خواند.

تحوّل شگفت انگیزی که در سراسر جهان و در انسانها پیدا می شود، انسان و جهان را به صورتی دیگر جلوه گر می سازد.

۱- پاکسازی باطن

اینک به تشریح کوتاهی از تحولاتی که در اعماق وجود انسانها به وجود می آید، توجه کنید:

یکی از مسائل اعتقادی، بحث طینت و چگونگی آمیخته شدن طینتهای پاک و ناپاک به یکدیگر است. در روایات بیان نموده
اند که مقصود از طینت چیست و چرا طینت ها به هم آمیخته شدند و چگونه پاکسازی شده و از یکدیگر جدا می گردند؟
تفصیل این مسئله با حجم کوچک بحث ما مناسب نیست؛ از این رو تنها به این نکته اشاره می کنیم:

از ویژگی های روزگار ظهور، پاکسازی طینت ها از آمیختگی ها و پاکسازی نفس و ضمیر ناخودآگاه از آلودگی هایی است
که در اعماق وجود انسان وجود دارد.

چرا می گوئیم در روزگار ظهور حضرت بقیه الله ارواحنا فداه، مردم از آمیختگی ها و آلودگی ها پاک می شوند؟

قبل از پاسخ به این سؤال، داستانی را به خاطر توضیح مطلب می آوریم:

شبیبه بن عثمان یکی از دشمن ترین دشمنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بود و آرزوی قتل آن حضرت را در سر می پروراند. او در جنگ «حنین» شرکت کرد تا پیغمبر را به شهادت برساند. و آن گاه که مردم از اطراف آن حضرت پراکنده شدند و پیغمبر تنها ماندند، از پشت سر خود را به ایشان رساند، ولی شعله ای از آتش به سوی او بلند شد؛ به طوری که طاقت تحمل آن را نداشت. به این جهت نتوانست به مقصود خود دست یابد.

پیغمبر اکرم صلی

الله علیه و آله وسلم به او رو نموده و فرمودند: شبیه نزدیک بیا! آن گاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم دست خود را بر سینه او گذاردند. بر اثر این کار، محبت آن بزرگوار در قلب او جای گرفت؛ به طوری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، محبوب ترین فرد نزد او شدند. آن گاه در حضور آن حضرت به جنگ با مخالفان پرداخت، به طوری که اگر در برابر پدر خود قرار می گرفت، او را به خاطر یاری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می کشت. (۲۰۸)

ببینید چگونه دستان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم طینت ناپاک و نفس آلوده یکی از سرسخت ترین دشمنان را در یک لحظه از ناپاکی و آلودگی نجات داد و او را از صف کفار جدا نمود و در میان لشکر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم قرار داد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با کشیدن دستان مبارک خود بر سینه او، عقل او را تکمیل نمودند و به خاطر تحوّل که در طبیعت ناپسند وی به وجود آمد، از ضلالت و گمراهی نجات یافت.

پس از بیان این مقدمه به شرح روزگار ظهور می پردازیم.

حضرت امام باقر علیه السلام می فرمایند:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ، فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ وَأَكْمَلَ بِهِ أَخْلَاقَهُمْ. (۲۰۹)

آن گاه که قائم ما قیام کند، دست خود را بر سرهای بندگان خدا می گذارد. پس با این عمل، عقل های آنان را جمع می کند (به این سبب نیروهای عقلی آنان کامل می شود) و اخلاق آنان را تکمیل می نماید.

امام عصر ارواحنا فداه با این رفتار، باطن افراد را پاکسازی می کنند و همه بندگان خدا را از آلودگیها نجات می بخشند.

۲ - تکامل عقلها در زمان ظهور

اکنون دو

نکته جالب توجه در روایت را، توضیح می دهیم:

۱ - حضرت بقیة الله ارواحنا فداه دست خود را نه فقط بر سر اصحاب و یارانسان؛ بلکه بر سر تمام بندگان خدا قرار می دهند. یعنی همه افرادی که بندگی خدا را در آن روز قبول دارند؛ اگر چه در جنگ، از یاوران آن حضرت نباشند مانند کهنسالان و کودکان، از این نعمت بزرگ برخوردار می شوند.

۲ - عقول همه مردم از پراکندگی نجات می یابد و همه دارای قدرت کامل تمرکز فکر و تعقل که منشأ علوم و درک های خارق العاده است، می شوند. کامل شدن نیروهای عقلی آنان، به این معنی است که می توانند از تمامی قدرت های مغزی خود استفاده کنند.

آری در روزگاری که دست الهی بر سر مردم جهان قرار گیرد و انسان های زجر کشیده دوران غیبت را نوازش دهد، نیروهای پنهان و نهفته در مغز انسان ها بر اثر تکامل عقلی، تجلی و ظهور می یابد و به عالی ترین مراحل تکامل علمی و عملی و تمدن شگفت انگیز روزگار ظهور دست می یابد.

برای آن که با قدرت مغز و آثار شگفت تکامل عقلی، آشنایی بیشتری پیدا کنید، به تشریح قدرت عظیم مغز می پردازیم:

«هر انسانی اعم از نابغه یا عادی، چیزی بیش از یک میلیارد ظرفیت مغز خویش را در دوران زندگی به کار نمی گیرد. اگر فقط یک میلیارد توانایی و ظرفیت کلی مغز، اعم از مغز یک نابغه یا مغز یک انسان عادی به کار گرفته شود، تفاوتی که بین آنها دیده می شود، یک تفاوت کیفی خواهد بود نه کمی» (۲۱۰) یعنی حتی افراد نابغه ای که از قدرت عجیب فکری برخوردارند؛ فقط می توانند از یک میلیارد مغز خود استفاده کنند نه

بیشتر. ولی چگونگی بهره‌گیری آنان از یک میلیارد مغز خود بهتر از دیگران است.

«سالها پیش از این، یکی از ریاضی دانان معاصر، مطلبی پر سر و صدا را به آگاهی مردم رساند. او تخمین زد که مغز انسان عملاً می‌تواند ده واحد اطلاعاتی را در خود ذخیره سازد. این رقم را اگر به زبان ساده بیان کنیم، به این معنی خواهد بود که هر یک از ما می‌تواند کل محتوای اطلاعاتی میلیونها جلد کتاب موجود در بزرگترین کتابخانه جهان در مسکو را به حافظه بسپارد. سخن فوق در نگاه نخست، همانند محاسباتی که در تأیید آن به عمل آمده، حیرت‌انگیز به نظر می‌رسد.» (۲۱۱)

اکنون توجه کنید: در صورتی که قدرت مغز انسان بر اثر تشعشع انوار درخشان مصلح جهان به تکامل رسد و انسان از تمام نیروی مغز خود - نه یک میلیارد آن - استفاده کند و علم و تمدن سراسر گیتی را فرا گیرد، صحنه جهان چگونه خواهد بود؟!

در زمانی که انسان بر اثر تکامل عقلی راه‌های استفاده از قدرتهای خفته روح را پیدا نماید و بتواند آنها را بیدار نموده و از آنها بهره‌گیری نماید، می‌تواند جسم خود را تابع روح خویش قرار داده و به قدرت «ترواح» دست یابد. یعنی می‌تواند جسم مادی خود را تبدیل به انرژی و امواج کند و با این کار حالت جسمانیت و مادیت را از او بگیرد. وقتی که انسان قادر بر این کار شد؛ کرامت‌های فراوانی که در آن زمان عادی است، برای او محقق می‌شود.

در زمان غیبت نیز افراد بسیار اندکی که دارای قدرت «طی الارض» هستند، از این راه استفاده

می کنند و با گرفتن حالت مادّیت و تجسّم از جسم خویش، خود را به صورت انرژی و امواج، تبدیل نموده و در یک لحظه در نقطه دیگری از زمین، خود را ظاهر می کنند. آنان با قدرتی که دارا هستند؛ جسم تروّح یافته خود را، به نقطه ای که مایل هستند هدایت می کنند و در آنجا آن را مجسّم می نمایند.

۳ - تحوّل عظیم در جهان

در روزگار پر شکوه ظهور، تحوّل عظیم در زمین رخ می دهد و به فرموده قرآن مجید: «يَوْمَ يُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» (۲۱۲)، زمین به گونه ای دیگر و در وضع و شرایط جدید قرار می گیرد. نه تنها زمین، بلکه زمان نیز دستخوش تحوّل تازه می شود.

«امروز همه دانشمندان بر این نکته هم عقیده هستند که مادّه از ارتعاشات تشکیل شده است. ارتعاشات را می توان توسط کابل یا امواج صوتی، مثل تصاویر و اصوات، به دورترین نقاط منتقل کرد؛ در نتیجه ارگانیزم انسان را که از مادّه ساخته شده، می توان به ارتعاش تبدیل کرد و توسط الکترونیک به هر نقطه عالم فرستاد. نظر من این است که در آینده ای نه چندان دور، حتی قبل از مسافرت های فضایی، می توان روشهایی پیدا کرد تا پیکر آدمی را به ارتعاشاتی تجزیه نمود و آن را به فضا فرستاد و در آنجا ذرات از هم گسسته را به هم متصل ساخت.

حال خوانندگان ما می توانند این را خود قضاوت کنند که انسان روح است و جسم او جز ذرات متمرکز مادّه چیز دیگری نیست که با کُند ساختن و پایین آوردن ارتعاشات، می توان آن را به آشکال دلخواه در آورد. (۲۱۳)

می توان روزی را به چشم دید که انسان پیکر خود را تبدیل به جریان الکترون بسازد تا

در پی آن، این جریان را به سوی نقطه دوری هدایت کند و در آنجا تجمع اتم های تشکیل دهنده بدن مجدداً صورت گیرد.» (۲۱۴)

بنابر تکامل عمومی نیروهای عقلی که در روایت به آن تصریح شده، غلبه روح بر ماده همگانی می شود و مردم حاکم بر جسم خود می شوند و می توانند از این حالت به خوبی استفاده کنند. در آن روزگار پرشکوه ناشناخته، زندگی مردم و احتیاجات آنان به وسائل مادی، به گونه ای دیگر است.

در پرتو ظهور ولایت اهل بیت علیهم السلام، علم و دانش انسان به عالیترین نقطه امکان می رسد، و بشر می تواند از تمامی مراحل دانش به راحتی و آسانی بهره مند گردد و اسراری را که اولیاء خدا تا آن روزگار از مردم به خاطر آماده نبودن آنان کتمان می کردند، فاش می نمایند و انسان ها را با دنیای اسرار آمیز وجود خود و جهان خارج آشنا می کنند و راه تربیت و تکامل نهایی را برای آنان می گشایند.

شاید پذیرفتن این گونه مطالب برای ما سخت باشد و این همه پیشرفت در مسائل علمی را نتوانیم بپذیریم؛ در حالی که می دانیم، اگر مغز انسان از اسارت شیطان و جهل آزاد شود، لازمه آن، تکامل انسان در تمام ابعاد می باشد به گونه ای که رازی در جهان ناگفته نمی ماند و همه مسائل بغرنج علمی فاش می شوند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام - که غاصبان خلافت، تاکنون میلیاردها انسان را از رسیدن به عالیترین مراحل علم و کمال، و تمدن درخشان ولایت محروم ساخته اند - در کلامی که از اعماق وجود آن بزرگوار برخاسته، چنین می فرمایند:

يَا كَمِيلُ، مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَأَنَا أَفْتَحُهُ وَمَا مِنْ سِرٍّ إِلَّا وَالْقَائِمُ يَخْتِمُهُ. (۲۱۵)

ای کمیل، هیچ علمی نیست مگر

آن که من او را می‌گشایم و هیچ سزای نیست مگر آن که قائم علیه السلام او را پایان می‌بخشد.

آری آن گاه که انوار تابناک از دستان مبارک حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه مغزهای مردم ستم کشیده و رنج‌دیده جهان را تکامل بخشد و قدرت استفاده از قدرتهای بسیار شگفت ایجاد شود، انسان‌ها می‌توانند با تمامی قدرت فهم و خرد خویش - نه یک میلیارد آن - پذیرای اسرار مکتب حیاتبخش خاندان وحی شوند و به نهایی ترین مرحله علم و کمال دست یابند.

در آن روزگار پرشکوه، رازها و اسرار نهفته آشکار خواهد شد، و از تیرگی و تاریکی‌های این دوران اثری نخواهد بود. آیا انتظار رسیدن چنین روزی قلب شما را صفا نمی‌بخشد!؟

نتیجه بحث

انتظار، حالتی امیدوارکننده و نجات بخش است که منتظران را در دوران سیاه غیبت از گرداب حیرت نجات می‌بخشد و آنان را به سوی وادی نور و صفا می‌کشاند.

انتظار، غمزدگان را حیاتی دیگر می‌بخشد و نیرویی تازه می‌دهد و دل‌های افسرده را امیدوار می‌نماید و جهانی از شادکامی و درخشندگی را در اذهان پرورش می‌دهد.

انتظار، مردمان وارسته را می‌جوید و حالات خجسته را می‌نماید و جمال فروزنده را نشان می‌دهد. انتظار موانع و تیرگی‌ها را می‌زداید و نوری فروزنده در وجود انسانهای تکامل یافته، ایجاد می‌کند. انتظار بذر معارف و اعتقادات اصیل شیعه را در قلب منتظران بارور می‌کند و کاملترین حالات معنوی را برای بافضیلت‌ترین انسانها به ارمغان می‌آورد.

اگر می‌خواهید حالت انتظار را در خود ایجاد نموده و تقویت نمائید، با مقام عظیم ولایت انس بگیرید و از آثار شگفت انتظار آگاهی یابید و با پیگیری در حالات منتظران تکامل

یافته، از خصلتها و ویژگیهای آنان آگاه شوید و با خجستگیهای زمان ظهور حضرت بقیهالله الاعظم ارواحنا فداه، قلب و جان خود را آشنا کنید، تا ناخودآگاه انتظار فرا رسیدن آن روزگار پرشکوه، تمام وجودتان را فرا گیرد.

روز محشر که زهولش سخنان می گویند

راست گویند ولی چون شب هجران تو نیست

۹ کتمان راز

مردان خدا و رجال خود ساخته و مهذب، بر اثر تهذیب اخلاق و اخلاص در رفتار و گفتار و شایستگی های دیگر، به بعضی از اسرار عالم خلقت آشنایی یافته و به برخی از رموز ناشناخته جهان آفرینش آگاه هستند.

آموختن این گونه اسرار در زمان حضور اهل بیت علیهم السلام گذشته از الهامات رحمانی توسط آن بزرگواران بوده است، آنان به اصحاب و نزدیکان خود مسائلی را تعلیم می دادند، و کتمان و حفظ آنها را به آنان امر می فرمودند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در ضمن روایتی مفصل، به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند:

يا جابر؛ اُكْتُم ما تَسْمَعُ فَإِنَّهُ مِنْ سِرِّهِ اللّٰهِ. (۲۱۶)

ای جابر؛ آنچه را که می شنوی، کتمان کن که آنها از اسرار خداوند است.

بر همین اساس، جابر و شخصیت های بزرگ دیگر که اهل بیت عصمت علیهم السلام، اسرار و معارف برجسته ای را برای آنان بیان می فرمودند، در کتمان و مخفی نمودن اسرار تلاش می کردند. رنج و کوشش آنان در حفظ این گونه مسائل بسیار سخت و پر زحمت بوده است، از این رو امام صادق علیه السلام در ارتباط با این موضوع چنین فرموده اند:

كِتْمَانُ سِرِّنا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ. (۲۱۷)

کتمان سِرّ ما، جهاد در راه خدا است.

و در روایتی دیگر آن بزرگوار فرمودند:

مَنْ كَتَمَ الصَّغَبَ مِنْ حَدِيثِنَا، جَعَلَهُ اللّٰهُ نُورًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَرَزَقَهُ اللّٰهُ العِزَّةَ فِي النَّاسِ. (۲۱۸)

کسی که گفتار سخت

ما را کتمان کند، خداوند آن را بصورت نوری میان دو دیده او قرار می دهد، و عزّت و احترام در میان مردم را، روزی او می گرداند.

برای کتمان رازها، باید هر موضوعی پس از فکر و اندیشه بیان شود و بدون تأمل نباید افکار را به زبان آورد. اگر انسان فکر کند و پس از تأمل کلامی را بگوید، از گفتن آن پشیمان نخواهد شد. زیرا با تفکر و تأمل اسراری که باید نهفته بمانند، پنهان خواهند ماند. زیرا اندیشیدن، این حقیقت را برای انسان ثابت می کند که، همه مطالب گفتنی نیستند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ. (۲۱۹)

آنچه را که نمی دانی مگو، بلکه همه آنچه را که می دانی مگو.

زیرا دانستن هر چیزی دلیل بر گفتن آن نیست؛ چون بسیاری از دانسته ها، ارزش گفتن را ندارند؛ بنابر این گفتن آنها چیزی جز اتلاف عمر خود و دیگران نیست. و بعضی از معلومات انسان ارزشمند است، ولی مردم ظرفیت شنیدن آن را ندارند؛ از گفتن این گونه مطالب نیز باید خودداری کرد. زیرا اظهار آنها جز انکار و یا ردّ دیگران ثمری ندارد؛ به این جهت اول مظلوم عالم، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ.

همه آنچه را که می دانی، به دیگران مگو.

و در نهج البلاغه می فرمایند:

مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ بِيَدِهِ. (۲۲۰)

هر کس سرّ خود را پنهان کند، اختیار آن در دستش خواهد بود.

زیرا هر گاه صلاح دید، می تواند آن را برای دیگران اظهار کند؛ ولی اگر سرّ خود را فاش ساخت و ضرر آن متوجه او شد، دیگر نمی تواند سرّ فاش شده خود را کتمان نماید.

بلکه گاهی گذشته از آن که سرّ خود را

فاش می سازد، حالات روحی خود را هم از دست می دهد؛ زیرا برخی از افراد به خاطر زحمت هایی که متحمل می شوند از نتایج معنوی برخوردار می شوند؛ ولی به خاطر گفتن به این و آن، حالت معنوی خود را از دست داده و دچار غرور و کبر و سایر حالات منفی روحی می شوند و سرانجام نتیجه ای معکوس به بار می آورند. برای جلوگیری از این گونه امور بهترین راه، حفظ زبان و خودداری از بیان است.

تا نشناسی گهر بارِ خویش

طرح مکن گوهر اسرار خویش

لب مگشا گر چه درونوش هاست

کز پس دیوار بسی گوش هاست

رازداری بزرگان

با نگاهی کوتاه به زندگانی نورانی اهل بیت عصمت علیهم السلام و روش مجالست و برخورد آنان با مردمی که به حضور آنان شرفیاب می شدند، پی می بریم که هر یک از آنان به تنی چند از کسانی که از گفتار دلنشین و روح پرور آنان استفاده می کردند، عنایتی خاص داشته و فرد یا افراد خاصی را صاحب سرّ خود می دانستند و رازهای بزرگی از جهان خلقت و عوالم ملک و ملکوت را برای آنان فاش ساخته، و با پرده برداشتن از اسراری که برای اغیار ناشناخته است، قلب آنان را روشن می ساختند؛ ولی اسرار خود را از ناهلان کتمان می نمودند و آنان را در جریان مطالبی که کشش آن را نداشتند، نمی گذاشتند.

بزرگان ما نیز در حفظ اسرار خود می کوشیدند. جریانی که می آوریم، نمونه ای از این موارد است: مرحوم شیخ بهائی شنید یک نفر حلیم پز، دارای قدرت تصرف در بعضی از طبیعتات است و از نیروهای فوق العاده روحی برخوردار می باشد. طالب دیدار و ملاقات با او شد. از این جهت به نزد وی رفت

و اصرار کرد از اسرار عالم وجود چیزی به او بیاموزد!

مرد حلیم پز امتناع ورزید و گفت: شما قابل این گونه اسرار نیستید! مرحوم شیخ بهائی گفته او را ردّ کرد و گفت: من برای فراگیری اسرار آمادگی دارم. مرد حلیم پز چون دید شیخ بهائی گفتار او را نمی پذیرد و خود را آماده پذیرش اسرار می داند، به ایجاد برنامه ای دست زد و عملاً به شیخ نشان داد که برای پذیرش بعضی از اسرار آمادگی ندارد. در یکی از روزها که وی مشغول به پختن حلیم بود و شیخ هم نزد او نشسته بود تا شاید از اسرار چیزی بیاموزد، ناگهان درب خانه را کوبیدند. مرد حلیم پز و شیخ بهائی هر دو بیرون رفتند، دیدند شخصی پشت درب ایستاده و می گوید: سلطان شهر مرده است و می خواهند تو را برای سلطنت انتخاب کنند؛ مرد حلیم پز با شیخ بهائی به دربار رفتند.

او به شیخ بهائی گفت: تو باید پادشاه شوی و من وزیر تو. وی امتناع ورزید ولی سودی نبخشید و سرانجام شیخ بهائی پادشاه شهر شد و حلیم پز وزیر او بود تا مدتی گذشت. روزی شیخ خواست دست به کاری زند که شایسته وی نبود! که ناگهان استاد حلیم پز دست او را گرفت و گفت: نگفتم تو قابل نیستی!؟

چون شیخ ملاحظه کرد، دید در کنار دیگ حلیم پزی نشسته اند، و همان زمانی است که از آنجا رفته بودند و دیگ در حال جوشیدن است. (۲۲۱)

گر چه این جریان - بر فرض صحت آن - یک نوع قدرت نمائی در عالم کشف بوده است و در عالم مرئی ما واقعیت خارجی نداشته است، ولی برای آن که مرحوم شیخ

بهائی بپذیرد که برای کشف برخی از اسرار آمادگی ندارد، نمایش مؤثری بوده است.

مرحوم شیخ بهائی در امور غریبه استاد فن بوده است ولی دست بالای دست بسیار است. «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ» (۲۲۲).

روزی مرحوم شیخ بهائی با سید ماجد بحرانی که از بزرگان علماء شیعه و استاد مرحوم فیض کاشانی و علماء بسیار دیگر بود در مجلسی نشستند.

شیخ بهائی تسبیح تربتی در دست داشت؛ وردی بر آن خواند. آب از تسبیح جاری شد! از سید پرسید: آیا با این آب وضو جایز است یا نه؟ سید گفت: جایز نیست. زیرا که این آب خیالی است نه آب حقیقی که از آسمان نازل شده باشد یا از زمین جوشیده باشد. مرحوم شیخ جواب او را پسندید. (۲۲۳)

حفظ رازها نه کتمان خیالات

آنچه درباره رازداری در میان کلمات درربار خاندان وحی در زمینه حفظ رازها وارد شده، به این منظور است که موضوعات ارزنده ای که مردان بزرگ و موفق از آن آگاه شده اند و دیگران آمادگی پذیرش آن را ندارند، کتمان نموده و در اختیار دیگران قرار ندهند.

این حقیقتی است که باید آن را پذیرفت؛ ولی عده ای به جای کتمان حقائقِ صعب، به حفظ تخیلاتی که سخت به آن پای بندند، می پردازند و آنها را چون رازی ارزنده، کتمان می کنند. آنان میان الهامات رحمانی و تخیلات نفسانی فرقی نمی گذارند و یا میان قدرتهای الهی و شیطانی تفاوتی نمی بینند. از این جهت، اعمال شیطانی خود را بسیار مهم می دانند و آن را به رخ دیگران می کشند و راه به دست آوردن آن را همانند رازِ مگو، کتمان می کنند؛ ولی در حقیقت جز خیالات، چیز دیگری وجود ندارد. اینک جریان جالبی را در این

بارہ می آوریم:

روزی مرحوم شیخ بهائی وارد مجلس شاه عباس شد. فرستاده دربار روم نیز در آنجا بود. شاه به شیخ بهائی گفت: به سخنان فرستاده پادشاه روم، گوش کنید. فرستاده دربار روم شروع به سخن کرد و گفت: در کشور ما گروهی از دانشمندان هستند که با علوم غریبه آشنا هستند و کارهای شگفتی انجام می دهند و قسمتی از آنها را نقل کرد. آن گاه گفت: ولی در ایران کسی از علماء با این گونه علوم آشنایی ندارد.

شیخ بهائی دید این کلام در روحیه شاه عباس، تأثیر کرده است؛ به این جهت رو به فرستاده دربار روم کرد و گفت: در نزد صاحبان کمال، این گونه علوم ارزشی ندارد و در این هنگام با تردستی و حرکات سریع دست، بند جوراب خود را در دست گرفت که ناگهان به مار بزرگی تبدیل شد.

فرستاده دربار روم و همه افراد مجلس را، وحشت فرا گرفت و آماده فرار شدند؛ در این هنگام مرحوم شیخ بهائی مار را گرفت و چون به سوی خود کشید، به حالت اول برگشت. آن گاه به شاه عباس فرمود: این گونه کارها در نزد افراد با بصیرت ارزشی ندارد و من آن را از معرکه گیران میدان اصفهان آموخته ام. اینها تردستی و شعبده بازی است و معرکه گیران، برای گرفتن درهم و دینار از مردم، به کار می بندند. فرستاده دربار روم سرافکنده شد و از گفته خود پشیمان گشت. (۲۲۴)

عده ای برای این گونه اعمال بی ارزش و همچنین خیالات و وسوسه های شیطانی، ارزش قائل شده و به گمان خود به کتمان علوم و حقائق می پردازند! در حالی که آنها به جای رازداری، باید به پاکسازی آنها

از صفحه ذهن خود بپزدازند.

بنابر این اول انسان باید از ارزش و حقیقتِ راز، آگاه باشد؛ آن گاه به رازداری بپردازد؛ نه آنکه قلب خود را جایگاه شیاطین قرار داده و خود را کتوم بیندارد!

نقش مخالفان در لزوم حفظ اسرار

اکنون قدرت های استکبار جهانی، اسرار و رازهای سیاسی خود را نه تنها از دولت های دیگر و نه تنها از ملت خود، بلکه از بسیاری از رجال سیاسی دولت خویش نیز، پنهان می کنند و آنها را در انحصار افرادی محدود قرار می دهند.

همچنین کمپانی های بزرگ و شرکت های فعال جهان نیز رازداری را مهم ترین عامل موفقیت خود می دانند و فاش شدن اسرار خود را، به منزله شکست خود و پیروزی رقیبان خویش می پندارند. ولی در مکتب اهل بیت علیهم السلام که مردم را به کتمان و رازداری فرمان داده اند، به خاطر این گونه غرض ورزیهای نابخردانه نیست؛ زیرا در نظر آن بزرگواران اگر اظهار راز، مایه پیشرفت برادران دینی باشد و مفسده ای را در بر نداشته باشد، دارای هیچ گونه ایرادی نیست. به همین جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل می فرمایند:

يا كَمِيلُ لَا بَأْسَ أَنْ تُعْلِمَ أَخَاكَ سِرَّكَ... (۲۲۵)

ای کمیل، باکی نیست که راز خود را به برادر (دینی خود) اعلام کنی.

بنابر این انسان می تواند راز خود را به کسی که همچون برادر، همیشه در «مقام برادری» او باقی می ماند، بیان کند!

اینک این سؤال پیش می آید: اگر گفتن رازها به دوستان نزدیک ایرادی ندارد، پس چرا در روایات آن همه سفارش به کتمان راز نموده اند؟ (۲۲۶)

در جواب باید گفت: زیرا اولاً- شناخت این گونه برادران و روشن بودن آینده آنان، با تحولات فراوانی که از نظر فکری در نوع مردم به وجود می آید، بسیار مشکل است. بنابراین

فقط باید برای شناخت برادران دینی راز خود را بیان نمود.

و ثانیاً امر به کتمان اسرار در فرمایشات اهل بیت علیهم السلام، نه از جهت اغراض مادی و شخصی است که سیاستمداران و ثروتمندان جهان در سر می پروراندند، بلکه از باب عدم پذیرش مردم و نداشتن سعه صدر آنان است. و آن گاه که روزگار ظلمانی غیبت به پایان رسد و انوار تابناک ولایت سراسر گیتی را روشن سازد، اسرار شگفت انگیز جهان توسط حضرت بقیه‌الله الاعظم ارواحنا فداه برای مردم جهان آشکار می شود. زیرا آن زمان مردم بر اساس تکامل فکری آمادگی شنیدن آن را دارا هستند و در آن روزگار نشانی از طغیانگران جامعه نیست که مانع بیان اسرار باشند.

همیشه ظالمان و غاصبان حقوق اهل بیت علیهم السلام سرچشمه همه ستم ها و ناکامی ها برای همه ملت ها بوده اند. آنان نه تنها مانع حکومت خاندان وحی شدند، بلکه به گونه ای جامعه را در جهل و اختناق قرار دادند که اهل بیت عصمت علیهم السلام از بیان اسرار و رازها خودداری می نمودند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سِرٌّ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا قَلِيلٌ.

برای پیغمبر سّری بود که از آن آگاهی نداشت، مگر قلیلی از مردم.

آن گاه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل می کنند که فرمودند:

لَوْلَا طُغَاهُ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَبَيَّنْتُ هَذَا السِّرَّ. (۲۲۷)

اگر طغیانگران این امت نبودند، این سرّ را در میان مردم پخش می نمودم.

و به تعبیر دیگری می فرمایند:

لَوْلَا طُغَاهُ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَبَيَّنْتُ هَذَا السِّرَّ. (۲۲۸)

اگر افراد طغیانگر این امت نبودند، این سرّ را بیان می نمودم.

بنابر این علت کتمان و رازداری اهل بیت علیهم السلام و مخفی نگه داشتن حقائق عالم هستی، طغیانگران جامعه و غاصبان حقوق آل

محمد صلوات الله عليهم بوده اند.

آنان که نمی توانستند نه تنها سرزمینهای اسلامی، بلکه حتی «فدک» را ملک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و در دست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ببینند! چگونه می توانستند آرام بنشینند و ببینند مردم به سوی اهل بیت علیهم السلام روی می آورند و از علوم آنان در پیرامون اسرار آسمان ها و کهکشان ها و قدرت های عظیم عالم غیب و جهان نامرئی آگاهی می یابند؟!

طغیان و خیانت آنان سبب شد که نه تنها در آن زمان بلکه تاکنون جامعه بشریت از پی بردن به اسرار و علوم و آگاهی از مسائل حیاتی باز بماند.

کتمان کرامت و قدرت های روحی

صلحا و بزرگان ما نیز به جهت پیروی از اهل بیت علیهم السلام معمولاً به صورتی زندگی کرده اند که تا زنده بوده اند کسی به اسرار آنان پی نبرده؛ حتی بسیاری از افرادی که با آنان مأنوس بوده اند، از راز آنان آگاه نشده اند.

این گونه افراد اگر چه در مواردی به ظاهر اشخاصی عادی و معمولی بودند، ولی در واقع در پرتو عنایات خاصه اهل بیت علیهم السلام دلی روشن از انوار تابناک خاندان وحی داشتند و با قدرتی که از فیوضات آن بزرگواران بدست آورده اند، کمر همت به خدمتگزاری خلق بسته و لحظات عمر خود را در انجام مأموریتهایی که به آنان واگذار شده، گذرانده اند و با این همه، لب فرو بسته و نمی از یم را آشکار نساخته اند. ولی گاهی شخصیت آنان، توسط دوستان نزدیکشان شناسایی شده و پس از درگذشت آنان، رازی را که با خود به گور برده اند، روشن شده است.

آری، در تاریخ شیعه بعضی از علماء و یا افراد عادی که دارای مقام بلند معنوی بوده اند، با اهل بیت عصمت علیهم السلام در ارتباط بوده و

تابع اوامر و دستورات آن بزرگواران بوده و از سوی آل الله افتخار مأموریت و انجام وظایفی را که به آنان محول شده پیدا نموده اند.

گرچه آنان نوعاً مأموریت‌های خود را کتمان کرده اند، بلکه موظف به آن بوده اند تا از سوء استفاده شیادان جلوگیری شود؛ ولی گاهی کرامت آنان توسط افرادی که کرامت نسبت به آنان واقع گردیده، برای دیگران فاش شده است.

کرامتی از مرحوم شیخ انصاری

به عنوان نمونه یکی از کراماتی که از استوانه فقاقت و فضیلت مرحوم شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه صادر شده است ذکر می کنیم. این کرامت را عالم جلیل القدر مرحوم شیخ عبدالرحیم دزفولی از آن بزرگوار دیده و آن را برای دیگران نقل کرده است.

او می گوید: من دو حاجت مهم داشتم و کسی از آن آگاه نبود. برای رسیدن به آن دو، دعا می کردم و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت اباعبدالله و حضرت ابوالفضل علیهم السلام را شفیع قرار می دادم. تا آن که در یکی از زیارات مخصوصه از نجف به کربلا رفتم و در حرم مطهر، آن دو حاجت را عرض نمودم، ولی هیچ گونه اثری از توسل خود ندیدم.

روزی در حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام دیدم جمعیت بسیاری جمع شده اند. از شخصی سؤال کردم چرا مردم اجتماع نموده اند؟ گفت: پسر یکی از عربهای بیابانی مدتی است فلج بوده، او را به قصد شفاء به حرم شریف آورده اند. حضرت ابوالفضل علیه السلام او را مورد لطف قرار داده اند و او شفا یافته است. اینک مردم لباسهای او را پاره کرده و به عنوان تبرک می برند.

من از این جریان حالم دگرگون شد و آه سرد از نهادم برکشیدم و به ضریح مطهر آن حضرت نزدیک شدم

و عرض کردم: یا ابوالفضل، من دو حاجت مشروع داشتم که مکرر آن را نزد حضرت امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام و شما عرض کردم و شما اعتنا نکردید؛ ولی این بچه بیابانی به محض این که به شما متوسل شد، اجابت فرمودید. از این جریان فهمیدم که پس از چهل سال زیارت و مجاورت و اشتغال به علم به اندازه یک بچه بیابانی در نظر شماها ارزش ندارم؛ لذا دیگر در این بلاد نخواهم ماند و به ایران مهاجرت می‌کنم.

این سخنان را گفتم و از حرم بیرون آمدم و در حرم مطهر حضرت ابی عبدالله علیه السلام مانند کسی که از آقای خود قهر باشد، سلام مختصری کرده و به منزل باز گشتم و مختصر اسبابی که داشتم، برداشته و به سوی نجف اشرف روان شدم؛ به این قصد که زن و فرزند و وسایل زندگی خود را برداشته و به ایران برگردم.

چون به نجف رسیدم از راه صحن بسوی خانه روان شدم. در صحن، ملا رحمه‌الله خادم شیخ انصاری را دیدم، با هم مصافحه و معانقه نمودیم. او گفت: شیخ تو را می‌خواهد. گفتم: شیخ از کجا می‌دانست که من حالا وارد می‌شوم؟! گفت: نمی‌دانم این قدر می‌دانم که به من فرمود: برو در صحن شیخ عبدالرحیم از کربلا می‌آید، او را نزد من بیاور.

با خود گفتم: مجاورین نجف روز زیارت مخصوصه را در کربلا می‌مانند و فردای آن روز از کربلا حرکت کرده و روز بعد به نجف می‌رسند و اغلب هم از راه صحن وارد می‌شوند؛ شاید از این جهت به ملا رحمه‌الله فرموده که مرا در صحن ببیند. با هم به خانه شیخ

روانه شدیم. چون وارد بیرونی شدیم کسی نبود، ملاً درب اندرونی را کوبید. شیخ صدا زد: کیستی؟ ملاً عرض کرد: شیخ عبدالرحیم را آورده ام.

شیخ تشریف آوردند و به ملاً فرمودند: تو برو. وقتی او رفت، رو به من کرد و فرمود: شما دو حاجت دارید و آنها را نام برد. من عرض کردم: آری چنین است. فرمود: اما فلان حاجت را من بر می آورم و دیگری را خودت استخاره کن، اگر خوب آمد، مقدمات آن را فراهم می نمایم و خودت آن را انجام ده. من رفتم و استخاره کردم، خوب آمد و نتیجه را خدمت شیخ عرض نمودم. او قبول نموده و مقدمات آن را فراهم ساخت. (۲۲۹)

این یک نمونه از کرامات مرحوم شیخ است که توسط عالم جلیل مرحوم شیخ عبدالرحیم فاش شده است. جریانات دیگری که از مرحوم شیخ انصاری و سایر شخصیت‌های بزرگ علمی و معنوی جهان تشیع دیده شده است، بسیار زیاد است که از مجموع آنها نتیجه می گیریم:

اولیاء خدا بر اثر کتمان و داشتن ظرفیت و قابلیت نه تنها از امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مأموریت انجام فرمایشات آن بزرگوار را پیدا می کنند؛ بلکه بر اثر الطاف بیکران خاندان ولایت به آنان، می توانند با سایر اهل بیت علیهم السلام ارتباط داشته و دستورات آنان را انجام دهند و در کتمان آنها بکوشند.

آنان به وسیله انقطاع از اغیار از ژرفای وجود و اعماق دل، راه را برای مقام وصل به آل الله باز نموده اند. زیرا که «فصل» مقدمه «وصل» و «وصل» نتیجه «فصل» است.

بنابراین اتصال و ارتباط صاحبان اسرار، با ائمه علیهم السلام مسئله ای است که واقعیت دارد، گر چه آنان در کتمان آن تلاش کرده و

آن را انکار می نموده اند. بسیاری از جریاناتی که از علماء بزرگ شیعه نقل شده، دلالت بر رازداری آنان می کند. جریانی را که از کرامات مرحوم شیخ انصاری ذکر کردیم، روشنگر این حقیقت است که سایر اهل بیت علیهم السلام نیز گاهی به اولیاء خدا مأموریت انجام بعضی از کارها را واگذار می کنند و اسرار آنان توسط دیگران فاش می شود. نمونه دیگری که از کرامات مرحوم شیخ می آوریم، دلیل بر این واقعیت است:

در یکی از سفرهایی که مرحوم شیخ به کربلا مشرف شده بود، در حرم مطهر حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام شخصی از اهل «سماوات» (۲۳۰) خدمت ایشان رسیده سلام نمود و دستش را بوسید. عرض کرد: «بالله عليك انت الشيخ مرتضى؟» یعنی به خدا سوگند، تو شیخ مرتضی هستی؟ شیخ فرمود: آری.

عرض کرد: من اهل سماوات هستم، و خواهری دارم که منزل او سه فرسنگ از منزل ما دور است. روزی بدیدن او رفتم. در برگشتن بین راه شیری عظیم دیدم اسبم از راه رفتن ماند. و در علاج آن جز توسل به بزرگان دین خودم، هیچ گونه فکری به ذهنم راه نیافت. لذا متوسل به ابوبکر شده یا صدیق! گفتم، اثری ندیدم. پس دست به دامن دومی شدم، یا فاروق! گفتم نتیجه ای ندیدم. به عثمان متوسل شدم یا ذالنور صدا زدم جوابی نشنیدم. بعد به علی بن ابی طالب علیه السلام متوجه شدم، گفتم: یا اخا الرسول وزوج البتول، یا ابالسبتین ادرکنی ولاتهلکنی. ناگاه سواری حاضر شد در حالی که نقاب بر صورتش بود.

شیر متوجه سوار شد و خود را بر اسب او مالید و راه بیابان را پیش گرفت و رفت. پس سوار روانه شد و

من در عقب او می رفتم، ولی اسب او آرام می رفت و اسب من با آن که می دوید، به او نمی رسید. همین طور در حرکت بودیم، تا به من فرمود: دیگر شیر ضرری به تو نخواهد رساند و راه را به من نشان داد و فرمود: فی امان الله، تو دیگر برو.

به او گفتم: فدایت شوم، خود را معرفی کن، تا بفهمم شما کیستید که مرا از هلاکت نجات دادید؟ فرمود: همانم که او را خواندی، منم اخوالرسول و زوج البتول و ابوالسبتین علی بن ابی طالب(علیهم السلام).

عرض کردم: فدایت شوم، مرا به راه راست هدایت کن. فرمود: اعتقاد خود را درست کن. عرض کردم: اعتقادات درست چیست؟ فرمود: اعتقادات شیعه. عرض نمودم به من تعلیم کنید. فرمود: برو از شیخ مرتضی بیاموز. گفتم: او را نمی شناسم. فرمود: ساکن نجف است، و همین خصوصیتی را که الآن در شما می بینم، برای من فرمود.

عرض کردم: چون نجف بروم، او را می بینم؟ فرمود: چون به نجف بروی او را نمی بینی. زیرا او به زیارت حسین علیه السلام رفته، لکن در کربلا او را خواهی دید. این کلام را فرمود و از نظرم ناپدید شد.

من به سماوات رفتم و از آنجا روانه نجف شدم و شما را ندیدم و امروز وارد کربلا شدم، اینک به خدمت شما رسیدم. حال، اعتقادات شیعه را برایم بیان فرما. شیخ فرمود: اما اصل اعتقادات شیعه آن است که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را خلیفه بلافضل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم می دانند و همچنین بعد از او فرزندش امام حسن علیه السلام و بعد فرزند دیگرش امام حسین علیه السلام صاحب این ضریح و این

بقعه و همچنین تا امام دوازدهم که امام عصر علیه السلام است و از نظرها غائب است. اینها همه امانند و شخصی که اقرار و اعتراف به این عقاید نماید، شیعه است و در اعمال هم تکلیف تو همین است که انجام می دهی از نماز و روزه و حج و غیر آن.

عرض کردم: مرا به یکی از شیعیان بسیار که از او بعضی از ضروریات احکام را بیاموزم. مرحوم شیخ او را به یکی از بزرگان سپرد و سفارش فرمود: اموری را که منافی تقیه است، بر او اظهار نکند. (۲۳۱)

نگهبان سرت گشته است اسرار

اگر سر بایدت رو سر نگهدار

زبان در بسته بهتر، سر نهفته

نماند سر چو شد اسرار گفته

کتمان کرامات و حفظ اسرار نه تنها وسیله حفظ آنها از مخالفان است؛ بلکه راز مهم دیگر آن، افزایش ظرفیت برای دسترسی به اسرار و رازهای مهم تر می باشد.

به خاطر اهمیت رازداری این همه اهل بیت عصمت علیهم السلام به آن سفارش نموده و آن را وسیله ای دانسته اند که خیر دنیا و آخرت برای آدمی جمع می کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

جُمِعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي كِتْمَانِ السِّرِّ وَمُصَادَقَةِ الْإِخْوَانِ وَجُمِعَ الشَّرُّ فِي الْإِذَاعَةِ وَمُؤَاخَاهِ الْأَشْرَارِ. (۲۳۲)

خوبیهای دنیا و آخرت جمع شده در کتمان راز و صداقت داشتن با اخیار و بدیها جمع شده در فاش ساختن اسرار و برادری با اشرار.

بزرگان ما با کتمان اسرار و نگه داشتن رازها، نه تنها خود را از اغیار حفظ می نمودند، بلکه با انباشته شدن رازها، ظرفیت و آمادگی خود را برای درک اسرار مهم تر، افزایش می دادند و با کتمان کرامات بر قدرتهای روحی خود می افزودند.

زیان فاش نمودن رازها

فاش ساختن اسرار و عدم قدرت بر کتمان رازها، گواه بر کم

بودن ظرفیت انسان است. دریا دلانی که در حضور اهل بیت علیهم السلام بودند و از انوار معارف و اسرار آنان بهره مند می شدند، از افشاء آنها برای دیگران خودداری می نمودند. کتمان و رازداری آنان، دلیل بر ظرفیت و قابلیت فراوان آنان و وسیله پیشرفت و ترقی در مسائل معنوی بوده است.

آنان که قدرت بر کتمان رازها را ندارند، این نه تنها دلیل بر کمی استعداد و ظرفیت آنان است، بلکه در مواردی علت اصلی افشاء نمودن آنان، شک در اصل حقایقی است که به آن پی برده اند. حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مُذِيعُ السِّرِّ شَاكٌ. (۲۳۳)

فاش کننده راز، دارای شک است.

کسی که رازها را فاش می سازد، اگر به هنگام افشاء دارای شک و تردید نباشد؛ پس از آن گرفتار شک درباره آن می شود. زیرا با گفتن رازها به دیگران در ابتداء با تشکیک دیگران درباره اصل آن مسائل، روبرو می شود و سرانجام خود نیز به انکار آنها پرداخته و از مرتبه ای که داشته است، سقوط می کند.

این حقیقت را حضرت امام صادق علیه السلام این چنین بیان فرموده اند:

إِفْشَاءُ السِّرِّ سُقُوطٌ. (۲۳۴)

فاش ساختن راز، سقوط است.

با استفاده از این فرمایشات گهربار، آنان که خود را دارای «حالی» می دانند و معتقدند به مقام و مرتبه ای راه یافته اند، باید توجه داشته باشند که با گفتن مسائل نگفتنی، نه تنها باعث انکار برخی از حقایق در بعضی از افراد می شوند، بلکه وسیله سقوط خود را نیز فراهم می کنند.

ظرف کوچک با ریختن اندکی آب در آن لبریز می شود؛ ولی دریا، آب رودخانه ها را در خود جای می دهد و تغییری نمی کند. کسانی که جویای موفقیت و رسیدن به مراتب و مراحل عالی معنوی هستند، باید دریا دل

باشند و با کتمان راز، ظرفیت خود را وسعت بخشند، و با این روش از سنت الهی پیروی نمایند. حضرت امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

... أَلْسِنُهُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ، فَهُوَ أَنْ يَكُونَ كَتُومًا لِلْأَسْرَارِ. (۲۳۵)

سنتی که از خدا باید در مؤمن باشد، این است که کتمان کننده رازها باشد.

بنابر این فرد با ایمان که به مقام معرفت راه یافته و به حقائق ارزنده پی برده است؛ باید همچون گنج، آنها را از دیگران پنهان نماید. انسان چگونه می تواند با فاش ساختن گنجینه، آن را از دستبرد اغیار محفوظ نگه دارد؟! پس حقائق ناگفتنی را باید همچون گنج حفظ نمود.

با این بیان، مردان خدا کسانی هستند که حربه به دست نامردان نمی دهند.

اولیاء خدا با سکوت و کتمان سرّ، خود را زینت می دهند، نه آن که خود را بدنام نمایند.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:

حَلِيَّتُهُمْ طُولُ السُّكُوتِ وَكِتْمَانُ السَّرِّ. (۲۳۶)

زینت آنان، سکوت طولانی و کتمان سرّ است.

کم گوی و مگوی هر چه دانی

لب دوخته دار تا توانی

بس سرّ که فتاده زبان است

با یک نقطه زبان زیان است

آن قدر رواست گفتن آن

کاید ضرر از نگفتن آن

نادان به سر زبان نهد دل

در قلب بود زبان عاقل

درباره لزوم حفظ اسرار و سخنانی که عموم مردم آمادگی دانستن آن را ندارند، در روایات متعدد دیگر نیز اهل بیت علیهم

السلام، دوستان خود را به آن سفارش فرموده اند و آنان را به این نکته متوجه ساخته اند که همیشه باید در حفظ اسرار کوشا باشند و راز خود را در دل نهان کنند.

نتیجه بحث

کتمان راز و حفظ اسرار، از شرایط اساسی برای نیل به درجات ارزنده و عالی معنوی است. از این رو بزرگان

تاریخ شیعه به این مسئله توجه کامل داشته اند. زیرا راز داری نه تنها انسان را از گزند مخالفان محافظت می کند، بلکه انباشته شدن اسرار بزرگ از جهان خلقت و عوالم ملک و ملکوت، ضمیمه ناخود آگاه انسان را برای فراگیری اسرار بزرگتر پرورش می دهد.

از این رو نگه داشتن اسرار نه تنها برای محافظت از رسیدن به دست اغیار، بلکه به خاطر افزایش ظرفیت باطنی دارای ارزش فراوان است.

نتیجه عدم کنترل خویشتن و فاش نمودن رازها، سقوط انسان از مراحل عالی معنوی است و شک و تردید را نسبت به حقیقت داشتن این گونه مسائل، برای خود و دیگران به ارمغان می آورد!

تشخیص رازها از خیالات و خرافات، از مسائل بسیار مهمی است که باید به آن توجه شود. همان گونه که رازداری مهم است؛ پاکسازی ذهن از خیالات و خرافات، دارای نقش اساسی است.

چون که ترا دوست کند راز دار

طرح مکن گوهر اسرار یار

آب صفت هر چه شنیدی بشوی

آینه سان هر چه که بینی مگوی

پی نوشتها

(۱) شرح غرر الحکم : ۱۴۸/۴.

(۲) شرح غرر الحکم : ۱۷۳/۶.

(۳) شرح غرر الحکم : ۴۸/۲.

(۴) شرح غرر الحکم : ۵۲۲/۲.

(۵) همان کتاب : ۱۷۵/۵.

(۶) همان کتاب : ۲۸۲/۶.

(۷) همان کتاب : ۳۱۵/۶.

(۸) شرح غرر الحکم : ۳۱۹/۴.

(٩) شرح غررالحكم : ٥٥٨/٢ .

(١٠) بحارالانوار : ٢١٠/٧٠ ، از مصباح الشريعه : ٤ .

(١١) بحار الأنوار : ٣٨٩/٧١ ، امالي طوسي : ١٨٩/١ .

(١٢) عبقري الحسان : ١٠٠/٢ .

(١٣) سوره نازعات ، آيه ٤٠ .

(١٤) بحار الأنوار : ٩٥/١ ، وج : ٤٢٨/٧١ .

(١٥) بحارالانوار : ٣٢٠/٧٧ .

(١٦) شرح غرر الحكم : ١٨٥/١ .

(١٧) شرح غرر الحكم : ٣٧٥/٢ .

(١٨) همان كتاب : ٢٢٩/٣ .

(١٩) همان كتاب : ٣٨٢/٤ .

(٢٠) همان كتاب : ٣٨١/٤ .

(٢١)

شرح غرر الحكم : ۶۲۱/۴ .

(۲۲) شرح غرر الحكم : ۱۷۸/۵ .

(۲۳) بحار الانوار : ۲۵۸/۷۴ ، از اصول کافی : ۱۸۶/۲ .

(۲۴) سوره حشر آیه ۱۹ .

(۲۵) شرح غرر الحكم : ۴۲۶/۵ .

(۲۶) بحار الانوار : ۱۶۵/۷۸ ، از تحف العقول : ۲۸۴ .

(۲۷) بحار الانوار : ۲۰۴/۲ .

(۲۸) بحار الانوار : ۲۴۳/۴۶ ، از کتاب خرائج : ۵۹۵/۲ ح ۷ .

(۲۹) نهج البلاغه خطبه ۲۲۸ .

(۳۰) رجوع کنید به روایت بسیار مهمی که مرحوم شیخ بهائی در کتاب «الأربعون حديثاً: ۸۱» از حضرت باقر العلوم علیه السلام نقل نموده است.

(۳۱) بحار الانوار : ۳۵۰/۲۶ ، وج ۳۳۷/۳۶ ، از کفایه الأثر : ۲۱ .

(۳۲) رجوع کنید به ص ۳۴۷ همین کتاب .

(۳۳) سوره توبه آیه ۱۱۹ .

(۳۴) سوره احزاب آیه ۲۳ .

(۳۵) شرح غرر الحكم : ۴۶۳/۵ .

(۳۶) شرح غرر الحكم : ۷۵/۴ .

(۳۷) بحار الانوار : ۲۰۷/۱ .

(۳۸) بحار الانوار : ۱۴۲/۷۸ ، از تحف العقول : ۲۷۸ .

(۳۹) بحار الانوار : ۱۶۴/۷۸ ، از تحف العقول : ۲۸۴ .

- (۴۰) شرح غرر الحکم : ۳۴۱/۴.
- (۴۱) شرح غرر الحکم : ۳۴۰/۴.
- (۴۲) سوره بقره آیه ۴۴.
- (۴۳) سوره مائده آیه ۱۰۵.
- (۴۴) بحار الانوار : ۱۰۰/۲.
- (۴۵) نهج البلاغه خطبه ۱۴۷.
- (۴۶) بحار الانوار : ۲۳/۷۰، از مصباح الشریعه : ۲.
- (۴۷) شرح غرر الحکم : ۴۵۳/۵.
- (۴۸) بحار الانوار : ۲۴۴/۹۲، وج ۲۳۰/۷۱.
- (۴۹) بحار الانوار : ۱۴/۳.
- (۵۰) بحار الانوار : ۱۵۶/۹۴.
- (۵۱) بحار الانوار : ۱۷۱/۶۷، از علل الشرایع : ۱۵۲/۲.
- (۵۲) بحار الانوار : ۱۴/۳.
- (۵۳) بحار الانوار : ۱۹۶/۷۴.
- (۵۴) شرح غرر الحکم : ۲۱۴/۱.
- (۵۵) بحار الانوار : ۳۶۷/۶۷.
- (۵۶) بحار الانوار : ۳۷۰/۸۹، از مصباح المتهدّج : ۲۲۳.
- (۵۷) شرح غرر الحکم : ۱۱۳/۲.
- (۵۸) بحار الانوار : ۳۷۳/۷۸، از تحف العقول : ۴۸۶.
- (۵۹) اصول کافی : ۷۶/۲، بحار الانوار : ۱۰۴/۷۰.

٦٠) بحار الأنوار : ١٥٦/٦٨، از تفسیر الإمام العسکری علیه السلام: ١٢٣.

٦١) رجوع کنید به روایت مفصّلی که مرحوم علامه مجلسی در این باره، در بحارالأنوار :

۱۶/۹۴ آورده اند.

(۶۲) سوره زخرف آیه ۶۴.

(۶۳) شرح غرر الحکم : ۲۲/۴.

(۶۴) بحار الأنوار: ۲۳/۲۵۹، از تفسیر الإمام العسکری علیه السلام: ۱۳۳.

(۶۵) سوره اسراء آیه ۶۵.

(۶۶) فوائد الرضویّه: ۱۰، قصص العلماء: ۱۱۸.

(۶۷) بحار الأنوار: ۷۵/۳۱۸، از تفسیر الإمام العسکری علیه السلام: ۲۶۰.

(۶۸) بحار الانوار : ۱۰/۷۹، از خصال : ۱۵۵/۲.

(۶۹) شرح غرر الحکم : ۱۷۸/۲.

(۷۰) بحار الانوار : ۲۶۱/۷۸، از تحف العقول : ۳۵۷.

(۷۱) نهج البلاغه خطبه ۱۶۵.

(۷۲) بحار الانوار : ۷۱/۳۲۲، از اصول کافی : ۵۵/۲.

(۷۳) بحار الانوار : ۸۴/۲۳۶، از قرب الاسناد : ۲۷.

(۷۴) بحار الانوار : ۸۴/۲۴۰، از ثواب الاعمال : ۴۰.

(۷۵) بحار الانوار : ۷۷/۷۰، از محاسن : ۱۶.

(۷۶) بحار الانوار : ۱۰۶/۲.

(۷۷) بحار الانوار : ۷۱/۲۱۳، از اصول کافی : ۸۶/۲.

(۷۸) بحار الانوار : ۳۳/۵۰۹، از نهج البلاغه نامه ۶۹.

(۷۹) بحار الانوار : ۷۱/۲۱۴، از اصول کافی : ۸۷/۲.

(۸۰) بحار الانوار : ۷۰/۲۵۳، از اصول کافی : ۸۳/۲.

۸۱) بحار الأنوار: ۲۰۰/۹۰، از البلد الأمين: ۱۳۱.

۸۲) بحار الانوار: ۱۲۵/۹۴.

۸۳) بحار الانوار: ۱۷۰/۱۰۲، از مصباح الزائر: ۲۴۲.

۸۴) بحار الانوار: ۳۳۰/۹۷.

۸۵) بحار الانوار: ۱۶۳/۲۷.

۸۶) بحار الانوار: ۴۷۱/۹۵.

۸۷) شرح غرر الحكم: ۲۶۹/۵.

۸۸) مدرک سابق: ۳۹۴/۵.

۸۹) شرح غرر الحكم: ۲/۲.

۹۰) نهج البلاغه خطبه ۱۹۸.

۹۱) بحار الانوار: ۱۳۶/۱.

۹۲) نهج البلاغه خطبه ۱۸۳.

۹۳) سوره اعراف آیه ۲۰۱.

۹۴) آمریکا برای غایب ساختن نیروهای خود! تاکنون صدها میلیون دلار سرمایه گذاری کرده است و در این راه ثروتهای کلان و تعدادی از افراد خود را از دست داده است! رک: به سوی بی نهایت.

۹۵) بحار الانوار: ۲۸۴/۷۰، نهج البلاغه خطبه ۸۱.

۹۶) شرح نهج البلاغه مرحوم میرزا حبیب الله خوئی خطبه ۲۶۹/۱۲: ۱۹۷.

۹۷) بحار الانوار: ۱۸۷/۷۴، از امالی مرحوم صدوق: ۱۸۲.

۹۸) وقایع الأيام مرحوم

محدث قمی: ۸۶.

(۹۹) سوره نساء آیه ۱۳۱.

(۱۰۰) سوره قمر آیه ۵۴ ۵۵.

(۱۰۱) کشف الغمّه: ۳۶۸/۲ به نقل از بحارالانوار: ۲۰۰/۷۸.

(۱۰۲) بحارالانوار: ۳۷۶/۷۷، از امالی مرحوم شیخ طوسی: ۲۹۶/۲.

(۱۰۳) بحارالانوار: ۲۹۰/۷۷، از تحف العقول: ۹۲.

(۱۰۴) زندگی و شخصیت شیخ انصاری: ۵۲.

(۱۰۵) بحارالانوار: ۲۸۵/۷۰.

(۱۰۶) شرح غرر الحکم: ۳۷۶/۶.

(۱۰۷) شرح غرر الحکم: ۳۲۶/۴.

(۱۰۸) بحارالانوار: ۱۷۳/۷۱، از خصال: ۱۱.

(۱۰۹) فوائد الرضویه: ۶۶۹.

(۱۱۰) بحارالانوار: ۱۳۲/۳۴، از امالی مرحوم شیخ طوسی: ۱۱۳/۱.

(۱۱۱) نهج البلاغه خطبه ۱۷۶.

(۱۱۲) معجزات و کرامات ائمه اطهار: ۱۷۵ از مرحوم آیه‌الله سید هادی خراسانی.

(۱۱۳) امالی طوسی: ۱۹۳/۲ به نقل بحارالانوار: ۱۸۸/۷۱.

(۱۱۴) نهج البلاغه خطبه ۱۵۴.

(۱۱۵) تحف العقول: ۸۸، بحارالانوار: ۲۳۸/۷۷.

(۱۱۶) نهج البلاغه نامه ۳۱.

(۱۱۷) شرح غرر الحکم: ۱۰۴/۳.

۱۱۸) شرح غرر الحکم: ۹۷/۱.

۱۱۹) تحف العقول: ۸۸، بحار الانوار: ۲۳۸/۷۷.

۱۲۰) رجوع کنید به معجزات و کرامات ائمه اطهار علیهم السلام: ۷۲.

۱۲۱) شرح غرر الحکم: ۳۸۳/۱.

۱۲۲) شرح غرر الحکم: ۳۸۴/۱.

۱۲۳) شرح غرر الحکم: ۲۲۰/۲.

۱۲۴) بحار الانوار: ۱۴۳/۷۴، از نهج البلاغه نامه ۳۱.

۱۲۵) بحار الانوار: ۲۰۰/۷۸.

۱۲۶) سوره نساء آیه ۷۹.

۱۲۷) بحار الانوار: ۶۳/۷۲، از علل الشرایع: ۷۷/۱.

۱۲۸) سوره زخرف آیه ۳۶.

۱۲۹) بحار الانوار: ۴۶۸/۷۵.

۱۳۰) نهج البلاغه خطبه ۵.

۱۳۱) شرح غرر الحکم: ۱۸۴/۵.

۱۳۲) شرح غرر الحکم: ۳۰۸/۵.

۱۳۳) سوره اعراف آیه ۱۸۰.

۱۳۴) بحار الانوار: ۶/۹۴، از تفسیر عیاشی: ۴۲/۲.

۱۳۵) سوره مائده آیه ۳۵.

۱۳۶) بحار الانوار: ۱۶۸/۱۰۱.

۱۳۷) بحار الانوار: ۲۳۱/۹۸.

١٣٨) بحار الانوار : ٥٣/١٠٢ .

١٣٩) فوائد الرضويّه محدث قمّي : ٦٩٥ .

١٤٠) بحار الانوار : ١٦٨/٩٤ .

١٤١) بحار الانوار : ٣٦ ح ٣٠٢ .

١٤٢) سورة آل عمران آيه ١٦٩ .

١٤٣) بحار الانوار :

(۱۴۴) بحارالانوار : ۱۹۳/۷۲.

(۱۴۵) بحارالانوار : ۳۲۳/۹۳، از مکارم الاخلاق : ۳۱۴.

(۱۴۶) بحارالانوار : ۲۳/۲۵.

(۱۴۷) بحارالانوار : ۲۲۷/۱۰۱.

(۱۴۸) مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

(۱۴۹) فوائد الرضویّه : ۲۵۰.

(۱۵۰) جامع الدرر : ۴۰۸/۲.

(۱۵۱) تذکره العلماء مرحوم تنکابنی : ۱۰۴.

(۱۵۲) بحارالانوار : ۱۱۴/۹۷.

(۱۵۳) عجائب حسّ ششم ص ۳۴.

(۱۵۴) بحارالانوار : ۱۲۹/۲۷.

(۱۵۵) بحارالانوار : ۲۶۶/۳۹.

(۱۵۶) سفینه البحار، ماده حیب.

(۱۵۷) بحارالانوار : ۲۳۲/۱۰۱ و ۳۵۷، از مصباح الزائر : ۱۱۶.

(۱۵۸) بحارالانوار : ۲۶۳/۳۹.

(۱۵۹) بحارالانوار : ۱۰۰/۶۸، از امالی طوسی : ۱۶۶/۱.

(۱۶۰) بحارالانوار : ۲۵/۷۰.

(۱۶۱) بحارالانوار : ۲۶/۷۰.

(۱۶۲) بحارالانوار : ۲۲۷/۲۱، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام : ۱۵۲.

۱۶۳) بحار الانوار: ۱۰۲/۱۶۴، از مصباح الزائر: ۲۳۹.

۱۶۴) بحار الانوار: ۷۵/۱۵۵، از اصول کافی: ۲/۳۵۲.

۱۶۵) بحار الانوار: ۲۷/۵۳، مجالس شیخ مفید: ۱۹۷.

۱۶۶) بحار الانوار: ۷۷/۲۸.

۱۶۷) بحار الانوار: ۶/۱۲۷، از امالی صدوق: ۱۱۸.

۱۶۸) بحار الانوار: ۷۴/۱۶۵.

۱۶۹) سوره شوری آیه ۲۳.

۱۷۰) بحار الانوار: ۸/۵۷.

۱۷۱) سوره احزاب آیه ۴.

۱۷۲) بحار الانوار: ۲۴/۳۱۸، از کنز الفوائد: ۲۳.

۱۷۳) بحار الانوار: ۲۷/۵۱.

۱۷۴) بحار الانوار: ۱۶/۲۹.

۱۷۵) بحار الانوار: ۶۹/۲۵۱، از مصباح الشریعه: ۶۵.

۱۷۶) بحار الانوار: ۷۰/۲۲، از مصباح الشریعه: ۲.

۱۷۷) شرح غرر الحکم: ۵/۳۰۳.

۱۷۸) سفینه البحار: ۱/۲۰۴، مادّه حیب.

۱۷۹) بحار الانوار: ۴۷/۲۴.

۱۸۰) بحار الانوار: ۲۷/۸۳.

۱۸۱) بحار الانوار: ۷۷/۴۲۱، از ارشاد مفید: ۱۴۰.

۱۸۲) بحار الانوار: ۸۲/۱۴۳.

۱۸۳) بحار الانوار : ۴۲۱/۷۵.

۱۸۴) بحار الانوار : ۱۳/۱۷، از علل الشرايع : ۵۸.

۱۸۵) فوائد الرضويه : ۳۱۱.

۱۸۶) بحار الانوار : ۱۲۴/۱۰۰.

۱۸۷) بحار الأنوار: ۱۸۳/۵۳، از کمال الدين: ۲۰۱/۲، الصحيفه المباركه المهدیه: ۲۸۲.

۱۸۸) بحار الانوار : ۹۷/۷۰.

۱۸۹) افرادی که با توسل و یاد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مراسم انتظار را به پا

می‌دارند، زیادند و بحمدالله برگزاری این گونه مجالس رو به افزایش و گسترش است و مقصود ما نفی این گونه مجالس و این گونه افراد و منتفی بودن حالت انتظار در آنان نیست. زیرا انتظار دارای مراتب است و آنان که به کمال انتظار و مراحل عالی آن راه یافته‌اند، - گرچه تعدادشان کم است - از میان همین گونه افراد برخاسته‌اند و با تلاش و کوشش و تحمل سختیها و ناگواریها، در راهی که برگزیده‌اند، از پای ننشسته‌اند.

زخوف بادیه دل بد مکن ببند احرام

که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز

۱۹۰) در روایات متعدد به استفاده از قدرتهای خارق العاده در حکومت امام عصر ارواحنا فدا، تصریح شده است.

۱۹۱) راه‌های دیگری نیز وجود دارد که انسان را به سوی «انتظار» فرا می‌خواند و ما درباره بعضی از آنها در این کتاب توضیحاتی داده‌ایم. مانند مسئله اخلاص، آشنایی با معارف، محبت اهل بیت علیهم السلام، خودسازی و

۱۹۲) بحارالانوار: ۱۷۳/۲۵.

۱۹۳) رجوع کنید به بحارالانوار: ۱۴۵/۵۲.

۱۹۴) کمال الدین: ۱۴۶ و ۱۴۷، بحارالانوار: ۲۵۰/۳۶.

۱۹۵) برای توضیح مطلب، به حدیث بسیار جالب ابوبصیر و غایب شدن امام باقر علیه السلام به ص ۲۷۶ این کتاب رجوع کنید.

۱۹۶) بحارالانوار: ۱۳۰/۵۲.

۱۹۷) بحارالانوار: ۱۳۱/۵۲.

۱۹۸) بحارالانوار: ۱۲۲/۵۲.

۱۹۹) همان گونه که گفتیم، به ندرت افرادی مانند مرحوم سید بحر العلوم و مرحوم شیخ مرتضی انصاری، به این حالات دست می‌یابند.

۲۰۰) زندگانی و شخصیت شیخ انصاری ص ۱۰۶.

۲۰۱) سوره عنکبوت آیه ۶۹.

۲۰۲) رجوع کنید به فوائد الطوسیّه مرحوم شیخ حرّ عاملی: ۸۲.

۲۰۳) سوره بقره آیه ۱۴۸.

٢٠٤) الغيبه مرحوم نعماني : ٣١٤.

٢٠٥) العبقرى الحسان: ٦٩/٢.

٢٠٦) سوره بقره آيه ١٤٨.

٢٠٧) بحار الانوار

: ۳۶۸/۵۲، الغیبه نعمانی : ۱۶۸، تفسیر عیاشی : ۶۷/۱.

(۲۰۸) سفینه البحار : ۲۰۲/۱، مادّه حب.

(۲۰۹) بحار الانوار : ۳۳۶/۵۲.

(۲۱۰) توانائیهای خود را بشناسید ص ۳۴۷.

(۲۱۱) توانائیهای خود را بشناسید: ۴۴.

(۲۱۲) سوره ابراهیم آیه ۴۸.

(۲۱۳) روح زنده می ماند : ۱۵۸.

(۲۱۴) روح زنده می ماند : ۱۸۸.

(۲۱۵) بحار الانوار : ۲۶۹/۷۷.

(۲۱۶) بحار الانوار : ۱۰۳/۳۵.

(۲۱۷) بحار الانوار : ۷۰/۷۵.

(۲۱۸) بحار الانوار : ۳۸۱/۲۵، از اختصاص : ۳۲۱.

(۲۱۹) بحار الانوار : ۱۲۲/۲.

(۲۲۰) نهج البلاغه کلمات قصار ۱۶۲.

(۲۲۱) رک: تذکره العلماء تنکابنی: ۱۷۳.

(۲۲۲) سوره یوسف، آیه ۷۶.

(۲۲۳) فوائد الرضویه محدث قمی : ۳۷۰.

(۲۲۴) فوائد الرضویّه : ۵۱۳.

(۲۲۵) بحار الانوار : ۴۱۶/۷۷، از تحف العقول : ۱۷۱.

(۲۲۶) حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شرایطی را برای این گونه برادران ذکر فرموده اند. برای اطلاع بیشتر به بحار الانوار :

۴۱۶/۷۷ رجوع کنید.

(۲۲۷) بحارالانوار : ۳۰۶/۹۵.

(۲۲۸) بحارالانوار : ۲۶۷/۹۱.

(۲۲۹) زندگانی و شخصیت شیخ انصاری : ۹۲.

(۲۳۰) سماوات «قریه ای است در کنار فرات بین کوفه و بصره.

(۲۳۱) زندگانی و شخصیت شیخ انصاری : ۹۶.

(۲۳۲) سفینه البحار : ۴۶۹/۲.

(۲۳۳) بحارالانوار : ۸۸/۷۵، از اصول کافی : ۳۷۱/۲.

(۲۳۴) بحارالانوار : ۲۲۹/۷۸، از تحف العقول : ۳۱۵.

(۲۳۵) بحارالانوار : ۲۹۱/۷۸، از تحف العقول : ۳۰۷.

(۲۳۶) بحارالانوار : ۳۵۲/۶۷.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

